

کتاب مستطاب بربان ظارمی

۶۲

این مجموعه با اجازه محفل مقدم بر روحانی ملی ایران
شید الله ارکانه بتمداد محدود بنظور حفظ تکیه
شد و استواری از انتشارات موسسه اسری نیایش شد
شهرالمز ۱۳۳ بهطبع



ان البيان ميزان من عند الله

الى يوم

من يطهره الله

من اتبع نور

ومن يخرف عندهما



بسم الله لا شئ الا قدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجید سلطانی را لایق کہ لم یزل ولا یزال بوجہ کمونیت ذات
خود بوده و هست و لم یزل ولا یزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کلشنی بوده و هست
خلق نافرموده آیت عرفان خود را در بیچ شینی الایبجر کلشنی از عرفان او و تجلی نافرموده شینی انفس او
اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران شینی و خلق فرموده کل شینی را بشانی کہ کل بکمونیت فطرت
اقرار کنند نزد او در یوم قیامت بانیکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبہی و نه قرینی و نه
شالی بل متفرد بوده و بہت بملیک الوہیت خود و متغزز بوده و بہت بسلطان ربوبیت خود
نشاخہ است او را ہچ شینی حق شاختن و ممکن نیست کہ بشناسد او را شینی بحق شاختن زیرا
کہ آنچہ اطلاق میشود بر او ذکر شئیت خلق فرموده است او را بملیک شئیت خود و تجلی فرمود
با و بنفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیت معرفت او را در کہ کلشنی تا آنکہ تعیین کنند بانیکہ او است
اول و آخر و او است ظاہر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است
سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقدر و متع و او است متعالی

و مرتفع و او است که دالت کرده و میکند الابر علو تسبیح او و موقدیس او و امتناع توحید او و
 ارتفاع کجیر او و نبوده از برای او اولی الابدالیت خود نیست از برای او آخری الابدالیت
 خود و کیشی بما قد در فیه او یقدر قدشی بشیئیه و حقیق باقیته و با و بدء فرموده خداوند خلق کیشی را و بد
 عود میفرماید خلق کل شیئی را و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده که
 ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده که فور سازج او از هر بجائی و عللای و منزه بوده جوهرش
 او از هر امتناعی و ارتفاعی و او است اول و لایعرف به و او است آخر و لا یوصف به و او است
 ظاهر و لایبغی به و او است باطن و لایدرک به و او است اول من یومن بربن یغیبه الله و
 او است اول من آمن بمن ظهر و او است شیئی واحد که خلق کل شیئی بخلق او میشود و رزق کیشی برزق
 او داده میشود و موت کیشی بموت او ظاهر میشود و حیات کیشی بحیات او ظاهر میشود و بعث کیشی
 بعث او ظاهر میشود لم یرعین الوجود بمنله لا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الهویه و طلعه آبرویه
 المستقره فی ظل و جهة الالهیه و المستدله علی سلطان الودانیه و لو علمت ان یدوقن کیشی حبه ما
 ذکرته ذکر نار او انما لم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها و الا کل لما یدوقن من
 حبه نور من نور فی نورالی نور علی نور یهدی الله بنوره من یشاء و یرضین الله بنوره من یرید الله
 مبدء و معید و او است که خداوند واحد از برای او ظهور نفس او و سجده نفس که خلق شده اند
 قبل کیشی از نفس او خلق فرموده آیه معرفت ایشان را در کینونیت کیشی مستقر فرموده تا آنکه کل
 ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اول و حی لم یزل و حکم فرموده احمدی از
 حکمات را الابر فان نفس خود و توحید کنه کینونیت خود اذ کل ماسویه خلق عنده قد خلقی تابه
 الاله الخلق و الا من قبل و من بعد ذلک رب العالمین و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات
 که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت بطور نفس خود در او و بعد خلق فرمود کیشی

مراد عا کان کلشی چینه قد خلق زیرا که بهر شیئی که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که
 ادوات مایطع الیه کلشی و مایمنی الیه کلشی و بعد که ظاهر شد ظهور آیات قدرت خود شهید
 نیست که کل شیئی بجال مایکن ان یوصل بقاء الله رسیدند دو مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل
 مشیت اولیه را و خلق فرمود با کلشی را و چونکه آن خلق کلشی در خلق بدیع ذکر شد دلیل است
 که خلق اولم یزل و لایزال بوده اذ لم یکن شان کان الله الحیا و لم یکن خلق یعبده و ان الله لم
 یزل کان فی علوقه و مادونه فی دنوده و اول خلق کلشی در این آن که آن یوم جد است
 بماند که الله شده و حضرت رب العزة این خلق بدیع را با خود خلق و مستقر در ظل او فرموده
 الی ان یعبده زیرا که شهید نیست که الله یبدء ذلک المخلق ثم یعبده و آن الله کان کلشی قدر
 و منظم فرموده خلق کلشی را بعد کل شیئی با و امریکه نازل فرموده از مساحت قدس خود و مشرف
 ساخته از شمس جو خود تا آنکه کلشی بذر کلشی در کلشی متکمل در کمال گشته از برای ظهور قیامت
 اخری تا آنکه جزا دهد بهر شیئی را جزای کل شیئی ان کان من نفی بعد له و ان کان من اشبات یفضل
 اذ علم اوج کلشی قبل کلشی مثل علم ادوات بکلشی بعد کلشی و قدرت اقبل خلق کل شیئی بر کل شیئی
 بمثل قدرت ادوات بعد خلق کل شیئی بر کلشی لم یزل الله کان عالما کل شیئی و قادر اعلی کل شیئی
 لا الاء الحسنی من قبل و من بعد یسبح له من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما لا اله الا هو
 العزیز المحبوب و حسین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعد کلشی و در ظل برابری
 طاکله سموات و ارض و ما بینها باذن الله سبحه و کبره و مقدسه و مجد و عاظمه و معظمه کل
 در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع با و خواهند شد و هر گاه بعد کلشی
 از نفوس مقننه راجع با و شوند ثمره کلشی نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یحشر یوم القيمة من یری الله
 یقلنه الله عن باب من ابواب کلشی اذ انه ذات نفس قد رجح الیها کل من قد دان بالیان

بما قد عمل في ذلك الباب فلتسرع في ذلك ثم وتسرع ثم وتسرع ثم وتسرع
 زیرا که خداوند اسرع کل حاسن است چه بسا که حاضر نشود نزد او کل ابواب کلشی و حکم فرماید
 بعد خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود مثل آنکه در قرآن
 بالا عدد ابواب منگشته در نزد مومنین با و منگشته شده و در صحنی که خداوند عود خلق قرآن فرموده بود نزد
 او الا ایک نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر میشود نزد او که لکن فیصل الله ما یشاء و
 یحکم و یرید لایئیل عما یفضل و کل عن کلشی یسئلون و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بدین خلق
 کلشی در بیان شد مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم با سبط بود که سمواتی که در قرآن مرتفع
 شده بود کل مطوی شد و راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلک الا الله من عنده مع انکما تل
 فرموده بود در قرآن امری اہم از امر قیامت و عرض بر او خداوند محسی است عدد کل نفوسی که
 متدین شده بودند بدین قرآن و در صحن رجب از کل این نفوس یکت نفس پین یدی الله بوده که
 عود کلشی شده و خلق کلشی در نشاء اضری با مر الله تعالی کشته فلتر اقبین الفکم ان یا اولی البیان
 ان لا یجتنب عن الله ربکم و انتم باللیل والنهار تجوبون ان تتقدمون و در باب اول از عدد کلشی امری
 که خداوند عزوجل فرض نموده کلمه لا اله الا الله صحاحاً اذ کل بیان راجع باین کلمه خواهد شد و شرح
 آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان الذی قد جعله الله
 ذات حروف السبع و من یؤمن انما نقطه القرآن فی اخرجها و نقطه البیان فی اولیها و انما هی
 مشیة الاولیة التي انما هی قائمه بنفسها و کلشی یخلق با مرها و قائم بجا فاذا قد شهدت کینونیه علی
 توحید ربہ اذ من لم یؤمن بجانفی یدخل فی النار و امی نار ابعده من لم یؤمن بجا و من یؤمن بجا
 یدخل فی الاثبات و امی جنة اعلی من یؤمن بجا تملک کلمة قد سمحت و علمت و کبرت و قدت
 و مجدت ربها بالفدو و الاصل و نظر کن در این کلمه الابل امینة نظر میکنی در شمس بها و نظر کن بربوبین

بها الاصل اینکه نظر میکنی در مرآت اذکل من یؤمن بذات حروف السبع کینونیه تبتد باسم من اسماء
 الله عزوجل و ظاهره در وقت من در وقت شجره الاثبات کیشی راجع باین شیئی واحد میگردد و کیشی باین
 شیئی واحد خلق میشود و این کیشی واحد در قیامت بعد نیت الانفس من نظیره الله الذی یخلق
 فی کل شان انی انا الله لا اله الا انار ب کیشی و ان مادونی خلقتی ان یا خلقتی ایامی فاعبدون و
 بدانکه او است مرآت الله که متجلی میشود از او مرآت ملک که حروف حق باشد و دیده نمیشود در
 الا الله و هر کس در بیان کلمه لا اله الا الله میگوید با و متوجه الی الله میشود چنانکه با و بد خلق او شده و با و
 عود خلق او میشود ثمره این علم این است که در وقت ظهور من نظیره الله نگویید که ما لا اله الا الله میگوئیم
 و اصل دین این است زیرا که آنچه میگوید شعیب است از شمس او که در ظهور اولای او متجلی شده
 و او است احدی باین کلمه از کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر مرآت بگوید در من شمس است
 در نزد شمس ظاهر است که شیخ او است که او میگوید قد عرفنا کم ان یا خلق البیان علو وجود کم فی
 کلمه ربکم ان لا تجن من نظیره الله یوم القیامة باحدی فان ما اتمم بتلقون مثال ظهوره فی افقکم
 و ما یطیق به ذلک ما قد شمس الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو الیهین الیقوم و امر در هر نفسی که در
 قرآن این کلمه که جوهر کل دین است میگوید شبه نیت که بقول محمد رسول الله من قبل میگوید و
 شمس این کلمه در فرود او بوده که شیخ آن در قائلین امر و متجلی است و لذا راجع میشود با و ظهور
 اخرا می او که ظهور نقطه بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجره توحید در کینونیا
 خلق مرتفع شده بود و حال که هزار و دویست و هشتاد سال گذشت این شجره بمقام ثمر رسیده
 هر کس در او هست شعیب از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است در نزد اولاد ظاهر خواهد
 کرد مثل زدم با علی کلمه که دین کل قائم بآن است و بقول آن اول دین ثابت میشود و قیامت
 کل در وقت موت همین را میگویند و با و راجع میشوند اذ اشباح المرایا لا یرجع الا الی ما قد بدو

اذا ارتفعت المرات ما فيها من شال الشمس رجع اليها اذ قد بدت منها ولم يكن رجها ولا عودها
 الا في حد رآيتها جاكيمه على كفه فرقان من قبل وعلو كلمه بيان من بعد نزدن شمس حقيقت اين قم باشد
 چگونه است ششونی که متفرع بر این کلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت نبی و معرفت ائمه هدی
 و ابواب هدی و مسائل فروغیه که لایحه و لایحه هست هر نفسی یکی از آنها محجب شده از کینونیتی
 که بده وجود او از او بوده و راجع میشود با و در صورتی که از شجره اثبات بوده و آیه توحید او بدل بر
 شمس بوده و اگر الیها ذابسه که بدل بر او نبوده که لایق ذکر نیست زیرا که نفوسی که خود را منسوب
 بقرآن کرده چقدر حکم بغیر ما انزل الله در ایدی ایشان هست و این در ذکر کینونیت آنها بوده
 نه در ذکر ما یتفرع علی الکیونیات اذ ما یتفرع الی مادون الحق یرجع الی کینونیه و کینونیه لالم بدل
 علی الله لایذکر عند الله و آنچه ما یتفرع بکینونیات حده است راجع میشود با آنها و آنها اگر آیات
 مستقره باشد در مایای افنده خود نه مستوده در بده و عود راجع میشوند بمقاعد خود و لماکان
 الشمس لم ترل مشرقه تکلمت المرایا لا تنزال متدله و نبوده است از برای فیض خداوند در هیچ شان
 تعطیل و نقادی من قبل الله الله ربی و لا اشرك ربی احد و ان ذات حروف السبع باب الله
 لن ادعونه باأ و یومن بمن نظمیده الله فاذا قد فاز بذلك الباب الاول من الواحد الاول
 و طوبی للفاخرین من حسن یوم عظیم ذلک یوم کل علی الله رحیم یعرفون
 الباب الثاني من الواحد الاول

لمخص این باب انکه رجوع محرم و مظاهر نفس او بدنی باشد و ایشان اول عبادی بودند که
 برین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوجه اینت او نموده آیات باب او را
 نگل رسانیدند و خداوند بوجه که فرموده بود در قرآن و زیدان بمن علی الذین استخفوا
 فی الارض و تعلمهم ائمه و تعلمهم الوارثین ایشانرا ائمه گردانید و بهمان دلیل که نبوت محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم

از قبل ثابت است همان رجوع ایشان بدینا عند الله و عند اولی العظم ظاهراست و آن دلیل آیات
است که ماعلی الارض از ایشان بمنزله آنها عاجز نیاشد و شبه نیست که شرف عبد توحید خداوند
و معرفت او است و اقرار ببدل و طاعت و رضای او و شبه نیست که این نفوس مقدر
قبل از هر نفسی با آنچه جوهر گل طلو و عزت است فانگز کرده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند
عزیز مشاهده میکند الا برضای خداوند و شبه نیست که ایشان اول انواری بودند که بن پدید ^{الله}
سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها فرموده و هیچ عاقل
در امکان اعلی تر از این نیست که فواد عبد مل علی الله باشد و بقدر تسع عشر عشر تا سه از
محبوب خود محجوب نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود میکند اراده میکند الا رضاء الله را
زیرا که این است منتهای مقصد کل و شبه نیست که رضاء الله ظاهر نشود الا برضای آنکسی که
خداوند با و محبت خود را عطا فرموده باشد و شبه نیست که این انوار مقدر برضای خداوند
قبل کلیش مشرضی شده و همین است علو اعلی فوق هر علوی و سموایی فوق هر سموی و شبه
نیست که رجوع ایشان در ظهور آخرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بدو ایشان در قبل و
با آنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت میشود اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور
حقیق است در رجوع آن و لکن چون ظاهر شد ظهور الله کل اسماء در ظل او مستدل علی الله شدند
زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانید خداوند
اسماء ایشان را در این کور بحر و حی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مکنون
که با اسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حواصل خلق و رزق و موت و حیات مذکور میشوند که
کلاً عددی میشوند که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوای آنها مستدی هستند بهدای
ایشان زیرا که بدو فرموده خداوند خلق بیان را با ایشان و رجوع خواهد فرمود خلق بیان را با ایشان

و ایشان انواری بوده اند که لم یزل و لایزال نزد عرش حق ساجد بوده و مهتند در هر ظهوری
 بائمی مذکور نزد خلق بوده و در هر ظهوری تغییر اسماء جسدیه از برای ایشان بوده و لکن اسماء
 کینونیت که بدل علی الله بوده و در افنده ایشان ظاهراً بوده و اگر نبود بقرب کینونیت خود نمیستند
 پن یدی الله حاضر شوند لم یزل و لایزال بوده و مهتند و از برای خداوند اسماء مالانهایه بالانهایه
 بوده و مهتند و لکن کل باین اسماء متجلی گشته چنانکه هدایت کل بهدایت اینها شده و در افنده این اسماء
 دیده نمیشود الا الله بل در فواید هیچ نفس مؤمنی و مؤمنه دیده نمیشود الا آن اسمی که فواید آن مستجاب
 از خداوند و در او دیده نمیشود الا الله و حده الله الخلق و لا الامر من قبل و من بعد الله الا هو الحق القیوم
 و هر نفسی که مؤمن بمحمد بوده با دون آن حج نموده در ظل او وان کلا یجری باکسوا و الله علی کل شیء شهید

الباب الثالث من الواحد الاول

در اینکه علی راجع شد دنیا با آنچه مؤمن با او بودند و دون آن او ثانی من آمن بالقطه است بعد از من

الباب الرابع من الواحد الاول

در اینکه فاطمه راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بود و دنیا

الباب الخامس من الواحد الاول

در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بود و دون آن

الباب السادس من الواحد الاول

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بود و دون آن

الباب السابع من الواحد الاول

در اینکه علی بن الحسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بود و دون آن

الباب الثامن من الواحد الاول

در اینکه محمد بن علی علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب التاسع من الواحد الاول

در اینکه جعفر بن محمد علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب العاشر من الواحد الاول

در اینکه موسی بن جعفر رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الحادي والعشرون من الواحد الاول

در اینکه علی بن موسی علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثاني والعشرون من الواحد الاول

در اینکه محمد بن علی علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثالث والعشرون من الواحد الاول

در اینکه علی بن محمد علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الرابع والعشرون من الواحد الاول

در اینکه حسن بن علی ۴ رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الخامس والعشرون من الواحد الاول

در اینکه حضرت جعفر ۴ ظاهر شد آیات و بینات بطور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است
اگر چه نقطه بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر آن
اینکه نقطه در مقام تجرد که صرف ظهور است با اسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد
و در مقام تعیین که مشیت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمیت بر کل نفس که
مخصوص بطور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد و نقطه در مقام اولیت لم تنزل و التزلزل

هست و او است احدی بذكر كل اسماء از نفس اسماء بنفها و مثال این در وقتی که اسم الوهیت
 اسم ربوبیت بهم هست و كل اسماء بهم هست مع آنکه ظاهر با اسم الوهیت لم یزل ولا یزال در مقام
 فقطه مذکور است و امثله كل اسماء در علواً کنه خود ظاهر اذ هو الاول فی حین الذی هو الآخر و هو الباطن
 فی حین الذی هو الظاهر و هو الذی یندر باسم کل اسم فی حین الذی لم یندر باسم لاله الا هو العالم العویم

الباب السادس والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب اول رجوع فرمود بدینا با هر کس که با مؤمن بودن حق و دونه

الباب السابع والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدینا با هر کس که با مؤمن بودن حق و دونه

الباب الثامن والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدینا با هر کس که با مؤمن بودن حق و دونه

الباب التاسع والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدینا با هر کس که با مؤمن بودن حق و دونه

الباب الاول من الواحد الثاني

فی بیان معرفه آنچه و لدلیل

مفصّل این باب آنکه خداوند عالم عزّ شأنه در هر کور با آنچه اعلیٰ علو اهل آن کور تقاضا فرمایند حجت را
 نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن اشخاص کل بوضاحت کلام بود از این حجت خداوند
 قرآن را با اعلیٰ علو نصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله ص قرار داد و در قرآن خداوند
 اثبات حجت رسول الله و دین اسلام را فرموده الایات که اعظم بنیات است و دلیل بر
 عظمت آن آنکه کل بحروف مجانیه تکلم میکنند و خداوند عالم کلمات قرآنی را بشانی نازل فرموده که

اگر ماعلی الارض جمع شوند و بجا آید در مقابل آیات قرآن بیاد روند می توانند دکل حاضر شوند
 و سر آن آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره شیت که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت
 و آن شجره ممتنه بیج حرفی نازل نمی فرماید الا و اخذ روح آن میکند در همین نزول مثلا اگر نازل فرماید
 انا قد بدنا ذلک المخلق امر ان لانا کما علی کلشی فاین فاذا ذکر البده متعلق بکل مایه که به
 اسم کلشی زیرا که غیر خداوند محیط کلشی نیست که کلام آن همین باشد بر کلشی و نزد قول او
 کل خلق بدو شوند و لذک ان نزل الله و انالین ذلک المخلق و عد اعینا انا کما علی
 کلشی قادرین زیرا که همین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کلشی در منظر این آیه میشود که در یوم
 قیامت من یدی الله حاضر شود که عود کلشی صدق نماید و غیر آنکه مقدر بر این نیست زیرا
 که آنچه خداوند تکلم می فرماید از شجره حقیقت نبضها کینویت شی خلق میشود اگر در دون علیین است
 از حروف نفی میشود و اگر از حروف علیین است از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله
 حق است و در هر شیئی که نازل شود شینیت تعلق میگیرد که ذکر حق شود و دلالت کند بر
 اینکه او حق است و عین ذلک نزل من قبل ان النار حق و الجنة حق و بیان خلق روح کلمه
 حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در او نماید یقین شایه میکند که ارواح حقیقه ^{نظا نقطه} ظهور
 اولیه آیات الله در کینویات نفس و آفاق متذوت میگردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در
 آیه سرسیم آیاتانی الآفاق و فی انفسهم حتی متین لهم انما الحقی ذکر فرموده و اما آنکه کسی ناظر
 بکینویت کلشی نشود که روح فوآدش باشد ادراک تحقق علی ان قول الله حق نمیکند بر اینکه
 بذکر قول تحت حق میشود در کینویت شی و این منی مخصوص است بخداوند عزوجل از غیر او
 خالق شی و رازق شی و میت شی و حی شی نیست و هر کلمه که در کلمات او باد نفی نمی شود
 یا اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست آن کلمات

بعضی الا آنچه از مطابقت آیات اله و کلمات آن ظاهر میگردد زیرا که صیغی که خداوند ذکر نمون میفرماید
 خلق او بان میشود و صیغی که دون حرف عین نازل میفرماید خلق ارواح آن باون میشود این است
 زیرا که آیات اله حجت است بر کل خلق و اعظم بیات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او
 و علم او و شبه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب بعلم توحید و دقایق معرفت و
 شئونات متعنه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا
 در نفس آیات قرار داده و در علم توحید و سمو تخرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذره
 توحیدی نزد او خاش شده الا کسی که درک نماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیه
 و علمیه ما لانا به از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر از نماندسته و عارف گشته اگر چه ظهور
 شمس حقیقت بنفسها مسد کلمات است از علو عرفان او و لیکن چیزی که خداوند در او گذاشته
 از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است بفضاء آثار خود بل مکن له من عدل لیرف
 او من کفر لیسنت به او من شبه لیشبه به او من قرین یقرین به او من مثال یمثل به فبجان الله عن
 ذلک تسبیحاً عظیماً اذ لایری فیہ الا الله و انما کل له عابدون و در این کور خداوند عالم نقطه بیان
 آیات و بنیات خود را عطا فرموده و او را حجت متعنه بر کلی شی قرار داده و اگر کل ما علی الارض
 حجج شوند نمیتوانند آیه مثل آیاتیکه خداوند از لسان او جاری فرموده ایتیان نمایند و هر
 ذمی روحی که تصور کند بعین مشاهده میکند که این آیات از شان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند
 واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری فرموده و نخواهد فرمود
 الا از نقطه شیت زیرا که او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هر گاه این و مری بود
 که از قوه بشر ظاهر شد از همین نزول قرآن تا همین نزول بیان که هزار و دویست و هشتاد سال
 گذشت باید کسی بآیه ایتیان کرده باشد با وجودی که کل با علو قدرت خود خواسته که اظهارد

کلمه آیه را نمایند ولی کل عاجز شده و نتوانستند و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا
 امروز بیستین مشاهده میکند که آنهایی که اعتراف بحجیت آیات نموده و تبلیغ آنها را بکل فرموده
 حج آید بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان و لکن علو عرفان ایشان نزدیکی پوشیده نیست
 زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علما و حکمای روی ارض را پشت پا زده و در اشخاصی که
 تصدیق بحجیت آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزدیکی شهید در علوتقوای ایشان
 نبوده و نیست اگر چه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الا آنچه خداوند شهادت دهد
 معادل نمیشود با شهادت کل با علی الارض و شهیدیت که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بشهادت
 کسیکه حجّت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات بجز با علی الارض از کثیثی زیرا
 که این حجّتی است باقیمن عندالله الی یوم القیمه و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بطاریب
 تصدیق در علو امر الله نماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کل
 با آنها متعلم میگشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات نماید بدون فکر و تأمل در
 عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تهایر و شوشون علیه
 در علوم مقامات معرفت و توحید ظاهر نماید که کل علما و حکما در آن موارد اعتراف بعبودیت او را
 آنها نموده شهیدیت که کل ذلک من عندالله است علانی که از اول عمر تا آخر عمر اجتهاد
 نموده چگونه در وقت نوشتن بطری عربی وقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لاین ذکر نیست
 کل اینها از جهت حجّت خلق بوده و الا امر الله اعز و اجل از این است که بتوان او را شهادت
 بنیاد بل غیر او شناخته میشود با و قسم بذات خداوندی که وصده و حصده بوده و هست که
 آثار آن مضمینی تراست از ضیاء شمس در بخار و آثار آنها نیکمتمدی شده اند بجلوه است
 او اگر با علی علو درجه علم و عرفان حاصل کرده مثل آثار آنها مثل نور کو اکتب است دلیل

واستغفر الله عن ذلك كيف يدرك بجزر الازل بجزر الحدوث وكيف يعرف ذكر الاول بذكر الحمد
 سبحان الله وتعالى عن كل ما يذكر به الاشارات في ملكوت الارض والسموات كل اينها نظر
 بمقامات حدوديه خلق بوده ذکر شد والا آنچه احتجاج میشود يوم قیامت این است چنانکه
 بهمین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود بلسان سان خود که آیا قرآن
 کتاب کی است کل ثونین با و کشفند که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی در
 میان فرقان و پیمان دیده میشود اولوالافنده کشفند لا والله کل من عند ربنا و ما یتذکر الا
 اولوالابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که او ن بود کلام من بلسان محمد رسول الله ص
 و این است کلام من بلسان ذات حروف السج باب الله و هر کس باون ایمان آورده مهر
 از برای او نیست اگر نخواهد در ایمان خود ثابت باشد الا آنکه ایمان آورد باین آیات و الا
 باطل خواهد شد کمیزیت او و اعمال او کیوم لم یکن شیئا عند الله تذکورا و بعد نازل فرمود می
 خلق من کل از اول عمر تا آخر عمر نغمتهای جد و جهد عمل میکنند از برای رضای من اگر امری از
 امور فریعه را عالی هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل کرده و اگر بائمه هدی
 ایمان آورده اید یا آنکه بزیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید بواسطه آنست که در
 قرآن بر مرزاسامی آنها نازل شده و اگر اقرار بنبوت محمد رسول الله ص میکنند بواسطه آنست
 که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف میکنند بواسطه آنست که من اورا پست خود
 خوانده و اگر قرآن را معظم میدارید بواسطه آنست که آن کلام من است و بر هر نفسی اگر چه
 از نفس است آدم باشد لابد آنچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده
 و حال آنکه محجوب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات بعد من محجوب شده زیرا که
 یا بچ شیشی نیست مگر آنکه راجع میشود حکم او باین مایکل انسانی که خلق شده است با من و

آن بکل راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنبی من و ان نبی ثابت میشود نبوت او الایجاب
 که نازل شده بر او و حجتی که باو عطا شده و امروز که یوم ظهور من است که بنف ظاهر شده و
 این ذکر بنف مثل ذکر کعبه است که پست خود خوانده و الا از برای ذات من نه اولی است
 و نه اخری و نه ظهور است و نه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین نفسی که از قبل من آیات مرا تلاوت
 نماید شود راجع بمن میشود و آنچه راجع باو میشود راجع بمن نمیشود این است ظهور من بنف و بطون
 من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعلامی از این تصور در بیان نمیشود چقدر
 محجب هستید ای خلق که کل نسبت بمن در مقام خود چنان تصور میکنید که در رضای من
 هستید و اینی که دلالت بر من میکند و آیات قدرت مرا که خزان اذن فطرت او است باذن
 من تلاوت نماید بغیر حق او را در جعلی ساکن کرده اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست
 و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس از خود حرف می کتاب من است نیست و چون یک
 او که من یدی من است در لیل یک مصباح مضمی نیست و حال آنکه بمقامی که بعد در جاست
 باو میرسد مصباح متعدده مشرق و ما علی الارض که از برای او خلق شده بالاء او تسلط و از او
 بقدر یک مصباح محجب این است که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود و دون
 شهادت من نزد من لایستی بوده است و هیچ جنتی از برای خلق من اعلامی از حضور من یدی
 نفس من و ایمان با آیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب این خلق بمنظر نفس من ایمان
 نیاد در دن با آیات من نبوده و نیست اگر میگویند از قبل من چگونه حکم نماید نمی بینید آیات
 مرا با آنچه قبل در کتاب من کشفید حال هم حیا نمیکند و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من
 و امروز کل باو مؤمن بمن هستید و عنقریب خواهید دید که افتخار شما بایمان باین آیات است
 و لیکن امروز که نفع میدهد نفس شما را اظهار ایمان بهما لایفککم و لیضرم محجب شده اید و هیچ شکر

بر مسیبه و تحوّل بر سید بر نظر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان راجع میگردد
 ترحم برانفس خود نموده و در بهوائی که گمان رضای من میکند عروج نموده و در جانید محقق است
 رضای من گنجی که دین کل با وثابت است از منسوبین بقران محبت شده اید قسم بذات
 مقدس خود که هیچ جنی از برای این خلق اعلی از طور من دایات من نیست و هیچ ناری اشد
 از احتجاب بمن و آیات من نیست و هرگاه میگویند عجزمان نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق
 ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه است بلا معنی زیرا که امروز حق ماعلی الارض راجع میشود
 اسلام و هرگاه فصیحی این قطع عاجز هستند دلیل است که کل عاجز هستند و اگر اینها میگویند ما
 نیستیم جراتیان نمینایند بآیه مثل آیات ما از فطرت نه بخوب و سمرق اگر چه در نزد هر حق
 لابد است که بقدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را
 که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر شده بزعم خود در علم رضای حق
 سیر نمایند و از محقق حق بآیات قدرت خود محبت هستند و همین ذلّ علمای اسلام را بس که
 نسبت اسلام اظهار علم اسلام را اینها نیز دار کسکه کلام او محقق اسلام بوده دست محبت میشوند
 و اگر با احتجاب خود راضی میبودند و ظلم بر نفسی نمیکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود
 نمیکردند خود را بنا را نداخته بودند و حال خود را و اشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته
 بلکه هر کس از ظهور آنکه محبت گشته و میشود عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان
 نظر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده مینموده و آنوقت ز سلطان اسلام و نه اشخاصیکه
 در ظل او بودند راضی با احتجاب از حق نمیشدند زیرا که اشخاص کل باتباع حق است و هرگاه شنبه
 کاری هم نزد آنها نموده امر با پنجاه منتهی گشته چنانچه شبه نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کل ظاهر
 خواهد فرمود بحیثیت او چنانچه امروز هم بخوابد کسی که خود را منسوب با اسلام میدانند چاره صاحبان

حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از لمج بصره شود چنانچه اگر اقتدار
 وارد کل علماء را حاضر نماید و میگوید بانها بقاوی شامی کسی را که صاحب آیات بوده محبت
 نموده حال امر از دوشق بیرون نیست یا آنکه شما ایتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر است
 و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان
 السلاطین لتؤمن السلطنة من تشاء ولتضعنا عن تشاء ولتقرن من تشاء ولتدکن من تشاء
 ولتضرن من تشاء ولتحدن من تشاء ولتقین من تشاء ولتقرن من تشاء ولتظن من تشاء
 علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کلشی تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علما مقدر اندیرا حکم
 نماید مثل آنچه او حکم نموده بر فطرت و بنویسد مثل آنچه او نوشته بلا تامل و سکون تلم و هرگاه
 نمیکند دلیل است بر آنچه کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عند الله
 و شبه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرمود بر او مثل آنکه بر رسول خدا ص نازل
 فرموده چنانچه حال مثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بغیر محض
 و مناجات او و صورتیکه و حکمی او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد
 یا با صرع طوریکه کاتب نزد او بجاوند تحریر نماید آیات الله را قرائت مینماید میتوان میزان گرفت
 که هرگاه از اول ظهور تا امروز میگذشتند چند هزار آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه میگویند
 که این آیات بفضیلت حجیت نمیشود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت بولا
 خدا ص بغیر آیات احتجاج فرموده شما هم تامل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده
 ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یفرک تعلیمهم فی البلاد و کذب تبلم قوم نوح و
 همت کل امته بر سلیم یا خذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فاخذتم فیکف کان عقاب
 و کذک حقت کلمه ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت

نازل فرموده اولم لیفتم انما انزلنا علیک الکتاب تبلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکر میقوم
یومنون و جائیکه خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی میتواند کجوت
کفایت نمیکند حجیت کتاب بنفسه و اگر گفته میشود در آیات آنچه اولین گفته از دوشق برین
نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق بخردن است که از برای ایشان ثمری ندارد همچون
چنانچه خداوند نازل فرموده و ان یرد اکل آیه لن یؤمنوا بها و در جای دیگر نازل فرموده
ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لایؤمنون ولو جاءتهم کل آیه حتی یرد العذاب الالیم و اگر
غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است بنامی حدیث بعد الله و آیه یؤمنون یا
خود حاضر میشود و از آنچه میخواهد از مطالب پنج آیات سؤال نماید تا آنکه خود بشنود که در نزد سید
تاملی و ترکیبی و ملاحظه اقترانات نیست و یا آنکه کسی را میفرستد که در ذرا و ساعتی نشسته و آنچه تلاوت
میکند از آیات الله نوشته بعد نظر در آنها نموده تا یقین نماید که از نظر واقترانات کلمات با هم
نمیشود و اگر میشد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز
کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود و اگر نکته گیری در اعراب و قرانت یا قواعد عربیه شود
مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و
شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم با آنها را از خود نموده بلکه هیچ محجتی نزد
اولوالالباب از عدم علم با آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست زیرا که ثمره
این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجره که کتاب الله نازل میباید علم باین علوم لازم نبوده و
بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرمود ثابت است و چه بسا از اشخاصیکه صاحب
کل علوم هستند و لیکن ایمان ایشان با بیان آیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم با او
الله است نه دون آن و اتباع مرضات او که اگر بنفسه این علوم مشرب بود صاحبان آن در

عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای خداوند و علم توحید او است و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر از این میکنند ما چنان خود و او قصد میکنند الارضای او را و حال آنکه برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضا حجت او مطلع شود و امروز رضاء الله منحصر است برضای حجت او و مستقرین در ظل او و اگر چه دون آنها بحسب انتم منتهی و لیکن آنچه خداوند شهادت میدهد ثابت میماند و آنچه غیر بتسین امر الله میکند منقطع میگردد و هرگاه امروز ذکر می از اشخاصی که گنبد سبب قرآنی در صدر اسلام نموده اند هست از رهبان نصاری و فصیحای عرب ذکر می هم از مجتبین امروز خواهد ماند و امروز هیچ علی الفخ از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیقت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه ارتقاء منظر می که تقای او لقاء الله است و رضاء او رضاء الله است و محجب نماند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانچه خداوند نازل فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر فیصل الآیات لعلمکم بقاء ربکم توقنون و شبهه نیست که هر مرتبه که مقبل شمس شود خود مستشرق میشود و الا او بنصفه طالع میشود و غارب میگردد و غیر کل این است که بجز وجود خود که فوز بقاء الله و ایمان بآیات او است برسند و الا خود شیء باطل میگردد بنصفه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در اقله مردم نمود از برای امروز و امروز کل خود را جنبیت با و مغز و مشغور نمیدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی لا حول و لا قوة الا بالله در تشریح و الا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند بقدر ذبابه قوت ندارند و همین ذل بس است مجتبین را که جنبیت با و میکنند آنچه میکنند و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نکرده بلکه بعد از نصرت هم رضای

نمیشوند و اگر ارضی میشدند مقراین شجره در این جبل نمیشد و خداوند کافی است کل عباد را حکم خواهد فرمود بقطر و حکم او همین حکم است که آنان در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت فصل نیاید با این مقبلین بسوی او و دون او و آنچه قضایای او ندی است. جاری خواهد شد و او است بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین

الباب الثاني من الواحد الثاني

فی ان لا یحیط بعلم ما نزل الہدی البیان من احد لامن شاء اللہ

مخص این باب آنکه کسی احاطه با آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نیاید الا من نظیره آید او من علمه علمه و مثل ذلک شجره که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع اجزای سموات و ارض را بشوند و کل اشیاء قلم و کل انفس محسی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما بهو علیه تفسیر کنند اذ ما جعل اللہ حرف منہ اولاد آفرا و اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند با آنچه خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف علیین را بمن نظیره اللہ و حروف حی او و کل حروف دون علیین را با بواب نار او زیرا که کل حروف علیین در ظل او محشور خواهند شد و کل حروف غیر علیین در ظل نفی محشور خواهند شد و قبل مثل بعد است لا تبدیل لامر اللہ چنانچه قبل قبل مثل بعد بعد است کل قرآن صد و چهارده سوره بوده و هر شش سوره در علوشان هر حرفی از حروف بسم اللہ الرحمن الرحیم نازل شده که شش سوره اول از نقطه بوده و شش سوره آخر از میم و کل حروف علیین را بیین مظاهر تعه عشر میشود و کل حروف دون علیین را بیین مظاهر تعه عشر ابواب نامر میشود و کل ابواب نار را راجع میشود بیاب اول چنانچه کل ابواب حبت راجع میشوند بیاب اول که کل در کلمه لا اله الا اللہ جمع میشود آنچه از دون حروف علیین است در نفی و آنچه از حروف علیین است در اثبات و کل حروف دون علیین قرآن در ظل اول باب نار فانی شده و کل

حروف عیسیٰ قرآن در ظل کلمه اثبات باقی ماندند لکن نفسی آنکه من ثیاء و معنی من بریدند
 قومی مقدر قدیر و جایز نیست تفسیر بیان الایمانچه تفسیر شده از نزد شجره او دکل اسماء خیر
 او در انوار فنده مؤمنین با دلایق و کل حروف دون علیین او در حقایق دون مؤمنین با و
 جاری و لم تزل ولا تزال مثل بیان مثل نفس انسانی است که حی است و کل حروف نورو
 نار آن در آفاق و انفس مبتین چنانچه امروز هر کس بخواد تمیز دهد چونکه یوم ظهور آنکه است مقدر
 ولی بعد از ارتفاع شجره لایق در احداث میز بحقیقه الواقع الاعلی حکم الظاهر من لم یجد حدود
 آنکه فی فہم حروف الیطین و من یتدفن دونہ الی ان یفرجن اللہ عن ذلک الخلق
 بطور نقشه یوم القیمۃ فاذا ما یکلم نقطۃ البیان فی اخرها من احکام الواقیۃ الالوکیۃ من یوم
 بہا من حروف الیطین و من لم یؤمن بہا من دونہا و اللہ یفضل منہا باحق آنہ ہو خیر الخلق
 و امر بجانی میرسد کہ از حروف غیر علیین دیگر ذکر نماید الادر کتاب وہمان شجره نھی خود را
 از حروف علیین میداند و بر نفس خود من حیث لا یعلم لمن میکند تا آنکہ طالع شود آفاق حقیقت
 کہ آنوقت بروز میکند عدم ایمان او چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را
 بعین نشین ملاحظہ نمود چنانچه کل میگویند امروز کہ ما من بالہ و آیات قرآن تسم و حال آنکہ شجره
 حقیقت کہ منزل قرآن بودہ در این جبل ساکن است ایک نفس و جدہ این قسم در ظهور
 شمس حقیقت حقایقها منکشف میگردد و جب ہا مرقع نفوسیکہ بطور برایشان نمیکرد و دون
 رضاء اللہ قومی با آنچه قلم حیا میکند از ذکر آن بمحدن رضا کہ رضاء اللہ ظاہر نشود الا
 برضای او میدہند فلستخبرن یا ادلی الالبصار ثم من امر اللہ تتون

الباب الثالث من الواحد الثانی
 فی بیان ثانی البیان بان فیہ حکم کثیری

مختص این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس دو حجت است آیة الله نفسی که این آیات
 بر او نازل شده و اول حجت باقیه ظاهره الی یوم القیمة است و ثانی حجت ظاهره است تا
 وقت ظهور و حین بطون حجت است بر کل شی من حیث لا یعلم احد و از برای او از حین غروب
 شهادتی هست که ادلاء پتند بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که آآن نازل میکند
 حجت میشوند تا یوم ظهور او و دل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محبت شوند از کسیکه ایشانرا
 حجت کرده مثل آنکه علمای امروز بقول کبی از ائمه عظیم السلام که فرموده انظر و الی من روی
 حدیثا خود را از قبل امام حکم میدانند و اسامیکه لایق نیست ایشانرا بنحو نسبت میدهند و اگر
 صادق میبودند در قول از کسی که بقول او اثبات دلالت و نبوت میشود و محبت نینمایند بلکه
 چون ناخفه کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان هست بنسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده
 شومی هم علی الله داده و حال آنکه در قرآن خداوند نازل فرموده شیئی اشد عنی ذکر آیة الله
 فاعرض عنها و شبه نیست که آیة الله آیات مشرقه از این شجره است زیرا که ذات ازل
 لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و آیات شان ابداع است که نیست او کی باشد
 که در او دیده نمیشود الا الله و حده اگر چه امروز نظر در آیات خداوند نمیکند ولی عنقریب همین
 آیات را با علی مخلوق ذکر نموده و بیانهای هزار متقال ذهبی تمام نموده و بان افتخار کرده و خود
 را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن که در بیت دسه سال نازل شده کسی بهم نزدیک
 اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر شان گویسند و الواح مکنه دیگر
 ثبت فرمود چنانچه در حدیث رداؤنه کور است و امروز دیده میشود که بالا تعدله قرآن نوشته شده
 از بهاء الف الف گرفته تا بهر از دنیا ختم میشود چنانچه چایی آن باین بهاء در عضا اکثر خلق هست
 این است صد خلق عند الله و شبه نیست که خداوند تفصیل کلشی را با علی علیه تفصیل در حجت باقیه

نازل فرموده و هر کس گوید که شیء است که حکم آن بیهوشی و علیه در بیان نباشد ایمان بود
 تیا در وجه بقتین قطع زیرا که کلیتی خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در
 باب اثبات و آنچه بالا بجهت الله است راجع بآن و آنچه پایینجهت الله است راجع باین می‌شود
 و کل اسم دون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر این است در عرفان کل شیء در
 بیان دمن شهید علی ذلک لیشهدن بانا ما فطنا فی من شیئی و کان الله کل شیئی محیطا و بیح
 شانی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقدر فرموده لم یکن هذا
 الا بهذا و لا بهذا الا بهذا دمن لم یقعد عن کتاب الصامت فاذا انه هو کتاب الناطق و ان
 کتاب الناطق من نظمیه الله فان کل ریح الیه ان لم تجاوز احد من حدود البیان
 فذلک عبد قد اطاعه دمن عنده شهید علیه قبل ظهوره و لکن اذا نزل یقطع الایمان عن کل
 ذوالایمان الا من یؤمن به فاذا یقطع الایمان کیف یقی الشهادة للذین هم شهداء و ان
 بذافع الایمان فلیتقن الله یا ایها الشهداء ان لا تکلمن علی الله ربکم مثل ما ذکر حکموا الیه
 انهم شهداء من عند القرآن علی فان من حکم علی فانما حکم علی الله ربه و مالکوا من ترتع
 عشر عشر خردل من ذکر خیر عند الله و اولک هم المعتدون

الباب الرابع من الواحد الثانی

فی بیان ذکر حروف العظیمین و دوونها

لمخص این باب آنکه بیح حرفی خداوند نازل نفرموده الا آنکه از برای او روحی بوده و هست
 که مخلوق با او است و از این جهت است که مؤمن بقرجنت و رضاء الله فرحان میگردد
 و بقرنار و دون رضاء الله متاثر میگردد بشانی که گویا اول سئلذ و ثانی متعذب میگردد
 و کل کلماتیکه خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات عظیمین است

دون آنها آنچه کلمات عظیم است ارواح آنها در جنت است و آنچه دون آنها بوده ارواح
 آنها در نار است و کل حروف دون عظیم راجع میشود بلا اله و کل حروف عظیمین بالآله
 چنانچه بدء کل حروف دون عظیمین از این کلمه شد و بدء کل حروف عظیمین از آن کلمه لم تزل
 آن در اعلی عظیمین جنت مرتفع میشود و آن در تحت الثری مضجعی میگردد چنانچه اگر امروز کسی
 نظر در بدء شجره قرآن کند یقین مشاهده میکند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الثری مضجعی شده
 که اول ذمائی و ثالث و رابع و خامس باشد پنج حرفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی
 عظیمین مرتفع شده که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چون که حروف او مشب
 نوزده میشود چنانکه خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و کذکک این حروف اسماء خمس که
 مشب شود عدد واحد میشود چنانچه دون حروف عظیمین راجع باین کلمه میشود کل حروف عظیمین
 هم راجع بکلمه اثبات میشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنابر اثبات
 را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او تحت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت
 بر او میکند این ذکر تکوین نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکوین است و آنچه کلمه نفی
 مشب شده در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد و کل حروف دون عظیمین با ارواح متعلقه بان
 در ظل همین کلمه حشر شدند و همین قسم آنچه مشب شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع بکلمه
 اثبات گشته و کل حروف عظیمین و ارواح متعلقه بان در ظل آن حشر شده و هر کس در نفی رفت
 در نار آتشی است الی یوم من نظیره آتسه و هر کس در ظل اثبات مستقر شد در جنت آتشی است
 الی یوم من نظیره آتسه و علو عبد این است که نظر در اشعاب کلمتین نماید که چگونه بالانها
 او معدوم میشود و بالانها تیه او مرتفع میگردد و حجت خداوند بر هر دو صواب است زیرا که آیات
 خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده

در ظل اثبات مستقر شدند پیچ نامی اشد از منظر کلمه نفی نیست و پیچ جنتی اعظم از منظر اثبات
 نه بان علی الاوّل بدو حروف دون اعلین و علی الاخرید و حروف اعلین تا آنکه کل
 راجع میشود در یوم من تطییب الله باه اگر مقبل شد از علین میشود و الا از دون آن
 قطوبی لمن یتضم بحبل الله ویتوکل علی ربه ان لایدخل النار ویدخلن فی الجنة باذن ربه
 فان ذلک لهو الفضل لتطییب و از این جهت است که عبدی که حرف علین را تا وقت
 خیابید ساکن میگردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد و این است اعلیٰ جهت مجسم و
 و متدحین و مهملین و کبرین و منظمین و هر وقت ذکر دون علین بنیاید دوست میدارد
 عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد باید پناه برد در آن
 وقت بخداوند عز و ذکره تا آنکه از ارواح آنها نامون گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن
 و عهد جنت داده بود در یوم قامت راجع بشجره حبت خود فرمود و این است اعلیٰ حلقه
 در جات جنت که برضاء الله فائز گردند و باقرار توحید او تسلذ و آنها یک خداوند دعه
 نام فرموده بود راجع بکلمه نفی فرمود و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که هیچ غذایی اعظم
 از احتجاب عن الله و ایمان باو نیست و هیچ جنتی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست
 هر گاه ذات نظری نظر کند می بیند که چگونه اهل جنت بوقت بدخول جنت گرفته اند اگر چه
 اهل ایشان در قیامت بود و اهل نار داخل در نار شده برضای خود بشنونی که از
 نزد کلمه نفی شتغ شدند که بان افتخار میکنند و همان در نار معذبند و مشرقتند چنانچه خداوند
 نازل فرموده و یا کلون فی بطونکم ناراً این قسم حروف دون علین راجع بارواح
 خود میشوند و حروف علین راجع بارواح خود و هیچ نفسی نیست مگر آنکه حروف علین را که ذکر
 میکند در آنوقت ارواح ملائکه متعلقه بان ناظر باو میشوند و صلوات بر او میفرستند

من قبل الله ودر عین ذکر دوزخ عین اگر سب آنها باشد ارواح شیاطین نازل
 با میشوند و اگر استعاذه بخوید از خداوند از شون خود با و میرسانند اگر چه بخورد قلبی باشد
 و اگر پناه برد بخداوند و طلب نعمت کند بر آنها سجلی از آنها بسوی او نیست و بقدر تسبیح
 عشر عشر فردلی ضرر دینی با او نتواند رسانید اگر چه گویا می نمم که هر حرف نفی در ظهورش ظاهر
 پناه میرند از نفی و حال آنکه خود اصل آن هستند آنوقت ایشانرا پناه نمیدهد از نار خود
 الا من تطیبه الله زیرا که بعد در عین گشایش اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده
 نمیشود از نار بلکه این کلمه را نمیگوید مگر بواسطه دخول در دین چنانچه اشخاصی که داخل در
 ایمان بقرآن شده نمیگویند زیرا که پناه بخداوند پناه بحجت او است هر کس ایمان بخدا
 آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگر چه خود حرف ناری عین کلمه را میگویند و حال
 آنکه نفع نمیشد زیرا که پناه بحجت نمبرند لاجل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یؤمن
 بالله و مقترن فرموده بکلمه بعد او و حال آنکه نفس کلمه خودش بخواند و تلفظت نمیشود
 چنانچه در صدر اسلام تفسیر باین کلمه در ثانی شده و حال آنکه کل قرآن را بخواند آنوقت
 منظر آیه الوهیت امیر المؤمنین علیه السلام بود که اگر پناه با وی برد نجات می یافت از کلمه
 بعد او و این است که کل الی یوم من تطیبه الله پناه می برند بخداوند و نقطه بیان
 ولی آن روز فخر نمیدهد ایشان را زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه با او است و پناه بقسط
 بیان پناه با او است چنانچه از اول ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در
 ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته اند منظر این اسم را که پناه با او کرده اند از نار
 محض محفوظ مانده و الا این کلمه را بجا لاعد لها هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه سخانی از برای
 او نیست زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه بخود را پناه بر رسول خود و پناه بر رسول را پناه

باوصیای او و پناه باوصیای او را پناه با بواب اوصیای او و فتح نمید پاول الالباض
 و در ظاهر الالباطن زیرا که پناه بر رسول عین پناه بجهت است و پناه بانمه عین پناه بر رسول است
 و پناه با بواب عین پناه بانمه است و برکس امروز داخل در بیان شود پناه داده میشود از ناز
 چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از ناز الابد و قسمیکه داخل حروف قرآن شده و حروف
 بیان الی یوم من نظمیسره الله علیین آن در جنت است و دون عین در مقاعد خود و آنروز
 هرکس داخل در کتاب او شد از ناز نجات یافته و الاثری نمیشد او را بقای در بیان

چنانچه شمر نمیشد حروف الف در بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول
 بیان والی ما شاء الله میسر فی العلیون فی اعلی علوما و منفی دونها فی حد الله اما فیما فی
 لمن یرزق فوآده بحروف الطین و ان یدکر دونه سیجیر بائسره فانه لیحصنه و لایده ان
 یدکره الذاکرون و لایضرمهم ذکره ما یمل الذین آمنوا بالقرآن ذکره الذین اوتوا الکتاب
 من قبل کذلک یفضل الله الایات لعلم بایات الله توتمون

الباب الخامس من الواحد الثانی

فی ان کل اسم خیر قد نزل الله فی البیان کان مراده من نظیره الله باحقیقه الاولیه و
 کل اسم شر قد نزل الله فی البیان کان مراده من یكون یومئذ حرف النفی عنده باحقیقه الاولیه
 مختص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من نظیره الله است بحقیقت
 اولیه ثم فی الحقیقه الثانیه اول من یومئذ الی ان منی الی آخره الوجود مثل آنکه آنجا که
 ذکر ارض شده مراد ارض نفس اوست و کلم تمزل میکند تا آنکه میرسد بارض ترابی که منسوب
 باوست و مقرا اوست که اعلی عرف جنت است در کتاب الله در همین قسم هر اسم دون
 ضری که در اون نازل شده بحقیقت اولیه مراد شجره ایست که مقابل او نفی شود و اگر ذکر ارضی

شده در دون علیین مراد ارض نفس او است و کم کم متزل می کند تا میرسد بارض ترابی که مقر او است
 که تمامی اشیای نارا است در ارض نار اگر چه فوق او سریر عزت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در
 قرآن نازل فرموده خداوند بحقیقت اولیه مراد رسول الله است هر ذکر در دون خس مراد نفس
 اول است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده و اگر ذکر ارض علیین شده مراد ارض نفس او بود
 تا وقتی شود بارض ترابی که مقر جسد او بوده که کل رنج میشود بقائم آل محمد علیه السلام که آنچه
 ذکر خیر در تر آن است مراد او است بحقیقت اولیه چنانچه در بیان من نظم صره الله
 تفسیر شده و هر ذکر در دون خیری که در قرآن نازل شده اگر چه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس
 اول من لم یقبل الیه بوده و همین قسم که در قرآن محقق است در بیان هم خداوند ثابت است
 و آنچه اسم خیر در علم الله است بحقیقت اولیه نقطه مثبت است و دون آن من لم یقبل الیهما
 چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع میشود امروز بنقطه بیان تا آنکه از ارض نوآد بارض
 روح میرسد و از ارض روح بارض نفس و از ارض نفس بارض جسد و از ارض جسد بکشتی
 الاقرب فالاقرب الی ان یتقی الی ذلک الارض فوق السبل الذی ثلاثه شبرینی اربعة ذرا
 جو هر کل ارضی الترابیه خیشند و ان یتغیر المتعد یتغیر الامر الی ان یتقوا الی ما لا یتغیر و کذلک
 فی ظل العلیین احرف باحرف و النقطه بالنقطه بذالعلی ارض الرضوان و ذلک ادنی ارض
 النار اعوذ بالله عما لا یحبه الله و لا یسئل الله عن کل ما یحبه الله فاضال کریم و کم کم اسما خیر
 قرآنی از رسول الله بدرجاتها تبخلی شده بیک یک از اوصیای او و مثل ذلک در دون علیین
 تا آنکه رسید اعلی علو ارض حبت بمقر شهادت سید الشهداء و ادنی ارض نار بمقر سلطنت
 نفس مقابل این است حکم نزد خداوند و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است
 و امروز کل اسما خیریه بحقیقت اولیه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زنده شد و

تا نویه در حرف سین است الی ان میقی الی اخر الوجود فلتقتن انکه ان یا ایها اناس کلکم عبود

الباب السادس من الواحد الثاني

فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من نظیره الله من اتبعه نور و من سیرف غمار
 ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمه که یوم من نظیره الله باشد
 هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در حجت است و در ظل اثبات و حروف عین
 عند الله محشور خواهد شد و هر کس منحرف شود اگر چه بقدر سر جوی باشد در نار و در ظل نفی
 محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل
 فرموده که هر کس بنیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرج الی تکلم الکلمه
 من شئونها و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هر گاه تعدی
 بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده و ما خلقت ابن و الانس الایحیدون
 و شبه نیت که اطاعت مقبول نیست الا باطاعت حجت خداوند و الا اعطاهم ای آنها نیک با اهل
 بیت دشمنی نموده عند الله ذکر میشد و حال آنکه امروز کل حکم میکنند که از برای آنها عبادتی
 نموده و ثمره در احوال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز حکم قرآن عامل است همیشه
 که منحرف از ولایت گشته عند الله باطل شده و امروز کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید
 بلکه دیده نمیشود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود غم نمی بخشد و ثمره
 او را چنانچه ثمر نبخشد تقوای رهبران الف را و قوف بر میزانیت او در نزد ظهور
 رسول الله ص و اگر بمیزان قرآن عامل میبودند در باره شجره حقیقت این نوع حکم مانعند
 تکا و السموات ان تیظن و تنشق الارض و تحزب الجبال هدا و قلوب آنها از این جبال
 سخت تر است که متاثر نمیشوند هیچ ضعیفی نمزد خداوند اعلا می از بودن در رضای او نیست

و حمد را و را که امروز این فضل منحصر بایلیان است و من بعد هر کس از بعد و آن تجاوز نکند
 باین فضل باقی است الی یوم من نظیره الله و اگر نخورد با آنکه منحرف شود ظلم نکرده الابر
 نفس خود و الله غنی عن العالمین و در اول ظهور او کل بیان اطاعت اوست نه غیر او
 چنانچه کل دین یوم الف صین ظهور رسول الله ص اتباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا
 که آنوقت حکم دون حق بر وقوف در آن میبود من میبندی خلفه من بحجبت فعلیها والله
 غنی عن العالمین

الباب السابع من الواحد الثانی

فی بیان یوم القیمة

ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و شاهده نمیشود که احد
 از شیعه یوم قیامت را فیمیده باشد بلکه همه مومنان امری را توهم نموده که عند الله حقیقت
 ندارد و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت
 ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم هشت
 عیسی ۴ تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بطور آن حقیقت
 که جزا داد هر کس مؤمن بود بقول خود و هر کس مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما
 شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از یوم هشت رسول الله ص تا یوم
 عروج آن قیامت عیسی ۴ بود که شجره حقیقت ظاهر شده در بیکل محمدیه و جزا داد هر کس
 آنکه مؤمن بعیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود و از حین ظهور شجره بیان
 الی ما یغرب قیامت رسول الله ص است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن
 بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب تحسیم جادی الاولی سنه هزار و دوست و شصت که
 سنه هزار و دوست و هشتاد و شصت اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت

قرآن است زیرا که شبی تا بمقام کمال نرسد قیامت او نماند و کمال دین اسلام الی ادل
ظهور نمی شد و از اول ظهور تا صبح غروب آثار شجره اسلام آنچه هست ظاهر شود و قیامت
بیان در ظهور من نظیره آنکه است زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول
ظهور من نظیره آنکه آخر کمال بیان است ظاهر شود که ثمرات اشجار که غرس کرده بچند
چنانچه ظهور قائم آل محمد ع بعینه همان ظهور رسول الله است ظاهر شود الا آنکه اخذ ثمرات
اسلام را از آیات قرآنی که در افتد مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا
ایمان باو و تصدیق باو و حال که ثمره برعکس نجشیده در سجوده اسلام ظاهر شده و کل
نسبت باو اظهار اسلام میکنند و او را بنی حقی در جبل ما کوسا کن میکنند و حال آنکه در قرآن
خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کل عرض بر خدا میزند که
عرض بر شجره حقیقت باشد و کل بقاء الله فایز نمیکردند که لقاء باشد زیرا که عرض بذات
اقدس ممکن نیست و تقای او متصور نه و آنچه در عرض و لقاء ممکن است راجع بشجره اولی است
و خداوند ظن را میت خود قرار داده که کسی که یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت می شود از اقرار
بعرض او و ارفقای او بقیام او مستبعد گشته و تسع عشر عترانی از یوم قیامت بهتر است
از آنچه نین با بن الیامتین میکنند زیرا که ثمره این سنین در یوم قیامت ظاهر شود
چنانچه ثمره هزار و دوست و هشتاد سال اسلام از اول این ظهور تا آخر این ظهور که اول
غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من نظیره آنکه راجع شود
ثمره آن بقیامت اخیری که ظهور او است ای اهل بیان خشم بر خود نموده و طول
یل خود را در یوم قیامت باطل نموده چنانچه محققین قرآن کرده که هزار و دوست هشتاد
سال اشجار باسلام کنند و در یوم اخذ ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام

برایشان شود که ایشان بهین حکم باطل می‌شود الی قیمة الاخری چه بانفسی که از اول عمر
 ریاضت‌ناکشیده و مجاهده مانوده از برای رضای خدا و اگر تا نم آمل محرم را در خواب
 میدید خواب افتخار می نمود و حال که ظاهر شده بطور آنکه که نظر از بهر ظهوری است
 آیات و بیاناتی که دین اسلام بان ثابت است عرض بر خدا که نمی شود در جای خود ثمره
 ایمان خود را که ظاهر نمیکند در جای خود از برای آنچه که خلق شده قائم نمی شود بر جای
 خود شوی میدید بر کسی که شب و روز با تو سجده و نیکو میکند و ایام نیکو میگوید و اگر باین
 هم راضی شود باز در جای خود باین قسم راضی نمی شود بلکه بر او ایامی حق نینواید عزین دارد
 آورد امی اهل بیان نکرده آنچه اهل قران کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه که
 مؤمن بیان بستید در همین ظهور آیات او کشید الله ربنا و لا شرک به احد و ان هذا وعدنا
 الله من ظلم نفسه لمن ندعوهم شیئا و با آنچه بر او مهتد اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر
 کرده اید و الا لاین ذکر نیستید نزد خداوند ترجم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبت
 را محزون نکرده که ظاهر میشود مثل آنکه من ظاهر شدم و عود می فرماید خلق بیان را و حال آنکه
 در قلوب شما ظهور نکرده وون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق بایا
 او که او است اجابت من نظیره آنکه و تصدیق کلمات او و هیچ شیئی از محبوب خود
 محبت بخش که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمة خواهد بود و همان اهل جنت در
 جنت قسطن و اهل نار در نار معذب خواهند بود و حال که یوم قیامت است محل فضل العطاء
 در این جبل است و کل کمان رضای او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه بنفس خود
 راضی نمی شوند و اگر عیب کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الا آنچه از برای
 نفس خود راضی می شوید لعل در قیامت اخری اگر بقاء آنکه فایز نمیکردید آیه الله و هم فرو

مخوره باشید از نفع کل بدین بیان میگردد هرگاه شما از ضرر باد بگذرید اگر چه میدانم
 نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع بدین بقرآن گذشتم ولیکن شما از ضرر در بیان
 خود گذشتید هیچ ناری اشد نیست از برای شما عند الله که شب در روز توجه کنید من بسوی
 خدا وحکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی غشیدید و حکم الله منی و حکم باحق انه هو خسیس الحاکمین

الباب الثامن من الواحد الثاني

فی بیان حقیقه الموت بانه حق

مخلص این باب آنکه از برای موت اطلاقات مالا نهایته بمالا نهایته عند الله هست که غیر او
 کسی مصی نیست و یکی از آن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک می نمایند که
 آن حین قبض روح نفس انسانی است و بهر اطلاقی که عند الله موت اطلاق شود حق است و آنچه
 کل مکلف هستند بر اقرار باینکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه
 آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از مادیون آن و آن ثابت غیثود الابدی رتبه
 یا بکنه لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا لا اله الا الله یا لا اله الا انت یا لا اله الا الهی
 کل به موشون و حقیقت موت آن است که در حین ظهور شجره توحید که این مراتب
 مراتب او است کل میت شوند باینکه نفسی نفسی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این مرتبتی
 را بجز سموات و ارض و ما بینها اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود و جوهر مطلب آنکه هر که مشیت
 او نباشد الا مشیت من بلیغره الله و اراده او الا اراده او و قدر او الا قدر او و قضاء او الا
 قضاء او و اذن او الا اذن او و اجل او الا اجل او و کتاب او الا کتاب او و انوقت
 ادراک موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیت الله هست و اراده او ذات اراده الله و
 قدر او ذات قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات

اهل الله و کتاب ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر کس میت شد اقرار کرد باینکه
 موت حق است و الا از آنچه در قرآن و دعا خوانده نمری باو تجبید چه بسا اشخاصی که می
 موت حق است و میت ایشان غیر میت او شد و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد
 خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه بر تبه کتاب مثنی شود تا آنکه کتاب او که عین کتاب الله بود
 بر اشخاصی که خود را اعلم آن زمان میدانستند نازل شد و قلم جایگزین از آنچه کردند ذکر شود
 و حال آنکه شب در روز می کشند که ان الموت حق و کتاب قبل او عمل میکردند و اظهار دین
 اسلام نموده و علم خود را خرج میدادند و نسبت نقطه که خود را نسبت میدادند آنچه خداوند از برای
 او در تبار آن مقدر فرموده بود دیگر کشند و حال آنکه نفسهای آنها بر آنها حلال بود زیرا که از
 ردی ایمان بخدا نمی کشیدند اینست شمره علم بلا عمل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده از آزار
 خود تخلف نمی در زیده باینکه اقرار کند که ادحق است و از شئون محقق حق محجب شود و این
 موتی است که در یوم قیامت نفع می بخشد کل را بعد از آن در بزخ الی ان یطلع الله شمس حقیقه
 و انما المراد بالبرزخ بین الظهورین لاما هو المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان
 یزادون ما یکلف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم ما یقضی حلیم الا الله و ان ما هم به یؤمنون
 لا بدان معلوم و هر گاه کسی در بجز موت میر نماید عجائب ما لانهایه بما لانهایه ملاحظ می نماید
 مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود میدید کل شئونی که بمن لم یؤمن ب محمد ۳ راجع
 میشود از عالم تجرد گرفته تا عالم متحده نفی محض و ناسبت است و کل شئونی که بمن یؤمن
 ب محمد راجع میشود از عالم تجرد الی متی التحد از شئون شجره اثبات و حجت نبوت بوده
 و اول میت بوده و ثانی میت بوده و اول چون که میت نشده خانی شده در نفی و ثانی چونکه
 میت شده باقی مانده در اثبات چه امر در ظاهر است شمره میت شدن مؤمنین که

چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مومن او بکلام از کثر آنهاست کل مومنین
 امروزه و مژمه میت نشدن دودن مومنین باینکه ذکر می از ایشان نیست و اگر تکثر می از ایشان
 شده خود ایشان راضی میشوند باین نسبت بلکه برتری میجویند از نسبت خود با ایشان زیرا که
 امروز اگر بر شجره اول دودن حق بگویند آنچه در اودن گفته میشد بنفصه برتری میجوید و طلب
 نعمت از خداوند میکنند از برای او و حال آنکه در سنه هزار و دویست و هشتاد و هفتم که شجره
 حقیقت ترقی نموده آن هم مثل نموده و اشد تر شده ولی چون نظایر مختلف شده تمیز
 نمی دهد الّا حاجتی که من عند الله ظاهر است که او می شناسد کل شیئی را در آنکه خود را اگر بخوابد
 ذره نار را از ذره جنت تمیز دهد می تواند و اگر بر نفسی خلور کند دودن آنچه که لایق است
 بر نقطه بیان همین خلور حکم میت بر او نمی شود و امر اینقدر اذوق است بل اذوق از این
 ولایت ذکر الّا اولو الابصار و از جوهر علو توحید اطلاق موت صحیح است الی شئی مقام التجدد
 بحیث لو یجد احد فی مقام الالف الباء فاذا ايرفته و لصلحه فاذا ذلک من شئون ملک الموت
 حیث قد ظهر عند هذا و ان یحمله علی شانہ لم یزل الباء یدعو الله ربّه ان یقبضنی یتخینی
 فاذا اراد الله ان یشیب دعائه فاذا الیم احمد من اولیاء ان یقبض عن روح البانیة و یوتیه
 روح الالفیة فاذا یمکن ان یقرء لان قبل ذلک یتبدل معنی الکلمة لان بعد الله اعظم
 لا بد الالف و ان یمکت الباء لم یطر ما یراد به و ان یقبل ذلک فی کل کلمی و جبرئیل
 حیث یدرکه اهل النظر حتی لو تجده فوق ذلک القراطس علی ما یحیی ذکر دودن البیض
 ان تمحونه فاذا موت فیہ حیات ذلک اللوح و ان بذانی مقامه بمنزل ما یرفع عن نفس
 الانسانیة ما یضر عن ایمانها و ان یمکن عند من لم یومن بانکه لوح فمن ثقیل انی میت
 فلا بد ان یمیت عنه و لا یطر الیه لانه من شئون النار و فیها و ان یرى لوحا عند من یومن بالله

الا بدان بخیطه مثل ما بخیطه نفسه اذ انه من شئون النور وان الامر حين ما هو اظهر فوق كل ظهور
 ابطن فوق كل بطون ومن يعرف الموت لم يزل ميتا عند الله بان لا يشاء الا ما شاء الله
 وذلك موده عند نقطة البيان اذ ما شاء الله لا يظهر الا بشئها هذا حق الموت لمن اراد ان
 يميت في الله وما خلق الله في الابداع شيئا اعز من الموت عنده ككل تمينون ان يكون شئتم
 مشية من نظيمه الله ولكن اذ ظهر لا يوفون بحجيم وقولهم مثل كل من قدوان بالقرآن قد
 جعلوا انفسهم على شان لورج محمد ص الى الحيوه الاولى ان لا يقولون في قوله لم يموت وقد رجع
 باعلى ما قد ظهر في اول ظهوره لان ذلك نشاة الآخرة عند نشاة الاولى وان الذين يقولون
 ان محمدا رسول الله كل قد اجتبوا ولم يصدقوه بل لا يرضوا به مثل ما يرضون لانفسهم من نسبة
 الاسلام وان يرضوا به ما كتبوا في حقه ما كتبوا لان هذا ما لم يرض المسلم للمسلم هذا شان
 الخلق عند الله وان بما ثبت نبوته من قبل حينذ مثبت ولكن كل محتجون لا يحصى عدد
 من نسب نفسه الى دينه وما آمن به في رجحه الا من شاء الله حتى ظهر ما قد ظهر وما للذين لا يعرفوه
 ما ارشد عن احتجاجهم عن حمل الاسلام لهم دنيا وحمل القرآن لهم كتابا وليس له عز في اخريه
 الا وقد فاز ببقاء ربه وبلغ رسالته وانقطع اليه بما يقدر عليه هذا عن كل بيستمردون واگر
 نفسى گوید که ما نشناختیم اودا در اول ظهور جواب گفته میشود که در نزد کل محقق است
 که اوست اول من اجاب فی الذر همین ما قال الله له است برکات قال بلی
 سبحانک ان لا اله الا انت انک انت رب العالمین واگر گویند ظهور الله را ندانستیم
 قرآن که کتاب الله بود وکل میگویند امروز که کتاب الله هست در نزد کل بوده و بمنقدر
 که شنیدند یا دیدند که آیه الله از نفسی ظاهر شده بشهه و ریبی از برای ارباب افنده نمی ماند
 که ان نفس نفس الله ظاهر بوده و آیات قبل از او بوده چنانچه آیات بعد از او است

دن اجاب اول اول خلق است چنانچه قبل می کشند که من اجاب اول محمد بوده و اول
 خلق بوده چنانچه کل امر و مقرفند اگر سبکیند اجابت در ذر اول بوده این است ذره اول
 زیرا که فوق عرش سماء بعینه ارض مقرر ظهور الله است و خداوند لم یزل و لا یزال قرب و بعداد
 بکل اشیا بر حد سواء بوده هیچ شیئی بالنسبه باو قرب از شیئی نیست یا بعد چه عرش در فوق
 سموات باشد بزعم متوهمین یا مقرر شجره که عن الله ناطق است و حال آنکه این اعتقاد محض وهم
 و خیال است بلکه در عرف مکان ملاء حقیقت قصد همان محل ظهور است چنانچه کل در
 زیارت سید الشهداء میگویند با آنچه در حدیث مسطور است من زار الحسین عارفاً حقیقت کمن
 زار الله فوق عرشه و نزد اولوالافئده ظاهر است که همان مقرر عرش الله بوده و اوست
 عرش محمد رسول الله گویا دیده نمی شود که کسی از عالم حدیثی کرده باشد آنچه شنیده می شود
 از کل عوالم در این عالم مذهب است میگوید و چنانچه در این عالم که امیر المؤمنین علیه السلام اول من
 آمن محمد شد دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده و کل عوالم در ظل همین عالم تحقق می شود
 و در همین عالم ظاهر است نزد اولوالافئده انبیا طوبی لمن یرمی کل شیئی بحقیقت و خیال نکند
 امری مومی را که عند الله و عند اولی الافئده حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل و لا یزال
 ظهور آن عین بطون اوست و بطون او عین ظهور اوست و آنچه از ظهور الله ذکر میشود
 مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الا بر او و اون شجره است که مرسل کل رسل و
 منزل کل کتب بوده و هست و اولم یزل و لا یزال عرش ظهور و بطون او در میان همین خلق
 بوده که در هر زمان با آنچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه همین نزول قرآن بطور مجسم
 اظهار قدرت خود فرموده و همین نزول بیان منقبط بیان اظهار قدرت خود فرموده و در
 ظهور من نظیر الله با و اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء یا یشاء لما یشاء و اوست

که مع کثی بوده پنج شیشی با او بوده داد است که در شی نیست و در فوق شیشی نیست
و بایشی نیست و آنچه ذکر میشود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر قدرت نه این
عرش جسد که سرریا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل
و لایزال بوده است کسی او را شناخته و نمی شناسد زیرا که مادون او مخلوق شده اند
بنام او و مخلوق میشوند با مراد او است متعالی از هر ذکر دستانی و مقدس از هر نعمت و شالی
لایدر که من شئی دانند بویدر که کثی حتی آنچه گفته میشود لایدر که من شئی برات ظهور او راجع
میشود که من نظمی سره الله باشد داد است اجل داعی از اینکه ذال اشاره تواند اشاره کند بوی
او و من نظمی سره الله اول خلق او است و ذکر ضمیر او راجع بفرود او میگردد و او فرود او
هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان ربا و لا مربوب لم یزل الله کان الهما و لا مالوه لم یزل
الله کان قادر و لا مقدر لم یزل الله کان عالما و لا معلوم لم یزل الله کان واحدا و لا
معدود و آنچه ذکر میشود لم یزل الله کان واحدا و لا معدود در وقتی است که در ظهور
من نظمی سره الله عدد واحد با و ایمان آورده باشد که افنده ایشان دلالت میکند بر وحدت
او و معدودی غیر آنها نیست و بمثل این کل اسماء و صفات و نظیر سجده و کون که لم یزل الله
کان واحدا اگر در این ظهور موقن هستی در ظهور اول الان مقبری و از برای رسول خدا شاهر
میکنی کل اسماء و صفات را اگر بخوابی بگویی انه سلطان می بینی که در است او هست که خود
را بی از عبید او میداند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از اینکه مقهرن شود بذر
این سلطان و اگر بخوابی بگویی انه مقدر مشاهده میکنی اولوا الاعداد در ظل طاعت او که بذر
دانیکه با آن است او استیم مشغول استیم و حال آنکه اقدار ذات او متعالی است از اینکه مقهرن
شده و با این اقدار و اگر بخوابی بگویی انه عالم می بینی اولوا العلم که نسبت بسوی او افتخار میکنند

و حال آنکه متعالی است علم ذات او از اقتران با علم این علماء و اگر بخوای بگوئی آنه عالم
 می بینی اولوا حکم بسیار که در ظل حکم او مشتمل هستند بحکومت و حال آنکه متعالی است حکومت کبریت
 او از اقتران بظاهر این حکام از قبل او و مثل این کل اسماء و صفات را بعین خود مشاهده کن
 که بعد در جینی که عالم است نیست عالم الا او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الا او
 زیرا که در هر ظهوری آنچه ممتدی بان ظهور میشود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور
 اول که آدم اول باشد الی مالا نهاییه ذاتی نمی بینی الا با بعد و غیرتانی عارف شوی بمنظر
 اولویت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست
 این است معنی قول سید الشهداء علیه السلام الی هلک باخلاف الآله و تغلات الا طول
 ان مراد کنی ان متعرف الی فی کل شیئی حتی لا اجماکت فی شیئی زیرا که این است ثمره وجود
 کلشی که کلشی را قائم بشیئت اولیه بدانند و در هیچ شیئی ملاحظه نکنند الا ظهور آنقدر را بقدر شیئت
 آن شیئی که متعلق ظهور شده و آن نسبت ظهور کل اشیاء سواء است زیرا که یک نوع ظهور
 آیات الله است و از همان مبدئی که آیات الله صادر میشود در نبوت نبی در دون آن
 هم با آنچه لایق است نازل میشود و نسبت این ظهور باین دو شیئی مساوی است الا که این
 از اعلی علو اثبات است و آن از ادنی دنونفی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کلامی نمود
 در ظهور کبریت نبی هم خواری نمود زیرا دین است که در هر شیئی ذات الله را مشاهده کنی
 زیرا که این متعین است و او عز ذکره متعالی است از اینکه در شیئی باشد یا با شیئی باشد قبل
 شیئی یا بعد شیئی یا فوق شیئی باشد یا دون شیئی باشد و آنچه شیئت با متحقق است بشیئت
 او است و او بطنها قائم است و لم یزل و لا یزال کل اسماء در ظل او بوده و او در ظل
 مستقر است و مقام شیئت مقام نقطه بیان است که در هیچ شیئی ظاهر نیست الا شایسته

از شئون ظهور او نه اینکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شیئی ذات مثبت دیده میشود که ذات
 رسول الله باشد بل در هر شیئی دیده میشود که مثبت او با متحقق است مثلاً اگر هزار مثال ذره یک
 نفس در سبیل است الله صرف کند در این دیده نمیشود الا آن امر که رسول الله فرموده از قبل الله
 و این قسم اگر گوی کینونیت ذره چگونه بمرسد لا بد راجع میشود با مرکه آن امر راجع میشود به حقیقت
 اگر چه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق مثبت شود بر او الا الله
 متحقق الشیئیه است مثبت او است قائم بنفس خود با الله عزوجل و او است کاف مستدیره که
 لم یزل ولا یزال حول نفس خود طائف است و او است که دلالت نموده و میکند الاعلی الله عزوجل
 الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات والارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و از برای
 هر اسمی مسمائی است مثلاً اگر گفته میشود خداوند عزوجل لا بد و منظر هست که در نزد مثبت او لایزال
 و لم یزل و لایزال مستقر باشد که دلالت نموده الابرار فطوبی لمن لایری من شیئی الا دیری فی ظهور
 و لایکن شیئی الا با الله و لایری من شیئی الا ایاه و لایعتقد فی الله ما یعتقد مخلقه لان الله سبحانه لم
 یکن فی شیئی و لا من شیئی و لا علی شیئی و لا الی شیئی و لایذکر شیئی و کلشی درونه خلق له لن یعرف بجهنم
 احد و نه و لا یوصده بذاته احد سواه و کلما قد عرفت المشیه ما عرفت الانفسها و کلما قد عرفت
 الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المشیه فیها و ان الله عزوجل بذاته لن یعرف و لایدرک و
 لن یسج و لن یقدس و لا سبیل لاحد الیه الا بالهجر عن عرفانه و الاستقرار فی ظل وحدانیه و استقلاله
 لم یزل کلشی له بکیفونیه و ذاتیه و جوهریه و مجردیه و اولیه و آخریه و ظاهریه و باطنیه و
 کافوریه و سادجیه و انه هو فی اعلی علوم سلطان قیومیه و اهی توتیک قدوسیه متعال عن
 کل ذکر و ثناء و مقدس عن کل لغت و عطاء لم یزل الله کان الیها واحد احد احداً صمداً فرداً حیاً
 قوماً و انما ابدأ متمدماً لم یتمد لنفسه حاجه و لا اولداً و ان نادونه خلق له قد خلقه بامر الله

لم یزل ولا یزال غنی عن نفسه بنفسه و کیف لا یکون غنی عن دونه و مستغنیاً عن ذاته یذانه و کیف
 لا یکون مستغنیاً عن غیره سبحانه و تعالی بما ینبئ لعلو قدره و سمو ذکره انه کان علیاً

الباب التاسع من الواحد الثاني

فی بیان حقیقه القبر

مخلص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حد آنکه خود مقدر و کل منتی میگردد در حین
 ظهور من نظمیده اله بنفسی که بعثت او بعثت کل میشود و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و
 خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان صنی که مظهر الوهیت بعثت رسول الله
 را از نفس او فرمود بعثت آنچه در نطف او محشور میشود نزد بعثت او میشود چنانچه در فوق ارض
 آنچه حکم کرده میشود امر در بر دین اسلام میشود و همچنین حکم بعثت بر رسول الله ص شد بمذین
 او بطریق اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که مستدی بیان میشوند راجع میشود بنفس اولیه که در یوم
 قیامت در ذر اول اجابت امر الله میکند و اقرار بوجه انیت او و کل ارواح دون حقه راجع
 میشود بشجره نفی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح دون حقه قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد
 کل در نطف او مبعوث شدند و ارواح حقه چون شجره اثبات رتفع شد کل در نطف او رتفع نه این است
 که روح ذار روحی بروح دیگر متصل گردد بلکه کل در آنکه مقامات خود هستند مثلاً حرف حق
 در آنکه افنده خود هستند بعثت اول آنها مبعوث میشوند نه آنست که ارواح آنها از آنکه خود
 تجاوز نمایند در همین آنچه از مؤمنین در نطف این حرف هستند و قبر که کل در او سؤال کرده میشوند
 و در جوهر امکانیه در ذکر اول سؤال کرده میشود تا آنکه بشؤانات مالا نهایت مفضل میگردد و
 همین قسم در نطف آنچه دون خیر علم الله با و احاطه فرموده از شجره نفی سؤال میشود این است
 معنی ان حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین بر عرصاتین یدمی الله اقرار مینماید

که آنچه خیر بوده از من است و ثانی صرف نفس اقرار میکند که آنچه شر بوده از من است بشنون
 خیریه الی مالانباتیه در ملک متکثر و کذکث در شنون انکیه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی
 وارد آرد بواسطه حزنی است که حرف ثانی نفسی در اول ظهور دارد کرده و کل شنون متکثره منفیه
 راجع باد میشود و کل شنون مثبت خیریه راجع باؤل من آمن میشود و اراجح الی الله میشود چنانچه اگر
 خداوند او را مبعوث نفرماید بنفیه مبعوث نمیکرد و از نفس خود و شجره نفسی هم در حد خود راجح الی الله
 میشود زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره اول نه خود میداند و نه دیگری
 این است تبرکلیه بشنون کل نفس متکثر است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان یا
 آیات او در بیان و او اجابت نماید قبر او مملو از نور میگردد و ملائکه رحمت بر او نازل میشوند
 و هرگاه اجابت نکند قبر او مملو از نار میگردد و مظالم نقتت بر او نازل میشوند در نفس جزئی
 زیرا که این ثانی است از شنون آن نفس کلیه ناریه چنانچه مجیب حق ثانی است از شنون
 نفس کلیه نوریه و از برای او بشیر و بشر ذکر میشود و از برای او دوزخ و لذت این است که شتر
 میدهد از برای هر نفسی از اقرار باینکه قبر حق است زیرا که اگر از شنون نفس علیین است
 راجع باد و بعد در نشأه اضری از او منتقل میگردد نه اینکه نفس او نفس او میشود چنانچه هر کس
 مؤمن بکتاب الف بود راجع شد بایمان بکتاب قاف و از اینجا منتشر شد در خلق او و در دین
 اسلام مری شد و کم کم تا آنکه منتهی شد یوم او یوم نزول بیان راجع شد باو و از او منتشر شد در
 خلق آخر الی ماشاء الله در این جهت نشو و نما مینماید تا یوم من نظمیده الله آنوقت
 راجع بکتاب او میشود و بعد از او منتشر میگردد در خلق آخر الی ماشاء الله حیث لا ھد لفضل الله
 وجوده و همچنین در ظل اگر نفسی از حرف الفیه مؤمن نبوده راجع شده باؤل من لم یؤمن بربول
 الله و از او منتقل گشته و در دوزخ علیین فرقان در تحت الثری بوده تا آنکه راجع شده باؤل

حرف نفی از بیان و بعد از او منقلب شده و سیر میکند در فمای خود تا آنکه راجع میشود با دل
 من لم یؤمن بمن نظیره آنگه و بعد منقلب میگردد و در کل این عوالم لبس او نثار میشود اگر چه حریز باشد
 و مقرا نثار میشود اگر چه اعلی آنگه فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و بر عکس لبس دون آن
 از آنچه در جنت خلق شده میشود و مقعد او اعلی عرف رضوان میگردد و اکل او اعلی ثمرات جنت میشود
 اگر چه پوشیده الا بطن و منشته الا بر تراب و تناول نکرده الا برگ کاه و هیچ نفس مؤمنی نیست که
 روح او قبض شود الا آنکه قبر او روضه میشود از ریاض جنت خلد و آنچه در دست دارد در او خداوند
 خلق فرموده و نژاد او میا است و همچنین هیچ نفسی نیست که مؤمن بمان نباشد الا آنکه علم طاقت
 پوشتن ندارد آنچه بر او میرسد از نعمت الهی عزوجل و هر گاه بخوابد نفسی که در این عالم مشاهده
 کند با آنچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده شئون مکتبه از این شجره هم هر نفسی بمای علیها
 با آنچه خداوند عطا فرموده مثلند و همچنین اگر بخوابد نعمت خداوند را مشاهده کند نظر کند با آنچه
 در حق شجره نفی نازل فرموده که شئون مکتبه از او مثل او مغذب خواهند بود چنانچه شئون مکتبه
 از علیین مثل او نعم خواهند بود اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتقاد بر حق
 واقع نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حق است نمیده باشد بر کس بیان الله را در ذکر حق نمیسید
 تصدیق این کلمه هم ان القبر حق میکند و روح هیچ شیئی از حد خود تجاوز نمیکند مثلاً روحی که تعلق بخلق
 میگیرد لم یزل خلقی است و روحی که تعلق بجن میگیرد لم یزل جنی است و روحی که مد علی الله بوده
 لم یزل مدلی است و از برای او آنگه و حد و نیست و هیچ نفسی نیست که در وقت موت او شود
 الا آنکه خداوند عالم عز سلطان امر مفیر ماید ملائکه مسجین و مقدسین و موحیدین و کبرین را که او را فرسخ
 ساخته تا آنکه محل اعلای از جنت و افق امخ از رضوان جاد دهند و بعد از کثرتی نخواهد دید حزن بعد
 از موت اگر مؤمن بوده با آنچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهور او که اول ظهور اینست

نخواهد بود بمثل نفوسی که از اول ظهور این امر بدون ایمان بیان قبض روح شده که راسخ حجت
 بر ایشان میوزد و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور منظمی سره آنگه بقدر اینکه بگوید بی یا آنکه
 اشاره کند بر اینکه ادحق است و فاصله شود ثمری بنجد از برای او بیان هیچ نفسیست که
 بدون ایمان بیان قبض روح شود الا آنکه بعد از موت نمی چند بقدر ذکر شیئی از چیز حسن و قلم
 مخالف می شود که ذکر کند از آنچه از برای او می باشد طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن
 بمن نظمیه سره آنگه و کلمات او باشد که او است مؤمن بیان و آنچه در بیان است و از برای
 فیض خداوند از برای مؤمنین حدی و دشمنانی نیست لم یزل اهل جنت در جنت هستند الا من شاء الله
 بمثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودند و الا من شاء الله در حین ظهور بیان ظاهر زیر آله مشیت
 نقطه بیان مشیت الله ظاهر میگردد و اهل نار در نار خالد الا من شاء الله و این مشیت در ظهور
 من نظمیه سره آنگه نزد او الواعلم ثابت میگردد مثلاً حروف انجیلیه قبل از بعثت رسول الله ص
 در جنت بوده اگر با آنچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و حین بعثت حکم نارسد بر آنجا
 و اگر در این بین نفسی از ایشان متمدی شود من شاء الله در حق او صدق میکند که از نار بجا
 یافته داخل در جنت شده و مؤمنین بقرآن و آنچه نازل در او است در جنت بوده الا
 من شاء الله آن دشمنی است که یکی از نفوس آن مؤمن بیان نشود که داخل در نار میشود و از
 جنت خارج میشود و لم یزل منظر کلیه مشیت در هر قیامتی ظاهر و متغیر و در طلوع لیل که بگذرد
 بر رخ ذکر میشود مشیت الله باطنه یدخل من یشاء فی جنه و ینج من یشاء عن جنه کسی را علم
 نیست باو الا آنکه کسی که از حد و بیان تجاوز نکند که آنوقت لایق است که مشیت او
 مستقیم از مشیت قبل او باشد و الا او در هر روز در شانی است چه با همان منظر
 مشیت کلیه در بر رخ بشدء از قبل خود بابی از معرفت را متفوح نماید که تواند متصل شد

چنانچه از ازل ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله الی بشت همین حال بود و قبل از این ظهور از زمین عروج عیسی
 این امر متبلن بود چنانچه از زمین قبض روح رسول الله الی اول نزول باین شکیست متبلنه در میان
 خلق بود و کسی نیشاخت او را زیرا که اولم نزل دلایزال در مقام نقطه اولیه باقی بوده دست
 و حرف می در اکنه خود و سایر حرف از عیسی و دونهما در اکنه خود کل ستمداز او هستند و او
 می شناسد کل را و لکن کسی او را نیشناسد ولی هر کس منقطع شود بوی او لابد مدیدهد او را
 من حیث لا یعرف اذ انه هو القادر سبحان و المقدر العظام

الباب العاشر من الواحد الثانی

فی بیان سؤال الملائکة فی القبر

مخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین بمن نطقیسه الله از مردم سؤال میکنند که آیا دین شما
 بچه چیز ثابت است جواب میگویند بحجت بیان و اگر آن روز مؤمن هستند بایات الله
 جواب ملائکه را بحجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تسلیم ایشان نموده میدهند و الا حجت الله بر
 ایشان با نفع میشود و چون ایمان نیاورده گنه نقت در حق ایشان ثابت میگردد بعد ملائکه رجوع
 نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داد از ایمان باو
 آیات رحمت در حق او نازل میفرماید و الا کلمات نقت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن
 روز در حق او جاری میشود بمثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هر کس الی یوم القیمة
 ثابت میماند نظایر نفسی دنار و نظایر نور در اثبات و اول در دون حرف عیسی معذیب
 و ثانی در رحمت خداوند که در حرف عیسی نازل فرموده چنانکه داین است فضلی که از بر حق
 او ش نیست الی یوم القیمة و آنچه در این قبر حکم او شود در قبر حسب می راجع باو میگردد اگر
 مؤمن است روضه است از ریاض جنت و اگر دون مؤمن است مقصدی است از تقاعد

چنانچه در صین حیات هم در نزد اولوالعلم حکمات است اگر مومنی بر ارض تراب نشیند آن قطعه از
 سطح رضوان میگردد در یوم قیامت باذن الله عزوجل والا از ارض ناسیگردد با مر خداوند عزوجل
 و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع آدلاء بر من نظمیب الله است موسی او و
 مسیعی از برای احدی بوسی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود سبحان الله عن کل
 ما ذکره اسم شی من قبل من بعد له الخلق والامر فی ملکوت الارض و السموات و ما بینهما لا اله الا هو

المکبر المتعال الباب الحادى والعشر من الواحد التانى

فی بیان ان البعث حق

مفخص این باب آنکه کل را خداوند خلق فرموده بآنچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح
 طلیعین که متعلق بحروف آنهاست و درون آنها که متعلق بحروف آنهاست و هر شی که
 اطلاق شئیت بر او شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعث هر شی بذکر من نظمیب الله
 است در آن روز زیرا که خلق ان شی هم در اول بذر او بوده اگر چه در ظهور قبل او بوده مثلاً
 این فغان و طلیع که بطور که الان بن دیدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث میشود بکثرت
 و ذاتیت و نصابت و ایت و در وقتی که شجره حقیقت تنطق فرماید که این فغان و طلیع کی بعینه
 اوست در هر فغان و طلیع که حکم شود او ن میشود چنانچه قبل وجود او بقول نقطه بیان بوده
 مثل در حد جاورده شد تا در کل عوالم کل درک نمایند مثلاً در این کور حروف حی فرار داده
 بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخوابد این حروف را مبعوث نیز فرماید بقول خود زیرا که
 غیر قول او خلق شیئی نمیکند بکثرت و چونکه قول او قول الله است در حین قول کینونیت شی
 مستکون میشود اگر در طلیعین است بذکر حق و اگر در دون طلیعین است بدون او زیرا که آنچه در

قرآن رسول خدا قرار داده کل بایات الهه قائم است و همین قسم امروز که در بخت قرآن است
کل با مرگه معبوث و قائم میشود و کل ما علی الارض من یدی الله هست و بخت کل بر وجه کل
میشود چنانچه غلغله کل بر نفس واحد میشود بخت کل هم بر نفس واحد میشود در صحنی که نفس
واحد بخت میشود بخت کلشنی فردا فردا در اکنه خود میشود اگر چه بگذر الله باشد که خداوند نازل
فرماید بخت شنی یا کسی غیر از او نداند و بعد شهادة الله کل شهادت و بعد مثل آنکه این بعینه
بساطلی است که مشیت او کیه بر روی آن نشسته و حال اکنه اولی از برای او نبوده و ذکر بر ظهور
نفس و روح او میشود تا آنکه بعینه این بساطلی است که بر روی آن نشسته بود رسول خدا ص و
این است سر آنچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد زمین بوده در نزد قائم آل محمد هست
در اکنه که حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از او است و آنچه حکم فرماید در حق بر شیشه سمان
شبی بوده اگر چه در صمد اسلام محمد بن عبد الله ص بر آن وصف و بر آن نوع ظهور نموده و
امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر بقسط حقیقت نشود ادراک بخت
کلشنی را در نفس واحد نتواند کرد اگر چه هر ذی روحی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است
از اعتقاد بخت اخذ کند تا یوم ظهور من ظمیره الله که هر کس بسوی او راجع شد بخت
او در طلیع و در ظل شجره اثبات میگردد و الا بخت آن در دون طلیعین و داخل شجره نفسی
میگردد و اگر شنی با سم ذکر بخت او نشود همیشه در که میفرماید معبوث کردم کاشیته را
کل معبوث میگردد در اکنه خود در ظل نقطه واحد اگر در طلیعین است شجره اثبات و اگر
در دون آنست شجره نفسی و لا یغرب من علم الله من شنی لانی السموات و لانی الارض دلا نا
جهنما بخت کل شنی بامر الله کان علی کل شیء قدیرا و بخت هیچ نفسی از نفس میت نمیشود که از
قبر تازی بسیرون آید بلکه بخت کل از نفس احیاء آن زمان میگردد اگر از طلیعین است

از زمین و اگر از دون علیین است از دون آن و مردوی نیست از برای بعث هر شی
در یوم قیامت نزد خداوند عزوجل اذان الله یسیده ذلک الخلق ثم یسیده و قدر خلق

کل شی ثم یبعثه و الله علی کل شی قذیر

الباب الثانی والعشرون الواحد الثانی

فی بیان الصراط و انه حق

لمحض این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقیم بوده بر
صراط حق بوده و الا بر دون صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی
که ایمان با آورده از سموات و ارض اوسع بل از سما و مقبولات و ارض قابلیات اصلی تر
و همین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع کشف علی در بنا
بها هو الحق من عند الله لاریب فیه تتزیل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته
اقرب از وصل نفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده و ایشان از
صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون آن و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما یطلق علیه
اسم الهی تامل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دوست زد و هزار سال بگذرد این از
جهت ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده و الا ایام و سنین دشوار
منقطع است از واقف زیرا که اولی از برای ظهور الله نبوده که محدود بحد شود و کل مظاهر
ظهور راجع می شود امروز نقطه بیان اینست که در عالم لاحد متامل تامل نموده و مسیر از عالم
لاحد اقرب از لمج بصر گذشته و سیر نموده و اگر درجه بدرجه هر کس زیاده تامل نموده بر صراط
دوقوف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حرف
کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشته

و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل را می بیند
 و از برای دون مؤمنین اداق از شر و احد از سیف است صراط زیرا که نه می توانند از حجت
 آیات قبل پروردگار رونق دهند و نه ایتیان مثل نمایند و نه از بُعد نفوس خود اقرار بحق کنند این است
 که از برای ایشان احد از سیف و اداق از شر میگرد و از برای مؤمنین اوج از حجت میگرد
 زیرا که میگویند دین ما بقرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عاقل از ایمان بآیه
 از آیات مثل آن بودند و امروز همان شجره که قرآن را تکلم نمود تکلم بیان میفرماید کل من
 عند الله لاریب فی سئل من رب العالمین و عجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده شود
 و از برای ما قدر وصل کاف بخون تا ملی نیست و در ایمان بخداوند آیات او و از برای حجت
 باب او و کلمات او چه با الفس که از صراط گذشته و داخل حجت میشوند و چه با از نفس
 که در حین گذشتن بنا میافتد و چه با اشخاص که واقف میشوند و نمیتوانند بگذرند و مخرج
 ناجی هستند و مخرجین یا واقفین هر دو در ظل نار ذکر میشود امی شجره انبی لادونها و چه با
 نفسی که از اول عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکند و چینی که آیات خدا را بشنود تصدیق نمیکند
 و اگر تامل کند بر صراط واقف میشود و در ظل نار حشر شود و اگر جهل کند داخل نار شود و امر
 محیی میخواهد که احصا کند که از صراط خالص نگه داشته اند الا من شاد الله و کل یوقوف
 یادون ایمان در ظللال نار حشر شده و خود خضر شده و خداوند حکم ایشانرا نازل فرمود
 و تا یوم قیامت ثابت میماند آنچه خداوند نازل فرموده و ایشان هنوز بر جسم خود در عکس
 تقوای خود متقی هستند و خضرند از آنکه حکم نار در حق آنها از قبل آمده شد و بهمان حکم الی
 یوم القیامة در مقام خود مغذب خواهند شد اگر چه وقتی که خداوند صراط را بر پامیدارد کل
 طی فمندی ولی هر کس چیزی محبت میگرد که نزد خداوند بلا شکیست بزرده و هست

چنانچه امروز صراط‌الهدایات است و کل می‌واند حجت آنرا بفهمند و محبت نمایند خود را بچیزیکه
 نفع نمی بخشد ایشان را بجانک اللهم تاخذن ایدی الذین آمنوا بالبیان یوم القيمة
 بفنکاک علی ان تمعّنم علی الصراط اقرب من کل شیء انما کنتم علی کثیر رقیبا
 الباب الثالث والعشرون الواحد الثانی

فی حقیقه المیزان وانه حق

مفصّل این باب آنکه از نقطه مشیت اولیه الی مالانهایه در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت
 است و او امر مشرقه از شمس جو داد و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است
 هر کس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار و هر کس داخل میزان اثبات شد داخل
 میزان حبت و دخول نفی متحقق نمیشود الا بولایت ابواب نار و دخول در حبت متحقق نمیشود
 انما بولایت ابواب حبت اگر چه کل نفی مشی میشود بیک شجره و کل اثبات مشی میشود بیک شجره
 چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله ص از جنسی که پشت
 آنحضرت بوده تا امروز الی مالانهایه در کف عدل او بار رفته و الی مالانهایه در کف فضل
 او بخت رفته و امروز میزان بیان است هر کس منحرف از اوست در حبت و در میزان فضل
 و الا در کف عدل و در نار زیرا که مبدء خلق نار و حبت هر دو از نقطه حقیقت متحقق میگردد حکم بر
 مقل میکند خلق نور میشود و حکم بر غیر مقل که میکند خلق نار میگردد و خداوند خالق نار و نور است
 بیشیت که آن نقطه باشد و آنک در کف عدل و فضل است بعدل و فضلی که از این شجره ظاهر میگردد
 زیرا که اگر در شجره نقطه قرآن حکم بولایت امیر المؤمنین ع نشده بود خلق حبت متحقق نمیشد و همین
 در ظل اگر نازل فرموده بود که کسی که مع من نیست بر حق نیست خلق نار متحقق نمی شد حال
 آنچه شئون خیر است بقول او راجع بشجره اثبات میگردد و آنچه شئون دون خیر است راجع

شجره نفعی میگردد و حقیقت میزان در حقیقت اولیه شجره اولی است الی ما لانهایه اطلاعات در
 قلم آن در علم الله که نشسته مثلا اگر امر در قضی حکم رسول الله ص من قبل علی نماید شائنی
 از شئون آن میزان است و کسی که در آن را بگوید در کف عدل میزان است و از
 ظهور بیان کثیری در ظل نقطه اولیه مبعوث شدند هر کس مقبل شد در کف فضل و اثبات ثابت
 میگردد و هر کس قدر سر جوی منحرف در کف عدل فانی میگردد الی یوم من یطیبه الله که
 اوست میزان و امر اوست میزان و احوال اوست میزان و کلمات اوست میزان
 و دلالات اوست میزان مایب الی میزان میزان اذ اتحقق النسبه فی الکتاب والاعلی
 قدر یا قطع النسبه یقطع الحکم الی همین یرفع کل النسبه و یسقی النفس فی النار و ان کل نفسین^{ان}
 بانه الواحد النوار عن ذکر کل ناره و لا امر الا

من عند الله الواحد الفطار

الباب الرابع والعشرون الواحد الثاني

فی بیان الحساب

مخلص این باب آنکه حساب کل بید الله هست و غیر الله مقدر بر حساب کل نیست و خداوند
 عالم حساب میفرماید کثیری را با پنجه حساب میفرماید شجره حقیقت در هر زمان بنظر او و در
 بطون او حساب میفرماید کل را ولی حکم ظاهر میگردد الی همین ظهور و حساب میفرماید کل را
 در یوم قیامت بیک کلمه واحد چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرموده بیک کلمه
 و آن این است انی ان الله لاله الا انار ب کثیری هر کس تامل نمود در نار نفعی بعد حساب
 کرده شد و هر کس تصدیق کرد بنور اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل ماعلی الله من
 نفوس مستدر که از ایشان راجع میشود بنفوس مؤمنه بقرآن زیرا که غیر آنها در قیامت

رسول خدا ص حساب کرده شده دفائی گشتهند ففای ایمانی نهجیدی والاکل ارض از اجواد
 ایشان پر است و نفوس مؤمنه بفرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی از کتاب
 نبوده و از این جهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر فرمود آن حجت که دین این نفوس مؤمنه
 بآن ثابت بود و این کلمه که حساب کل بآن شد والی یوم القیمه میشود بهمان لسان آیات
 قرآنی که لسان عربی است و افع از کل الن است نازل فرمود و اکثر بعد حساب کرده
 شده و در نافر نفی لاشنی گشته و نفوسی که اقرار بتوحید خداوند نموده و در این کلمه بفضل حساب
 کرده شده و جزا داده شدند با حسن جزا بایا تیکه الی یوم القیمه باقی است و کل خیر درین
 آیات نازل شده والی یوم القیمه بایشان میرسد زیرا که هیچ آیه خداوند نازل نفرموده
 الا ارواح متعلقه بآن در ظل آن هستند و راجع بآن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این
 آیات را نازل فرموده میگردند در طول لیل الیل که ما بین الطورین است و اگر نفسی گوید که
 مایقین نکریم که این کلمه قول خداست جواب گفته میشود که همین کلمه بینما در قرآن نازل شده
 و قبل از شجره طوره مثل آنکه خداوند در سسر آن نازل فرموده ذکر شده با آنچه از قول رسول الله
 که این کلمه را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از قبل الله هست بهمان حجت اینجا اثبات یقین
 میشود زیرا که اگر در آنجا میکشند که ما علی الارض از ایمان با و عاجز هستند در اینجا هم اولو العلم
 مشاهده این امر را نموده و یقین میکنند بوجوه حجت یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر بایان
 نفسی کو اتمان او و از شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز و الف
 بنویسد و الا بقدریکه تواند مثل این نوع آیات که شبه از برای اولو الافئده نیست که من قبل
 است زیرا که بنفها شهادت میدهد که کلام الله است و بشر مثل او نطق نتواند نمود و او
 کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت

واحده بوده هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در شیت دیده نمیشود
 الا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد زیرا که غیر الله مقدر بر مثل او
 نیست و کسی که باین شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است
 و نزد او اسهل تر و اقرب است چنانکه از شون مناجات و خطب و علم و شون فارسیه
 زیرا که این است کلام کینویت او که دلالت میکند الابر خداوند و همه از این جهت است
 که آیات الله گفته میشود و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت
 واحده بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شون شانه صفت شیت اولیه است
 و خداوند اجل و اعظم است از اینکه متصف باین صفت گردد و منوت باین مهندسه دهر
 جعنی که در مثل این کلمه کل در قرآن مجید میشوند در بیان هم صحیح میشوند اینست که مردم از حساب
 باک نداشته که از اول عمر تا آخر عمر قلم لایشی گرفته شود بر ایشان چه در رض خائف است در
 این محاسبات دنیوی که مقدار آن مقدار دنیا است ندین ولی در جانی که ستر در
 دین است و توحید و اعمال او مقبول نیگردد و راجع بفضای ابدی میگردد و متذکر نمیشود و
 حال آنکه اولو الافئده کل ماعلی الارض را میدهند که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره
 ایشان کلمه بی بنزاید لا لا زیرا که حساب باین دو کلمه کرده میشود و حمد خدا را که امروز
 نفس بصیری نیست که خطبت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس متحبه از محاسبات و نیزه
 بر تسبیح که راجع میشود باینکه خداوند دوست نمیدارد که کسی در دوزخ ادحق کسی باشد و آیه
 اهتمام کلی مینماید در اینکه شغل الذمه نفسی بخورند ولی غافلند از نفس خود و آنچه از برای
 او خلق شده اند که هزار دوست و همشاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا حساب
 قلم لایشی بر دوزخ ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر

شورایمانی نمود ما علی الارض را میداند که حساب ایشان بفضیل کرده شود نه عدل زیرا که بعد از
 دنار الی یوم القيمة معذب میگردند و بفضیل الی یوم القيمة رحمت تنعم میگردند و منسج از ظهور
 من تقصیر اله است حساب است اگر چه خواهد هر سبج قرار میدهد ^{الاسبوع} سبج ^{الایام} سبج
 بفضیل ایشان و حکم مایرید لایسل عافیل و کل بما اکتبت ایدیم یسلون

الباب الخامس والعشرون الواحد الثاني

فی بیان کتاب دانه حق مخص این باب اله مراد از کتاب آخیریت که از قبل نقطه حقیقت
 ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم نزل ولا نزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطه
 کتابی است که دل علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک
 حرف گرفته الا لامانایه ذکر میشود چه آنچه از نقطه حقیقت قشر کرده ذکر کتاب میشود و آنچه
 کتاب بنقل خود نویسد کتابی است که بنقل الله نوشته شده زیرا که صوب الی الله بوده است
 زیرا که کتاب اوحی است ای ارواح مطهره بکلمه حق در کلماتی که نازل میفرماید از بهر شانه
 که باشد مراد آنکه آیات باشد که ما غیر آن رضوان است و مناجات که بن لم تغیر و تقا
 آیات که فخر و اجوبه و تفسیر مناجات که عمل مصفی است در کتاب اله است و شون
 فارسیه یعنی مثل شون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات
 فارسی بنین نواد نظر کند فصاحت آیات را بینما مشاهده نماید و بین میکند که غیر الله قادر
 بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه با اشخاصی که اقرار کردند بر اینکه کتاب حق است
 ولی از حقیق حق بخت مانده و چه با که نقطه حقیقت که کتاب او کتاب اله است بل اعتراف
 کتاب او از کلماتی بل یک حرف از کتاب او اعتراف از کلماتی از اسباب مردم
 از ایشان میشود که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید و از نارنجات ایستد و در

اجنت شوند و چه بنا از ملاحظه علو فضل و رحمت خود نازل میفرماید ولی بر آن کسی که نازل شود
 طغیقت نمیشود بلکه قلم جیا میکند که ذکر کند و حال آنکه شب و روز میخواند اللهم اعلمنی کتاب
 بیینی حال که خداوند عطا فرمود نمیگیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر تواند
 از آنچه قلم جیا میکند در حق او مرتکب میشود و حال آنکه کتاب کتاب خدای او بوده و رسول
 رسول او و از ملاحظه فضل و جود بر او نازل فرموده بشانی که بتواند که یقین کند که کتاب الله
 و غیر او قادر بر مثل او نیست چنانچه دین کل امروز بآیات قرآن محقق است و هیچ آیت
 او شجره حقیقت بر کل نازل فرموده و کسی مطلع نشد و حال آنکه کل اقرار کرده و میگویند بر اینکه کتاب
 حق است و در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین با او کتاب او از قبل ظهور او و
 کتاب او از بعد متحقق میشوند بچیزی که نماند الا سون خالص و او اعزاز کبریت احرار است
 چنانچه نفوس که بیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمد ص
 بعینه همان ظهور بوده بنحو اشرف در آخرت و کتاب او همان انجیل بوده بنحو اشرف
 اناهدی از نصاری از دین خود برگشته و کل بر رسول الله ایمان آورده و کتاب او
 تصدیق نموده و همین قسم اگر مؤمنین بر رسول الله ص و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم گو
 بیان همان ظهور رسول الله ص است بنحو اشرف در آخرت و این کتاب بعینه همان
 فرقان است که بنحو اشرف نازل شده در آخرت احمدی از مؤمنین بقران حاج از
 دین خود نشده و اقرب از لوح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم
 یقین ایشان عند الله مردود است بلکه آنچه مایحتمق به یقین است از برای ایشان
 شده زیرا که اگر تفکر نمایند در محبتی که باو دین اسلام ثابت شده مشاهده نمایند بعینه
 همان محبت را بنحو اشرف و همفقد که تصدیق و یقین نمیکند علامت این است که

کمزوریاات ایشان از شجره نفسی بوده در ارجح باو میشود و ایما نخصای ایشان و اعمالی که کرد
 در دین اسلام مستودع بوده مستشرق و بقدر فردی نفع با ایشان نمی بخشد اگر اعمال هر فرد
 کتاب الف امروز نفع با ایشان می بخشد اعمال آنها هم نفع می بخشد اگر چه آنچه نازل شده
 بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و مفتیین راجع بانفس خود نموده
 و عمل بقول میت را بعد از موت او جایز ندانسته اگر چه حق واقع عند الله ظاهر است و
 راجع میشود بشجره بیان و همان حکم که ازان مطلع ظاهر شده جاری است در کل مدارک
 مجتهدین و مفتیین و هر کس در حکم غیر الله نمی بیند مصاب بوده و هست اگر چه مختلفین باشد چون
 راجع الی الله میگردد مقبول میشود اگر چه اختلاف نموده و نیست در آنچه نازل در بیان شده
 من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد
 خاص شود اگر چه آنوقت هم بقدر آنکه ساعات و اقترانات و دلالات اگر مختلف شود
 مختلف میگردد و لم یزل الله فی شان بدیع و خلق جدید و حکم هدیث اگر چه آنچه از نقطه
 الی امروز ظاهر شده کل من عند الله بوده و هست و حال آنکه بطاهر در هر شریعتی اختلافات
 مالا نهایت در بین اهل آن ذکر میشود و محقق است که آنچه من عند الله است در ادا اختلافی
 نیست بانساط بصیرت را این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کمزوریاات است
 لم یزل در تجدید و حدوث است و اقل از طرف بصیر در مورد امر خلق بدیع و شان حدیث
 ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع میشود با آنچه در ظهور
 ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنیه همه است کلیتی را در حین بطون خود ولی با آنچه در حین ظهور
 مدغم نموده زیرا که غیر آن از برای نفسی یقین حاصل نمیکردد الا من شاء الله انه

عظام قدیر

الباب السادس والشر من الواحد الثاني

فی بیان ان الجنة حق

مخص این باب آنکه تا امر در کسی غیر از منظر هر یک خداوند مخصوص بخود فرموده کسی رنجت را
 فهمیده و نه ناروا آنچه مطلق بذر جنت است در این عالم که مبدء کل عوالم و مشی الیکل عوالم
 است که کل در مقام عرش حقیقت باشد که اول متجلی بخلی اوست چنانچه دره عاقد این
 مطلب ذکر شده یا من استو بر حانیه علی العرش فصار العرش فیما فی ذاته کما صارت العوالم
 فیما فی عرشه و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر حانیت حقیقت اولیه منحصر است بامر الهی
 زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدء او از او شده و رجع او بسوی او میشود مثلاً از یوم آدم تا امروز
 نزد هر ظهور حقیقی با اول من امن با وقع ابواب جنت و دون آن شده تا آنکه بنو هر کل حق
 مشی میشود و باین ظهور و دون آن متحقق میشود باین ظهور چنانچه اگر کسی بجز هر نظر نظر کند می بیند
 که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده بوده که او بشیئت موجود میگردد و او بنفسها و او است
 محیط بر کل عوالم با حاطه رتبه کینونی مشی زیرا که هر صاحب رتبه در این پان صاحب رتبه باشد
 اقرار بعلو رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم النفس لیبین عالم آفاق است مثلاً در آفاق
 که ظاهر شد ظهور همگد با اینکه اول خلق است در النفس کل مومنین با و موقن میشوند
 که او اول خلق بوده و هست بعد از اینکه این مطلب متحقق گشته شبهه از برای هیچ نفسی
 نباشد که در علم الهی هیچ مشی از ظهور الهی در نقطه شیئت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از
 هر ظهوری بظهوری جنت اون ظهور بوده و در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات مشی شد
 بنقطه قرآن از زمین بشت پیچ جنتی در علم خدا از آن نفس متعده اعظم تر نبوده و در آن ظهور
 تریرا که در نفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی مابین خود و او اعظم از رب

خدا میداند و تحقیق این آیه در انفس ظاهر شد الا بطور آن نفس اولیه و بعد هیچ جنتی در علم خدا اعظم تر
 از امیر المؤمنین ۴ بوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نکنند الا با او و همین قسم در جنت
 بدرجه مراتب ابواب جنت متعدد میگردد تا بحروف واحد شمی مثلاً در ظهور حیات خاص پنج
 جنتی بعد از جنات سابقه بر آن درصین آخر حیات او اعظم تر نبود که آنوقت وحید بوده در
 ارض طاف و سکان جنت انوقت علی بن الحسین ۴ واسرا بوده و همین قسم مشاهده کن کل جنات را
 تا بحرف میم شمی شود و بعد راجع میگردد بنقطه و ازصین ظهور این امر متعاسمه دقیقه آن و آنچه
 احصا توان نمود اول ظهور جنت نقطه فرقان بوده در آخرت او که جنت بیان باشد در اول
 او آن صین در علم خدا جنتی اعظم تر از او بوده و الی یوم ظهور من نظیسره الله جنتی از اول
 اعظم تر نیست و صین ظهور او مبدل میشود جنت ادلای نقطه بیان بحجت اخرای او و بعد از
 آن جنت جنات حرف می که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم جنات است و شمی شود
 آخر ظهور بحجت سین نه این است که درصین هر ظهوری جنت قبل در مقرر خود نباشد مثلاً در
 صین ظهور جنت سین جنت با بر عرش خود است و همین قسم است حکم کل احرف و خداوند
 از برای هر جنتی که ظهور شیت بنفسها باشد فزوده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که آن
 حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور شیت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع شین
 باو اب و ابواب با ال پت و ال پت بر رسول خدا و رسول خدا و اند عزوجل اینست که اسم رابع است
 من الله باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی و اسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد و کسی که
 اول داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بقاء الله فائز گردید و اقرار
 بوحده ایت او نمود چنانچه هیچ جوهر حقی در امکان تصور نیست که اعز و الذا از توحید خدا
 پیوره باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه ان نفسی که در این عالم بمستی مایول خود فائز گردد

و در سبیل حق شهادت او ادای شکر خداست او را بر نعمتی که باو عطا فرموده مثلاً
 خمبندی را خداوند بدرجه باپت یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمره لذت او
 ادای شکر خداست که میگوید حمد خدائی را که مرا باین نعمت فائز گردانیده و همین قسم در
 متون ظاهریه هر بنده را که خداوند بر کسی سلطنت جاد و شهادت او در وقتی است که
 نظر بخدای خود میکند و میگوید حمد مرا و را که مرا باین عطیه مفضل فرموده و این است که کل
 لذات راجع میشود بر کن تانی که محل حمد باشد همین قسم که کینونیات راجع بآن محل آمدن
 میگردد الفاظ هم باینها راجع میگردد و این است که در نزد اولوالافئده ثمره آخر در اول
 ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد اذن بآن نوع حمد از
 مصدر عزت از برای حامد شده این است که روح اول در حین دخول در جنت اولیه
 با آنچه ممکن است در امکان از هر نفسی رسیده چنانچه ثمره کل را پان نموده که راجع بکل
 حمد میگردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه مشبب گردد از او مشبب میگردد از
 ظهورات جنیه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر حمدش شود حتی لباس کسیر با او پوشیده
 و آنچه تا یلذذ در حین با او یلذذ میشود و او بنفستلذذ میشود الا بجز خود که محل نقطه باشد و او
 کاف مستدیره است که لم یزل و لایزال بر حول نفس خود حرکت مینماید و نیست از برای او
 نه اولی و نه آخری و نه شهادتی و نه غایتی چنانچه هر کس داخل در جنت فرغان شد آنچه مشاهره
 نعمت کند می بیند که از سماء جود رسول آمده بوده حتی آنکه اگر موردی دانند یا قوتی ارث
 برد نیست الا بعلیه آن حقیقت اولیه که حکم فرموده بآن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که
 غیر آن نفس که الآن ارث میبرد برود کی میوانست که بگوید لم اوجم این است که کل وجود از
 نقطه وجود خود الی قتهای صعود خود آنچه دارند از عطیه او است که عطیه است بهمت هیچ پیشانی

همیشه ندارد الا بفضل وجود او مثلا اگر در این جنبه کسی لباس حریر پوشد نسبت گوشتی
 خطای او چنانچه قبل مقدر بر پوشیدن بود و غیر آنست اینست که اگر کسی چشم نواد خورد
 باز نماید نمی پذیرد و جدا الا کسی از جود او و آنچه که در جنبه فرغان داخل شدند کل دلیل است
 ادلیه که رسول الله باشد مستقلند و ابواب دیگر جنبه در قبضه این باب است بلکه او اینها را
 فتح فرموده بجز خود مشاهده هر کس در حق حرف آفر عروج نماید بجهت های عروج و ظاهر شود از برای
 جدا و آنچه که فوق آن متصور نیست در این عالم نیست الا لذات آن که فرموده این است
 یکی از ابواب جنت و هدایت من چنانچه آنچه بظاہر در جنت تربت امام نامن ظاهر شده
 نیست الا با آنچه رسول خدا فرموده که اوست وصی نامن من اگر چه الان نزد تربت اولین
 نوع ظهورات نیست ولی کل این ظهورات بوده و نیست الا در قبضه جود او و کف قدرت او
 در ظل بر بانی از ابواب جنت ابواب مالا نهایی بوده و هست چنانچه هر نفسی که در ولایت
 یکی از ابواب جنت آمده بفضله جنسی است از برای او در رتبه خود و الا مالا نهایی این است
 ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذت متصور است در این جنبه است و از جنبه
 قبل کل لذت قطع شده چنانچه همین ظهور رسول الله کل لذت از جنبه انجلیه قطع شد زیرا
 که کل جنت در توحید خدا و عرفان در رضای او و طاعت مظاہر امر او است بعد از آنکه
 منقطع باشد نفسی از آن چه جنسی است اگر چه در عمر خود بجهت های لذت ممکنه منع کرد و که
 اخراج بنام قفا میگردد و اگر در کنونیات حروف انجلیه آیتی از حق باشد که منتهی الیه
 لذت است اگر چه در ظهور عینی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و ادبگان بجا
 است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل حروف انجلیه یقین بدانند که ظهور رسول
 همچنان ظهور عینی بوده بنحو اشرف احدی از حروف انجلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند

در دران جنت تملذ نخو اهد شد و همین قسم بعد از فرقان که اگر امر و زحمان لذتی میکند حقیقت
 ندارد زیرا که اگر ما این خود و خدا علی میکند لکن دگان تملذ می سپرد عین الله از برای دون
 این کرده و بهمان گمانیکه هر دو الفیه مانده آنها هم مانده اند زیرا که مرآت الله طالع شد در
 جنت دیگر این است که کل لذت قطع است الا لمن عرف الله در حده و آمن به و عرف حقیقت
 و آمن به و عرف کتابه و آمن به و عرف ما نزل فی کتابه و آمن به و همین قسم اهل این جنت در
 همین جنت تملذ می کنند الی اول ظهور من نظمیده الله قسم بذات الهی که از برای ایشان در همین
 ظهور ایشان هیچ جنسی اعظم تر از ایمان با او و طاعت او نیست و کل لذت از اهل بیان
 قطع میگردد و طوبی لمن یدخل فی ظله و یستلذ بذکره فانه یبقی بقاء الی کره الاخری و اذا لم یبق
 چه و یستلذ بذکره یدرک کره الاخری بعد الاخری و لا غایت له و لا نستی و ان بقی فی ظهور فی قطع
 الایمان و اللذه عنه صین ظهور و هیست میگویم کل اهل بیان را که اگر در صین ظهور من نظمیده الله
 کل موفق بان جنت اعظم و قوامی ابر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم و الا اگر شنیدید
 ظهوری ظاهر شده. بایات قبل از عدد اسم الله الا نیت که کل داخل شوید و اگر نشده و بعد
 اسم الله المستغاث غمتی شده و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده اید جسم بر نفس
 خود کرده و کل بکلیه در نظر اول نقطه ظاهره که کل داخل شده اید متظل گردید و اگر شنیدید
 ظاهر شده صاحب نفسی بایات و اولوا العلم از زمان تصدیق او نموده نه معرفتین از اولوا العلم
 بلکه بدقتین نظر مثل این زمان که از آنها محتجب مانده و بدقتین نظر و صاحبان نظر اگر چه بر لباس
 فقر و سخت بوده بخت بدخول جنت کرده و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم
 قبل باقی مانده تا اهل نکرده و کل داخل شوید در ظل ظلال او که او است اول و اخر او است
 ظاهر و باطن و اگر شنیدید در تضرع و ابتهال برآمده که فضل خدا الی مستغاث از شما

معطل گشته و اگر شنیدید الی مستقات که ظاهر گشته من موجب و موجب و موجب و موجب و موجب و موجب و موجب و موجب
 قدر ما جنس نفس و لذت کل کلمه جمون فی ظل الله و لا تقولن لم ویم فان هذا من عظم امری
 آیاکم را خشنم عن نار بعدکم بما قد اذنت لکم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی
 بقدر نفسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید بلا شبهه در دین پیمانیت و داخل نار است
 الا آنکه ظهور آنکه ظاهر نشود که آنوقت کل مکلف با بهمال و تضرع هستید نه این است که مثل بیود
 مانده که عیبی نباید و نه مثل نصاری که محمد باید و باؤنه مثل امت محمد ص که قائم آل محمد ص ظاهر شود
 و بمانید و ان رضی نوادی بان پیشی من البیان من احد لا توکن جائت نقطه البیان فی انوار
 و انتم علی ما اثم علیه لباقون قسم بمن نظمیده آنکه که هیچ قسمی در علم خدا از اون اعظم تر نبوده و
 نیت که اگر ظاهر شود واحدی در بیان باقی ماند کل نعت بیان از برای ادبست بضعف
 زیرا که امروز نعت فرغانیه از برای اشخاصی که داخل در بیان شده مضاعف است چنانچه
 نعت انجیلیه از برای اشخاصیکه داخل در قرآن شده بودند بوده و نعت قرآنی هم در حق اینان
 مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابد داخل در بیان نبوده و در ظل شجره ذات حروف صحیح
 داخل شده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن ماند که در ظل بیان داخل نشود داخل قرآن گشته
 و در ظل شجره محمدیه مستظل شده و الا تکلف از ظهور اشرف او در آخرت نیکرد و همین قسم در
 انجیل گشته میشود که اگر نفسی مؤمن بعیسی بود لابد ایمان محمد ص میآورد و هینقدر که نیاید دلیل
 است که ایمان با انجیل و عیسی نداشته چنانچه اگر امروز کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر
 نماید مشاهده مینماید که چقدر اولیای حق از برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرمودند
 چنانچه در حقین نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت ۴ ظهور حقیقت مسؤل عنها است
 که در حدیث کبیر مذکور است ولی هرگز آنکه من شیاء ویدخل الجنة من یرید انیت حقیقت

در عالم حیات بعد از موت لایعلم الا الله بنا ملک مالا یمن رات ولا اذن سمعت ولا
 خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل عنه من فضله سالون و اگر بر ستموات بداد
 گردد و کل اشیاء قلم و کل ذی روح کاتب هر آینه شیئی از اشیاء جنت بعد از موت ارتقا
 نمیکند و مدار آن مدار همین جنسی است که در حیات بعد ذکر شده اگر در این حیات داخل
 در جنت ظهور کرده باشد داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل نماند
 همین ما قبض اعوذ بالله عن ذلک ما رأیت فی ملک الجنة الا الله و لانیها الا ایاه و لامن قلبها
 الا ایاه و لامن بعدا الا ایاه و لامن فوقها الا ایاه و لامن دونهها الا ایاه له الخلق و الامتن
 قبل من بعد لا اله الا هو الحق المبین القیوم و چه بسا نفسی در ظهوری از اعلی علو اهل جنت است
 و همین ظهور بعد از ادنی دنو اهل نار میگردد پناه برده بخدا و اعتقاد در زیدیه بکل نقطه بیان در
 اولی و اخرای او که او است غنی از اینکه کسی ایمان با او آورد یا داخل در جنت او شود بل کل
 اگر نشوند در نار میروند و الا خود در جنت فائز میگردد اند این است که اگر نفسی را هدایت نماید
 بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ماعلی الارض کلارا زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را
 تا آنکه آن نفس در ظل شجره توحید است رحمت خداوند ببرد و میرسد و الا تمکک ماعلی الارض
 در حین موت از او منتفع میگردد ولی سبیل هدایت از روی حب و رافت بوده نه شدت و
 سلطت هدایت الله من قبل من بعدیدخل من یشاء فی رحمته انه ولی کریم و بیچ نفسی غلام تر
 از برای بیچ نفسی نیست که در حین ظهور الله او را ک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان
 آورد و بقاء داد که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است
 صیر نماید و بآلاء جنت فردانیت متلذذ گردد و حمد خدا را که کل امروز از این جنت محجوب
 و یا بیچین قبض روح از ایشان منتفع و داخل در نار میگردد متلذذ و از برای آنچه خلق از برای

اود شده محبت و کاش محبت بوده و مضاد نبوده و کاش مضاد بوده و آنچه که لایق بر شجره حقیقت
 نبوده با نسبت باو در حق او ظاهر مکرده کل باو مؤمن و او را در جمل نموده و کل باو مسترز و او را
 تماثل داشته و هیچ ناری از برای عالمین از نفس عمل اشد تر نبوده نیست چنانچه برای مؤمنین
 هیچ جنتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده نیست و ما من آله الا الله ذلک الله
 الجنة در بهاد ما لکما و لیکما و سلطاننا ما فیما یتقی بامره و انه لفی عما فیها و علیها و لکن ما فیها
 یتلذذون بلقاءه معین ظهوره ثم بلقاءه معین بطونه من حیث هم لایعلمون کل من شها لیجوزن بحمد فی
 کل عین و قبل عین و بعد عین و یوحیون الله ربکم بذكره فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن
 لکن یغفل فیها من نفس الا و انما لتقول من عند ربها انی انا الله لا اله الا انا العزیز المحبوب
 و انی انا الله لا اله الا انا الهمین القیوم و انی انا الله لا اله الا انار رب بیک و انی انا الله لا
 اله الا انا سبح فیح و انی انا الله لا اله الا انار رب کلشی رب الکرسی المنیع و کلشی راجع میشود
 بمیکل انشا سواء کان من ذکر او انشی و اگر ان نفس در جنت است کل آنچه در ملک او است
 در جنت اگر چه بشی باشد که لیس کشیده شی در صف خود نباشد زیرا که آنچه از مشیت متجلی میگردد
 بر صورت نفس خود است در حد خود که اگر عرضی شود باقی نماند در صورت نوادی او
 الا بیک انسانی و از این است که کلشی طلب میکنند از خداوند که در ظل ما ینسب الی المؤمنین یا
 نه دونه زیرا که جنت بشی نیست که ضوب الی الله گردد و ما ینسب الی المؤمنین ینسب الی الله
 و اگر راجع بنفس دون مؤمنه گردد کل در نار است و از شئون آن اگر چه کل در صف خود لیس کشیده
 بشی باشد چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود و معروفه امر و را علی عرف رضوان است
 که شجره حقیقت در او مستقامت که گو یا ذات آن همه بندهای ذکر انشی انا الله لا اله الا انار رب کلشی
 میخوانند بر کل جرات اگر چه متعاهد مراتبه مطرزه ندیست باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن

هجرات ساکن گردد آنوقت ان ذرات مریا میخوانند چنانچه ذرات مریای اعلی متعدد عمارات
 صد رمی که در ایام ارض صادر در انجا ساکن بوده میخوانند و حکم از برای هیچ شیئی نیست
 الا آنکه راجع بان نفس میگردد و اینست که هر مقصدی که اهل حجت بر او مستقر شوند باعلی ما
 یعنی وصف در امکان آنها بوده که ناظرین بطرف حقیقت مشاهده مینمایند چنانچه هیچ مقصدی
 از محل بجمادات کلمه خاص ادنی تر در آنروز نبوده ولی چون از حجت بوده باعلی بایمکن در نظر آید
 ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر میکرد میدید که لایت بوده که بعد از آن او از باقوت
 مرتفع شود نه ذنب و اگر ظاهر نشده ارض نصف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که آن
 قابل بوده و همچنین ارضی که آنروز شجره مقابل مستقر بوده اطالی از آن آنروز نبوده که اول الاقننه
 آن روز بیدیدند فحاشی او را که گویا همان روز لاشی میدیدند چنانچه امروز اثری و نشانی
 نه از مستقر بران ارض است و نه از او کذک لکن یعنی الله فی و برقع الله الاثبات بامر الله
 علی کلشی قدیر و اگر بر کس مورد ظاهر شود که مقصد شجره حقیقت اعلی علو ارض گردد شبهه
 نیست که لم یزل و لا یزال در ارتفاع مرتفع میگردد و در ظل اگر چه غشی ارض ادنی باشد در نزول
 تنزل مینماید از کلشی یرجع الی القس الانسانیه و انهای ترجیح الی الله فی انجته ان کانت مؤمنه
 بمن نظمبیره الله و ترجیح الی دون الحق فی النار اذ کانت مخجبه و من تیج امری فی اهم التمشا
 یدل الی حقیقت لا مرد له من عند الله انه کان علی کلشی قدیرا

الباب السابع والعشرون الواحد الثانی
 فی بیان ان النار حق

ملخص این باب آنکه از برای نار ششون مالا نهایته بمالا نهایته بوده و هست جوهر جوهر او
 عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعدم عرفان ظاهر ظهور در نفس ظهور ظاهر میگردد

که بخواند کل را بر سانی که بر آن مبعوث گردد **لا اله الا الله حقا لا اله الا الله حقا حقا**
لا اله الا الله حقا حقا حقا لا اله الا الله حقا حقا حقا حقا زیرا که جوهر کلی از مالایجه است
 منفی و از مالایجه آمد راجع با ثبات میگردد و این ظاهر میگردد و الا بما لا یحبه نقطه الحقیقه فی کل
 ظهور و مایجه و این جوهر در تمام آن فواد اول است و در میان فواد اول که در دستیک
 شیند شجره حقیقت ظاهر شد فوادش بنام اول یا جود فانی گشت اگر چه آن فواد در قبل در حنت
 بود زیرا که **لا اله الا الله** میگفت و محمد رسول الله ص و علی و الائمه حجج الله و ابواب الهدی
 اولیای هم شماء الله و ما تزل الله فی الفرقان راجع میدانست ولی در همین احتجاب غفلت
 یا توقف یا جود یا انکار یا باطل شد آنچه که در او بود از آیات حق از معرفت الله و از معرفت
 نبی و ائمه و ابواب و اقرار با آنچه حق است در اسلام من عند الله زیرا که کل اینها از شجره حقیقت
 طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از او بود و در قبل و بعینها ظاهر شد
 و کسی قبول نکند گوید در اول قبول نموده زیرا که این ظهور ظهور اخراست ادب بوده و اعظم از
 ظهور اولی ادب بوده از این جهت است که اعلی مکان حنت قبل در ادنی دنیای ساکن میگردد
 زیرا که اصل اول ناز در صقع خود انقطاع در زید بسوی خداوند بلکه تا حال شینده نشد مثل از
 منقطع و جسم آنکه در نزد نفسی حق بوده تفویض کل امور با نموده و حال آنکه انسانی
 اول اول قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده شرمی بر ادنی نمیشد زیرا
 که اگر صادق بود در نزد ظهور حقیقی حق توقف نمینمود و بمقتد خود از تقارن الله محجب نمیشد و
 اول ظهور نقطه بیان آنچه خیر در علم خدا بود با و با دل مقبل خلق شد و آنچه درون خیر بود
 با دل بد بر خلق شد که از یوم خلق کلیشی تا اول ظهور جوهر جوهر کل حنت باب اول
 میشود و جوهر جوهر کل نازد بر اول میشود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضل در

حق او نمود و الواح متعدده در سل متعده در نزد او فرستاد ولی بمالایینه محتجب گشته و
 تمییز او کت نار را پوشیده که آن پیرج صنی اعظم در علم الکعبیت از نقطه باء در بیان
 و بیج نار می بعد از نقل این نقطه در تحت الشری نیت چنانچه آنچه راجع باو میشود از هر شی
 استیانی است که داخل نار شده و آنچه راجع باین میشود از هر شی استیانی است که داخل در
 جنت شده چنانچه از قبل آنچه راجع بر رسول الله میگردد داخل در جنت شده و آنچه راجع
 باول من لم یؤمن میگردد راجع بنا بر شده و شئون این نار مالا نهایت است ولی کعبه ابواب
 در نوزده ذکر میشود و الا لا یعلم عدتها احد الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود
 باب نار می است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب صنی است در حد
 اگر چه کل من فی النار راجع باول او میگردد و کل من فی النور راجع باول او میگردد و هر دو عاید
 خدا را و ساجدند از برای او و مظلمند او را و مجذند او را و موحند او را الا اینکه این بظهور اخترت چو
 میکند و آن بظهور دنیا که اول بمن ظهور بوده و اخترت ظهور قبل او بوده اینست که آن باطل میگردد
 و این ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور شود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و آن عزیز
 شود و این ذلیل و آن غنی میگردد و این فقیر تا بسجا نیک دیگر ذکر از او باقی نمیماند حتی در نفس خود او
 و الا امر در هر دو لا اله الا الله میگویند ولی آنچه در بیان میگویند بر شان ما بحجه الله میگویند و آنچه
 فرقان میگویند بر شان ما بحجه الله میگویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد توحید
 خدا را میکرد و لیکن در صین ظهور قاف خداوند عالم عزوجل دوست داشت که موحد شود بتوحید
 محمد رسول الله ص نه بتوحید عیسی و هر کس تابع اراده الله شد روح ملکی در او مستقر گردید الا من
 استوعب الله فیه ذلک الروح فانه یخرج و هر کس تابع گشت نفس شین در او مستقر گردید
 الا من استوعب فانه لابد ان یخرج و الا برود عبادت میکنند خدا را این است که بعد

از جمله نمودن ششین اولیه باشند او مناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن تو
در زمان محمد ص این میشود که مرا معفو بدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیر المؤمنین
علیه السلام کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله است که مطابق قول الله من
حیث ارید لامن حیث ترید باشد که دوست میدارم مطاع کردم از آنجا که اراده میکنم
نه از آنجایی که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر حسبت و
اول من اعرض جوهر ناراست و کل شئون خیر یا دشمنی میکند و کل شئون دون آن با و چنانچه
خداوند در قرآن کل را عیبت باین نموده دلائل خود اول کافر به و من وصیت میکنم کل را
ان کون اول من تو من بنظیر نه اند یوم القیمه لکن من صدء کل خیر فی کتاب الله فان
ذکک طهر الفضل العظیم و لا حد زکیم ان لا تخجن به اول کل نفس لکن من مبدء دون خیر فان
ذکک طهر العذاب العظیم و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیر که در بیان ظاهر شود
راجع بآول من قال بلی میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و اول خلق او در عین واقع
شده و کل شئون دون خیر راجع بآول من قال لا میگردد و او است ناریکه فوق او در بیان
غیبت و ادبستی است که فوق آن در بیان غیبت الی ظهور من بظهور الله که همین غیبت
است لکن استدلال مینمایند و ناز نارگشته الابد هم سجد از برای خداوند معبود که بخدم
ایمان بنقطه بیان اثبات این کلمه از برای او میشود و اظهار ناریت نگرده و در نزد خود و
کل الا امله از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه نگرده
و ضو نگرفته و غیبت روزه نگرفته بلکه در مساجد و وطن خود شبهه نگرده و در یک مسجد نماز کرده
و کل مردود است خداست و شئون نار بوده زیرا که از برای ان آیتی که در نص خود بر عجم
خود الله میگردد آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطه بیان در اولای او که ظهور نقطه قرآن با

متجلی شده و اگر شناخت او را که او است خطورتا مل در حق او نمیکرد و لیکن شناخت زیرا
 که با آنچه نقطه اول ظاهر شده بود که آیه الله است ظاهر شد و دید زیرا که از نقطه فرقان امروز
 غیر از آیه الله چیز دیگری ظاهر نیست، بمقدور که آیات الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف
 بر بومیت پروردگار خود نکرد کینونیت مکنه در ادب کون آمده و تمسب تمسب باب اول نادر را
 پوشیده اعوذ بالله من هذا من یومن بالله فلا یسل له علیه و الله لیخلفن عباده المؤمنین
 و هر نفسی که مقابل کنی از ابواب جنت قرآنیه واقع شده باب کلی نارا است که شئون دیگر در
 نطل او محسوس میشود که کل راجع میشود بفضو آد اول که جوهر نفی محبت است و کل خیر و شئون او
 راجع میشود بنقطه فرقان که نواد او جوهر جوهر کل اثبات است و احب کشتی در زار نبات
 که از او محبت شده و ابغض کشتی نزد او نفس خود او است که از او محبت مانده چنانچه
 در قرآن احب کشتی نزد قاتل حرف فامس او بوده که الله اکبر میگفت و متصل شد آنچه شد
 که اگر میدانت که او است منظر بکثیر در آرزو نزد او سجده میکرد و منظور درون حب او بر
 قلب او نمیشد و ابغض کل نزد خودش خود او است که همانست که خداوند در کل کتب
 نازل فرموده که خواهی امزید او را چنانچه اول حرف نادر بیان اگر نفس کلمات عالی
 که خود انصوب بابل بت میداند و اهل بت او صباء رسول است مستند در رسول من خداست
 منصوب است میگرد بر آینه در نزد خود مشهور و در نزد کل مغز بود چگونه بر قول مثبت نبوت که
 منظر رویت صرفه و الوهیت محضه است منظور درون حب میکند و شب در روز برای او
 سجده میکند این است که محبت مانده و از محبوب خود غفلت نموده و تمسب ابغض کشتی را
 که اول من اعرض بجهنم باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی طاعت
 ظهور قبل است عند الله بطهور اشرافیت زیرا که خلق عیبی از برای ظهور رسول الله شد

چنانچه خصلت قرآن از برای خلق پان و خلق پان از برای ظهور منظمه است اگر چه
 قلم راضی نمیشود که جاری شود با سم که یک بر نفس او خطور کند و در طاعت او در یوم ظهور
 بایات پناات من عند الله عزوجل و لیکن اگر شود قیص این بوده که ان پوشیده
 و از احتجاب این بوده که آن محتجب مانده و از نفسی این بوده که ان قبول نفسی نموده و از
 بعد این بوده که آن بعبید گشته و از ما این بوده که آن نارسیده و هر کس پناه برد ^{نظاره} بر این
 آن روز شون این بان نمیرسد و معنی اعوذ بالله در آن روز ایمان با و است نه قول این
 کلمه زیرا که باب اول نارسیده کلمه را لایعد و لایحیی میگفته و پناه از نفس خود که شنیده
 میرده ولی ثمری بر حال او نبخیده که اگر صادق بود بایست پناه برد بقطعه پان با ایمان
 با و از نفس خودش که مؤمن با و نیست و الا چه شتر بخشیده او را شب و روزی بفرض قرآن
 و در سنت او سی چهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند با و آنچه مقتضای کینویت او است
 که ظلم حیا میکند بر ذکر قرآن بر او و امیدارد و حال آنکه با و سجده میکند و اظهار تقرب با و
 میجوید و حال آنکه نزد او بعد کل خلق و ادل کل نارس است و در ظهور پان هم همین قسم که در
 جنت حول عدد واحد طائف است و در نارس همین است الی ما لانهایه که کمتر شود و کمتر
 همان واحد اول است در کلیه ما هر کس مؤمن شود بیان و آنچه خداوند در او نازل فرمود
 و در ظلال جنت بوده است و هر کس منحرف شود در ظل نارس بوده است نه اینست که از
 از ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلاً باب جنت در ارض باء انواری که هستند هستند و در
 ظل باب کلیه ذکر میشوند و ظل مثل ظل و استغنی بالله من دون حرف الاثبات
 کل صین و قبل صین و بعد صین و لا توکلن علی الله فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن مثلاً
 باب اول جنت را نقطه فرض کن و باب اول نارس را من یقابل فرض کن الی ظهور منظمه ^{نظاره}

ما نفسی را در عروق اشجار منصفه فانی بسین و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابته ثابت الی ان
 نفسی النفسی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الانی الکتاب و ثبت الاثبات بشان کل
 یقظون بنسبهم الیه و چه بسا ناری را که خداوند نور میکند بمن نظیر آنکه و چه بسا نوری را
 که نار میفرماید باد و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند و اگر الی
 مستحاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند الا آنکه کل مبدل بنور میگردد و بمن فضل
 را از من نظیر آنکه طلب نموده که ایت فضل اعظم و فوز الکر که مثل امم باقیه نمائند مثل حمزه
 اخیل که در کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز قطره من بایاتی اسمہ احمد باشند و اگر
 ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مغزی از برای اذیت اگر چه می بینم ظهور او را مثل
 این من در وسط السماء و غروب کل را مثل نجوم لیل در نهاد در مقام ایمان و حقیقت نه مقام کل
 جدی و اسباب ظاهری مثل امروز تصور نموده و گفته ذکلم الله ربکم له الخلق و الامر لاله الا هو
 العلی العظیم اگر چه تقادیر الهی در هر شان مختلف میشود در بیان پنج ذکر می نیست مگر ذکر او
 لعل در وقت ظهور مشاهده سخن نفرماید از مؤمنین بخود که در غیب با و ایمان آورده و کل نظر
 لقاء اوستند و لا فوس امره الی الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو خیر وکیل و ظمیر و اوست
 که کفایت میکند کل را از کشتی و پنج شی کفایت نمیکند از او زیرا که پنج شی بلا ایمان با او
 ندارد و پنج شی با ایمان با او حسرتی ندارد و الا ان الله لیکفینکم عن کلتی ان یا کلتی عن
 کلتی و لا یفینکم عن الله ربکم من شی و لا یکن شی عن شی لانی السموات و لانی الارض
 و لا یأمنها الا من استغنی بالله ربه انه کان علما کافیا قدیرا آنچه ذکر شد در ذکر حسین حیات
 عبادت و الا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل ما یدکر به النار
 را بن دانم در نار هر طور می است که امروز در ظهور بیان مبین است یعنی که عبد در

۲ رضی که مالک آن نورات داخل شود در حجت داخل شود و الا در رضی که منسوب بنورات
 اگر از حجت او داخل در او شود داخل در نورات شود فی الجمله الا ان اراد بشی الله و لیکن الله ان
 یقتضی عنه گو یا مشاهده میشود که امکان ناریه مؤمنین باشد داخل در آنها میشوند تا آنکه بجائی میرسد که
 اصول نار هم در امکان خود داخل نمیشوند و اگر شوند پناه ببرند الا انکه نقطه پان یا من نطفه الله
 اذن دهند مؤمنین بخود را یا شهادت کرده اگر در جانی مقتضی نمند نفع نفس مؤمنی را و الا داخل کوفتند
 و نظر کن در اینجا بیکه محل قرار نوار بوده و قل صدق الله و عده که لست یعنی الله نفسی الی ان الایاتی
 لمن ارخص فی الارض ثم انظر الی محل النور و قل صدق الله و عده که لست یعنی الله الا اثبات بارة
 انه سلام قدیرا

الباب الثامن والعشرون الواحد الثانی

فی بیان ان الساعه ائمه لاریب فیها

مخلص این باب آنکه در هر ظهور مسیحه ساعت تحقیقت اولیه اوست الی ائمه تنزل میباشد تا
 آنکه هر ذکر حتی که منسوب باد شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرماید صدق است و الا لایق
 که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر آن آئمه
 آئمه لاریب فیها زیرا که دل بر علو اوست و امر در ساعت نفس پان است که میاید مردم را
 و حکم میکند بر ایشان الی یوم البینه و مردمی از آن نیست و اگر ابحر سموات در ذکر ساعت مداد
 گودد ز شمه از آن شواند ذکر نمود و در هر ظهور حتی آنچه که حق حکم فرماید بر آن که آن ساعت است
 محقق میگردد و منتظران ظهور الله فان الساعه قاتیم بعتة وان علی الله ربکم انتم تعرضون

الباب التاسع والعشرون الواحد الثانی

فی ان مافی البیان تحفته من الله لمن تطیبه الله سبحانه اللهم یا الهی یا صغری ذکر می و مایب

الی اذالریدان نسبت الیک فلقبتک و ما یغیب الی فضلک انک انت خیرنا فخلین
 مختص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهوری است من قبل آنکه از برای او در ظهور بود
 او که ظهور شاه اضرای او است مثلاً آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود سخنه بوده من قبل آنکه از
 برای محمد رسول الله ص زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه باو است و ما یرجع الیهما حتی
 لوکان من قریح عشر عشر ذین و همین قسم آنچه خداوند بر رسول الله ص نازل فرموده که امروز
 در مؤمنین بقرآن مشاهده میشود مرایای افنده ایشان سخنه بود من آنکه بسوی قائم آل محمد عظیم
 السلام و همین قسم آنچه در بیان مکتون شود از ششون مجبویه سخنه است از قبل نقطه بیان بسوی
 منظمیسه آنکه که ظهور اضرای نقطه بیان باشد و همین عذر و فخر کل را بس است که اقبال کفشی را
 یاشی را بذکر انتاب بخود چنانچه امروز سخنه انجلیه را ادنی ادنی مظاهر قرآنی قبول نمیکند
 چگونه و نظر حقیقت و همین قسم بیان قبول نمیکند ادنی ادنای او و علو قبل را الا آنکه داخل شود در
 تطلال حجتی که او داخل شده و همچنین منظمیسه آنکه قبول نمینماید شیئی که مغرب بیان است
 الا آنکه ضوب بکتاب او شود و همچنین الی مالا نهایت ظهور آنکه ظاهر است در هر ظهور شئون
 ما یرجع الی الظهور الاول سخنه من الله الیه لیوم ظهوره فی القیامه الا فری و چه در بعد است
 نفسی که خود را از نسبت باو مطلق سازد و از سخنه کنی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین
 بقرآن بخواهند سخنه رسول الله ص را برسانند باید کل مؤمن شوند بیان و الا منقطع نموده از
 خود نسبت علویانه این است که شجره بفرمایند چه امحجبت شده اید از لقاء محبوب خود که در حق
 ما یقصد الیه افندکم بوده و هست زیرا که آنچه در طلب دنیا بر میآید تا لاطله رضای خداوند
 را در او نموده نمیکیند و امروز که شجره حقیقت که منبع رضا است ظاهر از تره وجود خود که انویل
 انکم بوده و هست محجبت آنچه دارد میآید بر نفس خود تا آن میآید و الله غنی عنکم و عن ما

ببینب ایکم و انتم ان تسببن انکم الی الله فاذا انتم بذلك تبجون ثم تقفرون والالین
 الا انکم ولتسببن ثم لتقون

الباب الاول من الواحد الثالث

فی ان ما یدکر به اسم شیئی ملک له وانه احق به من غیره
 ملخص این باب آنکه خداوند عالم کیشی را خلق فرموده لمن یدل علیه وادوات مراتب
 که لم یزل و لا یزال دل علی الله بوده و دست کیشی با و خلق شده و شود وادوات قائم بنفس خود با
 و کیشی قائم با و است و نایشی من شیئی الابه و لذا آنه احق من کیشی و ما سوامی او ملک او هستند
 بمملکت ذات اقدس کیشی را وادوات احق از کیشی بمملکت کیشی از نفس کیشی شمره این
 علم آنکه اگر نقطه حقیقت کیشی را عطا فرمایید بیک شیئی احق بوده و دست چه فعلیت بمرساند چه
 محض حکم باشد مثلاً اگر رسول خدا ص در قل کل ما علی الارض را تصرف میفرمود احق بود از ملک
 او باد و این بوده تمکات خداوند کیشی را که کل میگویند له المخلق و الامر و همچنین اگر منظر
 تصرف فرماید در کیمونیات کیشی احق است از کیمونیات ایشان بخود ایشان و حال آنکه اجل
 و اعظم از این است که نظر فرمایید کیشی زیرا که کل شیئی ناظر بوجود و فضل او بوده و هستند وادوات
 غنی از کل شیئی بنفسه و منتقر الی الله است بذاته شمره این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید
 کل عارف بحق او باشد که لم و بم در حق او ذکر نمایند و احدی را نمیرسد که اگر او در امری حکم
 کند ذکر مالکیت شیئی نزد او نماید زیرا که او احق است از او بنفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الا
 بحکم پان تا دستیکه بخوابد و فرماید عهد خود را در اغناق کیشی ولی اگر بفرماید بیک نفسی
 از انهنانی که بحکم پان ارث میبرند که یک قیراط میبر همان حکم الله است در حق او در پان
 و اگر برود بخلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر او در رسول الله ص فرماید که آن امر که در

قرآن نازل شده امروز این نوع عمل نموده شک نیست که این حکم حکم قرآن است اگر چه امر و
 ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین بحق او میو
 است اینست استحقاق او و لکن استحقاق خلق قلم حیا میکند که ذکر شود و کل بامر او صلوة همه میکند
 و اگر بفرماید مکی از آنها که در مقصد خود نماز کن یا آنکه فلان نفس احق از تو است این منصب
 قبول نموده ولی بامر اول او اظهار ایمان نموده چنانچه بودن یکی مثل مسلمین با و راضی شده و الا
 این قسم واقع نمیشد اینست استحقاق خلق دانست استحقاق او که در آئینه که آیت توحید است
 را گذاشته اگر امر فرماید بآیه اضری احق از اوست از نفس او با و چنانچه در ظهور رسول الله
 آن آیه توحیدی که قبل در آئینه بوده مرتفع ساخته و آیه بدیعه در قرآن کل آئینه تجلی فرموده
 اگر احق بود بآن آیات چگونه مرتفع میفرمود جائی که در اعلی علیه مالکیت خود را این قسم
 اظهار فرماید ما تفرع بر او چگونه لایق ذکر است همین قدر که ناظر شمس حقیقت باشد حد خود
 را دانسته بگذراشکار نماید باینکه شوب با و کرده اگر چه نسبت نکند باشد مثل کلبی که عز
 کل شئی این است که اوست مالک کلبی نه دون او و اگر در ظهور بعد او اشکار کند در ظهور
 قبل او ثابت و مشتملات چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حرف الفیه مجرد
 فایه اشکار نکند و در ظل او مستظل نگردد ولی نسبت خود بالواج الفیه مشتملند و همچنین قبل او
 الی ان یتقی الی اوم الاول الذی لا اول له و بعد بعد الی ان یتقی الی ما یتقی و الاخصایه
 قل الله سید و کلبی ثم سبیده و لم یکن من بعد الله ذکر امثل مالم یکن من قبل الله ذکر افلا ترون

الباب الثانی من الواحد الثالث

فی ان بقوله خلیل الی شی ان یطلق به لان قوله الحق

مخلص این باب آنکه قول شجره حقیقت مشابه میشود بقول او قول احدی از عککات زیرا که بقول

ادقیومیت شیخی خلق میگردد مثلاً اگر تکلم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن بولایت امیرالمؤمنین
 خلیف آن ولایت نمیشد اگر چه لم یزل آن ولی است بوده ولی مبدء ظهور از قول او است در آن
 ظهور نه قبل از آن ظهور و همین قسم دون حق از اول ناز گرفته الی آخر آن بقول او خلق شده
 اگر نمیفرمود آن ندادون حق نه در افاق کون بهم میرسانید نه در انفس جاری میشد نیت
 که نور و ناز هر دو در حل کلام او طائفند و همین قسم در ظهور بیان الکر ذکر اول ناز نمیشد کجا
 خلق او ن میشد و همین قسم در نور اگر ذکر نمیفرمود کجا ولایت آن ثابت میشد و نظر کن بعد از
 غیبت شجره محبت در قرآن چقدر ابواب ناز آمده چرا ذکر می از ایشان نیت در قبل ایشان
 چگونه ثابت است و بر انت کل از ایشان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای اولوالافنده نبوده
 نیت که اگر بحرف علیین تکلم فرماید نفس کلیه در صقع خود خلق میشود باو که توحید خداوند را
 فرماید از روی صدق و خلوص و اگر بحرف دون علیین تکلم فرماید بعد او در ناز نفس کلیه خلق
 میشود در صقع خود که قلم جای میکند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حتی بهیچ فضلی
 اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیت که لمحوظ نظر ظاهر نیست دون استحقاق او نشود که اگر شود
 لابد حکم او را ذکر میکنند و در نزد ذکر او خلق او میشود و همان ناز میگردد از برای اهل آن ظهور
 و اگر مردم بدانند که چقدر مفید است که لمحوظ نظر او دون حق نشود هر آینه کل باطلی قوه خود
 سعی نموده که دون حق نزد او نگر نشود که حکم بر او شود و ناز می شود در آن ظهور که در آن
 مردم پلک کردند چنانچه اول این ظهور اگر کل غمت نموده بر آنکه نزد شجره غیر از اولین
 ادوات ذکر نشود ذکر ناز نمیشد که چنین در او منسلک کردند و خلق او بزرگ او میگردد و
 لا حسیب الا من قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمیکند و حال آنکه ظلم هر دو با نسبت خلق
 مساوی بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته علی کسب کرد خلق وجود او

باین میشود و الی یوم القيمة کل از او برتری هسته و در نار قنای خود فانی میگردد و هیچ فضلی
 اعظم تر از این نیست که در ظهور هر شیئی اهل آن ظهور کلمات الهی را اخذ نموده که خلق میزانیست
 ایشان با او است مثلاً اگر نازل فرماید آیه بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید
 ولکنه ملک السموات والارض و ما بینهما و الله علی کلشی فذیر منطری در بیان بهم میرسد که دلالت
 بر این آیه کند بلکه الی ما لانهایه منظر در ظل مظهر بهم میرسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن معدود است
 و حال آنکه مظاهر اولوا حکم از زمان ظهور تا امروز لایحیی است این است که در ظل هر آیه
 اشباح ما لانهایه متحقق میگردد و اگر امر خاصی باشد که کل تبع انداز تا ایوم بیاست مثل فرض
 خمس یا او امر مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شیئی میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا که
 در او دیده نمیشود الا الله و نیست غیر آنکه خالق شیئی و نه رازق شیئی و نه معیت شیئی و نه محیی شیئی
 و نه مبدع شیئی و نه محدث شیئی الا الله خلق و الامر من قبل و من بعد ذلك رب العالمین اگر در
 ظهور منظمی سره الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او و کل اعلی تر از این نیست که ذکر شئون
 تاریه در نزد او نشود که غیره الله خلق نامرسم نماید و هر کس بقدر کیفیت خود از مع وجود او
 زود تا ظهور دیگر او در گرفته که در ما بین الظهورین بعباسی او مفتخر باشد اگر چه بآیه واحده
 باشد که ارواح متعلقه باو لابد در حق آن ظاهر خواهد گشت و من اصدق من الله حدیثاً
 لو انتم توقنون

الباب الثالث من الواجد الثالث

فی ان البسمیان من فیه طائف فی حول قول من نظمیره الله مثل ما کان الانبیا
 من فیه طائف فی حول قول محمد رسول الله ص و ما نزل الله علیه فی اولاه و من فیه طائف
 فی حول قوله عین ظهور اخریه

مختص این باب آنکه در نظرسپان نیت الایسوی من نظمیسره آنکه زیرا که غیر ادرافخ او بنوده و
 چنانچه منزل او غیر او بنوده و نیت و بیان در مین بیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق
 بهر چیزی محبوب خود چنانچه قرآن و ارواح متعلقه بآن مشتاق بودند و بنا بر منزل خود غیر او را نظر
 نظر نداشته و نمیدانند و امروز فرقان صلوات میفرستد بر هر دوئی که او را عروج داده و داخل
 بیان نموده و طلب نعت میکند از منزل او از برای ارواحی که داخل بیان نشده و خطا و ارباب او
 عطا نموده همچنین بیان صلوات میفرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حروف علقین او باشد که چون
 میشوند بنظمیسره آنکه و او را عروج میدهند بسوی کتاب او و طلب نعت میکند از خداوند عزوجل
 بر حروف دون علقین که در صحن ظهور او سجده لکنه با و میکنند و بشی از لقاء آنکه محتجب میکردند
 اگر کسی ناظر بعین فواد باشد میشود امروز از حروف قرآنی الفوث الفوث یا الئنا و الکی
 فاد کما و خلصنا عن نار استننا الی ما کننا الیه منسومین و ان سبنا الیک و ادخلنا فی البیان
 فانما کننا من فضلک سائلین چنانچه همین کلام حروف الفاست از قبل و بعینه همین کلام را
 تعلق خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نعت او را از برای
 خود نخریده و سجود از برای منزل او نموده که در صحن ظهور من نظمیسره آنکه نظر میفرماید بیان
 بسوی مؤمنین سجود و میگوید که ایام دجی هست از من که بیاید امروز از قرار بمن نظیره آنکه نماید
 تا آنکه و فابعد ربک خود نماید در من و مسرود میکند و باقبال مؤمنین با او بسوی منزل او
 و محزون میکند اگر حزنی از مؤمنین با او بر منزل او وارد آید چنانچه امروز بیچ ششی محزون تر
 از فرقان نیت و کل او را تلاوت می نمایند و از رحمت او بیچ ندارند الا نعت او را مثل
 آنهاست که در صحن نزول فرقان کتاب الف را تلاوت می نموده ای اهل بیان نکرده مثل آنچه
 اهل فرقان نموده و از محبوب خود بیچ ششی محتجب نگشته که ارتفاع بیان عروج بسوی او است

و خط حضرت اوست مثل ارواح او و ایامه نموده و نقل نموده امر الله را و سجود از برای
 کسی که در همین از برای او ساجد هستید نموده که بیان راضی نمیکرد و از شما الا انکم ایمان
 آورید بطن عیسیه الله که منزل او کل کتب بوده و شفاعت مینماید نزد او از مؤمنین بخود و
 شفاعت او مقبول است نزد منزل او و هیچ بنده نیست که خدا را بخواند چنان الا انکم استجاب
 میکرد دعا می او تا اول ظهور منظم عیسیه الله انوقت اگر بخواند خدا را بما لا عدل بالبیان
 که استجاب نخواهد شد دعا می او خداوند از وجود و فضل تو سوال میشود در حق بیان و من فیہ مما
 اجبتہ لاکمالا بحسنہ بان ترجمن علیہ و علی من آمن به یوم ظهورک و ان ترفضہ و من امن به یوم
 بما تزلزلہ من عندک فانک انت خیر الراحمین

الباب الرابع من الواحد الثابت

فی ان ما نزل الله علیہ من الایات و الکلمات اعظم و اعلی مما قد نزل الله حیثین
 مخص این باب آنکه در هر ظهور شصت بار ارتفاع نفس ظهور کلمات انهم مرتفع تر است از کلمات
 قبل او بل اول شاه اولی و ثانی شاه اخری عند الله و عند اولو الافئده محقق است بلکه
 نیست اول الا از برای ثانی و نه ثانی الا از برای ثالث و نه ثالث الا از برای رابع الی
 بالانہایه بما لا نہایه لها بما نھا الیها همانقدر که فضل رسول الله است بر عیسی؟ همانقدر
 فضل قرآن است بر کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد بعد و لیس الامر الله من عند
 و لا لما تجلی الله من تطیل طوبی از برای نفس که در نزد هر ظهور متفصل تمیض حدیث عسکری
 صلوات الله علیه کرد که روح القدس فی جان الصائره ذات من حدائق الباکوره
 و مراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در اعظم بودن قرآن
 نزد اولو الافئده است بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند نیست ظهور بعد الا

بینه ظهور اول بخواشرف و در کتاب اول الایمان کتاب اول بخواشرف اینست که کل حجاب
 هستند که درک نمیانند و الامرا که اطر از هر شیئی است و ان الی الله المتقی والرحمی فی
 الاخرة والاولی و ظهور مشیت در هر ظهور ظهور مبینه بر کل است تا رات جزئیة نزل اودگر
 میشود مثلاً آنچه از انمه یا شیعیان ظهور الله مرتفع گردد در ظل ظهور رسول الله ص متظل میگرد و
 بهین قسم است بل قبل و بهین قسم است بعد بعد و هیچ ظهوری از برای اوست الا باستیلاً
 بر کل دهمینه بر کل ذات مایذکر به اسم شیئی یذکر فی ظل ظهوره و حق علیه ان تبعه ذلک امر الله
 من قبل و من بعد و انما کل ر مخلعون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی ان مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا ياذن يرفع وان لم ياذن مشيت والامر میده
 بلخص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجره حقیقت محقق شده امر او است فیما امر و فی شیئی اود
 فیما یشی مفری نیست که نفسیک در مقاعد مرتفعه لله محبوب گشته لابد است که از قبور احوالشان
 مبعوث فرماید و صین بشت مقاعد راجع بامر او میگردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع و الا ثابت
 له اخلق و الامر فیصل ما شاء و حکم ما یرید لا یسل غایض و کل عن کل شیئی یسلون ما یصل ذلک
 ما یصل الله و ما یحکم ذلک ما یحکم الله و ما یصل ذلک ما یصل الله زیرا که اوست مرا ینکه
 دلالت نمیکند و نکرده الاعلی الله و حده رب کل شیئی رب ما یری و ما لیری رب العالمین

الباب السادس من الواحد الثالث

فی ان مایذکر به اسم شیئی ما خلا الله خلق فی حد الابواب
 بلخص این باب آنکه خداوند نازل فرموده در میان کلمه که جامع کل علم است و اذن اوست
 انشی انما الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقه ان یا خلقه ایامی فاعلمون و هر شیئی که

اطلاق شئیت بر او میشود مآدون الله خلق او است در حد ابداع و اختراع و انشاء و احداث
 حقی در این مراتب مظاهر حق است که کل ادلاء علی الله هتمة و بحر اسما و صفات لم یزل
 مد علی الله بوده هت و لی در حد اسمیت مذکور است و وصفت خود نه ذاتیت او هت
 و کیمونیت او. اذ مآدون الله خلق له و کل له عابدون و هر شیئی که ذکر شئیت بر او میشود خداوند
 او را ابداع فرموده همیشه و همیشه را ابداع فرموده نفس خود چنانچه امر و کلشی مایسب الی البیان
 است زیرا که روح شئیت در اینها است و اینها بذات حروف بیج خلق شده که نظر شئیت
 اولیه باشد و در هر نظرسر الله ظاهر و در هر بطون امر الله باطن بوده هت و اما کل الله و اما

کل الیه لراجون الله سید و کلشی ثم یعیده و اما کل له مخلصون

الباب السابع من الواحد الثالث

فی ان ما قد نزل الله من ذکر لقاء اولیاءه و لقاء الکریم اما المراد به من نظم سیره الله لان الله لا یرمی باله
 لمخص این باب آنکه ذات ازل بذاته لن یدرک و لن یوصف و لن یغت و لن یوجد و لن یر
 بوده اگر چه کل با و ادراک کرده و وصف کرده و نعت کرده و مجد کرده و دیده میشود و آنچه که
 در کتب سماویه ذکر لقاء اوشده ذکر لقاء ظاهر نظهور ادات که مراد نقطه حقیقت که همیشه
 اولیه بوده هت و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء
 رسول الله ۳ بوده هت و کم کلم تنزل مینماید از حقیقت اولیه تا آنکه بر وجه هر شیئی که دلالت
 نمند الا علی الله ذکر میشود و نزل ان حقیقت اولیه چنانچه آنچه در حق ائمه بدی من عرفکم فقد
 عرف الله و امثال ان نازل است بعلم این باب مفتوح میشود و همچنین در حق مؤمن که وارد
 شده است که سردار و سردر رسول الله ۳ است و سردر رسول خدا سردر خدا است و
 همچنین عزرا و عزرا رسول است و عزرا و عزرا خداست و مراد باین مؤمن بحقیقت اولیه

ابراب برمی هستند و بعد تا آنکه بر نفس مؤمنه متقی گردد حتی آنکه اگر عصائی برید نمونی باشد در
 او دیده نشود الا آنکه زیرا که خوب با او است و اگر در دیدن ثومنی باشد دیده نمیشود الا ^{این}
 چونکه خوب با او است و همچنین ترابی که بر او ستم است و کلینی که خوب با او است و کل خلق
 نشده اند الا از برای لقاء الله که لقاء شیت باشد بحقیقت اولیه و ذکر در مآدون او شیت نمود
 نه با استقلال کمینیت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل مآدون او مثل مریا که در
 آن عکس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه شجیه ای توشیدی است که از
 او است در او و الا اطلاق این اسم جایز نیست الا برای او و هر کس لقاء من لطیفه الله را درک
 نماید لقاء الله را درک نموده و فائز بقاء رب شده اگر مؤمن با او باشد و الا ناظر بوجه خاص
 در همین عروج هم بقاء الله فائز شده ولی چه شمار برای او بلکه اگر شده بود از برای او مالاً
 الی ما انحصار بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء اراده اولیه در نزد شیت اولیه مثل
 شجیه شمس است در مراتب و همین قسم الی ما منتهی الی آخر الوجود چگونه میتوان مقابل گرفت
 با لقاء نقص شمس لقاء با شجیه در مراتب را اگر چه ادبیت الا او و حکایت نیکند الا ازاد ولی
 بدانسان الا امکان عند ظهور الازل و شان احدیث عند استحقاق القدم و هر کس لقاء
 من لطیفه الله را مقرب بقاء نماید یا آنکه از برای او عدل یا کفو یا شجیه یا قرین و شالی
 در لقاء او یا آنچه با یوصف است دهد او را شناخته و لاین ذکر نباشد و هر کس هر چه در
 نماید از امکان خود سجاور نموده که تواند در شناخت جایکه عرفان او ممکن نباشد عرفان
 ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله تعالی قول القائلون سبحان عظیماً و تعالی الله عما یدرک الذاکرون علواً

الباب الثامن من الواحد الثالث
 فی ان ما فی العالم الا کبر فی البسیان

ملخص این باب آنکه آنچه که اسم شئیت بر او واقع شود از هر شئی در بیان است اسم او و
 روح مطلق در اسم متعلق در شئی که ذات او باشد و کل آنچه در بیان است در این آیه است
 لوانزلنا ذلك البيان على من في ملكوت السموات والارض وما بينهما فاذا كل باله ربهم
 الرحمن ليريمون انه لا اله الا هو الحي القيوم الله الذي لا اله الا هو العاقل الظاهر الغر والمخفي
 المتعالي القدوس لا الاسماء الحسنی سبح لمن في السموات والارض وما بينهما سبحانه وتعالى
 عما يصفون قل ان الله هو الملك السلطان القادر العلام لا الامثال العليا يسجد له من في
 السموات والارض وما بينهما وانه هو العزيز المجرب که نوزده اسم است که بدل علی الله
 وکل اسماء و امثال در ظل او ذکر میشود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در
 مقابل نوزده ابواب جنت هر کس مؤمن باشد به بیان و تلاوت نماید این آیات اربعه را
 که مقام خلق در رزق و موت و حیات باشد و مجرد واحد که افنده ایشان ستمد باین اسماء
 است مؤمن و از ابواب نار استجیر باشد و قبره و هر ذکر شئی خیر می که در بیان باشد
 راجع باسماء و امثال داند و هر ذکر دو ن خیر می را راجع بصمت حرف نفی داند که با تلاوت
 کل بیان نموده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده و این آیات اربعه راجع
 میگردد باین آیه شمس الله انه لا اله الا هو له الملك و الملكوت ثم العز و الجبروت ثم الله
 و الالهوت ثم القوه و الياقوت ثم السلطنة و الناموت بجبی و میت ثم میت و بجبی و
 انه هو حی لا يموت و ملک لا یزدل و عدل لا یجور و سلطان لا یجول و فرد لا یفوت عن
 قبضه من شئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما بينهما انه کان علی کل شیء قدیرا و این آیه
 راجع میگردد باین آیه شمس الله انه لا اله الا هو له الملك و الالهوت الخلق و الامر بجبی و میت ثم میت و بجبی
 و انه هو حی لا يموت فی قبضه ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء بامر الله کان علی کل شیء قدیرا

و این آیه بسم الله الاصح الاقدس وکل حروف بسمله نقطه باء چنانچه در بدء کل از نقطه طالع شده
وکل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مریا مثل اول شمس است و مثل کل حروف مثل مریا که از
او منکسر شده و در هیچ حرفی نیست اول الا او و نه آخر الا او و ظاهر الا او و باطن الا او
چنانچه هر کس در ظل ایمان بقران درآمده در کیفیت او دیده نمیشود الا شیخ ایه رسول الله
که بفضل او در ظل ظلال او استظل گردیده و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام مشیت
ظهور الله است و کل راجع میگردد بمنظومه الله زیرا که او است که کل بیان و من فیه
راجع باو میگردد بنهای خضوع و غایت خشوع و او است که در مریای بیان دیده میشود مثلا
اگر در بیان منظومه عدلی است او است عادل و اگر منظر فضلی است او است فاضل
و اگر منظر سلطنتی است او است سلطان و اگر منظر علمی است او است عالم و اگر منظر
قدرتی است او است قادر زیرا که در مریا دیده نمیشود الا شمس اگر چه در مقام شجیت بوده
دیده شد و کل حروف عینین بیان راجع میشود بمنظومه الله که باب اول خبت و اسم
اعظم ظاهر بالهویت باشد و کل دون حروف عینین راجع میشود باب اول درنا که در ظل
بین اسم مستمده در فناء است و اگر مدق نظری نظر نماید کل خیر را در کف من منظومه الله
مشاهده و کل ظل افک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و
قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و هیچ غرضی از برای بیان و نفوس مؤمنه بان اعظم تراز
این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور من منظومه الله الا او و الا ظهور قبل شبه
نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمیشود در ایشان الا او چنانچه امروز کسی در
نقطه فرقان شبه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بنوا شرف
بیل در کل مریای تسه آینه او است که ظاهر است و ملی از علو ظهور است که مستجب شده

و از علو نور است که محقق مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه متفرسند الی الله با و غیر
 از رضای او اراده نموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان راجعات
 نمیده الا مشاهده من نظیره الله در کنونیات خود نه مشاهده من نظیره زیرا که
 او ظاهر است و در صحنی که در همه عزت و مناعت در رفت و قدرت و سلطنت مستقر است
 کل شئون فعل او هستند که در بیان متحرکند اسماء حسنا می او ادلا و حجت او هستند و اسماء
 دون آن که سجده در نار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در آن صحن مشاهده مینمایند که
 سلطان بیان مظهر اسم او است که بذکر او میکند آنچه میکند و همچنین مظهر عز و غنا و قدرت و
 اقتناع و کل شئون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر مظاهر الآن که در جبل است مینماید
 که در کل نیست الا ظهور او و کل با او میکنند آنچه میکنند چه مظاهر قرآنیه چه در نفس او و چه
 محجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخفیه و از عرفان محبوب خود غیر متذکرند
 بستند اگر در امکان بشی مترضی شود او است که مترضی شده و اگر بشی مستکبره شود
 او است که مستکبره شده زیرا که در آن بشی دیده نمیشود الا شمس مشیت که با بدن مشیت
 او بشی شده و هست یا می شود و الا اگر مرتفع شود عدم سجت است بلکه وجود کلمه عدم هم بقدر
 ذکر عدم که نفس فناء نیستی است متحقق نیست الا با او و الا این مسم ذکر نمی شد این است
 معنی قول رسول الله ص اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی نه نیست که در حقیقت هر
 بشی نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین میگردد و در رتبه ماء ماء و در
 رتبه هوا هوا و در رتبه نار نار نه این است که از او بشی منقوس گردد یا بر او امری مازله
 آید زیرا که اگر الی بالا تخصیص مرآت در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یا قوت باشد
 و چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا از جاجه یا آنچه تصور است در او ذکر مرآتیت

منکسر میگردد از آن شمس بلا آنکه شی بر او زائد شود یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور در صبح
 بعد از بخت که بیت در سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند باذن اله این
 همه خلق متمدنی نمی شد ولی از او چیزی منقوص نگشته بر کیفیت از زید شده
 اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدر او باقی قدس خود واصل و لم نزل و
 لا يزال مشرق این است که کل از جود فقط حقیقت منوجه بلا آنکه لازم بجز جواد قدر قطره
 منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از آن اگر با لانهایه با علی طوری که
 فوق آن تصور نیست نوشته شود و الی ما لانهایه با و متمدنی شوند از او شی منقوص
 نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده است که کت حیل اله ضیاء الشمس

فی حد ذکر ما انه کان علی کل شیء قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فی ان مافی البیان فی آیه البیان

لمخص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه است که نوزده اسم ذکر شده و در
 ظل آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کل شیء که راجع به کل انسانی میگردد اگر
 مد بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگر چه ذره طینی باشد و
 اگر مد بر نفی است در عما یصنون ذکر شده فطوبی لمن یومن من یرشح ملک الایات
 عن بصره ذره و تیکون تک الک الامثال بطور شمس عظمته و تحقیق کل باید که به اسم نفی یا
 لا یخضع لقرن قدس رفته ذلک نقطه البیان فی ذلک الظهور و شیءه الاولیه فی کل ظهور
 و نفس من لطیفه الله حین ما یظن باذن ربّه فظن یقین ان یا ادلی الابصار فاناکت
 یقین لم یطلع الا لشمس و لا یغرب الا لشمس مثل الشمس یطلع فی سماء الافئده من یقین

من ذات مرات ساذجیه میکل من دون ان تغییر ذکک الهمص فی علو ذکره و سموه
 اللّٰه الامر من قبل و من بعد و ان یومئذ یرضی المؤمنون

الباب العاشر من الواحد الثالث

فی ان ما فی تکلم الایة فی الایة الاولی شخص الله الی قول الله عزوجل قدیرا
 لمخص این باب انکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی میانی که هر
 ذمی روحی تعقل کند این است ذکر ذمی روح شد که در مقام نبوت تعقل نماید نه
 در مقام افشده که مقام ظهور اسماء الله هست و از برای او حدی و حدودی و ظهوری
 و بطونی و علوی و دونوی و طلوعی و غروبی نبوده و نیست زیرا که هر شیئی محدود در مقام
 روح متعین بقیص حد میگذرد و الا در مقام افشده لایری الا الله و اسمائه له انخلق الا
 من قبل و من بعد اما کل له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله که مقام
 تعین شیت ان ظهور بوده در فرقان آنچه که باو شیت هم رسانده چه از حق و چه
 از غیر حق از بحر ظهور مستظهر شده این است که کل باو قائم است و مراد از آیه اولی
 نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کل اشیاء از باء بسم الله ظاهر میشود او بود
 همچنین در بیان نظر کند که آنچه مومن با الله یا دون ان بهم رسد بظهور نقطه بیان متحقق
 شده و مراد از آیه که کل در اوست اوست زیرا که اوست آیه تخمین این آیه و اوست
 باء بسم الله در تخمین که این باء بدل بر اوست همین قسم که الفاظ حروف بنقطه متحقق
 میشود و کمتر بهم میرساند الی ما لانها یمه همین قسم ارواح کیمونیات بان متخون میگردد و مکرر
 و هرگاه ذکر اولوا الافئده شود مراد اولاء بر کلمه لاله الا الله بوده و هست و هرگاه
 ذکر اولوا الارواح شود مراد اولاء بر رسول الله صلی الله علیه و اله بوده و هست و هرگاه ذکر

اولوالانفس شود مراد اوله برزنامه هدی عظیم السلام بوده دست و هرگاه ذکر اولوالا حساب
شود مراد اوله، برابر اباب عظیم السلام بوده دست زیرا که کل اسماء و صفات تکثیرین
واحد اول است نظر کن بحروف لفظی بیان که کل تکثیر واحد است اگر چه الی انما
شود و در تکثیر مظاہر کلیه همبرسد که در ظهور اقوامی از واحد اول باشد ولی با دست شده
دکل راجع باد میگردد چنانچه از او شمر نموده نه اینست که کل حروف بیان آن حرف نشود
بلکه هر حرفی در حد خود مستقنه از او است چنانچه هر نفسی در حد خود مستدل بر او است نظر
کن بعهد مثل آنکه نظر میکنی در بدء اگر امر و نفسی در مشرق بدء شود بدو انیت الا آنکه
میوشد لباس بیان را بر فواد و روح نفس و جسد ذاتی خود همین قسم اگر نفسی در مغرب
عود نماید که بشود ظهور منظمیسه الله را عود نمیناید بسوی او با آنچه متخص میشود نفس عرفان
باور که آیات بدئیه از او بوده در راجع باو میشود اینست که کلتشی در حد خود از نقطه وجود
بلا آنکه راجع بذات نقطه شود یا آنکه از او طالع گردد بل کل را مریا فرض کن و نقطه رانش
سماء اگر مراتب ضد مقابل شود ای افندہ در او موجود میگردد و اگر زرد آیه ارواح و اگر
سبز آیه انفس و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دون این الوان با آنچه در او است از قابلیت او
حتی آنکه اگر فواد با کف نفس دون مومنه مقابل شود در مراتب دون الوان مجبویه خود متکسر
بر میدارد و از این جهت است قول فاء انار کیم الاطی در مقابل قول سم عن الله عزوجل
اینست که مشتبه میگردد در نزد هر ظهوری حتی صرف از دون او الا نزد اولوالابصاء
که ایشان حقایق اشیاء را کما می مشاهده نمیناید و همیشه ناظر نشین حقیقت هستند و ظهور او
و حدودات مرا یا ایشان را محتجب از ظاہر در آنها نمیناید اولئک هم المستون حقایق
کتاب الله من قبل و من بعد و اولئک هم المستودن چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بود

مشاهده این نوع انعکس را می نمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذکر بود و حال آنکه در مقام شهادت آمد ان شمس غیب و کرد بر او آنچه کرد که قلم جا می کند از ذرات فلقتبرن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون و لتقن ان یا اولی الشمس المنفکة کلکم اجمعون

الباب الحادى والعشرون الواحد الثالث

ان ما فی تلك الآتیه فی البسملة بسم الله الامنع الاقدس

ملخص این باب آنکه کل حروف لفظیه بنقطه متکون میگردد و اوداح ان بنقطه حقیقت و اودات در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و در بیان ذات حروف السبع ۳ در ظهور من طغیسه الله ان حقیقت الهیه و کینونیت ربانیه و کافوریه جوهریه و سازجیه مجردة الی انها می شمس الحقیقه بضیائها الی انها می ایاها و ان ما و منها ظلال فی الایا و ذکر ان در ابواب قبل شده و در آنکه خود خواهد شد و الله ولی المتقین

الباب الثانی والعشرون الواحد الثالث

ان مثل النقطه کمثل الشمس و مثل سائر الحروف کمثل الایا فی تلقائهما و ان کل ما فی البسملة فی النقطه و من قبل الله الله ربی و لا اشک بر بی احداً فقد ذکر الله با قد قدر فی النقطه ملخص این باب آنکه عرض از ذکر نقطه کینونیت مثبت اولیه است اگر در مقام بسم الله الامنع الاقدس عز الله الامنع الاقدس ذکر شود الوقت ذکر کینونیت مثبت بعین می رود زیرا که اگر با منفصل شود اول ظهور او حرف بعین میگردد چنانچه در فرق کلاشی و علی کلاشی ظاهراست و امنیت سر کلام امیر المومنین ؑ اما النقطه تحت الباء در مقام ذکر تطابق حرفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او و بهیچد که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن امیر رسول الله ص ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و همتین با و شمس ظاهره در مزایا شمره

این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن اینست که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است بر نفسی که مؤمن باو است در خود نبیند آنچه باو عزادات الا مثل شیخی که در مرات می بیند نزد شمس سماء که مثل او اگر گوید الله اکبر نفسی آنکه آنچه مومن بقرآن است این کلمه را بگویند نزد الله اکبری که نقطه فرقان در اخرای خود میگوید معاینه شمس سماء است بالنسبه شیخ او در مایه و این ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بود نه عمل مثل با علی علو مایه تیره بعد زدم که مایه فرج بر او شود بلکه در ظهور من ^{ظهور} الله مؤمنین بیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود ششینی نبینند الا باو چنانچه ششیت کفویت آمده در احوال و انفس و اجساد ذاتی ایشان بطور نقطه بیان متحقق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شود باو در کل علم و ایمان اینست اگر کسی ناظر شود و از ثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور بر ششیت مبتدئ محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه این نفوس یک امروز مومن هستند بر رسول خدا در نزد او خود را مذکور نمیدانند و با ایمان باو خود را مغفوز و مفتخر و در رضای حق ثابت ولی محجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرای او است بخواشرف و اگر نزد کسی این علم و عمل باو باشد در هیچ ظهوری محجب نماند و در هر ظهور فائز ببقاء محجوب خود گشته و آنچه آثار آن ظهور است اخذ نماید فیاطوبی لمن قد علمه الله ذلک العلم و هفقه بذلک العلم اگر این علم در میان مردم بفضل امیر المومنین را مثل فضل رسول الله ص دانسته اگر چه در شمس فضل او دیده نمیشود الا ان شمس حقیقت چنانچه قول قائل این قول که قصد بحر شمس را نموده نه بجز ذات ازل را بدل است بر این ذکر البحر بحر علی ما کان فی القدم ان الاحداث امواج و اشکال و این بعینه اشیاغ مرایای منتهله بر شمس است

زیرا که در صقع امکان که مقام مرا باشد غیر این ممکن نیست و اول مرتبه تعسیر حقیقت
 برداشته در کل عوالم امیر المؤمنین علیه السلام بوده در هر ظهوری باسی الی ان نبی الی
 ذلک الظهور فانه مرات الظهور فطوبی لمن قد استظلم فی ظلّه فان اولک هم اصحاب
 القدر و ادلاء اسم القدر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لایسبهم احد من العالمین
 الا من شاء الله انه اذا یکلم شیء فاذا یخلق ما یشاء و اعلی ما یشاء انه علی کل شیء قدیر ثمره این علم ایست
 و ظهور من نظیره الله اگر کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد
 انکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شمس است که
 تقابل واقع نشده و الا مطابق با شهادت او میگردد و قسم بذات اقدس الهی که یکسره از کلام
 بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار میکنیم از این ذکر افضل التفضل که جای تواند
 آثار شمس در ما باشد آثار شمس در سماء گردد ذلک فی حد الاشیء و ذلک فی حد شیئی
 ای شیء بالله عزوجل و اگر کسی ثواب یک لاله الا الله از او اخذ نماید بهتر است از
 ثواب آنچه که توحید کرده اند کثیری خدا را بلکه توبه میکنم از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است
 که زودم بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است بر آن شیئی و آنچه تکلم با او
 عیناً تکلم خداوند است در حق آن شیئی اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر
 سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل راتی است که گوید در مقابل شمس که در من ضیاء
 و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غیبی اظهار غیبی خود کند
 نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است
 و اگر عزیز بی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه انبیا هم جنس او کرده
 خدا هستند از او میبخشند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض

لایحی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل نقطه شیت فتی میگردد
 در هر ظهور که میخواهد باشد همچنین اولو العلم همچنین اولوالعنا همچنین اولوالقدره همچنین
 اولوالفزة و مثل این لاحتظ کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شیئی که
 مایذ کر به اسم شیئی است و اظهار وجود کن نزد او که از بی وجودیت و بین حد اشخاصی را
 که خواستند تصدیق رسول الله ص کنند بتصدیق ربها نهامی کتاب الف و همچنین در بیان
 نظر کن که خواستند تصدیق نقطه بیان نمایند بتصدیق اشخاصی که در حجاب هزار و دویست و
 هفتاد سال بدرجات بالا نهاده می بطور اول او در قران شده این در حین اقبال است
 و چگونه ظلم در ذکر غیر اقبال بگردد که میخواهند با ایمان من فی النار ایمان بجهنم جنت و نار آید
 و بتصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند و بشهادت آنها شهادت بر حقیقت محقق حق که
 شهادت او عین شهادت الله بر کلتی است دهند بکسی که کل با ایمان با او مومند و بدین
 ایمان با او حکم دون ایمان میشود اگر کسی حکم غیر اسم مومن که از اسماء اوست جاری کند
 چه حد است او را حیف ذکر عا، است که در حق او شود زیرا که حکم طهارت در اینها میشود
 و در او بقوای خود ایشان نمیشود فوالذی فلق الحجه و برئ العنه و تفره بالغزة و تقدس
 بالقطه و توحد بالکبرياء و المنه هیچ نامی اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز
 توجیه با او میکنند نیست و هیچ جنتی از نظر ربش حقیقت و ماسوی را اشباح در مرایا دیدن ^{عباد} و
 نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدت عذاب
 احتجاب را در خودش احصا میکند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل باشد و علم
 باین و الله میدی من یشاء الی صراط حق یقین و لایحج الله ان یدکر من لم یومن بالله
 و آیاته و المدیحب التیقین

الباب الثالث والعشرون الواحد الثالث

فی ان لا یجوز السؤال عن تظنیسه الله الا فی الکتاب وان یعمل بذلك من دان
 بالبیان فحیر له من یقدر علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم والله علی کل شیء شہید
 مختص این باب آنکه سوال عن تظنیسه الله جایز نیست الا از آنچه لایق باوست
 زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان
 فضلی است از شیخ جواد است و اگر شیء هست بشیئت او است و اگر کسی میخواهد علم او را
 ببیند نظر کند بعلمای بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عاقلند و اگر میخواهد قدرت او را
 مشاهده کند نظر کند باولی القدره در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده همچنین اولی
 القدره از ظهور عزت او است و همچنین اولو العظمة از ظهور عظمت او است و همچنین اولو العوة
 از ظهور قوت او است و بیان از اول تا آخر کمن جمیع صفات او است و خزانة نار و نور
 و ارواح ان در روی ارض ادلاء مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور
 بعد او خلق شده مثلاً اسم جواد در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم
 و نام در قرآن از برای اسم و نام در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و اشغال حق
 حق و دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شود با او میت میگردد نزد میت او و پیوستگی
 از برای او از نفس خود او عظم تر نبوده و میت در نزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از جبر جود
 او شرف میگردد و از مطامع بیم افضل او مستغنی میشود و از مقام عزت او مستغنی میگردد و اگر کسی خواهد
 سوال کند جائز نیست الا در کتاب تا آنکه حظ جواب را کماهی درک کند و اینی باشد از
 محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را منصف شود محبوب است
 نمود او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیز نمانند در شان او نیست سوال کرده مثلاً اگر

از کسی که یا قوت میفرشد سؤال شود از بهاء گاه چقدر تعجب بوده و مردود است همین
 قسم است اعلیٰ علو خلق نزد او الا ایصف بدنفه یوم ظهوره گویا می بینم که کسی در کتاب خود
 از او سؤال میکند از آنچه در بیان نازل شده سجده و مؤتلفه نزد خود و او در جواب نازل میفرماید
 من عند الله نه از قول نفس خود انی انما الله لا اله الا الله خلقت کلمتی و ارسلت الکرل من
 قبل و نزلت علیم الکتب الآتیه و الا الله ربی در یکم فان ذلک لهو الحق البیقین سواء
 علی ان تؤمنون بی فانکم انتم لانفسکم تمهدون و ان لم تؤمنوا بی و الا بما نزل الله علی فاذا بانکم
 ختجیحون و انی انما کنت فیما عنکم من قبل و لا کونن غیبا عنکم من بعد فلتصرن انفسکم ان یا
 خلق الله ثم آیاتی تؤمنون فان من لم یؤمن بی و الا بما نزل الله علی مثله عند الله کمال من لم یؤمن
 بذات حروف السبع و البیان و کان مؤمناس من قبل تعجب در رسول الله ص و انصر فان کیف انتم یومئذ
 لا ترضین ان نمنن انفسکم الیهیم کذلک انتم ان تظنون سده خلون فی دین الله و لا ترضین ان
 تبصرن فی البیان بعد ما قد نزل الله علی الایات من عنده انه علی کلشی قدیر و انی انما نقط البیان
 من قبل قد اظهر فی الله مثل ما قد اظهر فی من قبل لا یخبر من قد دان بی ثم بالبیان من قبل فلتصر عن
 فی امر الله ثم ایاه تمقون و لا ترون فی الا الله ربی و ربکم رب السموات و رب الارض رب
 کلشی رب ما یرى و لا یرى رب العالمین فان مثل ما عندکم کمثل ما یدل المرآت علی شمس السماء
 کذلک ما انتم تسئلون فی کتبکم عند ما نزلناه علیکم من قبل فی البیان ثم حیث ان یا عباد الله
 فانقون مختصر نموده سوالات خود را از محبوب خود الادر علی توحید و سمو تقدیس و ارتفاع
 تسبیح و اتعاب تجیر علماء و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست میدارد افنده فی کد دالات
 نکته الاعلیٰ الله و بر حسب اد و ارواح و نفوس و اجساد که دالات کتبه الابر حروف حی او
 که همانست حروف حی بیان و همان بوده بعینه حروف حی فرمان و همان بوده بعینه کتاب

الف و ماء و زاء الی ان ختی الی کتاب آدم از من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان
از عمر این عالم گذشته است و دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خدا
عالم دادام مالا نهایت بوده و غیر از خداوند کسی محیی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر
مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف السج و نه حروف حی آن الا حروف حی بیان و نه
اسماء او الا اسما و بیان و نه امثال او الا امثال بیان و او است که معروف است نزد کلمتی
پیشی و کتابیکه منسوب الی الله میماند ولی کل از عرفان او محجب و از کتاب او بی خبر تا
مؤمنان بیان و همین قسم مشاهده کن ظهور من نظیره الله را که او است بعینه مشیت اولیه در کل
عالم و کتاب او است کتاب مشیت اولیه در کل عالم و او نبوده و نیست الا مدلی علی الله
و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسما او نبوده و نیست الا منجی از اسم الله عزوجل
و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عزله المخلوق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا
هو انا کل و مخلصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در
او است همان خاتم بوده که از امروز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه ای که مکتوب بر او
همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام
این آدم میگردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام عمر او گذشته نمیکوید که من آن نقطه هستم که از فلان
سما تا فلان و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید مترل نموده و نزد اولو العلم حکم میماند
او نمیشود اینست که نقطه بیان نمیکوید امروز منم مظاہر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول
میشود و از اینجاست که رسول خدا ۳ نفر موده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از
خود ترقی نموده و بان حد رسیده و همچنین من نظیره الله در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله
میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که

شیئی رو بگواست نه دنو اگرچنان جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نمود
 تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی نماید تا آنکه بچهارده میرسد اگر
 امروز یکی از مؤمنین بقرآن برخورد پسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین بائجل نقطه حقیقت هم
 برخورد پسندد و کذکاک در بیان و بیان هم بالنسبه بمن نظیره الله چنین است الی ما لانهایه
 بما لانهایه ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیفی است ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است
 که در حین بلوغ حد بلوغ اشرف تر از اینست که حد تحت خود را بخود نسبت دهد زیرا که حد
 بلوغ آزاد دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه چنین دارد نصد ظاهر اولی فلا هزارین را ندارد و
 همچنین در اعداد کتوبیه مشاهده نموده در اول هر ظهوری بآنکه عزوجل داخل آن ظهور شده که ظهور
 قبل را داری با آنچه در آن داری والا محجب مانده از عطای جدید خواهد بود و در اول فانی میگردد
 چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراض ضویبه قبل خود را داشت ^{مربوبه}
 با فراد حد خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهور او دارد اگر چه عرش نفس او و اعراض ^{ادلاء}
 بر او و نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شیئی که در عین آن کو بر بوده لابد در ظهور بعد آید
 داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان شده و میشود بفضل الله جل اجماله و عزاء از این ^{صفت}
 که محجب مانده و حکم جنت بر آنها نشده و حکم نارد حق آنها صدق شده زیرا که جنت در هر ما
 کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من نظیره الله در
 کتاب او الی ما لانهایه همین قسم ترقی بنماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد و
 در نزد هیچ ظهور مشیتی نیست الا آنکه بهمت او است که کل را راجع با ظهور نماید که از انزاجات
 و داخل در جنت کند در هر ظهور بعدی که اسباب فراهم آمده جاری شده و الا مانده تا بسیند شجاعان
 بیان و طرازان او چه میکنند کل را بهمت خود داخل در جنت بنمایند یا آنکه بقدریکه اسباب بر

ایمی ایشان جاری شده جریان امر الله را می دهند قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر
 اولوا حکم و علم زمان من نظیره انکه در ایمان با و متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل بیانا
 بر روی ارض باقی نگذارد چگونه غیر او را بهمت و رزیده و نصرت حتی مطلق نموده تا آنکه هیچ
 شئی نماند الا انکه داخل در جنت شود اینست فضل اعظم و نوز اکبر در هر ظهوری که کل ماعلی الارض
 در نکل آن ظهور درین بدن ادشوند آنوقت نفس مشیت راضی میگردد و الا لم یزل سائل از فضل
 خداست تا دستیکه شود و مغزی نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقدر بر هر شئی بوده و
 هست و در هر کور بهر قسم مصدق کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ماعلی
 الارض را قطعه از رضوان اعظم خواهد فرمود انکه کان علاما مقدره را تقدیرا

الباب الرابع والعشرون الواحد الثالث فی حکم حفظ البسیان باعزما میکن عند کل نفس

مخص این باب انکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم میانند کلمات او است و ارواح مطهره
 بانها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتقا و اقصاع او کل عروج نمایند در ارواح انها ظاهر
 میشود و جایز نیست الروح خفیفه الا انکه مجلد شود و بخوابد الا عز عند کل نفس حفظ شود تا انکه مثل
 قرآن نرود که در هر گوشه مسجدی الواح تفرقه داد بغیر این معنی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان
 صرف نمیکند الا انکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضعف آن باد عطا فرماید و اگر باد نرسد بدین
 و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را
 با علی مایکن عند نفسه معزز و مطرز داشته که عزت ارواح آن و طرازا انها در ایت نه ایت
 که بیان هزار شغال ذهبی تمام کند ولی نفس موتی که روح بیان در اداست از برای کمال
 او مضطر باشد بل کل فی حده حیث لا یخفی علی اهل و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود

الا انك مضاعف شو و حسنات او و روزی بااعد از ملائکه مالک گلشنی براوصلوات میفرستند
 و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند و هر قدر سعی در طوع آن وقت ذرن آن و علم
 خطآن بطراز الواح ادگر در نزد خداوند محبوب تر است از دون او و لایق نیست که در حواشی آن
 نوشته شود مثل آنچه در آب طلاب است که کتاب را از بهاء خود بیرون میبرد و محل قول در این آب
 آنکه هر کس در صفت خود لایق است که بیان او پس گفته شی باشد اگر چه فوق او بالا نهایی و دون آن
 به بالا نهایی باشد و اذن داده نشده بغیر خط حسن نوشتن او را در رضای او در تلاوت او است یا نظر
 او یا گفتار او که کل فتی بل با آنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزدیک نفسی نیست که
 مدد روح آن بتلاوت او است و هر کس نظر در بهاء کل آن نماید و صلوات فرستد باین قول اللهم
 علی البیان و من آمن به فی کل شان بالقرآنة و الجلال و عذب اللهم من لم یؤمن به بالقرآنة و العدل
 ادای حقوق کلمات آنرا ننموده و ذلک من فضل الله علی عباده انه کان فضلاً غنیماً و کل بهار بیان من
 نینظره الله است کل رحمت از برای کسیکه ایمان با او آورد و کل نعمت از برای کسیکه ایمان با او بناورد

الباب الخامس والعشرون الوحدانية

من امن بمن نبطیره الله فکانما امن بالله و ما امر الله به فی کل العوالم و من لم یؤمن به فان آمن بالله و ما امر
 من قبل فکانه ما آمن و یبطل فی النار لخص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهوری که مراد از مشیت او الله
 باشد بهاء الله بوده و هست که گلشنی نزد بهاء اولایشی بوده و هست هر نفسیکه ایمان بظهور بعد او آورد
 گویا ایمان آورده بظهورات او کلاً از قبل و بعد در آن ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در انظهور همان
 ظهور است نفس چهارده ساله قبل آنکه بزوده نرسیده نوزده او در همان چهارده هست اینست که هر
 کس بمن نبطیره الله ایمان آورد و ایمان با آنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است بخداوند
 از اولی که از برای او اول نیست و در ظل رضای خداوند بیرون آمده بکل رضای او

در هر ظهوری و هر کس ایمان باو نیاورد اگر چه در کل عوالم و ایمان و رضای خداوند بود
 کل هبء غمورا میگردد گانه ما امن بائنه طرفه عین چنانچه عین قسم و نقطه بیان ظاهر است
 نزد اولاد افئده و در فرقان اظهار است نزد کل هر کس ایمان بمحمد رسول الله ص آورد و یقین
 ایمان آورده بخداوند و او امر او در کل عوالم و هر کس ایمان باو نیاورده ایمان بخداوند نیاورده
 و او امر او در هیچ عوالم این است که حکم دون ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین یقین
 در آن زمان و تقیق الله ان یا اولی العلم کلهم اجمعون چه بیافسی در ظهوری مؤمن در ظهور
 دیگر و ناز و چه بیافسی که در ظهور قبل و ناز و در ظهور بعد در جنت و از برای ظهور الله نزد اول
 بوده و نه آخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد و در آن ظهور بعد از هزار هزار
 مؤمن شود کل این عوالم او بدل با ایمان میگردد و اگر نغوذ بائنه بر عکس بر عکس زیرا که در نزد هر
 ظهور آنچه رضاء الله است در نزد او است چه قبلاً و چه بعداً مثلاً در همین ظهور رسول الله ص
 آنچه رضاء الله بوده الی اول ظهور قائم علیه السلام کلاً در رضای او بوده در رضای ظهور آن
 دوران روز همان رضای رسول الله ص بوده چنانچه رضای من بطحیره الله امر زهین بیان
 الی عین ظهور او آنوقت مجد و میشود در رضای او بطهور او لم یزل و لایزال این شان مشیت بود
 عند الله و خواهد بود و هیچ ظهوری نمیشود الا آنکه از مؤمنین بان ظهور از برای ایمان بطهور بعد
 عهد گرفته میشود که اگر وفا کنید احدی در ناز نمی ماند چنانچه اگر حرف کتاب الف وفا
 بمهد عیسی ۴ نموده احدی در ناز نمانده بود عند ظهور رسول الله ص و همچنین در فرقان اگر
 کل در نزد ظهور ظهور الله مشرق بصفیاء اشراقات گذشته حکم دون ایمان بر احدی از
 اهل فرقان نشده و احدی از آنها در ناز نمانده و همچنین اگر کل مؤمنین بیان مؤمن شوند
 بمن بطحیره الله احدی در ناز نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد شد ولی مراقب ظهور

برده که قدر لطف فاعل نشود ماچین ظهور و ایمان کل من آمن بالیمان که بقدر طول الی المتعاش هم الیه
 نیت که بماند اگر احتیاط و امن گیرایشان شود که آن احتیاط و زار بوده و هست اگر چه
 امید از فضل خداوند عطف و رؤف این است که در حین ظهور با د امر عالیه خود در الواج خود کل
 عباد خود را ازرقد بیدار نماید و بگذارد الی امر حکم بیان که تا غیث یا مستغاث شده در زار بماند
 چه کسی عالم بطهور نیت غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نماید و شکر الهی بجا
 آرند اگر چه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمه الله مرتفع گردد و انما الیل
 آیات و الوجود علی نفسه اذ الی غیر عرف به و هو لا یعرف بدون سبحان الله عالی صفون

الباب السادس والعشرون الواحد الثالث

لا یحجز العزل الا باثبات النقطه

مختص این باب آنکه جای نیت علی الا باثبات نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حی آثار
 ایشان از شس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله
 و تفسیر مخصوص ائمه هدی و صور علیه مخصوص بابواب ولی کل از این عجز مشرق میگردد تا اینکه
 کل این آثار را در حقیقت اولیه بخواشرف مشاهده کنند و هیچ عجزی از برای ایشان غیر از سبق یا
 که اعزاز کثیفی هست عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیت و کل فضل در ظل همین متظل است
 و از حین غروب الی طلوع من بطین سره الله آثار فرضیه مرتفع و حروف حی و کل من آمن بالله
 و بالیمان در ظل آنها متظل الا آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولا و چه فروعاً
 و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حد و در بیان تجاوز نماید در ظل او مشهور و الا لایق ذکر نمیگردد
 عند الله و عند اولی العلم بلکه در این کور اکثر ناظر بر جواب مسائل و تخلف در اقوال و دلائل و تلمذ
 یا سخن نازل شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار کواکب

هل يقدر ان يقترن احد بينهما سبحانه الله عن ذلك تبيحا عظيما وتعالى الله عن ذلك علواً
 كبيرا اولى سعى نمايند در علم حروف واقترانات اعداد اسماء الله واقترانات كلمات مشابه
 واقترانات اثار مشابه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس بهر نحوی که شیرین تر
 میتواند دهد دهد اگر چه بر بنزاع ظاهر شود. ولی کل راجع بنفس بیان میگردد زیرا که بر او صحنی
 زائد نگردد و از او صحنی ناقص نگردد الا آنکه نظم حفظ واقتران بعضی با بعضی بنا سببات این نحوه
 با آن نحوه تفاوت بهم برساند گویا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الا آنکه اعلی
 و انظم از نظم اول میگردد طوبی لمن نظر الی نظم بعباء الله و یسکر ربه فانه یظفر ولا مردل من عند الله
 فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء وینزل ما یرید انه قومی قدیر و بهترین نظم با نظمی است
 که بر حدود و ظاهریه شود مثلا اگر ده دعای صیدیتی است پہلوی هم ذکر شود و همچنین خط انداز
 نگردد آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تقاسیر در مقدر غر خود و کلمات در انق
 قدس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی
 بنوده و نسبت ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یشکلون با مر الی ان یرفع الله
 عنهم ظہور ما هم به باللیل والنهار الی الله ربهم یتوکلون و اگر ظاهر شود و نشاء کسی انقض
 خود بیانی که او مرتب فرماید مثل شمس است درین کواکب و این وقتی است که کل را در حجاب
 بیند چنانچه نقطه بیان است تفسیر بر قرآن نوشت و تفسیر پنج آیات الی آخر و یک تفسیر بر
 بقره پنج شون علمیه که یک حرف از تفسیر او معادل نمیشود با آنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن
 تا ارتفاع او تفسیر نموده و من یقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فماله من عین یلین ان ینکر
 عند الله افلا تنظرون

لا یجوز کتابة آثار القطة

الباب السابع والعشرون الواحد الثالث

کلماتاً با حسن الخط و ان یکن عند احد حرفاً من دون خط احسن فی سبط علمه و لم یکن من المؤمنین
 مختص این باب آنکه کل آثار نقطه معنی بیان است ولی این اسم بحقیقت اولیه مختص آیات است
 و بعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه ذکر میشود و بعد در مقام تفسیر بحقیقت ثالثه و بعد در
 مقام صور علمیه بحقیقت رابعه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسه اطلاق میشود
 ولی این اسم مختص آیات است نه غیر او باستحقاق چنانچه اذن داده شده بر اینکه تسمیه بعبودیت
 و نفوس گذارده شود زیرا که از ماده بیان اسم الله مشتق میگردد و اول من قد سمي نفسه بالله
 جل جلاله حيث قد نزل فيه اننى انا الله لا اله الا انا الواحد البیان و کل سربان در اسم او ظاهر
 زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامع عدد الله میگردد تا آنکه مرآت باشد از برای نقطه پان
 که آن مرآت لله بوده و از برای من مطلقه الله که او است مرآت لله و آنچه که در بیان
 است که لله باشد از برای الله بوده است و درصین صورت جامع او است و درصین
 ذکر هر حرفی از حروف واحد بعد و باب تمامیت عدد این کلمه علمیه میگردد زیرا که ایشانند که لله
 بوده هستند ولی کل راجع بباب اول میگردد چنانچه در نقطه بیان ظاهر از مافی المرایا
 لن یعدل شمس السماء و ما من اله الا الله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب یاری
 و ما لا یرى رب العالمین و ان الحكم لاله واحد لا اله الا هو الرحمن المتعالی السبع و اذن داده نشد
 که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الا با حسن خط و احسن از برای هر نفسی در حد او است
 نه در حد فوق او نه در حد دون آن و این از برای این است که روح متعلق بان حرف
 که در بیان است یا علی ما یمکن فی الامکان فی حده مرتفع گردد که در مؤننین بیان دیده نشود
 شئی الا آنکه آن شیء در حد خود نکال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیه چگونه تمیزند
 طرزیت از سایر حروف همین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در شرق ارض باشد

بخش احسن او حسن آنچه در نزد او است در صد خود محبوب گردد که این اعظم سبب است از برای
 جذب کل ادیان بدین واقع خداوند رحمن ولی کل در صورتی است که مقدر باشد نه اینکه بنفس خود
 محبوبت وارد آوردیشی زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرماید بنفس مؤمنی در حزن
 بل کل علی قدر استطاعه و الیکفون گو یا الآن در این جیل مشاهد میشود که بیانهای مطرز نزد اهل بیان
 هست و تلاوت آن متلفذ میگردد و با آنها مستعد شده اند که با بیانهای خود در نزد
 من طیفه الله و افند کردند که وفود علی الله بوده است و انظصار وجود خود را در نزد
 او محتجب نموده که از حیاء بعید بوده است فلتستن الله ان یاولی البیان کلکم جمعون

الباب الثامن و الاخر من الوجود الثالث

من اراد ان ینقر شیئا من آثار النقطه او فی شی فی رضاء الله من کتاب لایحوز ان یائی نختالی
 احد الا ان یستخلف نفسه علی احسن خط بخطه او بخطه دونه فاذا یکل عطسه و الا لایحوز
 لمحض این باب آنکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع میشود از هر شیئی از حد نطفه
 آن شیئی الی ما ینتی الیه فی حد الکمال بر فضیلتی علو حسن صورت و سیرت گردد تا آنکه بر هیچ
 نفسی بقدر ذره گره وارد نیاید و مالا یحیب را متحمل نگردد از آن جمله است که حکم شده هر کس
 تفسیری بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کتابی در علمي انشا میکند اگر خود میتواند با حسن خواننده اصل
 برداشته و الا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه بدیگری داده
 شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد بدیگری برسد که اگر دون این شود و بط
 عمل او میگردد الا در مواقعی که با مرئی میسر نگردد یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که
 آن وقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ بدید که نسخه خوب از برای او تمام
 نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست و الا در صورت امکان ان

موجب تر بوده و هست عند الله نه مثل داب علمای این عصر که نسخها را خطی که در هر صفحه چندین نوع حکم بنمایند همین قدر که نسخ اصل است خط بنمایند مثل کتاب مصابیحی که الآن در این جبل است از نشی او ن بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء در غیر محل آن مجسم رسد لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق فلتلطفن فی کل صفا شکم ان یا اولی البیان علی حق ما اتم علیه مقدرون قل ان الله اللطیف فوق کل ذالطف لمن یقدر ان یتبع عن ملیکت سلطان لطف من احد لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما انه کان لطانا لطفنا لطفنا

الباب التاسع و الحشر من الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یصرف مما ملک الله فی آما ان النقطه کیف یشاء و می یخرج بحجه الله لمخص این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بها و بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کل ماعلی الارض را بجاء یک بیان قرار دهد بر آنیه اذن از برای او بوده مگر این باب آنکه در نزد ظهور من مطینه الله طفت گشته جائی که در اثر او این نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امروز واقع نگردد که تدر آن های الف بهائی مالا یحیی در اسلام باشد و غیر منزل او در جبلی باشد که چهره سکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا که مقرر است عرش الله بوده و هست چه بر سریر عزت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر از برای استخار مومنین بیان بود که با صاحب خود نگرده آنچه مجتبین بقرآن نموده و

الآن النور و الظلمه عنده سواء کلیتھا لیجان بجمده بالعشی و الایکار

الباب الاول من الواحد الرابع

فی ان للنقطه مقامین مقام نطق عن الله و مقام نطق عما
وون الله ذلک مقام عبودیه لذلک المقام الذی یعبده الله باللیل و النهار و یسبح له

بالغدو والآصال مختص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده
 یکی مقام غیب ذات او که نظر الوهیت است که آنچو آیات نازل میفرماید از قبل او میکند
 و او است که موصوف نمیگردد هیچ وصفی و منسوت نمیگردد هیچ نسبی و متعالی است از هر ذکر
 و ثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر امضائی لکن بجز غیره دین یوحده سواه له
 الخلق و الامر لا اله الا هو الواحد المتکبر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله حق وان ما
 دون الله خلق و کل له عابدون و دون این آیت که و او است خلق او است و این
 آیتی است که در او دیده نمیشود الا الله که ما دون او خلق او است و این آیتی است که
 در او آیتیت دیده نمیشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو علو الله و سمو سمو الله
 و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرف سجدت لم یزل ذکر میشود ذکر آیت از برای عزمان
 است و الا آیت ملحوظ نامیگردد که اگر آیت ملحوظ گردد خلق او میشود و او بنفسه ذکر نمیگردد
 الا بما یذکر به ذات الازل و از برای او آنکه محدودات نیست و قرب او عین بعداد است
 و بعداد عین قرب او است و اول او عین آخر او است و ظاهر او عین باطن او است و
 علو او عین دنو او است و دنو او عین علو او است و کافور او عین سافج او است و
 سافج او عین کافور او است و کینونیت او عین ایت او است و ایت او عین کینونیت
 او است لم یزل الله کان الهماء و لا اله الا هو هنک و کان رباً و لا ملجأ الا هو
 هنک و لا ملجأ الا هو هنک و کان مجوداً و لا عابد الا هو هنک و کان مقصوداً و لا قاصد
 الا هو هنک سبانه و تعالی عن کل ما یذکر به اسم و صفة او نعمت و سمته لم یزل الله کان الهماء
 و لا اله غیره و لم یزل الله رباً و لا رب سواه و لم یزل الله سلطاناً و لا سلطان دونه و لم یزل
 الله ملکاً و لا ملک غیره و لم یزل الله لیکناً و لا ملک سواه و لم یزل الله علماً و لا غلام سواه و

لم یزل الله قدارا ولا قدر غیره ولم یزل الله کینا ولا کیمان دونه ولم یزل الله خلاقا ولا خلا
 سواه ولم یزل الله وکل الاسماء فی مینه وکل الصفات فی قبضته یسبح له ما فی السموات الارض
 وما بینها لا اله الا هو العزیز المحبوب واین آیتی است که مادیون آن ذکر خلقت میشود و
 هر کس دعای سبحان من هوحی لایموت الی آخر را خوانده یا بخواند در هر طور این آیت در فرود
 خود متجلی گشته زیرا که این دعا در اول هر ظهور فرداست و مظاهر او اعزاز کبریت احرار و
 در آخر هر ظهور فتح تراز هر متقی و مرتفع تراز هر مرتضی بمثل آنکه میگوئی سبحان من هو مشی لمن
 یفتی در آخر هر ظهوری بعلوی میرسد مظاهر او در افتاده مسیحین که شوی بر کل داده و ارضی
 ظهور شوی بر ایشان نمیکند ولی در اول هر ظهور کسی ظهور شوی ایشان نمیکند بلکه مثلاً
 سبحان من هو صادق لمن یصدق در آخر ظهور بعلوی میرسد که از علو مناعت و رفعت
 و جلالت کسی خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هر کس را که خواه
 و بر تصدیق او افتخار دارد حق خود میکند ولی در اول ظهورشانی اعزاز کبریت احرار است
 که کسی تصدیق او نمیکند و حال آنکه هر صدق تصدیق او صدق میگرد و همچنین در کل اسماء
 و صفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر آن اسم و صفت خود
 را در نزد او صدوم صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق بقصص هم
 عالم لا یعلم قواد کیت و او خود را در نزد رسول الله ص چقدر فانی میدانند و می بیند و
 همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این بجزی است عظیم بخود نظر نفس آ
 عبد غرق میگرد و وجه بسیار سگ این بحر غرق شده و میشوند بنظر بر غیر ظاهر در او که اگر
 غیر این باشد دیده میشود مظاهر حقی موت ایشان را در ک میکند و همچنین در کل امثال و صفات
 ولی چون در این مرایا دید نمیشود الا من هوحی لم یزل ولا یزال این است که آن حیات

اینها چند و همچنین سلطان دونه و عالما ذل عالم سواد همچنین معتدرا حیث لامعتد
 الآیاه همچنین صادقا حیث لم یکن صادقا غیره چنانچه از برای اسماء الهی نادولی است و
 آخری و ناز برای او عددی بوده و هست و در کینویت هر شیئی آیتی عن الله بوده و هست
 که با و توحید او را تواند کرد و آن آیت از شیئت است در او که در او دیده نمیشود الا الله
 و در نفس خود شیئت نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمیکند الا
 علی الله جل و عز و این آیتی است که در هر شیئی دید میشود در او الا الله زیرا که متوجه در همین سجد
 بالله خلق نبی بیند و در همین ذکر خلق بخدای بنید خلق را زیرا که میداند که این خلق خدا خلق او
 بوده و هست و مادون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس
 توحید خدا میکند بتسلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عز مشرق گردیده دلی
 ولالت نکرده در همین اشراق الا علی الله و نه در مقامی که تجلی باوشده دلالت نمیکند الا
 علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کل شیئی
 شاهد است بر نفس خود از برای خداوند بر عبودیت و کل شیئی از شج مثال او خلق شده
 و همین قسم که از برای او دو آیت است آیه حق و آیه خلق که بآیت خلق عبادت میکنند
 خداوند را و سجده از برای او میکنند همین قسم هر شیئی بآیت خلقت عبادت میکنند مجوس
 خود را ولی رسیده و نمیرسد الا بآیتی که عن الله در او است که مدل بر او است نبر
 غیر آن که اگر مدل بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از او لافشده نظر
 نکرده و نمیکند الا الی الله و حده که در کل اسماء افنده دیده نمیشود الا او که اگر غیر از این باشد
 عبادت منقطع میگردد از عباد و حال آنکه هیچ شیئی خلق نشده الا از برای عبادت او
 چنانچه دست بر آن نازل فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و همین قسم

در اسما غیر آن دیده نشود در ایامی این اسما هم که افذه موحیدین باشد غیر آن دیده نشود که اگر
نفسی در حین اسمی نظر بغیر آن کند در آن حین محتجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشته چنانچه
ناظر در حین نظر در مرآت نمی بیند الامثال خود را در او و قصد نمی کند نفس مرآت را زیرا که در مرآت
مرآت دیده میشود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت تجلی میگردد از او در نفس مثال است
که قائم تجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت سیود باید که قبل از تجلی دیده شود و
همچنین نظر کن در ایامی حروف حقی که اگر در مرآت ایشان اسم حقی دیده میشود قبل از تجلی او
باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی تجلی دیده میشود که گویا در این حقی نیست الا او مثل آنکه در
مرآت نیست الا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت
که اگر در مرآت بود باید که حروف حقی قبل از آنکه مثال و الامثال در آنجا ظاهر شود ذکر بزرگ
حقی باشند و اگر هم بوده از تجلی قبل بوده نه در نفس مرآت یعنی است که کمون بوده و در
این بحر است که کل در حقی نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش
او نفس مثال است و ظهور او بذو المثال و نفس مرآت است و همچنین مشاهد کن کل اسما
و صفات را و در آنها مبین الاله و حده و نظر با سمیت و اسبیت و صفیت کن
که مجرب میگردد از مقصود و از این صراط دقیق است که در دست آن شیخ ابواب اسما
نگشته و مظاهر واحد قبل بیان فرموده و اگر جانی فرموده مثل کلام سید الشهدا سلام الله
علیه ذکر شده الکی امرتني بالرجوع الى الآثار فارجی اليها بسکوة الانوار و هدایة الاستبصار
حتى ارجع اليک منها کما دخلت اليک منها مصون السمر عن النظر اليها و مرفوع الهمه
عن الاعتماد علیها انک کنت علی کشتی قدیراً و امروز هم از کل مرتفع است سیر درین
بحر زیرا که نمیتواند در حین علم بر آیت نظر بر آت کند این است که مرتفع شده از کل این حکم

الا لمن لا يرى في الاسم الآلهة ولا يدخل بحر الخلق في بحر الحق ولا بحر الحق في بحر الخلق اذ لا يرى
 في بحر الحق الآلهة وان يرى جهة الحقيقة التي هي الآتية يدخل في بحر الخلق ولم يبق في ذروة
 الحق بل يذكر فيه اسم الحق اذ لا يرى فيه الآلهة ودریکل انسانی بل در هر شیئی این دو آیه را
 خداوند گذارده که بآیت اول بشناسد او را و توحید فرماید او را و بنیاد متعلق الآاد و مادون را خلق
 او بیند و بآیت نفس خود عبادت کند خداوند را و سجده کند از برای او و منتقل گردد بسوی او از حب
 غیر او که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه با آنچه فضل در حق امکان مکن و اصل بلکه عبیدند و فرود
 آید و بدیت خود را و این دور تبه ذکر نشود الا در نقطه حقیقت زیرا که غیر او مقتدر نیست که
 عن الله تکلم نماید بلکه بر کل اشیاء ما یقع علیه اسم شیئی حق است که در بحر عبودیت میرفتند
 زیرا که غیر این مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای مشیت خداوند اذن نفرموده و نمیتواند
 عبد که بنهارسد و بعد از غروب این شمس غیر از من لطیفه الله مقتدر بر این منظر ظهور
 از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کل آیات مدله علی الله از ظهور او در آفریده
 کل ظواهر میگردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر خود داخل گردد آنوقت مشاهده عظمت الله
 را عینا ید که ما سواء خلق او بوده هستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را و منتقل
 است بسوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است و کل افشده از شیخ ظلال آیات
 او خلق میگردند که با آنچه ممکن است در مقام عبودیت میرنموده و انی اذ من کل ذر ذکر فرمود
 در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه انی انا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
 او که مرآت الله است مشرق بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نشود بلکه کینونیت است
 هست و کینونیت او خلق الله بوده و هست و این صراطی است که از اوداق تردد علم
 خدا نبوده و نیست در حین نظر خداوند بان آیت کل ما وصف الله به نفسه و صف میشود

و در زمین نظر باین آیت کل ما وصف به الخلق وصف میشود و لم یزل السدکان السما و ما دونه خلق له و لم یکن بین الله و بین خلقه ثالثا و اما الثالث خلق له لآله الا هو انا کل له عابدون

الباب الثاني من الواحد الرابع

فی ان کل ما یرجع الی القدر یرجع الی الله و ما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله و ما یرجع الی الله یرجع الیها و ما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها

مختص این باب آنکه ذات ازل لم یزل و لا یزال لن یدرک ولن یوصف ولن یغت و لن یرى بوده است و آنچه از او نازل میگردد از کلمه مشیت است و آنچه بسوی او راجع میگردد کز آنکه این است که در هر کوری از برای این مشیت شئون و ظهوراتی است که اولوا العلم آن ظهور درک نموده و مینمایند مثلاً امروز آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود لله بوده و از برای خدا میگردد الی یوم ظهور من مخلصه الله که آنوقت اگر کسی عملی از برای غیر او کند راجع بخداوند نمیشود اگر چه با علی درجه توحید سیر کند چنانچه موجدین کتاب الف بعد از ظهور رسول الله ص ثمری از برای ایشان بخشید علم ایشان الا اشخاصی که داخل فرقان شده و همچنین آنچه در ستر آن ترقی نموده در هر صفت محمودی و جوهر علم کنونی و استیلائی حق محمودی ولی نمیتند که داخل بیان نیامده باطل گشته و ثمری از برای ایشان بخشیده و همچنین اهل بیان عند ظهور من مخلصه الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمیشود و اگر چه کلمه لا اله الا الله باشد گویا بیان باو ولی قبل از آن ظهور آنچه در بین بیان واقع از برای الله میگردد و راجع بسوی او میشود نه اینکه راجع بذات ازل گردد بلکه رجوع بمن مخلصه الله رجوع باو است و اینکه ذکر میشود که رجوع باو است مثل نسبت که است که میت او خوانده میشود که از جهت علو و ستم او نسبت بخود داده و غیر این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل

مقرر بشی نمیگردد و اول خلق شیئی تعلق میثت است با و و آخر عود او رجوع اوست با و اگر
بتحشع عشره دقیقه قبل از آنکه امر فرماید من بطنیسه الله بار تفاع بیان کسی دانه ارزنی از زمین
بردارد باینکه او را داخل جنت خود نماید و از ابطل ثمره و جوان نبات دهد از برای امر
ذات حروف اسبج الله کرده و جزای کلشی با و داده میشود ولی اگر مقارن با ظهور یا ابر تفاع
باشد آنوقت باید از برای او کند و باذن او اگر رضای او در آن شیئی باشد و الا رضای
اوست جنت فیما امر و یامر و فیما فعل و یفعل این است سر کل وجود و غیب هر نار
و نور که اگر کسی مستمک باین عروه حقیقت گردد و هیچ شانی در ظل ناستقر گردد و در
ظلال جنت مستظل باشد و الا در هر طقت که نظر کنی اهل آن میگویند که ما از برای خدا
عمل میکنیم چنانچه آنچه عزرا در سفر آن از برای مرا یای الله واقع شد گفتند ما از برای خدا
میکنیم و حال آنکه بر خدا کردند همین قسم در بیان آنچه بمؤمنین او واقع شد از حروف قرآن
نمیگردند و قصد داشتند الا آنکه از برای خدا میکنیم و حال آنکه بر خدا کردند قسم بحسب آیه
که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم تر نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین او عزرا وارد نیاید
الا آنکه قصد از برای خدا میکند و میگوید از برای خدا میکنم و حال آنکه دروغ گفته و میگوید
و بر خدا کرده و میکند ای اهل بیان ترجم بر خود نموده و بقتل خود حکم نموده و قبول حق نموده
و بر شئونات محبت محبت نموده که حجت الله همین ظهور بالغ است بر کلشی زیرا که آنچه آن
می بیند که مؤمن بقرآن هستند در همین نزول آن غیر از کیف مؤمن آن نبود تا هفت سال
و حال آنکه محبت همان است که بوده دست و این از عدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانچه
در بیان الی یوم القیمة هر کس داخل شود بهمان حجت اول میشود و عبادی که در اول آن
محبت مانده بواسطه عدم تعقل بوده و الا حجت الله همین ظهور بالغ است بر هر ذرّه چنانچه

حین نزول بیان اگر کل مؤمنین بر آن میخواستند ایمان آورند با و بل هر نفسی حجت الله در حق ایشان
بالغ و کامل بود چنانچه خداوند احتیاج میفرماید کُلُّ مثل آنکه با و بل مؤمن فرموده بهمان شیئی که او
ایمان آورده بهمان شیئی در کل بوده چرا محبت مانده و همین حجت اورا معذب میفرماید تا
وقتی که داخل در دین گردد فلنعتبرن ان یا اولی الابصار کلکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرابع

فی ان الابداء لله حق

ملخص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود هیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف بقدرت
او است بر مایشاء اگر نفسی عبادت کند او را با آنچه در امکان فوق او متصور نیست
بهینقدر که اعتراف ببداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میگردد که اگر بخواد او را داخل
در نار فرماید مقتدر بوده و مست و لم و بجم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است
در قضای خود و همچنین برعکس اگر کسی آنچه در امکان متصور است متعل عصیان او کرده
اگر ناظر ببداء او نگردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخواد او را داخل
جنت فرماید که رایب رسد که لم و بجم در فعل او گنجه زیرا که او بوده محمود و در قضای خود و
متعالی است بدای خدائی که مقهرن شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز میگرد
و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور مشیتی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده ایمان
و جنت مؤمنین قبل بداء را بر اعناق کل میگذارد و حکم و دن میکند تا آنکه اظهار قدرت
فرماید و الا نزد او چه شر آن و چه بیان و چه قضای فرقانیه و چه بیانیه این نیست الا
ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند کل که در قبضه قدرت و تصرف خدای
خود بوده و مستند و از برای ایشان شیئی نبوده الا باذن او و این نیست الا بدای مشیت

زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و هست و ظهور و بطون صفت
 مشیت است و اول و آخر هندی اراده و اگر در او ذکر شود اول او عین آخر او
 بوده و ظهور او عین بطون او از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محبت نگشته که اسم
 اول یک مرتبه در ذات غیب استعمال میشود و یک دفعه در ذکر اول ذکر میگردد و یک دفعه در
 خلق اول ذکر میگردد و یک دفعه در اول نازل ذکر میگردد و اولی که در صفت مشیت ذکر میگردد
 خلق اولی است که در صفت ازل ذکر میگردد و همچنین اولی که در خلق ذکر میگردد مثل او مثل
 شیخ شمس است در مراتب بالنسبه با اول مشیت و همچنین ذکر اول در نازل این ذکر اولی
 است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محبت از ظهورات اسماء نگشته که بر شیخی در صفت
 خود بر آنچه ذکر شود از حد خود تجاوز نماید و بعد از آنکه براء ذات ازل را براء مشیت گزینی و
 امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بر ایامی او که مثل بحر لانهایه متموج بوده و هست
 چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیت نموده و همچنین قبل در
 فرقان با اسم نسخ مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که هینقدر که بر تبه قضا آمد باید
 از برای او نیست یعنی اگر ایمان بر تبه راجع رسید که رکن تکبیر باشد بدانی در آنچه قضا
 شده نیست فضلا من الله ولی اگر بعدل باشد براء لم یزل و لایزال در حق بر شیخی بوده
 و هست و منفک از هیچ شیئی در هیچ شأن نمیگردد الا ان یشاء الله انه علی کلشی قدیر
 و مراد از تبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب
 در رکن تراب در نفس خود منتهی گردد مثلاً آنچه در حیات رسول الله صم حکم شده و براء
 ظاهر شده همان ثابت است الی حین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است
 الی یوم القیمه ای ظهوره الاخری فی اثربیه و نهی او منعی عنه است الی ظهوره الاخری

فی آخریه چنانچه شدای او بعد از او در بحر قضایای او مستقر الآ در مواردی که یقین نموده اند
 برضای او که اگر ذکر می شده بعینه بدای رسول الله بوده و حال آنکه چنین امری نشده
 بلکه از حدود کتاب الله قدر خردلی تجاوز نموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت برایی
 یاطنیه او یا مؤمنین با او بوده و هست ولی چون کسی نمیشناسد او را با ناماستیگرگشته و
 او نهم در ایام بطون خود غیر از آنچه در ایام ظهور حکم فرموده نمیفرماید این بود معنی
 بدای الهی عزوجل که بعد در هیچ حال بر سر بر جاستیگرگشته اگر چه آنچه مایکن در امکان بوده
 عروج نموده باشد که نظر ببداء اشرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر بمنتی رتبه
 نزول منتی گردد بر سر بر خوف ننشسته و نظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم
 از آن است که منتی گشته ولی ظهور این بداء از کمین مشیت است نه غیر آن که در بیان
 ظاهرا گشته اگر در حق شینی ذکر جنت شده الی یوم القیمه در حق او ثابت بوده و هست
 و اگر در حق شینی ذکر دون جنت فرموده الی یوم القیمه دنار او بعدل او فانی بوده و هست
 و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجره نار مقبل شود شجره جنت میگردد و اگر شجره جنت محتجب گردد
 شجره نار میگردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهده این مطلب را نمود در هر ظهور
 بنتهای جد و جود خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود در کتاب او گذاشته
 الی ظهور دیگر که این اعظم تر است از آنچه الواف الواف فرج نموده در معاهد مرفعه
 که ذکر آنها از برای صاحبانش باند چه بسا که این معاهد فانی گردد و هیچ اسمی از آن
 باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد و الا جزای او با خداوند بوده و هست و التذییر

(الباب الرابع من الواحد الرابع)

فی ان کمال ذکر عبودت

الحسین

ملخص این باب آنکه ارواح کل اشیاء راجع میگردد به یک انسان و جنبه کل اشیاء در جنبه
انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلاشلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز
آن الماس با عزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد و همچنین کل شیئی درین
بیکل راجع میگردد باسم و صفت اگر فرآود او مدلی علی الله است در ظل له الاسماء بحسنی
عند الله ذکر میگردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر میگردد این است علم معنی
حدیث لیس الا الله و اسمائه و صفاته و این بیکل حکم اسمیت و صفتیت بر او میگردد و الا که
در نزد هر ظهوری در ظل آن ظهور داخل گردد و الا مرتفع میشود حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت
و صفتیت و نظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود که
هر صفت حسنی در احرف الفیه است ولی صفات ناریه امروز ذکر میگردد و اگر امروز
در بیان نفسی مؤمن باشد با الله و آیات اگر چه بر تراب نشسته باشد او است که بر سر نیز
نشسته و بر غیر او اگر در بنتی مقعد عز باشد عند الله و عند اولی العلم در منتصای ذل بوده
و در نزد ظهور من طغیسه الله هر مرد مؤمنی که مؤمن با او گردد لایق است که بر فرآود او
شمس مسمی طالع و اسمیت در کینونیت او متذوت گردد و هر نفس مؤمن در بیان عهد
رق او بوده و هستند چنانچه اولو البیاطل در سر آن عبد رقی رسول الله بوده و مستند بعد
از برای عبد رقی که بر مولای خود غیر آنچه لازم عبودیت است وارد آورد حال نظر کن
محرزون شو و بسین که چقدر طوق عبودیت رقیه برگردن انداخته و باین افتخار بنامند
و بر ظهور اشرف او در آخرت چگونه رو امیدارند که امر بجائی رسیده که در جبل سلیمان گشته
و کل با ایمان با مؤمن و بر نفس او با اسم مؤمن اراضی نشده که اگر میشده این نوع واقع نمیشد
این است که کل در بحر حجاب غرق و شمس در مرا یا بضیاء او متحرک و از او محجب و

نایمان دریا بآب زنده و سؤال از او نموده امروز کل مؤمنین بقرآن منتظر ظهور قائم آل محمد و
 از برای ظهور او تضرع و ابتحال و برودیت او در رؤیای خود افتخار و او را بدست خود سجن فرستاد
 و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث فیه سنة من یورثه سیاح و یشترا ای اهل
 بیان پناه محبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود داشته باشید و در حق او
 رو دادانید آنچه که در حق خود که عبید رزق او استید رواندانید نه این است که نشنیده باشید
 ظهور رسول الله ص را در قبل و احتجاب منتظرین باو بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت سال
 و بروایتی نه سال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز فایده در حق شما نگارده که اگر کرده
 بود در این ظهور این نوع نمیشد از محبوب خود حیا نموده دیگر در ظهور من طغیسه التذاین
 نوع نگارده و اگر بر خود تکرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر خود نمی پسندید از اول تسلطه
 گرفته تا اول الرزق بیرون رود انشاء الله بر او حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شمس در بر
 شمس را نمیشناسد الا شیخ او در خود این است که او را می بیند یکی مثل خود و حال آنکه
 کل باو قائم است و از اثر وجود او است خلق سموات و ارض و اینها چنانچه احدی از
 دون حروف بیان گشته و ان من جوده الدنيا و ضرتها و ان من علومه علم اللوح و القلم
 و من من تبعیض است بلکه بر شیئی که اطلاق شینیت بر او شود رشود است از طعام
 وجود او و قطره است از مقام من او قدر او را در صین ظهور دانسته نه که دریل
 و نهار در اماکن عزیز خود از برای او اگر کنید پناهنده امروز میکنید و او در جبل باشد و
 حزنی بر او وارد آید و بفضل وجود او شما ماکل از حزن مبری شده باشید قلعظرن
 یا اولی الابصار ثم تنظرون (الباب الخامس من الواحد الرابع)
 فی ان کل اولی الدوائر آیات له

مختص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است و از جهت ذکر علو مایه است
 ذکر امان گشته و او است احی بک خود از کلتی اذا اراد من نفس لم یقدر احد ان یقول
 له لم اوجع سواء كان اعلى الخلق او ادناه و علی ای شأن کان حکم ما یشاء لایسئل عما یحکم کل
 عما تد حکم یسلون ثمه این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی بملیک خود حلال نمیگردد برایشان
 اقران و همین قسم در همین ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیه از آیات ملک خود را حرام میگردد
 بر او چنانچه حرام فرموده بر هر کس که ایمان با دنیا ورده باشد فرموده از هر عیبانی تا آنکه
 کسی در یوم ظهور او مبادرت بانکار ننماید و اگر مؤمن نمیگردد صامت گردد چه بسا که میشود ذکر
 او را و فی الحین تصدیق نمیکند و نزدیک میگردد بآیه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او
 از حین ظهور بدون ایمان و بر او حلال نمیگردد الا با ایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که
 ظهور الله ظاهر خواهد شد کیف یشاء الله و حضور دون حق در حق حق نگردد که آیات او حجت
 است بر کل و اگر تامل کنید فی الحین تصدیق میکنید چه قدرتی در معجزه باین کل قرآن و
 سوره توحید نیست چنانچه فرقی در ایمان با غیر که فوآد او مثل علی الله بوده با ایمان
 با قول نمیگردد و همیشه تفکر کنید در ظهور نقطه بسیار لعل آن روز خود را محبت سازید
 از محبوب خود و اگر تفکر در ظهور نقطه قرآن میگردید امروز تعقل امر الله را مینورید این حکم
 نشده الا آنکه شهای بد و حبه خود را کنید نه اینکه حبه کنید در کل دین و از محقق دین محبت
 گردید چنانچه در کور قرآن کل را بنتهای دقت و اجتهاد مشاهده نموده و بزعم اجتهاد و
 احتیاط خود فتوی بر محقق دین داده که دین بقول او ثابت میگردد جائی که محقق دین
 قرآن باین درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم
 قتل باشد از هر شیئی که هیچ شیئی بمثل آن نبی نشده که هر کس بر قلب او خطور کند قتل نفسی

از دین آسمی بیرون می‌رود و معتذب می‌گردد، اما یک خداوند خواهد و بر او حرام می‌شود آنچه بر او
حلال بوده در بیان حتی نفس او بر او و خداوند از آن نفرومده که کسی در بیان فتوای قتل کسی
را و بد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر چه در بین خود مخالف در شئونات علمیه
ظاهر گردد که بر احدی نبوده نیست بلکه بر خداست فصل و حکم شما را ای خلق منکوس
چه خداست که فتوی بر قتل نفسی دهید و حال آنکه نمی‌شناسید که از برکت آن نفس است
که اسم اسلام بر خود گذاشته‌اید تصور کنید آنچه برای اهل بیت از قبل وارد شد با اسم اسلام کردند
و حال آنکه بر مذقت اسلام کردند که اسلامی نیست الا با میان با و از یوم غروب شمس
حقیقت از برای احدی از متدینین بیان حکم قتل جایز نبوده نیست و اگر کسی کند از اینها
نبوده نیست و هیچ اشئی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در سر آن نازل
فرموده من قتل نفساً فکأنما قتل الناس جميعاً این حکم حکم نفسی است از انقض مؤمنین
چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد
با وجود آنکه اینقدر اتهام در کتاب الله شده باز برای اشخاصی که خود را منسوب بقرآن
دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری نبخشید و هیچ عذابی از برای ایشان اشد از این نیست
که عصیان مجبور نمودند و از برای او سجده کنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدس خود
که نیامزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین بیان را چگونه است اگر کسی حکم کند
یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلفانی که مسبب اول و آخر از او کند و بر مؤمنین بیان
آنچه بر اول و آخر و ما بینها واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذمی نفسی را از بیت نکند از برای
آنچه که بر حروف اولی واقع شده حتی است بر خداوند برکت دهد بر آنچه با او خطا فرموده
بمضاعف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد ایام او بطور من عطفه الله

فرض است از برای او که نصرت فرماید محقق دین را و از او سؤال فرماید تخفیف در اعمال
در آنچه برایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از ادالی یوم القیمة که او است محلی
کشتی حق او را و اگر عطا فرمود باو کسی را نمیرسد بحکم خداوند از ادان بگیرد و او است حق از او
مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله شد نمیتواند کسی در او رخصه نماید و محبت نکرد از
محبوب کل بیج نیتی که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر امر بجهاد
فرماید بعلو افتخار در سبیل او بکشد گردد که اسم او در دیوان مقررین ثبت گردد و الا
خواهد رفت از این عالم و ذکر می از او نخواهد بود نه این است که در آیام محموده تعزیه داری
کند از برای حق چنانچه سنت کل مؤمنین بستر آن بود از اهالی و ادانی بر تعزیه داری
رسول و اوصیای رسول خود و ذکر ماجری علی شیعتم ولی باز در وقت ظهور همان کسی که
تعزیه داری مینمود و از برای اوصیای دین او تضرع و گریه مینمود از او و او حکم جالس و ظالم
گشته بر او و اولو العلم منتی بر او و سایر در حجاب مجتبین ذکر آنچه قبل واقع شده نموده
لعل بعد مرگت نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد و این همه تاکید در بیان شده
که احدی احدی را محزون نکند لعل صاحب امر و خلق محزون نگردد از اشباح در
مرایا اگر مقبل باو باشند و الا لاشی های محض که از اول عمر تا آخر نغمتهای احتیاط و اجتهاد
عبادت و عمل از برای خدا میکنند ولی نزد ظهور ظهور الله سمیت صرفند چه شتر میشد اعمال
ایشان را بلکه بقدر ذکر لاشی که لاشی است عند الله لاین نیستند و حکم نمیتواند کسی
کند الا من طغیسه الله و اون شجره طیبه است که آیات و بیانات ظاهر میگردد از برای
رضای خداوند و تجدید دین او و حکم بحق در امین اهل بیان و حکم بعدل بر نفسی که عدل
نشد اگر تا آن روز مانده باشد و الا کجا پسندند بر خود سلاطین میان که آب پیشانند

و نفسی بر روی ارض غیر مومن بخداوند و دین او باشد و از برای غیر اولی السلطنه در دین بیان
 جائز نیست و از برای ایشان بر مومنین بدین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و
 در هیچ مورد الا عند ظهور من مظهره الله و دون حکم مومنین باو و بیان که اذن داده شده
 از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان بخداوند و دین او وارد ساختند و بر مومنین بسوی بیان
 بقدر ذره حزن وارد نیاورده حتی در فتح ارضی بهم برابر آن این حکم را نپسندیده بلکه تا مسر
 بوده بشونات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا
 در نزد ایشان عزیز بوده با خدا آن باشد داخل شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل بیان
 است نه بر ایشان الا عند ظهور من مظهره الله که امر الله امر مشرقه از ساحت مقدس او است
 آنچه باو امر الله مرتفع گردد بر کل هست که از قوه امکان خود بوجود کونی ظاهر سازند کل علی
 قدر ما یدبر و یقدر فان العبد لم یقدر ان یدبر ولا یستدر الا باذن الله انه خیر مدبر و مقدر
 و خیر مرتفع و متع لا یغرب من علمه من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لاما بینهما و لا یجوز
 من شیئی لانی ملکوت الامر و لا الخلق و لا ماده و نهما یخلق ما یشاء بامر الله علی کل شیئی قیوم

الباب السادس من الواحد الرابع

فی انه لا یسئل عما یفعل و ماده و نه یسئل عن کثرتی

لمختص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطوننی نبود و نیست و غیر از برای
 اولن هم ظهوری و بطوننی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لایسئل ذکر شود و از برای
 او فعلی نیست که مقترن شود بذات او که یفعل توان ذکر نمود یا یکم ثبت داشت بلکه ثبت
 اولیه را خلق فرموده مثل آنکه کل شیئی را خلق فرموده بنفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را
 باو و او را نسبت بخود داده بگوید و ستمو او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده و حال آنکه کل آنکه

در نزد او سواد است اختصاص که لاجل علو و سمو نسبت او است و همین قسم شیت را مظهر
 لایسنل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و مثل
 ذلک لایحیر و لایبشیر و سایر امثال مثل این و او را مظهر فیعل مایشاء و حکم مایرید نموده زیرا
 که ذات او نفس شیت او است نخواسته او و میخواهد الا ماشاء الله و ماشاء الله ظاهر
 نمیکرد الا بما شاء المشیة چنانچه ما را داد الله مشرق میگردد الا بما یرید المشیة غیر آن نتوان
 لایق این نوع عطا گشت زیرا که با او آن خلق میشود کل و اگر دو اختیار فرماید خداوند مظهر
 واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اینین باطل میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و
 ما بینها بل از ادلی که اقل از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک شیت
 بوده و هست که در هر کوری بطوری مشرق میگردد و مظهر لایسنل عا فیصل و فیصل مایشاء
 میگردد و حروف حی در او دیده نمیشود الا شیت او چنانچه در حروف منکره از این دیده
 نمیشود الا شیت او که اگر بر قلبی خلور کند دون آنچه شیت او تعلق گرفته در آن همین در
 جنت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر میگردد زیرا که علوم را یا این است که در
 او دیده نشود الا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت
 و اگر شمس دیده شد ما یتقلب الشمس تقلب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او
 و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجهی غیر توجه با او نبوده و نیست و در ظهور فرشتگان
 محمد رسول الله بود شیت اولیه و حروف حی آن شمس حقیقت ذات شیت او
 بودند در شیت او زیرا که لم یزل و لایزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته
 بود خواستند و همچنین حروف منکره از این واحد تا امروز هر کس تقریبی بسته باین بود
 که شیت او شیت محمد ص بوده و الا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد

بغیر حسب آن عالین بزعم مشیت او کردند و اگر این نبود حول و قوه بقدر ذیابیه از برای ایشان
 نبود و همچنین در کور قبل از محبت صلا بشل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این
 کور با اسم بابت مشرق الی ظهور من سفینه الهه که آنچه شود بمشیت او میگردد و اگر خلاف
 رضای او گردد بزعم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر شیئی قوه از برای شیئی نیست
 در این ظهور و این است معنی لاجول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و اگر این نبود در نزد
 هیچ ظهوری حق مطلق محزون گشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بنایت تشابه در مشیت
 او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشناسند محبوب خود را و غیر نسبت
 و ما یحب او خواهند و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت لایحظ کنی نظر کن در صحن
 قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیر می حکم کند چه در تشریح
 نظر کنی و چه در تکوین مثلاً نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام ثواب
 کرد چگونه بر دیگری و در آن صحن لابد باید در یک موقعی از دین واقع شود اگر چه تنهی شود
 بامت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بکلم آدم و چون آن زمان اذن ظهور مشیت
 بوده باشد میگردد این فعل زیرا که خداوند نفسی نسووده کل حول و قوه را الا بخود این در صورت
 است که نسوود از دون حق کند و در تشریح خواهد فهمند و در تکوین هم مثل این و اگر
 بواقع بخواد فهمند در صحنی که داخل بیان نباشد حول و قوتی نیست زیرا که جوهر کل را
 گرفته داخل بیان آورده اند در غیر می حول و قوه نمازده که استثناء شود زیرا که حول و قوه
 باشد در امت عیسی نمازده بحق که اگر مانده بود باید حکم بحق در حق ایشان شود و حال آنکه
 نمیشود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد از ظهور من سفینه الهه
 که آن روز کل حول و قوه باشد است که از آن حقیقت که منظر مشیت است ظاهر میگردد

و از برای اهل بیان عند ظهور او نماید حول و قوه بجهت الایانکه دخل اوساکن گردند همچین الی
 مالا نهایت تصور کن که اگر حول و قوه در باطل مانده بهمان نسبت حتی است که بوده و امروز
 آنها بجان همان نسبت میکنند آنچه میکنند و الا آنکه نیست حول و قوه الایانکه در هر ظهور آنچه
 من قبل الله ظاهر گردد و اگر بعین فواد نظر کنی می بینی که کل حول و قوه در نزد من بطرف سوره الله است
 بانه عزوجل و از مداد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مد این ظهور بوده منظر در
 اکنه و حدود کن که مشیت آیه الله بوده و لم یزل مل علی الله بوده اگر آدم اول از مد
 این بود امروز دخل ایمان این نوزمن نیست چنانچه بر نبی در نزد من ظهور می نمودن است
 بان همچین اگر مد این ظهور از من بطرف سوره الله بود در حین ظهور چگونه راجع باومی شدند و
 منقطع بومی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل ببالاختصایه الی مالاختصایه لهما بجانها
 فیما ایجا که مد کل این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اول که لا اول له
 است در امکان این است بر حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوه الا
 بالله را مشاهد می نماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از ما بین سموات
 و ارض سیر میکند و در هر زمان مظهر یفعل یا یشاء و حکم مایرید را در حین ظهور می شناسد و در
 حین بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع می گردد و مظهر لایسئل عما یسئل
 و کل بامر سئلون را در حین ظهور ساجد میگرد و از آن محجب نیگردد و قدر فضل بین کاف
 و نون از آن جدا میگرد زیرا که می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته و نظر
 بر جوهر امر می نمایند نه نشئون منکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین سیر نیست
 وصل است که فرق آن تصور نیست در امکان و ظهوراتی که قبل شده کلاً را بعین شود
 در این ظهور می بیند چنانچه اگر کسی ناظر بر رسول الله ص بود باین نظر کل بهترین را در

او شایسته نمود و کل ظهورات بعد از آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهد می کند چنان کسی
 لایق که من بظنیره الله را درک کند و بگوید با و در حینی که متوجه است الی الله اللهم ان الله
 و لیس قبلک شیئی زیرا که آنچه ظهورات بوده غیبی بمبیا ن شد و آنچه در بیان بوده غیبی
 میگردد بمن بظنیره الله دیگر قبل او کجاستی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد
 و انت الآخر و لیس دونک شیئی زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او او است
 نه غیر او و انت الظاهر و لیس فوقک شیئی زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر با و
 نه در غیر زمین با و که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بر دون
 ایمان او میگردد چگونه و فوقیت او و انت الباطن و لیس دونک شیئی که اگر غیر او باطنی
 بود باید ذاتی باشد و حال آنکه هر ذاتی در نزد ظهور او لایق است الی با و چنانچه
 بر ذاتی در نزد ظهوری باطل میگردد الا آنکه داخل آن ظهور گردد که مظهر الله است
 و آنک علی کلیشی تقدیر زیرا که غیب او مظهر قدرتی نیست که اگر نبود باید حکمی از صاحب
 حکمی بماند و حال آنکه در نزد ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر داخل آن شیئی نگردد لا
 شیئی میشود این است که عارف بالله در حین ظهورش حقیقت غیبی حقا وجود خود رسیده
 و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او باشد الم از هر ذالهی زیرا که
 کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون مسک ذات عنصری
 او است این نوع متالم میگردد و چیزی که مسک ذات فوآد او است اگر محتجب از
 او گردد چقدر متالم از او میگردد و این جبهامی ظاهری که در بعضی بهم میرسد از شیئی است
 که در نفس ظاهر شده چگونه فراق او نثر است در مظاهر ملک ملک وجود و
 حال آنکه این حجب بالنسبه حجب روح ذکر نمیشود و همچنین حجب روح بالنسبه حجب فوآد ذکر

میشود قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سازند که اگر از آن ترقی کنند و در
 عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر تسبیح شیخ آبی از مظاهر بختیر و در شوند بلکه لم یزل نزدیک
 آخر رحل فنا خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم حب نفس وارد شوند نزد مظاهر تحلیل معنک
 گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تمکین معکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در حجت
 مظاهر تسبیح معکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در مظاهر در این مظاهر نظر کنند بین یدی آینه
 ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان با او باشد حب رضوانی میگردد و الا حب
 شیخی در نار بین چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجرذ است این مجسود و چقدر سافج
 است این ساذج و چقدر کافور است این کافور که کل لذات در ظل ملک او خلق میگردد
 و نسبت با او منوهد زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه عجب جام بلارای منوهد در
 حینی که میداند رضای او است مثل آنکه جام شراب ظهور را می نوشد در حینت چگونه
 است اگر متلذذ و حبت او گردد که کل حبت در نزد او لایشی است این است که سیر
 در این حبت در حین هر ظهوری محو آن طلعت است و در حین عزوب در بحر ان اوان
 الی طلوع آن و حزن او در سراق او الذاست از به لذت متلذذ می نژد او و نژد
 او لو العلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حجب و حال آنکه کل در بحر حجب ساکنند و
 بنور از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین میگرد و صعود نکرده چگونه بجسد ذاتی رسد
 و چگونه بمقاماتی که فوق آن خداوند مقدر فرموده این است که متلذذین لذت جوهرت
 کمتر است از کبریت اجمر بل لایوجد الا متلذذین باشیانی که لذت آن در عمر او است
 اگر باشد از برای او و الا از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفس همیشه در ایستند
 خود باشد اثنای کل بیان اینکه در کین نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل این در کت

کل خیر را مشاهده خواهید نمود و محبت نگرید که از کل خیر ممنوع خواهید گشت و اقلاد عالم جبراً
 سیر نموده که اقلانیک صباح توانید با او بود بطور لایق و الا در جسد عرضی کل با او شب و
 روز بوده هستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محل است
 فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب
 هم خواهد بود در هر علو عرشی که خداوند از برای او مقدر نموده باشد کل اهل بیان مثل بابیانی
 هستند که در او امر آن باون زنده و غیر او شی ندیده بل هستی خود را با دیده ولی از او محبت
 و در نزد هر حکم نظر شمره آن نموده تا در هر ظهوری از او محبت گشته که این است ثمره علم و عمل اگر
 عبدی ناظر گردد فطوبی لمن ینکره الله فانما اذا ذکر ینکره کلشی والله خیر الذاکرین و او است
 منظر مشیت در این ظهور نقطه بیان و در نزد ظهور من نظیره الله نفس او که بعینه همین نفس
 است در ظهور آخرت که بخواشرف ظاهر میگردد و ان ینکر احد افذک ما قد ذکره الله
 لا دون ذلک لا تسککن فی ابواکم فاکم لا تجدن من شی فان امر الله لطیف من خزائن و ان
 ذات خزائن امر الله من قبل و من بعد افلا تشکرون

الباب السابع من الواحد الرابع

فی ان البدء من الله به والعود به الی الله

مختص این باب آنکه ما دون الله خلق او است و بدء کل شی من الله است با مراد و عود
 کلشی الی الله است با مراد نظر کن در مسلوٰه که بدء از امر خدا شده بر رسول خدا و عود او
 بمسوی خدا است با مر نقطه بیان و همچنین در من لطیفه الله کل احکام بیان را جاری
 نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدء بر غیر او بلکه در هر جا
 بی دنی تصور الی الله و عود بر عودی تصور الی الله ولی ظهور این بدء و عود منظر ظهور

آن زمان است که کل آنچه صلوة در اسلام واقع شده کل طائف در حول اعمیر الصلوة است که از لسان مشیت ظاهر گشته و همچنین در عود این همه مؤمنین اگر با او تغییر دهند نیست الا من الله اگر چه نزد اولوالالباب بد نفس عود است و عود نفس بدء ولی نه این است که این کلمه را در عرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محجب گردید چنانچه این کلمه در کتب آخرین لایحسی است ولی اخذ ثمره کسی نخورده که ثمره این است که امر و اگر کسی در نقطه بسیار و او امر او نظر کند نه بیند الا نفس بدء را که نقطه فرقان و او امر او باشد و همچنین در من طغیسه الله نه بیند الا نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده و الا ثمره که اطلاق عبار نموده و از ثمره آن محجب ماند و کافی است نزد اولوالالباب همین ذکر و بیان اگر تعقل نمایند و الله بیدء کل شیئی ثم یعیده و ان الی الله کل یرجعون امی الی امر من طغیسه الله طوبی لمن یدر که فانه لهو العنیز الجوب

الباب الثامن من الواحد الرابع
فی ان آیات مخلوق کتوبه کلشی و یرزق و یرت و

مخص این باب آنکه کل شیئی راجع میگردد بحکم نفس انسانیت و آن خلق شد از چهار آیت آیه خلوق که فواد او باشد و آیه رزق که روح او باشد آیه موت که نفس او باشد و آیه حیات که جسد او باشد و کل در نوزده نفس ابواب جنت ذکر شده زیرا که هر خلق در رزق و موت و حیاتی که واقع شود بطور این مظاهر میگردد و همچنین در مقابل در نوزده باب نار هر چه از این شئون واقع گردد بآنها میگردد زیرا که آنها در بآنها قبل بوده اند اگر چه در بعد خارج شده اند این است که حکم بر ثانی میگردد که مقرر بذات حروف سبع نشد و الا اول که مقرر بذکر رسول الله ص بوده بوده اند مثلاً اگر یکی از اهل بیان درق

گلی دهد بمشئ این نیست الا فعل حروف واحد زیرا که این نفس کثیر است و تکرده این را الاء
 جهت اطاعت آنها و در این فعل دیده نمیشود الا فعل الله این است که اگر در مشرق یا
 مغرب یکی از اهل بیان بدبگری ثانی از شئون خلق یا زت یا موت یا ایات اظا هر
 کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او منظر آن فعل بوده و در او دیده نمیشود الا آن واحد
 اول که در او دیده نمیشود الا الله این است که غیر الله خالق شیئی نبوده و غیر الله رازق
 شیئی و غیر الله میست شیئی و غیر الله میجی شیئی و همچنین اگر در مشرق یکی از حروف نار بدبگری
 این شئون را ظاهر کند با الله صدق میگردد ولی الله نمیکردد و الی الله راجع نمیکردد و من الله اطلاق
 نمیشود زیرا که در آن صین غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر نمیکردد الا بدیدن دون نقطه بیان
 چنانچه لقاء الله محقق نمیکردد الا بنظر بر آن و کل آنچه در بیان متکون میگردد با این شئون
 اربعه بواسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آنچه نازل
 نشده بود سشونی که مرتب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حج میگردد چگونه
 محقق میشد همچنین کل او امر را مشاهده کن و بین الله که غیر او خالق و رازق و میست و
 میجی نبوده و نیست و در نزد هر ظهوری از نقطه محجب ممان که اگر قد لوجه محجوب بمانی در منظر
 فعل الله مذکور نمیکردی چنانچه امروز اگر منظری در قرآن منظر رزق شود اگر چه با الله رازق
 است ولی چون شناخته است او را و از ظهور آن محجب مانده راجع الی الله نمیشود که
 لایق گردد که فعل او در فعل منظر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فجان آب که مؤمن
 بیبایان دهد نزد عارف با الله اعلی است از آنچه کل آلاء ارض را من لم یؤمن بایبایان
 حاضر نماید بختی شأن حبت زیرا که این کانس ماء در فعل منظر فعل ذکر میگردد ولی آن
 شأن اگر چه با الله بوده ولی امروز حکم نمیشود بر او و خداوند فعل او را نسبت بظاهر خود ندید

زیرا که آن مظاهری را که او مقصد است در این کور مرتفع شده و بمقامات خود واصل گشته
 و هنوز از شناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر حق سبحان الله عن ذلک
 تبسیاً عظیماً و اگر کسی درک یک شأن از شئون منطفیسه الله را نماید بهتر است از
 این که درک کند کل شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل الله مظهر
 و در قبل اگر چه بالله است ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الا و آنکه نفس
 او در شانی شود از شئون بیانیته که آن وقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا
 که حروف حی آن ظهور بسیار باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم باین حروف حی مستک و در
 مقاعد آنها نمانند آنها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده میشود اگر چه آن همان است بعینه
 ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلی میگردد این است
 که حکم بر او میگردد فلتستظنن ان یا اولی الابصار انما کانت نظرین

الباب التاسع من الواحد الرابع

کل من یرج من البیان من ذاکم فلیکتب ذکرا سمه و ما قدر الله له من عنده الی یوم
 یظن الله نقطه البیان لیجزمی کل نفس بما کتبت و انه لسیع الحساب و انه لغنی تعالی
 ملخص این باب آنکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من طهره الله هر صاحب ملکی که
 بافتخار بیان مرتفع گردد و در سبب محبت نقطه حقیقت آنچه بر او مقدر است ظاهر سازد
 در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و
 مجرد بیان تا یوم رجع نقطه تا آنکه جز او را با حسن جزا که ام جزا از این بالاتر است
 که کسی که ذکر او ذکر الله است هر شیئی را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین خوشتر او
 را بس نزد او و نزد هر شیئی که او است اقل مکتور و اصد اول بر ظهور قدرت چنانچه

از زمان رسول الله ص تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصايش ولي کسی که بردين او حرفا
بجرف عمل کرده باشد شينده شده اگرچه در بيان هر کس ظاهر گردد بانظور قدرت الهيه و
بيمه ازليه خواهد بود و از فتح کل بلاد مستغنه خواهد گشت از آنکه قدر ضرر دلي از نفس
مومني بگيرد و الله يفتي من يشاء بفضله انه فضل كريم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لا يجوز التدريس في كتب غير البيان الا اذا انشئ فيه مما يتعلق بعلم الكلام وان ما
اخترع من المنطق والاصول وغيرهما لم يؤذن لاحد من المؤمنين
ملخص اين باب آنکه نقطه بيان را خداوند عالم بطهورات مالا نهايه در اين ظهور ظاهر فرمود
از اعلى علو دالت بر خداوند که انشي ان الله لا اله الا انا باشد تا آتي اذ من كل ذر از
لسان او جاری شده و در بهر شئي بطرق مالا نهايه بيان از او ظاهر گشته چه پنج آيات
و چه پنج مناجات و چه پنج تفاسير و چه پنج علوم حکيمه و چه پنج اجوبه فارسيه که احدي
محتاج با حدي نباشد و اذن داده شده تعلم بغير آمارا و اذن داده شده اگر کسی
در علمی انشائي کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ايمان با او باشد جايز است
تعلم با او اگر معنون شود بکلمات نقطه والا چگونه دل خواهد بود بر شجره حقيقت و در
آن ذکر از مذکر ذکر در آن ذکر می نباشد و نمی شده از انشاء مالا يمين و الا يفتي
مثل اصول و منطق و قواعد فقهيه و حکيمه و علم لغات غير مستعمله و ما يشبه هذا و ما قد
فصل في الصرف والنحو فان قدر ما يحققي للمتاديين ما يعرف الفاعل والمفعول و ما
دونها من شئونها اذ دون ذلك لن يغير الله العبد اذا اشغل به اگرچه در اين کور
اگر خلق بکلمات فارسيه مستغنه هستند و اگر کسی بخوابد فهم بيان را بهم رساند بقدر

ما محتاج خود اخذ نمیکند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای
 متادین و متعلمین الی یومی که شجره حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق
 و رجوع بکتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و اودن کتابی است
 که منزله و مقدس بوده از شئون علمیه خلق و عملیه آنها چنانچه در این طور نقطه هر کس
 واقع شده دیده که او مبری بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما
 بیضغ برای آنها است زیرا که کل اینها از برای فهم مراد الله است در کلام او و
 کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است چه احتیاج است او را باین شئون و حال آنکه خداوند
 قدرتی باو عطا فرموده و نطقی که اگر کتاب سریعی در فهمای سرعت بنویسد در دو شب
 و روز که فصل نماید مقابل یک قرآن از او ن سخن کلام ظاهر میگردد که اگر اولی الامر
 ماعلی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آن ندارند چگونه براتسیان یا کلم
 و عرفان این است موهبت الهی در حق من یشاء کیف یشاء بما یشاء و لما یشاء انه یو
 القادر العلام و باین شئون محجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته که در قرآن قبل
 خداوند نازل فرموده که کل اثمنا و در این آیه هست الله الذی خلق سبع سماوات
 و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد
 احاط بكل شیء علماً ولی در وقت ثمره کل خواستند اظهار عجز از برای منظر قدرت
 و دون علم از برای منظر علم نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شده اند
 کل و اگر در من طغیبه الله که منظر قدرت و علم الله هست بایاتی که خداوند بر
 او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمره بیان رسیده و الا چه بسا اشخاص که قرآن
 خوانده و از ثمره اودن که اقرار بقدرت و علم است از برای منظر این آیه که قانم

آل محرم است محبت گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه
 در این دیده نمیشود الا قدرت الله و علم او در او ن دیده نمیشود الا قدرت الله و علم
 او کل از برای این خلق شده و امروز از او محب مانده بآنکه نظر در مظهر علم و قدرت
 او نموده و علم او نیست الا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست
 بر شئی الا در نفس خود بالوایت خود و در خلق خود بر بوبیت خود نیست جوهر کل جوهر که کل از
 او محبت باین شئون علمیه مؤتلفه که اگر مقررین بایمان او نگردد لایقی میگردد منتظر و
 بایمان باو که اگر علم شئی نباشد کل جوهر علم در حق مومن ثابت میگردد و محبت این است
 که کل گویا مواتند و نظر بر شیره علم و حکمت نمیکند و اکثر مردم در نزد ظهور من لطیفه الله
 آسمانی هستند که خود را بعلم معزز گرفته اند و حال آنکه اینقدر تعقل نمیکند که علم ایشان از
 برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج بتعلم این علوم و حال
 آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نموده
 و المصدق الحق و هو خیر الحاکمین

الباب الحادی والعشرون من الواحد الرابع

من تجاوز عن حد البیان فلا حکم علیه حکم الایمان سواء کان عالماً او سلطاناً او ملوکاً
 او عبداً منحصراً این باب آنکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده و حدود
 از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشد مقدر فرموده که بیچ نفی در حنبت بیان بتدش
 محزون و مضطر نگردد بلکه از برای هر کس شئ حکم فرموده که مقتدرین بر هر شئی آن شئی
 را بعلو کمال برسانند که از حنبت خود ممنوع نگردد مثلاً لوحی که در آن چند سطر نیکوئی
 نوشته شده باشد جنت او این است که آن را بانواع مذمیب و طرز و شونی که

در مرقات مجتهد ممکن است که جاری نمود در حق او جاری سازند آن وقت
 مالک او او را با علی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق
 آن مرقد ظاهر سازد او را از حجت خود ممنوع داشته و مواخذه از آن نفس خواهد
 شد که با وجود قدرت چرامنع فیض نمودی و هر نفسی که از حد و بیان تجاوز کند سواء
 کان اعلی الخلق او اذناه محکوم بحکم ایمان نمیکردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر
 من بطیصره الله حکم نکرده که او را قبل از آنکه بشناسند بنفی نفس خود را که اعلی
 حجت او است بحد و بیان حکم خواهد فرمود ولی همین ظهور بر کسی نیست که لم یوم
 در حکم او گوید زیرا که حد و بیان کلا از او است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل
 نزول بیان است حرفا بحرف و آیه بآیه تجلی بر مکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه
 در همین ظهور نقطه بیان همین تجلی برد و نفس واقع شد تا آنکه کم کم کل رسید مراقب
 باشید همین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منظر نگردد از عظمت که می بیند که کل اهل
 بیان با هم او قائم میگردند و یک دند بشتند که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا
 مثل همین در نقطه قرآن تصور کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی مالک است
 پناه برید بخدا که اول مخطدر حق او بدون خطور بختی نگردید و شرف اول ایمان را
 در ک کنید اگر چه نرسید وحدت را ولی حجت الله بالقضا است در همان همین وحدت
 اگر تصور کنید چنانچه امروز اعظم حجت رسول الله ص که تسران است می بینید ما
 ایحیی که با او من هستند و همین حجت بسینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال
 کسی اقرار با او نیر اعظم نکرد در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حد و میان تجاوز
 نکنید و این مطلب هم در قرآن محقق بوده چنانچه آیه و من لم حکم بما انزل الله

فاولی که هم الکافرون باد و دود نوید گیر که در دوایه دیگر مطور است نازل شده و
 با وجود این می بینید که چقدر تعذبی کرده اند از حد و دانه و مراقب خود بوده که این آیه را
 در حق حکم من نظمیده الله جریان نداده که نازل الله آن زمان حکم او است چنانچه
 نازل الله در زمان رسول خدا قرآن بود نه نازل الله فی الانجیل و همچنین نازل الله
 فی القرآن امروز نازل الله فی البیان است نه نازل الله فی الفرقان و از این
 است که کل بزعم خود لله میکنند و حال آنکه بر خدا میکنند آنچه میکنند زیرا که ذات
 ازل مقدس است که بر او حکمی یادون حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیت اولیه
 است در حقیقت اولیه چنانچه نص قرآن بوده ان الذین سیبایهونک انما یابغون
 الله و یحین در کل شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه
 این مطلب را اهل بیت از قبل تنزل داده در حق خود قسم جاری فرموده در حقیقت
 ثانویه چنانچه زیارت جامع کبیره ملو است از این نحو بیان من عرفکم فقد عرف الله
 و من جهلکم فقد جهل الله و من اجکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و
 خدا میداند که امروز در فرقه شیعه چقدر این زیارت را میخوانند و ائمه رجوع بدینیا
 کرده و احدی ایشان را نمی شناسد و لاعن شعور شب و روز این زیارت را
 میخوانند نه این است که حجت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در حسین ظهور رسول الله ص
 و عده عیسی ۴ در حق نصاری ظاهر شد که یابی من بعدی اسم احمد ولی تا امروز نبرد
 باقی مانده و بان وعده قتل فریباشند و کور کور می بینی که در ملت فرنگ بستند
 و همین اعتقاد مانده اند این بواسطه این است که تنقل در حجت رسول الله ص نکرده
 که قرآن باشد و الا کل حسین ظهور و عده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهر شده چنانچه بر

که محبت نازده در نماز محله گشته و بزعم خود در دین خود هنوز مظهرند ای اهل بیان ترجمه خود
 نموده که در وقت ظهور من مخلصه الله این قسم گشته و در مقام مظهر حکم اهل بیت
 بحقیقت نالته در حق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگانی مجتهدین که
 می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطه قول امام علیه السلام است که فرموده در
 حدیث مطول که محل نزه این است که الراد علیه الراد علینا و الراد علینا الراد علی
 رسول الله و الراد علیه الراد علی الله بلکه از این جسم تنزل داده اند مطلب را و در
 حق مؤمن هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر
 این است من ترضوننا فقد سرتنی و من سرتنی فقد سرتنا و حال بین که مردم چهار
 درجه تنزل نموده و در مقام حقیقت که غیر الله دیده نمیشود که در حق او آیه لا تقد موالین یدی
 الله نازل گشته چگونه متحملند اگر چه بعضی در این آیه تقدم بین یدی الرسول ص را گرفته
 ولی خلاف مراد الله است زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است
 که جهت اعلائی رسول بوده باشد که در او دیده نمیشود الا الله این سخون متکثره در این
 باب بجهت اخذ نثره است تا کسی از متصود محبت نگیرد و الله خیر الی کبیر ۱۰

الباب الثانی والعشرون الواحد الرابع
 فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض

مفصّل این باب آنکه در هر ظهوری که من عند الله ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد
 چنانچه امروز کسی در دین رسول الله می بیند بقاع اوصیای عیسی را بلکه اسامی آنها را
 نمیدانند چگونه محل قبور آنها برسد و همچنین بعد از ظهور آن کل قبوری که بر فوق الارض
 مرتفع است مرتفع میگردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه قبور یکینست

بانیای قبل میهند در کوفه یاد سایر ائمه باید مرتفع شود و همچنین محل بیت چنانچه می بینی
 که امت موسی ۴ به بیت المقدس میروند و امت عیسی بقامی که از برای ایشان عیسی مقدر
 فرموده و امت رسول الله صلی الله علیه و آله بکعبه دلف طین شرف نسبت بک
 جوهر این شرف امر الله است در هر جا که ظاهر شود ظاهر میگردد امر و بسین حد مردم
 را که بقبور یکی از اولاد ائمه که منسوب با و است چگو میروند و از نظری که اثبات بت
 و ولایت و دین کل بآیات نازل بر او میگردد محجب شده و الا در جبل ماکوسا کن گشته
 و این را تجت کمن و تصور کن ظهور رسول الله ۳ را در جبل که امت عیسی ۴ چگونگی بنال
 دین خود عمل میگردند و رهبانها در معبد های خود عبادت میگردند و آن شمس حقیقت تا
 هفت سال در جبل از جبال مکه برید اشخاصی که حق او را نمی شناختند محجب
 و حال آنکه از حین بعثت آن حضرت حق از هر صاحب حقی که از امت عیسی ۴ بود
 منقطع گشت الا آنکه در ظل او واقع شود و بعد از ظهور نقطه بیان هر سه می بینی که
 چقدر خلق بکعبه میگردند و طواف میکنند و حال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است
 در این جبل وحده است و او بعینه همان رسول الله است زیرا که مثل امر الله مثل شمس
 است اگر مالانهای طالع شود یک شمس زیاده نیست و کل با و قائم هستند
 این است که در هر ظهور بعدی ظهور الله اشرف است در حق منظر شانی که ظاهر است
 که کل ظهورات قبل از برای رسول الله ص خلق شده و کل ظهورات و آن ظهور از
 برای قائم آل محمد ص خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد ص از برای
 من لطیفه الله خلق شده و همچنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور من بظهور الله از
 برای ظهور بعد من لطیفه الله خلق شده و کل این ظهورات از برای بعد من بظهور الله

خلق شده و همچنین الی بالا نهایتش حقیقت ظالم و غارب میگردد و از برای او برنی و نماند
 نبوده و نیست طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفرماید نه آنکه نظر
 بشئون قبل کرده و از او محتجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام برپا شده بواسطه
 بعثت رسول الله ص شده و آنچه که از دین عینی مرتفع شده بواسطه بعثت بعثت بوده
 و همچنین اگر در ظهور من مظهره الله نظر کنند می بینند که آنچه که در بیان واقع شده بظهور
 ذات حروف سبع بوده و آن روز اگر نظر بمبدء امر نمایند محتجب از او نمیانند
 بظهورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس مالا نهایت خوابیده و بان مفتوح و عاقلند
 چنانچه امروز دیده میشود که کل این ظورات بیانیه نزد او در ظل یک کلمه او است که
 بفرماید قدر فضا و ولی آن را رفع نمینماید تا اعظم از آن نازل نسرماید و همین قسم
 بعین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر با ارتفاع نمینماید و الله علی

الباب الثالث والعشرون الواحد الرابع

کلیاتی تغییر

فی ارتفاع بقاع الواحد و حکم من ملک شیئا من بقاع فوق الارض بان لا یجوز صرفه الا فی
 ملک البقاع منعی نباشد که هیچ نهاد و وسیله نیست مگر آنکه مظاهر حقه و دون حقه که در کل
 عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر و باطن و کل ارواح انسانی من لدن آدم تا امروز
 در هیات کل انسانی مستقیم و همین قسم هیات کل دون مومن در هیات کل ناریه مغذیب ولی در
 هر ظهوری حکم خاص ظاهر و کل مأمور با اتباع و بعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر و بطول
 و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقدم مرتفعی بیند الا مقاعد محمد و آل محمد ص
 و ابواب هدی را که در این ظهور بچروف واحد تعبیر میگردد که دوست میدارد که
 پیروزه مقدم مرتفع نظر فرماید و مقاعد سایر نیستن و صدیقین و شهداء و مومنین که افتند

ایشان محال است و امثال بوده و هست و ظل این مقاعد مستتر تا آنکه بر مردم امر صعب
گشت که اگر کسی خواهد گل را احصا نماید نتواند و کل در همین واحداً اول است که کثیر
آن محسوب میگردد عند الله و عند اولی العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود
از برای ارتفاع این مقاعد مختلفه که محال نزول ملائکه سوات و ارض و ما بینها میگردد و
در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد و مردی از برای مشیت الله نبوده و نیست زیرا
که او قاهر بوده بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات طوبی از برای نفسی که
مجزا از برای ظهور مشیت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در
بیان و وعده فرموده خداوند که هر شقال ذبی را مضاعف فرماید آن را بدو هزار
و در حق او ثبت فرماید و با عطا فرماید آنچه که او راضی شود و الله علی کل شیء قدیر
و آنچه امروز بقاع هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرف کند الا آنکه
در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست مگر تا ظهور شمس حقیقت
است پنج دیگر اذن داده شود که او است امر الله در حق کل شیء و تا امروز که ظاهر
نشد غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده و هست که چه شود و بر کلف قبل از ظهور

تکلیفی نبوده و نیست و الله کل شیء علیم

الباب الرابع والعشرون الواحد الرابع

فی ان من یستحیر تکلم البقاع یا من ویضی عنه بما قد عفی الله عنه

مختص این باب آنکه هر کس پناه برود بقاع حروف واحد حق است بر مردم که او
را پناه دهند زیرا که این اراضی در کل ارض مظهر بحیر و لایبجار علیه است لعل
در یوم ظهور منظمیسه الله که قیامت این ظهور است بخود حروف واحد پناه بر

که از هلاک آن روز نجات یابند هلاک ایمانی ز جسمی زیرا که کل عمل میکنند از برای تفریح
 بخداوند اگر آن روز پناه نبرند بوجه در ظل کلمتینی هلاک میروند و اگر بصیرمی باشد بر روی
 ارض کلت ماعلی الارض رامیدم که در نفسی نرود و در استثناء داخل شود زیرا
 این ثمره خلق انسانی است که یک دفعه بجای باطل نگرود و نه این است که پناه ایشان
 بردن در مقامه ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کل بقیور
 این حروف میفرستد و ذکر ایشان را شب و روز میگردند ولی بعد از آنکه ظاهر شدند
 بان حجتی که دین ایشان بر آن بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده بسثون
 دنیوی کل محبت شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد امروز در اسلام کل باقوال
 قبل ایشان عمل میکنند و هوشی بر نفس خود ایشان میدهند اگر بعضی این هم بود باز
 بر نفس ایشان امری واقع نیامد و حال آنکه کرور کرده اموال خود را باسم تفریذاری
 سید الشهداء سلام الله علیه خرج میکنند و بر مقدم بر او کردند آنچه کردند این است
 حد این خلق افک که حیف لفظ افک که در حق ایشان گفته شود باسم اسلام
 میکنند آنچه میکنند و بر مظهر اسلام که رسول الله ۳ باشد کردند آنچه کردند فلسفین
 ان یا اولی الابصار ثم فی دین الله تبصرون اسم آنچه میکنند الله میگزارند ولی بر
 نظاهری میکنند که حکم بر او حکم بر خداست و نمیدانند و خارج از دین میگردند
 و بجان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتناب و ساکنند اگر قرار گذارید ای اهل بیان
 که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی پسندید لعل بوم ظهور بر حروف واضح نگردد
 اگر از برای آنحضرت نگردید نظر کنید در کل ثواب سور قرآنی که از ائمه خود روایت
 میکنند و ثواب دعا مانعی که میخواهند که کل راجع میگردد در بوم قیامت که در

نقل محمد و آل محمد محشور گردید که این اعظم نعتی است که حجج الله بر او بیای خود گذاشته
 که ایشان را باین نوع ثوابها وعده داده و حمد خدائی را که قیامت را برپا کرد و
 ایشان آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها بان ثوابها
 قرآن و دعای بخوانند و تعجب مکن و نظر کن در امت عیسی ع که هنوز بوعده یاتی من بعدی
 اسم احمد منتظرند و از برای او شب و روز متضرعند و حال آنکه آمد و هزار و دویست و
 هشتاد سال گذشت و قیامت او برپا شد و هنوز آنها در انتظارند ترجمه بر خود کرده
 اعمال خود را بپناه مشورا نکرده و نفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای نفسی نباشید
 بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ
 ظهوری واقع نمیشود مگر آنکه منظر آن ظهور کمال نصح را باست خود میکند لعل بوم ثمره که
 ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتب نشده لعل در کوزینه
 خود را در بین امم بوم قیامت مضمحل سازید زیرا که در بوم من بلیزده الله آنچه از بوم
 آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد
 هم امکان آنها در آن بوم هست درین کلام مضمحل شوید بایمان با او که اگر یکی از شما هست
 محتجب شوید اشد از کل مل خواهید بود نرد او و اگر بر مژده وجود خود ظاهر گردید
 اعزاز بر نفسی خواهید بود نرد او و خود را الی قیامت بعد آنچه از نرد او ظاهر میشود
 مفضح نکرده که آنچه شنیده اید که در بوم قیامت حکمی که میشود کل مطلع میشوند این است
 مراد که کل جوهر خلق در آن روز مومنین بان ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که میشود
 کل میخوانند و می بینند و عمل میکنند مثلاً ذکر ابی لبس در قرآن از صین نزول آیه تا
 امروز هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او این است افتضاح نظر کنید بتوان

احصا نمود که در چند صباح عمر خود از حق محبت شد و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود
مقتضی گردید حتی در نزد خودش که آنهم یکی از ارحماء است در مقررنا خود این است
مراد از آنکه حکم قیامت را کل می شنوند فَلَئِنَّ انْ يَأُولَى الْاَبْصَارِ ثُمَّ يَسْتَوْنَ
الباب الخامس والعشرون الواحد الرابع

فی ان لا یجوز لاحد ان ینسخ احداً اذا اراد ان یتجیر بتلك البقاع منقض این
باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعده مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند و از او
مرتفع میگردد تسلط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب جیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه
برد او را پناه میدهد مثلاً اگر یکی در مشرق ارض باشد بدگری پناه برد با هم پناه یابن
مظاهر پناه داده میشود اجلالاً للذات عزوجل فی ذلک الدین انه خیر محسب و خیر
الباب السادس والعشرون الواحد الرابع

فی ذکر بیت الحرام منقض این باب آنکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لایزال
نخواهد بود و در هر طور مشیتی هر ارضی که نسبت بخود داده او بیت او شده و محل
طواف لآنکه سماء و اهل ارض گشته بلکه کل طائف بر حوال امر او هستند که ظاهر در
این طور میگردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لایزال متغیر نگردد اگر چه بر اهل افند
ظواهر است که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شمس است اگر
بمالا نهایت مقاعده بیت متغیر گردد و یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور
مشیت است بالنسبه بظهور بعد و الالبینه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب
شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز
همین امر است که در این بیت است و آن محل استواء من بطرفه الله است

که بعینه بیت من ظهراست که بعینه همان محل کعبه است و حد آن بعد و اسم الله است
 در ذرع در عرض و طول که جز از او محسوب نمیگردد و اگر قدرت بود و مؤمنین بانند
 بر آینه امر میشد که از روی آب تا حد ارتفاع آن بالماسه برگردد و تراب آن
 اکیر گردد و ماء آن عطر احر ولی چون که این قدرت مشایخ میشود بر سر نخوی که ارتفاع
 صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب بضا خواهد بود از شئون
 دیگر که امروز در بین اولو الصنایع ظاهر است و در ارض فابسجدی هست که در
 وسط آن بنای شال کعبه شده وضع این شده الا انکه قبل از طور امر الله در ارتفاع
 بیت در آن ارض الا انکه آیت باشد از برای آن ارض در موهبت الهی از برای
 آن ارض طوبی لمن یدکر الله علیه فانا قد ذکرنا الله علیه لمن قدر فنه کذکات یجری
 الله المحنین و یدکر الله من یدکره ولو کان مثل ذکات انه هو خیر الذاکرین و امر بیت
 نیست الا انکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تحصیل و
 تحمید و تجیر آن بیت را مرتفع سازند و در منظر آن نظر نموده که در وقت ظهور منظره
 از محقق بیت محجب نگردد چنانچه همین شجره بود که در هزار دویست و هشتاد سال
 قبل از حج فرمود و هیچ حولی نمیگذرد الا انکه هشتاد هزار نفس بر حول آن طواف میکنند
 ولی از طور محقق بیت بسین چندرگه نشسته و بنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و
 اخذ ثمره نخورده و حال انکه بیت الله قلوب مؤمنین با دست که او انها مؤمنین بمن نظیره الله
 هستند امروز مؤمنین بمیان عالمند با آنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین با و اگر
 مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی شد همین قدر که نخورده بر
 اعناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب باد کنند تا انکه حد خود را مشناشته

و در یوم ظهور او از او محبت نمودند این است ثمره حج که در سبیل امر او رافع گردند لعل
 باین واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعه گردند در کور قرآن که ثمره گرفته نشد
 زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف میکنند حال محقق آن بیت در جبل ماکو
 است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که
 حسین ظهور کل مومنین بقرآن جانی که حول امر او در طینی اینقدر طواف میکنند حول
 امر نفس او در حسین ظهور او الی مالا نحصایه طواف کند ولی همان حرف شین که
 پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم میکند و نفوسی که اموالهای خود را
 صرف در راه بیت او کرده اند حال بقدر یک قطعه ارض که در اوان ساکن باشند
 از او منع میکنند این است حد خلق که همیشه لایشر حرکت کرده میکنند و در یوم
 اخذ نتیجه گویا میت میگردند و مشغول بر ایشان مراد آنست در او امر او میشود قدری بخود
 آمده ای اهل بیان و مستعد ظهور محقق میت گردید که او مہامات میفرماید بطنانین
 حول بیت خود در بطون خود و میبندایشان را و مغفرت برایشان نازل میفرماید
 اگر در سبیل حج بعضی با بعضی خویش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر کرده ایم که نفسی نزد
 کلیتہ میمود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فجان آب از او مضایقه نمود
 در کشته بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بو شهر تا مسقط که دوازده روز طول
 چون میسر شد که آب بردارند بمدنی گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال
 بر هیچ نفسی حزن وارد دنیا و رید که قلوب مومنین اقرب است بخداوند از بیت طین
 و تقرب جوئید بسوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا مستجاب میگردد و هر کس
 قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان رب بیت اَلْفِیْنِ با و در دنیا عطا

کرده میشود و هر کس تواند که رود بلا آنکه در سبیل رضی بنید و نرود در صین موت بین
 قبض روح میگردد که مؤمن بکتاب قبل باشد ولی هیچ شیئی در سبیل حج اهم از آن نیست
 که کتیب اخلاق نموده که اگر بانفسی باشد نه خود مغزون گردد و نه او را مغزون کند
 چه در سبیل مکة امری که اقیح از برای بود نزد حق و مبطعل ایشان میشد نزاع حجاج
 بود بایکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست و سنت مؤمنین غیر از علم و
 صبر و حیا و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بیزار است از مثل این مردم که در
 حول او طواف کنند مراقب خود بوده که دین الله اوسع از هر شیئی هست و کسی که فصل
 منزل او بابت بجز باشد از او نغوشده و اگر استطاعت بهم رساند بقدر آن
 بنفس مؤمنی از ذوی القرباه خود عطا کند که معفو خواهد بود و عند الله مقبول میگردد و حج
 او این امر شده الا آنکه در سبیل رضی بر و اعد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از
 حزن متصور نمیکردد و اسباب مثل تربیتوان جمع نمود بلکه اگر تجارت هم منع رکوب
 بحر نمایند در جائیکه بتواند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان
 و الا اگر نباشد نظام عالم محشل میگردد و اهل بحر لابد مستند و باعمال خود متقرب
 الی الله و خداوند جز امید به نیکوکاران را چه در بحر باشند و چه در بر و مضاعف
 فرموده خداوند ثواب جهادی که در بحر حرکت میکنند بواسطه تعب ایشان اگر در
 دین خدا باشند و با هم بر خط محبت حرکت نمایند و الله یجزی المحنین و لایق است
 بر سلطانی که در ملک او حرم الله است بل بر هر صاحب ملک لایق است که
 در حدود بلاد خود در کل قطع آن از اول تا آخر آن عمال گذاشته که اخبار خطوط
 آن ارض را از طرفی بطرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علو

منظوم است و اخبار چندین ماه را بلیالی و ایام معدوده مطلع میگرددند ولی این امر عام فریاد
 که کل بتواند این نوع کسب خبر کنند که من بطیفره الله لابد ظاهر خواهد شد و اگر در
 آن ارض اسباب وصول خبر و رسیدن کتب در میان کل متداول باشد
 عباد الله زودتر بشرف هدایت مشرف میگردند و اگر نفسی بقدر تسع تسع عشر آنی
 زودتر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کل ماعلی الارض را
 مالک شود و در راه خدا انفاق کند از این جهت است که این امر شده لعل یوم ظهور
 آن نیز اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظم باشد ولی تا عام نگرود سرایت
 بخدام آن در گاه نمیکند مگر وقتی که کل بسبب وصول از برای آن داشته باشد و
 الا امروز هم چایارست در نزد صاحبان حکم ولی چه شکر که متضعین را بسبب بر او
 نیست و لایق است بر هر صاحب حکمی که از کل قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطلع
 گردد و بسبب از برای کل باشد که اگر در ادنای ارضی یکی از شیعیان آن نیز اعظم باشد
 بسبب بسوی شمس هدایت داشته باشد بنظنی که در ملک ظاهر است والله تعالی المنظومین

الباب السابع والعشرون الواحد الرابع

حول البیت لایحجز بیه و من اراد ان یرفع بذات علیہ ان یأخذ و لو لم یرض
 صاحبه لان الله احق بمملکة من عبد الذی یملکة ذات سنین

مخلص این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را متفع سازد یا مسجد بگرام
 حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار نالکیت نماید زیرا که مالک کلیشی با استقلال
 خداوند است و اوست احق بملک خود از برای بیت نفس خود این است امر الله
 اگر چه مکره دارد نفسی که اظهار کرده او رضای خداست زیرا که بر اوست که

راضی کرده بر آنچه خدا و او را فرموده که او را خلق کرده که اطهارا بکثرت شیئی نزد او تواند کرد و

سبب التیقن

الباب الثامن والعشرون الواحد الرابع

فی ان لا یجوز التعارج الی ذلک البیت الا بالغناء الذی لایری فی تسبیل من عزین و
 یوثقی بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب لمن یخدم رکن الاول والثانی والثالث و
 الرابع من البیت لیقتمن علی انفسهم ولا یحیل لهم ان یسئلوا عن ذلک الا دان یؤتی
 من ینفذ علیهم ویضی عن الملوک والذی یخدم فی الطریق وعن الصغار وعن سیرق فی الطریق
 وعن لایقدر لمخص این باب انکه امر میخنده الا انکه مرتضین بسوی او در سبیل او سئلند و شوند
 برضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین بغناء تا انکه محزون نگردند در سبیل او و بر
 هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا او که بر او صعب نیاید و فود بر آن و خریدن از
 برای میت نبی شده تا انکه کل درصین ظهور حتی بنفسه فائز گردند بقای رت خود و در
 حسین بطون فائز گردند بمجمل استقرار او در نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسی لازم آید بمیتفکر که
 وافد گردد و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و زرفه بر خدا است که جزا بدهد
 او را با حسن جزا و او را داخل جنت فرماید با عظم عطاء و تکلیف را از نسا برداشته تا انکه
 بر آنها مشقتی در سبیل وارد نیاید و اذن داده گمان ارض میت خود را و مقربین آن محل
 عزرا که در هر محل حج را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست
 و کدام نفس است که در ارض حرم الله واقع شود و طواف حول میت نخذ و اذن
 فرموده و افدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده خود است بر نوزده نفس
 که در محل بیت بر سر او خود ساکنند عطا شود که کل با مر قائم بر رکن تسبیح قائم باشد که
 مدال بر بطور نقطه بیان گردد و ایشان را امر فرموده که برو افدین بیت الله کمال

عزت را مرعی داشته و سوال از عطیه محبوب خود نفرموده تا آنکه خود مکلفین تکلیف خود
 عمل نموده که اقرب بعز و علو است و نوزده نفس بالسویه موبت خدائی را در هر سینه
 تصرف نموده و بشکر محبوب خود شاگرد گشته و بر هر ریه های ناموره که در نسخه عربی ذکر
 شده و سزا اثر مرفوعه طوئه که در رکن اول سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در
 رابع قرمز و شئونات مجبوبه ممتنع که باون عز و افدین و عز ایشان است در اسباب ما
 واحد صرف نموده که در کل رموز غیر تنابیه در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کل از
 برای استعدادیوم ظهور من مکتبیه الهه هست که صین ظهور او بر جاجان حقی نیست الا بسو
 اون و بر حافظان میت خطی نیست الا حفظ آن و بر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست
 الا خدمت او و بر هیچ شائی از شئون دین امری نیست الا امر او این است مراد
 اگر کسی درک کند و عفو از چهار مشقال ذمب شده بر اشخاصی که قدرت ندارد بر
 آن و بر ممالیک و خدام و صغار و من تقی فی السبیل از فضل و رحمت خود تا آنکه شرفی
 باشد از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود که کل این احکام نزد مندرل اون بین الکاف
 و النون است لعل نفسی اخذ نمائید در یوم ظهور مندرل او و در هر زمان از برای
 حفاظیت حقیقت نفوس متدسه بوده و هست که ناظر در علم باطن باطن بوده که اون
 در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اول و از برای او است وضع بیت و حال آنکه
 بر او گذشت از لیل و نهار عدد هشت واحد و ارتفاع بیت از برای عزت او است
 که بر اعناق کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نه که در رقبه او امر الله نباشد
 و بهمان خاضع است از برای حقیقت اولیه و مظاهر سحی او از یوم آدم گرفته تا امروز
 حتی آن نفسی هم که محجب میماند از طلعت حقیقت شب و روز با مراد است که ساجد است

و از اول عمر تا آخر در رشته طاعت او است و خود میداند از اعلامی خلق گرفته تا او را
 اوان مثلاً اگر امت عیسی ۴ سجده بخردند از برای رسول خدا ۳ ولی او امری که از عیسی
 بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا ۳ زیرا که ظهور
 عیسی ۴ در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و همچنین قبل از نظر کن و بعد بعد از مشاهده
 کن در هیچ شائی از برای هیچ شیئی شکی نیست نبوده نیست الا آنکه همان شکیست از برای
 نقطه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده دست و لم یزل خدا را باو
 عابد است ولی خود ملطف نمیگردد که اگر بشناسد او را بجله از کل خود منقطع میگردد
 بسوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنجا که
 شناخته چکود در نار حجاب مانده و همچنین قبل از او فرض کن و بعد بعد از نظر کن این
 است عزت الله که کل بعبودیت از برای او مستخسرنند اگر قبول کند و حال آنکه
 قبول نمیکند الا از مخلصین هزار و دویست و هشتاد سال از بعثت گذشت و در هر
 سنه مالاغصایه بر حول بیت طواف کردند و در سنه آخر و اضع میت خویش رفتند که دیدند
 ما شاء الله از بهر فرقی که آمده ولی اهدی او را شناخته و او کل را شناخته که در قبضه
 قول قبل او حرکت کرده و میکنند کسی که او را می شناخته و با او حج کرده همان است
 که عدد بعثت واحد بر او گذشت که خداوند با و مبالات فرمود در طلاء اعلی بانقطاع
 او و اخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل
 در حق کل شده ولی کل خود را محبت داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کتبت
 شرح سوره یوسف کل رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه
 واقف شدند و حال آنکه تصور نمیکنند که همین تشرافی که حال این همه مصدق داد

هفت سال در مجبور عرب بود و مصدق غیر از امیر المؤمنین علیه السلام بظاہر نبود ولی
 آن نفس چون نظر بحقیقت محبت نموده موقن شده و نظر بدگیری نکرده این است که بوم
 قیامت خداوند سؤال میفرماید از هر نفسی با آنچه فهم او است نه با اتباع او نفسی را چه
 با نفسی حین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و تبعی اوان نمیکند این
 است که کل بنفہ مکلفند نه بغیره و در نزد ظهور من خلفیہ اللہ اعلم علماء باادامی خلق
 یکسانند در حکم چه بسا آن ادنی تصدیق کند و آن اعظم محبت ماند این است که در ظهور
 بعضی با اتباع بعضی داخل ناریس گردند و اگر هر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلًا اہل
 فطرت متغیر نمیگردند و نظر بقرامت کنند بلکه نظر بمایعزبہ التزکینند چنانچه آن نفس در
 حین ظهور نظر بحقیقت کرد اگر چه رفیق نداشت ولیکن عند اللہ برحق بود ولی دیگران
 که نظر بر رفیق خود کردند محبت ماندند و در آن سند از حج واقعی که عرفان مدوت بیت
 بوده محروم گشته و او که عارف باللہ و آیات او شده حج کرده با اشخاصی که در آن
 حول مؤمن بوده با و بر طائفین حول بیت بعد تصدیق بحق اوان حکم غیر حق برایشان
 شده نه این است که نشینده باشند که اگر نشینده بودند مکلف نبودند ولی نشینده
 و چون اعتنا نکرده محبت مانده و بزعم خود در رضای خدا حج کرده ولی عند اللہ از
 ایمان محبت مانده که چنانچه است از شئون ایمان ای اہل بیان ترجم بر خود کرده
 و یک دفعہ اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور بحال دقت را کرده نمیدانی
 که ظهور است که اگر بدانی منتہای دقت را میکنی ولی بشانی ظاہر میشود کہ بتوانی متین
 بحقیقت کرد کہ محبت بر تو و بر کل بالغ باشد واللہ حمید الحاکمین

الباب التامع والخمسين الواحد الرابع

قتی ان النساء باللیل یدخلن المسجد ویحرقن السرائر عند ثمانه عشر مره لمن کین فی ملک البلد
 من نساہن مختص این باب آنکہ بر نساء ان ارض و قرب او اذن داده شده کہ در
 لیل طواف نموده و در نزد سائر اربہ علیہا ثمانہ عشر نشسته و بتسبیح و تقدیس و تحمید
 و توجید و تکبیر خدا متذکر گشته و رجوع بنازل خود نموده و عطای چهار شمال ذہب در
 حق ایشان در عمر است از برای ہر نفسی نہ در ہر وقت کہ موفقی شوند بو بود بر بیت و پنج
 مایہ تقرب ایشان است رضای اقران خود و حب ذریات ایشان است کہ اگر
 نفسی آنچه تواند بر ذریہ خود قبل از تکلیف اظہار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای
 او از ہر طاعتی کہ باو تقرب جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر فرموده والدین را
 کہ در حق ذریہ خود با منتقای حیاتی کہ ممکن است در حق ایشان ظاہر سازند و اذن را
 حب خود خوانند اعظما لمن یطیبرہ اللہ و امر فرموده کل ذریات را با ابویں و انجریں
 و اولوالقربا بہ خود بر شتون ادبیکہ کہ داب آن زمان است سلوک نموده کہ عیار
 بر قلوب ایشان نشسته لاجل اجلال والدین من بطیبرہ اللہ و اولوالقربا بہ او کل
 از برای یک نفس است کہ خلق میشوند و رزق داده میشوند و قبض روح میگردند و
 زندہ میشوند و او است مقصود لم یزل و لا یزال در ہر طور سی با سہی ظاہر و در ہر بطونی
 در اوج عزتی محجب کہ اگر غیر از این باشد کجا توان لآلہ الا اللہ گفت زیرا کہ آن
 آیتی است کہ دلالت بر آن کلمہ میکند چنانکہ این کلمہ کہ حروف است دلالت بر
 توحید خداوند عزوجل میکند ان کینونیت آئینہ سم دلالت بر ذات احدس و وحدہ
 و وحدہ میکند و ما من آلہ الا اللہ و انا کل لہ طائفون
 الباب الاول من الواحد الخامس

فی بیان المسجد مختص این باب آنکه اول ارضی که محل ظهور جسد منطفیسه الله در او
 ظاهر گردد مسجد الحرام بوده و است و همچنین در نقطه بیان سحر حقیقت شهود بوده و است
 و بر قدر که توان ارتفاع داد امر الله را لایق بوده و است چنانچه خواهد رسید بسوی که
 محل طین الله احد در شطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد و محل صلوة مصلیان گردد
 چنانچه الآن در مکة ظاهر است که حداقل آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده اعضا
 هشته بر آن و مراد از این امر این است که ارضی که با نقاب ظهور جسد او این نوع
 مرتفع گردد که آن محل محل احرام محرمین گردد در طواف بیت او چگونه خواهد بود اراضی
 اجساد ذاتیه مدله بر بگیرد و اراضی نفوس مدله بر توحید او و اراضی ارواح مدله بر تمجید او
 و اراضی افنده مدله بر تبسیح او که در اول نار محبت مشرق و در ثانی هواء و ولایت مرتفع
 و در ثالث ماه توحید متع و در رابع تراب وجود متعالی گردد و الله سید بی شکی تم بصیفا نظر و

الباب الثانی من الواحد الخامس
 فی ذکر مساجد الثمانیة من قبل العشر

مختص این باب آنکه لایق است بر تقدیرین در بیان که بیجده مسجد جدا جدا با اسم حروف
 حتی منطفیسه الله بنا کنند که مدله باشد از برای حروف حتی اول و در آنها تبسیح و تقدیس
 و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها بر قدر که توانستند ارتفاع دهند مصباح را که در آن
 اسراف نبوده و نیست گویا دیده میشود که بعد اسم مستغاث در آن مساجد نثرهای
 مرتفع آورده که مثل کوب سما مشرق است و در اینجا حاضر شده مؤمنین بخدا و آیات
 او و نماز گزارده ولی بر رسید از آن روزی که همین حروف بر میگردد بسوی حیات
 دنیا که اقلا مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نموده چنانچه در ظهور نقطه بیان کردند

کل باسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را با همگانی که نسبت
 بایشان داده از مساکنی که در آن ذکر خدا متفع میشد ممنوع داشته چنانچه هر کس در آن
 ظهور کرده و تابع آن را ثبت نموده که در مساجد عالیه که از برای ایشان راضی شده برداشتن
 هم راضی نشده بلکه از این هم تنزل نموده تا آنکه واقع شده آنچه واقع شده این است که
 حجتی بر ایشان نباشد آنگاه هم همین حجت این مساجد برپا میشود و همین حجت از قبل برپا شده
 که اگر و من غیر مساجد نازل شده بود چگونه این همه مساجد برپا می شد ولی این خلق
 نظر بر چه دلیلی نکرده و از این حجت است که محتجب میگویند از حق نظر میکنند می بینند
 خلق کثیر صحیح میروند ولی نظر میکنند که این همه در ظل چه شجره حرکت میکنند و بواسطه چه حجتی
 راضی این بیست در سبیل میروند ولی چون مایه افشار شده لایشر میکنند و حال آنکه کل این
 همه خلق اعمالشان بواسطه ولله علی الناس حج البیت است و همان کلمه در
 یوم ظهور من یغفره التمسک و امر و نیت و در صین نزول فرقان بوده ولی چون
 می بینند در آن امر خود تسری ندارند این است که محتجب میمانند از مبدء امر و بعد که
 از برای خود قرین بسم میسرانند و مایه افشار شود کل میکنند و اگر همان نفس که امر میکنند
 در آن یوم بود نمی شنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه امر می بینی که همان حجت
 هست و همین قسم محتجب مانده اند همچون در نهانی که از بحر حجت کتاب الله منسب شده
 میسر میکنند و از نفس بجز محتجب این است که حکم ظلال بر خلق میشود و حکم شعاع بر مؤمنین از
 روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقران بزرگری اذ

لایری فیہ الا الله ذلک رب العالمین
 الباب الثالث من الواحد الخامس

فی بیان عرفان النبیین و الشہور

مختص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده گل سنین را با مرخود و از تلور بر بیان قرار داده
عدوهر سینه را عدد گل شنبلیله و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شش را نوزده روز فرموده
تا آنکه گل از نقطه تحویل حل تا منتهی الیه سیر او که بجزت قستی میگردد در نوزده مراتب هر حرف واحد
سیر نمایند و شش اول را بهاء و آخر را علا نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و هر
یومی را به حساب حکمی قرار داده که متلذذین در این جنت با علی مایمکن در امکان متلذذ گذرند
و در هر شش اول که اشهر تیسع است خلق نارافنده موجودات میگردد و در چهار ماه بعد
که اشهر تجمید است خلق ارواح ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در
شش ماه بعد که شهور توحید است میسراند خداوند موجودات را نه موت جسمی بلکه
موت از نفسی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهور کجیر است حیات میدرد
خداوند عالم عزوجل اشخاصی را که از حب دون آن مرده و در حب او ثابت مانده اند
و سه شهر اول نارائه است و چهار شش بعد هواء ازل است و شش شریفه ماد حقیقه
است که بر نفوس گلشنی جاری میگردد از هواء ازل که او ممد است از نارائه و در
شش ماه بعد متعلق بر آب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر سستگر گردد و
ثمر اخذ شود و گل خلق هم سنگتر از این واحد در واحدند و شهر اول شمر نقطه است و
شهوری در حول او طائف و مثل او در بین شهور مثل شمس است و سایر شهور مثل مرآت
هستند که ضیاء آن شهر در آنها مشرق شده و در آنها دید نمیشود الا آن شهر و آن را
خداوند شهر بهاء نامیده یعنی آنکه بهاء کل شهور در آن شهر است و او را مخصوص
گردانیده بمن بطینسره الله و هر یومی از آن را یکی از حروف واحد نسبت داده
و یوم اول که نور و ذرات یوم لاله الا الله است مثل آن یوم مثل نقطه است

در بیان که کل از آن خلق میشوند و موسی او عود مینماید و نظیر آن را در نقطه بیان ذات
 حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش من نظیره الله قرار داده زیرا که
 او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات با، نحو و او است که دیده
 نمیشود در او آلا الله عزوجل و او است اول که با اول شناخته نمیشود و او است آخر
 که با آخر شناخته نمیشود و او است ظاهر که بظاهر شناخته نمیشود و او است باطن که
 باطن شناخته نمیشود و او است که شیئت کل از او است و شیئت او باشد
 بنض او و هر نفسی که موفق شود در یوم او و سید و شصت و یک مرتبه توحید
 کند خدا را در آن سال محفوظ میماند از آنچه از آسمان تقدیر نازل میگردد و الله علی کل شی
 خفیض و ثمره این عرفان آنکه در این شعور که شانی از شتون خلق است که کل مدللند
 بر حروف واحد چگونه است دون آن از خلق حق که شیئی در خود شیئت نبیند الا
 بظواهر امر حق نه این است که محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کند و در یوم ظهور
 همین مظاہر اگر مالک کل ارض باشد نه بیند در خود الا همین مظاہر را و در نزد آنها
 خاضع گردد اگر چه مثل این ظهور ظاهر شوند بقیص قطعی هذا ما یفیع المتقین

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسماء الله او باسم محمد ص او علی او هاجتعا او فاطمه او الحسن و
 الحسین علیهم السلام لمحض این باب آنکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند
 نفوس خود را با اسمانی که مدل بر او است مثل عزیز و جبار و امثالها و بهترین اسماء
 اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بجماء الله یا جلال الله یا جمال الله یا
 نور الله یا فضل الله یا جود الله و امثال این نوع اسماء متنه و عید الله و ذکر الله

این نوع هم بابی است که الی بالا نهایت می توان در آن عروج نمود و اگر در حجب نبوت و ولایت و محبت بخوابد اسم گذارد از اسماء خسته تجاوز نکند و جمیع بن اسم محمد و علی عظیم کل اسماء است. و اگر مکل اشال و کورترقی نموده شینا شینا تا ظهوری که کل شی با اسم الهی خوانده میشود که بیچ شیئی اطلاق نمیشود بر او اسمی الا آنکه مشابه است با یکی از اسماء حق جل و عز مثل حلیم که از مطعومات است ولی مشابه است با اسم الله جل و عز و در این ظهور بسیار از این نوع تصنع بسیار خواهد شد حتی آنکه اذن داده شده بکل که در یوم ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حد کمال اطلاق شیئی نمیکنند الا آنکه مشابه یکی از اسماء حق است جل و عز و اگر نرسند در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم کم خواهد شد تا آنکه مملو گردد کل سماء و ارض و ما بینها از اسم حق چه فرق میکند که طین بدل علی الله باشد یا انسان حسد و خلقند الا آنکه آن از برای او خلق شده زیرا که روح توحید کل شیئی را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلاً اگر بر ارضی مؤمنی نشیند روح آن ارض ساکن میگردد و مثلند و اگر در آن او نشیند مضطرب میگردد بشراتی که غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نمود و لایزال از خدا طلب میکند قیام آن را از روی خود و همچنین مثل در طین زده شد که کل اشیاء را توانی تعقل نمود طوبی از برای اهل زمانی که در بیچ شیئی اسمی اطلاق نکنند الا با اسم حق لایق است که بدو عوام حجت گفت آن زمان را و بیچ شیئی حجت خود نمیرسد الا آنکه بمنتهای کمال در حد خود ظاهر شود مثلاً این بلور حجت جبری است که ماده این بوده و همچنین از برای این بلور بنفشه در جتا است در حجت تا وقتی که رسد بجائی که در حینی که ماهست دهن شکر بر او زده که یا قوت گردد آن وقت بمنتهی حجت رسیده زیرا که وقتی که جبر بود بجا نداشت

و امروز یک قیراط آن اگر بحال یا قوتیت رسد که در امکان او هست چقدر بهام دارد
 و همچنین کلشی را تصور کن و کمال علوانان در ایمان بخداست در هر ظهور و با آنچه
 از قبل آن نازل میگردد نبعلم زیرا که در هر طاعت علای از برهن دارند و نه بغناء زیرا
 که همچنین ظاهر است که در هر طاعت اهل غنا در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر
 بلکه علم علم بخداست و آن نیست مگر علم بطهور او در هر ظهوری و غنائی نیست
 الا بقربوبی او و استغنائی از مادون او و آن ظاهر نمیگردد الا آنکه بالنسبه
 ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهورات قبل را ننموده که این متع است زیرا که انسان
 در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او باین مقام
 نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین باین حد نرسیده به همچنین الی ما لا نهایه
 تصور کن امر خدا را و شکر کن او را بهر تجلی که فرموده در هر ظهوری که او است از
 سگرا و که محبوب است نژاد و الله بیدی من یشاء الی صراط حق یقین و بجز
 این امر این است که بتذکار این اسماء از سمیات این اسماء خارج نگشته لعل
 نفسی با شجذاب سمای اسم خود در این ظهور لایق اهمیت گردد که بدل بر من طیفه الله
 باشد نه بر غیر آن نه این است که محض اسم محجب گردی زیرا که در این کور قائل
 سید الشهداء علیه السلام بعینه با اسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور من نظیره
 شبه نیست که کل باین اسماء مجوبه نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دالالت بر آن
 ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از بسر وجود حق خلق شده که لایق
 اسم حسنی بر آن خوانده شود و الا ظل الهی است در تحت الشری که در نفسی فانی میگردد
 چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نفوس با اسم رسول الله که اسمی در امکان از

ان با تریسیت نامیده شده و محبت مانند از محبوب خود و الله علی کلشی شهید دیگر
 مثل من لطیفه الله مثل محک است که فصل میکند مابین طلای نخالص از عیسان
 مثلاً اگر کسی بجهاء الله نامیده شده باشد اگر بجهاء او که اول من آمن با او است اینها
 آورد آن وقت این اسم در حق او در اسماء ثبت میگردد و الا در نفسی فانی میگردد
 کانه لم یکن منه شیء مذکور

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الذین لایدینون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدین الا فی
 البلاد التي لایمکن الاخذ ملخص این باب آنکه در هر طورى آنچه ماعلی الارض است
 در ظل ظهور بعد باید واقع شود مثلاً در ظهور رسول خدا ص لایق بود که کل ماعلی الارض در
 ظل او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الا لیاقت از برای آن
 دین بوده و یوم ظهور رسول الله ص بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال بنوده
 چگونه مایتنزع علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان با او شود که آن وقت بر او حلال می شد آنچه
 را که خداوند باو عطا فرموده بود از جود خود و همچنین در ظهور من لطیفه الله هر نفسی بر
 صاحبش حلال نیست الا با ایمان باو و کل از کل گرفته میشود الا آنکه داخل شوند در ظل
 دین او و این است فضل خداوند در حق خلق مثلاً اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد
 بجز و قهر داخل اسلام شده و فائز بشمره ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در
 حق ایشان نبوده چه الی الآن در زمانه و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر
 مؤمنین بحق آنچه ماینب با ایشان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آن
 وقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند با ایشان عطا فرموده از جود خود

و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث خزن
 نفسی یا ضرر نفسی شود اهل آنرا هم خداوندان نفرموده مثل تجاری که در بلاد فرنگ تجارت
 میکنند که برایشان است که بختهای وقت حساب خود را داشته باشند. ذلی از برای
 ایشان واقع نگردد الا آنکه خداوند نصرت فرماید باقتداری که مقدر شود بر اعلی الارض
 چنانچه وعده فرموده که آن وقت کل در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگر چه خود
 بفساد نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید و ایشان را از نجات داده
 مبدل بنور میفرماید و الله علی کل شیء قدیر نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده
 که امری از سما نازل شود که ماعلی الارض را داخل در دین کنند بلکه مثل آنچه در دین
 اسلام کل داخل شده از آنچه ظاهر شده با مر رسول الله ص در هر ظهوری هم همان
 قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت
 و که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله ص بهم رسیده با و امر قرآنی عمل کرده
 بودند امروز ماعلی الارض کل مؤمنین بقرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده
 ولی از مبدا آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده و الله یضرب من یشاء بامره و الله قوی
 عزیز ثمره این حکم آنکه در نزد ظهور من مخلصه الله کل مری تربیت بیان شده باشند
 تا احدی از مؤمنین بیان از ایمان با و خارج نگردد و اگر گردد حکم او حکم من لم یؤمن
 بالله میگردد قسم بذات مقدس الهی که اگر کل در ظهور من مخلصه الله بر نصرت او
 جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر آنکه داخل جنت میگردد بل هیچ شیئی نیست
 نفوس خود بوده که کل دین نصرت او است نه اعالی که در بیان نازل شده
 در حین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلف جوید از امر او تخلف جت

پناه برده بخدا از آنچه شمارا از مبدء امر دور کند و اعصام حجت بحبل او که هر کس ام
ورز و بطاعت او در کل عوالم نجات یابد و خواهد یافت ذلک من فضل الله یوتیه

من یشاء والله ذو الفضل العظیم
الباب السادس من الواحد الخامس

فی حکم اموال التي تؤخذ فی ذلک الدین ان ین فیہ من شیء لم ین له عدل لکن ینلک
الانقطة البیان وان عزبت الشمس فلیحفظن لمطلعهما عند من یتبرک لادونه وان مادون
ذلک یؤخذ اولاً عنه صدق الماء من بمجا کلها ثم ینأخذن منه الذین قد فتحوا باذن
والیم کل علی قدر ما ینسکفه وان ما زاد لیسلغن الی الفقراء ویصرفن فی البقاع
وان یؤتی کل نفس ولو کان العنفل فی بطن امه خیر من ان یرف فی البقاع موجهة
من الله انه کان واما فیما

لمخص این باب آنکه هر گاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بطرح بلائی که
اختیار اسلام بخوده آنچه نالم بکن له عدل است حتی نقطه بوده و هست مادام
که شمس حقیقت مشرق با دراج میگرد و اگر غروب فرمود نزد مؤمنین از مؤمنین
بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند بسوی من بظنفسه الله آنچه در نزد ایشان
است و بر احدی حلال نیست تصرف در او مثل آنکه مال حجت خدا را علماً بغير
اذن او گرفته و تصرف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند
جزای آن ناراست از برای ایشان کاشیئ لله هست و اقرب بخداوند
از نقطه مشیت کی است و آنچه قبل از حق حجت خداوند بر ذمه کسی تعلق گرفته
حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده بکسی مجزی نیست اگر چه با علم اهل آن زن

بوده و تفریط نموده در حق حجت خداوند که بلا خون و بدگیری داده و معطی و آخذ هر دو
 در نازند چه آنکه صاحب او حق واجب است بر آن چیزی که خداوند در سر آن مومبت باو
 عطا فرمود از بدگیری و او است غنی از نفس غنا چگونگی که بغناستغنی گردد ولی هر
 کس خواسته که خود را از ناز نجات دهد خود داده و الا حجت خداوند غنی بوده و هست
 و کل از بحر جود او استند که خلق شده اند چگونه و ما یفتخ بر وجود رسد امروز که یوم قیامت
 است سوال کرده میشود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجت بنا کردی باذن گئی کردی
 همین حرف از برای او شده است از هر عذابی نزد او لعلم اگر روح ایمانی در او باشد
 و الا هزاران هزار که آیه کلشی باکات الا وجهه را بشنوند گویا شنیده اند کلمه ولی نزد
 عارف باشد اگر کل ماعلی الارض را دهد نزد او هست است از اینکه یوم قیامت سوال
 کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده و غنی عالم کن که عدل
 بقدر بجهت ما از کل گرفته میشود و از قبل حرف واحد ترویج اهل بیان میگردد از
 اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد والی شیخ بر نفس خود و اولیای نصر عطا میفرماید
 هر نفسی را آنچه نشان و لایق او است از مومبت محبوب او و اگر زیاد آمده صرف
 بقاع نامور بجهت میگردد یا آنکه کل اهل بیان سمی عطا میشود اگر چه طفل شش ماهه باشد
 در بطن امش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع
 اگر مرتفع شده باشد و الا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این
 باب و عمره آن اینکه در یوم ظهور منطفی شده است آنچه کل ماعلی الارض شئیست دارند
 از او است که در جایی خود ولی اهل بیان حق الله را شناخته که آنچه از اول
 ظهور بیان دارند از مومبت او است قبل ظهور او چه دنیا و چه دنیا قدری حیا

تجوده که بر او خرنی وارد نیامده از عبید خود و حقوقی که نقطه حقیقت از برای او معده فرموده
از او ممنوع نداشته از کل عالم کن له عدل که مالک میگردد چنین شیئی را الا او زیرا که او است
آید پس کمشله شیئی خداوند و هر شیئی که باین وصف در صقع خود رسد لایق اوست نه
دیگری از ذروه علو گرفته تا مختصای و تو ختم گردد لعل در وقت ظهور بر خاطر مبارکش
خرنی وارد نیاید از خلقی که بسجود او شده که حزن او معادل نمیشود با حزن کلشی زیرا که
کلشی باوشیته شده و همچنین رضای او معادل نمیشود با رضای کلشیته زیرا که رضای
کلشی با و خلق شده قسم با او که از او در علم خداوند اعظم تری نبوده نیست که بیک
اشاره طرف او اعظم تر است نزد خداوند از عمل کلشی اگر با علی علو امکان خود رسیده
باشند زیرا که وجود کل با او است چگونه و عمل کل و همچنین الا قرب فالاقرب من
حروف الحی ثم السماء والامثال ثم البینین والصدیقین والشهداء والمقربین
کل علی قدر ما قدر له لکل درجات من عند ربهم وکل له عابدون و اگر آیه لیس
نمشله شیئی نزد مؤتین بیان نتوان حفظ نمود و متغیر گردد فسرص است برایشان
که بجهاء آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قبل مالک او و حقوق خود را از هر انقضی
مانه برداشتمه باشند تا آنکه سخت گردد در مابین کل که کل از کل باین منبج منتفع گردند
و گمان نیرود که جانی که حجت خداوند این نوع عمل نسد نماید دیگری تجاوز نماید زیرا
که در او امر او کل فضل بوده است ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

الباب السابع من الواحد الخامس

فی ان الله قد اذن لمن دان بالبیان فیما یشر من کل شیئی من لم یدن بذکات الدین
فان اذا خرج من ملک هذا ودخل فی ملک هذا یطمر اعظاما لنبیة ذکات الدین

مفصّل این باب آنکه موهبه خداوند باطل بسیار عطا فرموده که اگر کلّ ما علی الارض را میداوند
 بیلی بسوی او نداشته و آن این است که بقطع نسبت از دون مؤمنین بیان و
 وصل نسبت مؤمنین ظاهراً فرموده مابیع و شتری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلاً
 اگر گلی بریدی یکی از نصاری باشد بمنقدر که بمؤمنی دهد فی الفور ظاهر میگردد و اگر رود
 کند مادامی که در پیدا و است حکم اوّل جاری میگردد و بمجرد انتقال ظاهر میگردد
 اگر چه سبب فضل هم بهم رسد که یک نفس دون مؤمن بدیه از برای مؤمنی فرستد
 از حیثی که ذکر میکنند که این از برای فلان مؤمن است ظاهر میگردد اگر چه سبب معدود
 بگذرد تا آنکه بان نفس مؤمن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شئی
 نیکوئی هست مؤمنین بیان تحمیل نموده لعل یوم ظهور حقّ شئی بمحض مالک وجود خلق
 رسد که محبوب او افتد زیرا که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود رشخه است
 از بحر لطف جود او و ان الله جل و عزلم یوصف باللطف و انه هو اجل و اعظم من ان
 یدکر بما یقترن به و نه اذ لطفه لایقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کلّ الاسماء و
 الاشیاء تسدون

الباب الثامن من الواحد الخماس

فی ان کلّ نفس ان یقرّ آیات البیان و عدم جواز نقصها عن عدد الواحد و من لم یقدر
 یقول الله ربّی و لا اشکر بالله ربّی احد اتعده عشر مرة مفصّل
 این باب آنکه خلق بیان را تصور کن مثل نفوس مؤمنه بان چگونه هر نفسی در حدی
 واقف و بشائی ظاهر و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این بحسب هر چه میخواهی
 غوص نموده و آلی که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده و لکن قرائت آن را
 از روی روح در میان نموده هر قدر که نوآدت تملذّذ میگردد تلاوت نموده و گتر از

عدد واحد آن داده نشده عمران این است که از مظاهر و احد تجاوز ننموده لعل
 برکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت بهدایت ایشان متدی گردید
 و کل بیان را مثل مایه فرض کن که کسی بکسی میسده تجارت کند مالک آن من نظیره
 است که نفوس نمونه بقسط بیان سپرده که باو تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که
 اگر بخوابد مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نگوید بهر جزئی حکمی بمالانهای نفوس در آن متجر
 هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی مسئله طهارت قرآن را درس گوید چگونه بآن
 تجارت دین و دنیا میکند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس
 بگیرد همه خود را عیال میکنند و در یوم ظهور من بطغیسه الله تصور کن که این جنت را بر
 پانموده که آن روز اخذ حدائق کنند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و
 یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب
 وجود خود را و مایه فرغ بر او را از مال خود ممنوع کن چنانچه آن روز هم مثل امروز بینی
 در بیان یکی میگوید قاضی بیان چشم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه
 باین اسماء مشرف هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او شمر نموده محجوب
 چه یوم ظهور من بطغیسه الله الی مالانهای تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن محجوب
 ولیکن تصور نکنند که در حین نزول بیان مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول
 قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نمیکند چون امروز می بیند عزیز است کل با اسم عزت
 او مشرفند ولی همین تیر آن بود که در بیت و سه سال نازل شد و ظاهراست که در
 آن روز نسخه لایقی تمام نشد و الا امیر المؤمنین علیه السلام در رداء مبارک خود بمسجد
 نمیاورد بآن نحو که مذکور است قسم بذات اقدس الهی جل و عز که در یوم ظهور

من بطیضه الله اگر کسی یک آیه از او شود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه
بیان را تلاوت کند قدری تغزل نموده ببینید که امروز آنچه در اسلام هست در جدید
منتی میگردد تا بمبداء که کتاب الله است ختم میشود همین قسم یوم ظهور من بطیضه الله
را تصور کن که مبداء دلیل بر یاد است و محجب بشون مؤتلفه شو که ادا اجل آن
است زیرا که کل شئون دلیل متفرع میگردد بر کتاب الله و او بنفسه حجت است زیرا
که کل از اتیان مثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم منطق و نحو و صرف و فقه و
اصول و امثال آن هستند که اگر مومن بکتاب الله نباشند حکم و دین ایمان بر آنها میشود
پس شمر در نفس حجت است نه در شئون مایضه و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده
مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من بطیضه الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور
خود و اگر نتوانید تلاوت آیات ننمائید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع کشفه الله ربی
و لا اشرک بالله ربی احدی که اگر از روی بصیرت گویند بلایب در یوم قیامت
عمدی مبدای حق خواهی شد و ثواب کل بیان عطا کرده خواهد شد و الله یوفی
الفضل من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیماً

الباب التاسع من الواحد الخامس

فی ان یدکر فی کل شیء اذا اراد ان یتعلمه اسم من اسماء الله سرّاً و جهرّاً او الّغائماً
ملخص این باب آنکه از آنجائی که هیچ شیئی شییئت ندارد الا بالله عزوجل و یومی از برای
او مقدر شده که در منتهای کمال خود رسد که مافی الامکان او بالفضل در او ظاهر گردد
و آن وقت لایق میگردد که اسم الله بر او ذکر شود در حدّ او نه در فوق رتبه او و
از آنجائی که اهل بیان را خداوند امر فرموده که کل شیئی را بمنتهای کمال خود ظاهر

مگر دانند اذن فرموده ایشان را که هر شیئی را بحروف اسم او با اسماء الله جل و عز
 خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شیئی نبیند الا طلعت ظهور شئی را که در او دیده نمیشود
 الا الله مثلا منتهی الیه رتبه جهاد سنگ است در سین او زینبند الاسبوح و در نون
 او الانور را و در کاف او الاکریم را چه ذکر کند بقول یا چه خطور کند بقلب او یا آنکه
 القات کند بر او بخیر آنکه بلسان گوید یا بقلب خود خطور دهد و اگر نتواند بذكر بسم الله
 الامنع الا قدس ذکر کند که خداوند جل و عز از او قبول میفرماید آنچه را که اراده نموده
 در این امر که هیچ شیئی در او دیده نشود الا من لطیفه الله که مبدء اسماء و صفات الهی
 است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت بیج صاحب انبئی اظهار یافت خود کند و در خود
 نبیند الا او را که او قائم باد بوده و بست نه این است که تواند او را در خود دید
 بلکه مثل او مثل مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال آنکه
 شج او است کل ما یقع علیه اسم شیئی را در نزد من لطیفه الله بین قسم تصور کن از
 عالم مجرد گرفته تا منتهی الیه متحد که آنچه در او است از شج شمس ظهور او است قبل
 از ظهور او زیرا که لم یزل عنیه او ظاهری نبوده و نخواهد بود و دوست میدارد بوی
 که ظاهر گردد بزمین در علم خود الا آنکه کل بمنتهی الیه کمال خود در بیان عروج نموده و
 نیست ذره طینی در قعر بحری الا آنکه او مالک گشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او
 و کل مرایاتی گشته اند از برای استداد طلوع شمس که بمجرد اشراق ضیاء او که آیات
 او است کل دلالت کند بر او این است ثمره این حکم اگر نفسی تعقل نماید و الله

ینور قلوب عباده المتقین
 (الباب العاشر من الواحد الخامس)

ان الله قد قدر الهمياكل للرجال والدوائر للنساء يكتبون ويكتبن فيها ما يشاؤون من البينات
 لمنخص این باب آنکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدر فرموده و برایشان
 آنها را منت گذارده و آن یکی است از برای رجال که ظاهرا و باطنا او و او
 است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر
 کس هر چه تواند از بحر وجود او اخذ کند که آنچه در آن یکل نوشته شود اثر آن در نفس
 آن نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطه بالنقطه و از برای مظاهر براءه و اثره
 ققص شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را بنح واحد قرار داده و هر واحدی را
 واحد که بدل باشد بر حروف لله بان لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و الله
 بخلی می محیط تا آنکه بر صد و رافنده ایشان ققص شمس حقیقت متجلی گردد و لعل در یوم
 ظهور آن نیز اعظم دلالت بکنند الا بر او و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند
 در او از کلمات مشرق از شمس وجود ذکر کنند که هر چه در آن ذکر کنند اثر آن در آن
 نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطه بالنقطه اگر چه بدین دایره بر آن نبی
 است که امیر المؤمنین سلام الله علیه در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمات ناموده در نقطه
 فرد و در ما یؤخذ فی و در الف قیوم و در باء سلطان و در جیم قدوس ذکر نموده و
 از این جهت است که بسم الله الامنع الاقدس در این ظهور ظاهر کرده که از رتبه نقطه تا بگیم
 مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر آنچه از آن مجرب وجود
 نشر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را لاطنه میکند اگر شیت الله جبر بر میان آنها
 جاری شده باشد و شمره این دو حکم این است که کل بیان خلق عالم کبر است
 و در حقیقت که در شکل یا دایره ظاهر شد و از حدها تجاوز نمود لعل در سخنین نفس ظهور

من طغیسه الله بشرف ایمان بان شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در بسا کل و دوائر
 نوشته شده تمجید او است و تنزیه او از آنچه غیر دوستان او میگویند و اگر کسی
 نزد او باشد از عطیه جود او و ثمر آن را ظاهر نگرداند در خطوط خمس یا ست یا بیست
 واحد چگونه در حق او ذکر نمیشود و حال آنکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این از برای
 این است که کل اهل بیان از حمد و خمس بیرون نروند زیرا که در یکل خمس محیط بر او
 است و در دایره او حافظهاست این است مراد از نزول او لعل مردم
 باین دو عطیه عظمی و موهبت کبری در حین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم اولو الهیال
 در او اولوالد و ائمه در او بکله منقطع گردند اگر چه کوراگر ترقی نماید خمس سینین خمس
 شهر خواهد رسید بل خمس ابوع بل خمس یوم بل خمس ساعت بل خمس دقیقه بل خمس عشره
 از ساعت و هر قدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که بنوده من مشیت و مائشسته
 بیونیت غلت بل لم یزل قد خلق الله بیننا بیونیه الصفة مثل النار و احراقه میشود
 که نار متحقق گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح مستغنی گردد و نور او منور کند
 آنکه که در آن مستغنی گشته و همچنین تصور کن کل امثال محبوبه را از جوهر وجود گرفته
 تا منتفی الیه حد حدود و نظر کن در بیچ شان در کل این دوائر هیالک الایکمالاً واحداً
 مثل آنکه آآن آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمیشود الایکل رسول الله ص که اگر اوان
 نبود کیونیت اوان متذوت نمیکشت در ایمان باو و مظاهر او و آنچه از قبل الله بر او
 نازل شده و همچنین نزد هر ظهوری شاہن کن بین یقین این جوهر واحد را که سا
 است در کل شئی که اگر در یوم ظهور من طغیسه الله در یکلی غیر یکل او دیده شود آن
 بنفسه محبت از او شده و لیکن او انظر است نزد او از خود او باو و آنچه او میکند قصد

نمیکنند الا اورا اگر چه در حین احتجاب بر او کند این است معنی الی التدریج الامر کله ان
 اتم تطلون (الباب الحادى والعشرون الواحد الخامس)

فی صلوة المولود والمیت یکبر خمس کبیرات فی صلوة المولود ویقرء بعد الاول تسعة
 عشر مرة اناکل بالله مؤمنون و فی الثانی اناکل بالله مؤمنون و بعد کبیر الثالث
 اناکل بالله محبون و بعد الرابع اناکل بالله محبتون و بعد الخامس اناکل بالله راضیون
 و یکبر ستة کبیرات فی صلوة المیت یقرء تسعة عشر بعد الاول اناکل لله عابدون و
 فی الثانی اناکل لله ساجدون و فی الثالث اناکل لله قانتون و فی الرابع انا
 کل لله ذاکرون و فی الخامس اناکل لله شاکرون و فی السادس اناکل لله صابرون
 ملخص این باب آنکه آنچه حکم خداوند عالم باصالت نازل فرموده موهبه است از
 قبل او از برای من بطیفسره الله و کل بالتبع و ظل ظلال احکام الهیه وارد میسازند
 از آن جمله اذن فرموده در نزد هر مولودی چه ذکر چه انشی صلواتی مرتفع گردد به
 پنج کبیر تا آنکه اسم الله بر آن ذکر شود لعل اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از
 مؤمنین من بطیفسره الله گردد و هم در حین صعود او بمقام خود حکم فرموده شش کبیر
 در صلوة واحدی تا آنکه بدل باشد که براء آن از نماز بوده و رجوع آن الی الواو است
 لعل یوم قیامت باؤل من آمن من بطیفسره الله ایمان آورد و شئونات ملکیه اورا
 محجب نگرداند زیرا که این امر بقیامت بر غیر مؤمنین صعب است چه با آن
 نفس معروف نباشد و کل خود را معروف میدانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج
 شجره حقیقت در ایمان بان نفس هویت ثابت نماید الا آنچه ظاهراست و حال آنکه
 کلا باعمال تسرا آن عمل میگردند و حال آنکه حکم دون ایمان در حق آنها در صدر اسلام

جاری گشت از نزد همان نفس در نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که بر کس داخل در
 باب شد باب از روی بصیرت نجات یافت باین عل نه باعمال دیگر زیرا که آن
 نفسی است که بدگلیشی از اوست بآنست و عود کل شی بسوی او است بآنست چه
 کم نفوس که از زمین ظهور شجره بیان نظر بفرمان خود نموده و از آن محتجب گشته
 و حال آنکه عباد الله کل مکلف بوده بآنچه مکلف شده اند و نزد خداوند اعلی و
 ادنی سواد بوده و هست و امروز که می بینی که کل مؤمنند با میر المؤمنین علیه السلام
 بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبت او پرورش نموده و الا اگر
 همین نفوس در صدر اسلام می بودند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده سیدیک
 چنانچه در این کور که خداوند منت گذارد بر مؤمنین بعد اسم رحمن از برای او
 شون محبت بهم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بوده که اگر با دمتی بگشت امتحان
 مردم معلوم می شد که مؤمن خالص اقل از کبریت احرام است امر باین صلوات
 از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجب نگردد بعد کل اعتقاد
 نموده ولی در یوم شمره ظاهر میگردد که چقدر صعب است بر من علی الارض که
 بنفسی که عقد قیص نداشتند داخل در ایمان بجاوند شوند آنچه که در میر المؤمنین
 ششیده خود متحن گشته و تا دیده گنبد طلا و عزرا را در نزد کل دیده و اگر در یوم
 او واقع می شدی و در آن ثلاثه می بودی آن وقت صادق بودی و حال آنکه آن
 روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حق ایشان ننموده این است سببه
 اختلاف در هر ظوری طوبی از برای نفسی که ناظر بآنچه حجت بر آن حجت میگرد
 شود که آنوقت اقرب از لمح بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در حجت

میکردند با ثواب آنها و می بیند صراط را که اوسع است از باطن سماه قابلیات
 و ارض مقبولات و در هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم
 نلغزیده و متمسک بحبل کتاب گشته که نادی است کل متقین را و الله سید و کلشی
 ثم تعیده وان الی الله کل رجحون

الباب الثانی والعشرون الواحد الخامس

فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیهیم لمخص
 این باب آنکه چون ابن جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم میگردد
 این دم محکوم بحکم میگردد و الا آنکه تلهذ میگردد یا تا تم او است باین جسد نفس این
 از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حق
 او نعمت های حفظ او که آنچه سبب گره او گردد و بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتی بر عرش
 خود ناظر است بر این جسد و اگر عرش این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته و اگر
 و در این را مشاهده کند بر او وارد می آید آنچه وارد می آید از این جهت است که
 امر با عظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل ستور
 گردد که شیئی که سبب گره جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه نماید این است
 ثمرة این امر که لک من الله علی من یشاء من عباده الله هو الیهمن القیوم و اذن
 بنجامت عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی وارد می
 و از نار محبت و در ظل نور مستقر باشد و هر کس برید آن باشد خاتمی که اسم الله بر
 او منقوش باشد اگر از مومنین میمان است و عالمین بجدود آن حق است
 بر خداوند که او را داخل در جنات خود نماید و از فضل وجود خود آنقدر بآن

کرامت فرماید که راضی شود و من اصدق من الله حدیثا لو انتم بالله و آیات تو قنون
 مژده این حکم آنکه چون عود کل بسوی مظاهر کتبیبر میگردد که عنصر تراب ذکر میشود در آن
 وقتی عروج تراب اول رتبه او حیر است تا آنکه بمقتی رتبه صفا که حد بلوریت دست
 رسد که آن وقت اسم صد در حق او ظاهر شود لعل در حین عود کل در حین اجساد
 جوهریه ذاتیه مستقر گردند و مدلل بر حق شوند تکبیر او و الله میدی من یشاء بامره آن عزیز
 الباب الثالث والعشرون الواحد انخامس

فی بیان کتاب الوصیة لاموات علی ما امر فی البیان

لمنض این باب آنکه بیج فضیله من الله در حق عباد اعظم تر از این نبوده که اذن داده
 ایشان را بعبادت خود و تعلیم ایشان فرموده بتبیح و تحمید و توحید و تکبیر خود را و
 اذن داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته شود متضمن بر اقرار بوحده نیت
 او و عدل و این خلق و امر از برای او است و اسرار بنقطه آئینه و معروف حتی آاد
 و اظهار حب بمظاهر اسماء و امثال او و استیاذ از آنچه دوست نداشته و ندارد
 محبوب او و آنچه که تمنا دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را رسانند بمن بطرفه
 که اگر مشیت او تعلق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله در حق او
 نازل شده و حفظ آن با وراثت او است که یا بیدالی من لطیفه الله رسیده بر حن
 خط و الطف حن زیرا که طول ظهوری تا ظهوری مسین است و حفظ ما بینما نزد کل
 اسهل از هر شیئی است ولی فتمای دقت نموده که الیاذ بالله ظهور حق نشود و او
 محتجب ماند یا کتابی که نزد او است نرساند که این امر ظاهر است که در نزد ظهور
 حق هر نفسی بشیئی مغتر است ولی نمیداند که مایه اغترار او از خود آن حق است

از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت بخود نمیدهد از جهت علو ظهور خود مثل ظهور
رسول الله ص که ظهور عیسی را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را بان ظهور
معروف کل نفرموده و الا شبه نیست که اهل بیان با آنچه دین ایشان ثابت شده
بکمال باین معنی عمل کرده و میکنند ولی یوم اخذ نتیجه محل کلام است مثل آنکه کل در حین
موت لا اله الا الله میگویند و میروند و در این ظهور ظاهر بملکت که با مریض او
این کلمه را میگوید در حین موت میگوید ولی نظر این کلمه که مدل علی الله هست در
جیب بغیر حق متور این است که کل اعمال هبء منور میگرد و همین قسم کل کتاب
وصیت خواهید نوشت و شهادت از برای خداوند بوجدانیت خواهید داد و
خواهید گفت لا اشکر بالله شیئا ولی یوم ظهور نفوس خودتان فطر شرکی است
که نفی کرده اید و لطفت نمیتید این است که یک دفعه دین خود را باطل میکنید
و مشرک بگردید قدری ترسم بر خود نموده که علی که میکنید از روی بصیرت باشد
لعل یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که مبدا این کتاب من الله است
ولی بمانطق به النقطه در جوع آن الی الله است ولی بما یرجع الی من مخلصه الله
چون بسا که می نویسید ولی بجسی که می نویسید نمی شناسید و او خود را بشما می شناساند
یعنی که دین کل بر پا است ولی حجابهای انض خودتان مانع میگردد مثل آنکه
امروز کل اهل تسرد آن با مریض او عمل میکنند ولی از محقق امر متحجب مانده با وجودیکه
حجت او امر قبل را مشاهده مینمایند بخواشرف ولی لطفت نمی شوند نه این است
که آنصافی هم که این کلمات را می بینند لطفت شوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان
میکند که اگر ظهور حق شود اقرب خلقت بوسی او ولی همین نفوس دوهر ظهوری

هستند که در آخر آن ظهور با علی در جهان دین رسیده اند ولی باز واقع میشود آنچه واقع میشود

والتبصیر بما **الباب الرابع والعشرون الواحد الخامس** انتم تعلمون

فی بیان آن المطهرات انواع و هئ النار والهواء ثم الماء والتراب ثم کتاب الله
ثم النقطة وآثارها ثم ما قد ذكر الله عليه ستة وستين مرة وما يحفظه الشمس وما
يتبدل كميونته ثم كل من يدخل في ذلك الدين فاذا يطهر وكل ما نسب اليه ثم
ما نزل من ايدي غير اهل ذلك الدين الى ايدي اهل الدين فان قطع النسبة عنهم
و اثبات النسبة اليهم لطيفه

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از فضل وجود خود امر بظهوریت مظاہر محدودہ فرموده
که اگر نفسی کل ما علی الارض را فدایم داد بیلی بر یکی از آنها داشت و کل آثار الله
من عند الشجره از مطهرات گشته که حق واقع امر الله مطهر است نه نفس شیئی بلکه
شیئی عرشى است از برای آن امر که آن امر بان شیئی ظاهر میگردد کسی که کلام
او موجب مطهرات است بین که در حق عناصر جوهریه که مثل حلی الله هست چه میشود
اگر بجهت خود هم حکم میگردند سخنی بر ایشان وارد نیاید ولی خود از شدت
احتیاط از بسکه آب استعمال میکند مرکب میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطهر ما
است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل او ن مثل نفسی است که قتل شد
راستحل میشود ولی سؤال از دم بعضی میکند این است حد این خلق حیوان اگر
چه اسم حیوانیت هم لایق نیست بایشان زیرا که حیوان ضرر نفسی نمیرساند ولی
اینها ظاهراست که چه میکنند خداوند امر فرموده باین مطهرات تا اینکه دلیل باشد
از برای طهارت من لطیفه الله و اولاد عزرا و ولی کی است که نظر بفرموده مراد

خداوند فرماید اگر کور قرآن میکردند امر با نجا نمیرسید گو در بیان هم خداوند عاقبت ایشان
 را حفظ کند که از مقصود محجب نمانند تا بر آن امری وارد نماند و الا شئون دین
 در هر ظهوری در جای خود حقی است مثل آنکه ظهور رسول است که شد ریس داخل
 دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن بچیزی که این شئون در ظل آن واقع
 میشود که ایمان با او باشد این است که هر کسی شأنی را گرفته و از بعد محجب مانده
 اگر علم بمبدء از برای کسی هست و جعل با موفق گشت شئون دینی و دنیوی در آن
 ظهور از برای او است و الا فانی میگردد گانه کم یکن من قبل فی کتاب الله شیئا و
 نظاهری که مطهر است اول ایمان بیان است که مبدل میفرماید جدا و را
 بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله است همین قدر که تعلق آیه از آن واقع شد
 شنی که عینیت در او نباشد ظاهر میگردد ثالث اسم الله است که شست و شش
 مرتبه که الله اظهر بر شیئی خوانده شود ظاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان
 و وصل آن بابل بیان است پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او کل آثار او ششم
 عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم مایه بدل کینونیه که کل اینها در وقتی است
 که عینیت در آن نباشد و دمی که از من میآید بواسطه خلال یا مسواک اذن دوازده
 شده و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد مطهرین را و هیچ شان
 در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و پایی حیوان
 که در بارش راه رود و داخل در جره گردد عسر آن برداشته شده و خداوند در
 بیان دوست میدارد که شاپد شود بر نفسی دون روح و سبحان را و دوست میدارد
 که کل بافتنهای طهارت معنوی و صورتی در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود

ایشان گره نداشته باشد چگونه و دیگری و باسی نیست بر نفس مصطنعی اگر شرف حیوان
 نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ میاورند و دستهای عاج و استخوان و امثال
 آنها کل اینها از برای این است که مردم در سه رحمت خدا باشند لعل بوم بطور
 حق شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شغری احتیاط کنند و نماز
 خود را اعاده نکنند ولی عین فتوی بر محقق دین پردازند چنانچه هر کس در کور قرآن
 قبل بود این معنی را مشاهده نمود کل آنحضالی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات بیتی
 دین را نمودند و همچنین در کور بسیار هر کس بوده بختهای کمال این مطلب را مشاهده نمود
 که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حق که اصل
 دین باون ثابت میگردد اگر نوشته بود نفس حیوانی بود بلا مودی و حال آنکه خلا
 بر حق نوشته باین چیزا خود را از حق محجب نداشته و مغرور باین تقدسات گذشته
 که عند الله بباء منور میگردد الا وقتی که مقرر شود با میان بحق گاه هست در
 پیش در علم اصول مخترع یا نقد هزار بیت انشاء میکنند که کل شئون احتیاط
 دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا آیات او تأمل میکند و اگر نفس
 تأمل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمیکند و بر کسی که کلمه توحید که اصل
 دین است از بحر وجود او طالع میگردد کسب میکند آنچه که قلم حیا میکند از ذکر
 ادن امی اهل بیان نگرده آنچه اهل قرآن کردند اظواهر جا که عروج میکنند در
 مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر نفسی رسانید اگر نفع ننواید رساند لعل
 بوم بطور حق کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود طعنت ننویسید که این
 است وصیت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند زیرا که آن شمس

حقیقت نفوس و غفران او شامل است کل خلق را هینقد که شاهنشده بر نفسی دوان
 اظهار حب خود را از او لعل از بحر وجود و فضل خود او را داخل بایمان بخود فرماید و منت
 گذارد بر او بزرگوار اگر چه خود حسد نشود چنانچه در همین جزا در این قیامت نفوس
 که از ایشان چیزی ظاهر شده بود نقطه حقیقت ایشان را جزا داد آیات خود و حال
 آنکه یکی در بحر بود و یکی در بر خدا و انا است که کی او حسد شود از جزای حق او را
 والله یجزی المحسنین

الباب الخامس والعشرون الواحد الخامس

فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب
 مختص این باب آنکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود
 و آنچه دلالت بر او میکند از شمس مجلیه در مرایا از شمس جود او بزرگوار کل را
 خداوند در نعل او مستظل فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و
 میدارد که تلطیف از آن را در نتهای کمال ظاهر سازند در مقام یسر نه در مقام
 عسر و ثمره آن اینک کسی در حق آن نسیب اعظم و اولای او دوان خطور طهارت نکند
 که کل مطهرات از بحر وجود همین نطفه اولیه ظاهر میگردد در هر حال مراقب بوده که بر
 هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان لعل
 بر مظهر حق در باین آنطورین حرفی از این جهت دارد نیاید چقدر در قرآن
 تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفسی که مد علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده
 و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در لایمی
 که خود در عقبات بوده پومی که مرحوم سید ص بنزل آمده در همین رجب صاحب

خزله امر بغسل بانی که بدان شجره طهارت باور سیده بودند و حال آنکه در شریعت ایشان دو شیئی یابس درصین اقتران کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که از حکم دین خود تجاوز مینمایند بزعم احتیاط و حال آنکه اصل میسرود چگونه که
 فرع باقی ماندان یا عباده الله تاقون

الباب السادس والعشرون الواحد الخامس

فی ان الله لم یکن له عدل ما دامت الشمس مشرقه یحضر من یدیه الله وان صین
 ما یغرب اذن من الله لکل نفس ان یمیکه الی ان یطلع الشمس من مشرقها فاذا
 لا یحل علیها یعنی ان یرد الیه عدد الواحد لافوق ذلک ان یمیکه والا
 لا یكلف بهذا وان کان من احد ینخرج من یدیه من صنع لم یکن له عدل فاذا قد عفی
 عنه فضلا من الله فی حقه ان کان غناء من ذلک والا یطرحه لان الله قد
 اغناه من بلکه من محل آخر لا یضطر بهذا وان یضطر قد عفی عنه فضلا من الله علیه انه
 فضال کریم **مختص** این باب آنکه اعظم چیزی که خداوند دست میدارد که در میان
 اهل بیان ظاهر شود حسب ایشان بعضی بعضی را و هر چه ایشان در مقامات معرفت
 یا اصول یا فروع یا ظاهری یا باطن یا اول یا آخر ترقی یا تنزل نمایند رد یکدیگر نکنند
 زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف است خوب است
 و اگر نفسی در بیان رد نفسی از اهل بیان کند بر او واجب میگردد و در هیچ مشال از آن
 که رد کند بسوی من لطیفه الله نه غیر او و کسی را نمیرسد که از او مطالبه کند الا با و بلکه
 مابین خود و خدا بر ذمه او تسلط میگیرد آن شمس حقیقت میخوابد عفو میفرماید میخوابد انقدر
 میسکند مراد خداوند از این حد این است که کسی جرئت نکند در بیان که رد نفسی کند

بذکر دون ایمان و الآ درجات هر کس بقدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر سو
 که هست اگر از برای خدا است محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروغ
 واقع شود و چه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعل یوم ظهور حق کسی دون
 ذکر محبت در حق آن بنیبر اعظم راضی نگردد لعل باین واسطه اهل بیان در یوم قیامت
 پلک نشوند و محبت او که جوهر کل ایمان است نجات یابند و چون که او است
 آینه لیس گمشده شیئی خداوند از این جهت امر فرموده که هر شیئی که در ملک او باین
 حد رسد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست
 آنچه که لایق او است از ملک او الا باذن او بعد از ادای مظاہر واحد از او و از
 حین غروب اذن داده شده بر مؤمنین که از قبل او خود مستملک شوند و شاکر شوند
 بموجب خود را الی حین ظهور و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع و عشر ثمانیه
 صبر در او الا دانکه رد کند بمالک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده من
 کل ما قد بلغ الی من حق حده من عدد الواحد اذ فرق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهور
 و من لم یوف بامر الله یوم ظهور الحق ان ینسخ قلم لیس له عدل فعليه فرض خمس و تسعین
 مثقالاً من ذهب لثلاً یقدر ان یحجب من امر الله من احد ان ینفق فی دینه و اذن
 داده شده از برای صابغی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر میگردد که بر او
 نیشی نباشد تا آنکه کل در سه رحمت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید
 حین ظهور رد کند بمالک او هر کس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در
 امر او خواهد نمود که ام عز از این عظیم تر است که ملوک باطاعت مالک خود مفتخر
 گردند و این نیست الا از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الا او حق مطلق بوده

از ماسوای خود بنفس خود و کل از مجرد او خلق شده اند و بر دو کف فضل و عدل او
 هستند و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و الله غنی منیع نه این است که آن
 نفسی که منع میکند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شان نمیخواهد عمل کند الا از برای
 خداوند الا و آنکه محبت بیکرود در نزد هر طور می عرفان رضای او را این است که
 باطل میگرد آنگه که بجان خود لایق میکند و الا صغی که باطل میگرد از کثرت خداوند بیرون
 نرفته و لله است کلشی و از این سزا است که هر چه بر حق دارد میآید از او است
 و از برای او قصد میشود ولی چون صاحب او محبت گشته بر او وارد میآید نه این است
 که در همین احتجاب حجت الله در حق او بالغ نباشد که اگر حجت در حق او بالغ نبود محکوم
 بحکم نمی گشت در همین ظهور رسول ۳ حجته الله بر ال انجیل بالغ بود و موعود ایشان همان
 حجت دین ایشان ظاهر ولی چون محبت مانده باطل گشته اگر چه آنها بر قلب
 خود خطور نمیدهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیآورده باشند و
 حال آنکه امر ظاهر است این قسم میگرد که در نزد هر طور حتی سلسله ظهور قبل
 بجان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محبت میمانند و خداوند منت میگذارد
 بر هر که خواهد بهدایت خود زیرا که آن هدایت اعتراف است نزد خداوند از هر
 چیز زیرا که هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده نیست و هر گاه او باشد
 و هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده نیست و از برای او در حجت آنچه باو وعده
 شده خواهد رسید زیرا که خلق حجت را مثل خلق کلشی فرض کن آنچه ما میگویم در
 امکان او است خداوند در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر هر شیئی قدر
 کل شیء محیط و ما من آله الا الله انما کل له مخلصون

باب السابع والعشرون الواحد الخامس

في ذكر الواجب في كل شهر بان يذكر الله في كل يوم خمس وعشرين مرة الله ابهي
 في يوم الاول الله اعظم في الثاني الى ان ينتهي بالله اقدم في يوم التاسع والعشرون
 الشهر لمخص اين باب انك از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن منموده هر
 نفسى را كه نود و پنج مرتبه بگويد يا الله ابهي يا الله اعظم يا الله اظهر يا الله انور يا الله اكبر يا
 امثال اين نوع كلمات مستند لقل در يوم قيامت از برکت تلاوت اين اسماء مقدسه
 بشرف هدايت آن نبي اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز هدايت
 حروف حتى مهدي گردد نه اينكه اين اسماء را بخواند و از ادله بر آن محجب گردد زيرا
 كه مثل اين اسماء مثل كينونيات ادلاء على الله است بهمين قسم كه اين حروف
 دلالت ميكنند بر اينكه خداوند اعظم تر از اين است كه وصف كرده شود بهمين قسم اين
 كينونيات دلالت ميكنند بر اينكه خداوند اعظم تر از اين است كه نعمت كرده شود نه
 اين است كه حروف واحد از حد شاليت خود تجاوز نمايند زيرا كه سبيله از
 براي احدى بسوى ذات ازل نبوده و نيت و آنچه در امكان ممكن خلق او است
 و حروف واحد ادلاء اسماء است بر خلق او كه در آنها ديده نميشود الا الله وحده
 و در مقامى كه آنها ديده ميشوند خلق الله اند و در مقامى كه ديده نشود در
 ايشان الا الله آن وقت حروف حمد ان يا عباد الله تتقون كه در آنها غلظت نمود
 اگر چه هر چه غلظت نتوانند اذرا كه گفت ايشان را و هر چه دنو كنند در حق ايشان
 در اقرار عبوديت ايشان بوده هست ولى علوا ايشان بمرآتت افذه ايشان
 هست كه دلالت نميكنند الا على الله وحده از اين جهت حروف تسبيح و تحميد و

تهلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را فرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی بایشان که حین
نظر محبت میگردی بل همین قسم که در حروف الله اکبر نمی بینی الا الله را در آن
کیفونیات هم مشاهد نمیشود الا الله قل کل خلق لله وکل له عابدون
الباب الثامن والعشرون الواحد الخامس

فی البیع والشری اذا تحقق الرضاء بینها باتمی نحو کان ولو کان بنفس العمل یصح البیع
والشری من صغیر وکبیر ویجوز التزیل بین من یتجر علی ما یرضی بین المشتري والبیع
وهو الی اجل علی بهاء وان نقض له بهاء

مختص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری تحقیق رضا بینها و اذن
فرموده صغیر و کبیر و حر و مملوک را همین قدر که استتلام رضا شود از طرفین
بیع و شری صحیح میگردد در بیان اگر چه با اشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده
خداوند تجارت را در تزیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و هر آنکه ناقص
و تراید یا اجل در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کل در سه فضل و رحمت حتی شاکر
باشند لعل در یوم ظهور حق در بیع آیت شمس حقیقت و شرای ما دون ادا باد
برضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد لعل بذک نجی یومند کل العالمون

الباب التاسع والعشرون الواحد الخامس

فی بیان ان الثقال تسعة عشر حصص و ان بهاء تسعة عشر حصص من الذهب عشرة الف
دینار و بهاء تسعة عشر حصصا من الفضة الف دینار و من یصغر لم یکن علی شیئ
و من لم یکل عنده علیة الحول و لم یبلغ مقدارهما علی عدد حروف الطاء حین اخذ
الکهاء خمسمائة و اربعین مثقالاً فذلک فاذا بعد ذلک من کل مثقال ذهب

تخش مائة ومن الفضة خمسين يؤتی ملك ابیان ان لم تجاوز حدوده و مال ان شیل
 الا ان یاتی من یقدر لعل بذک یبصر من لطیفه الله و کیون بذک من اشاکرین
 ملخص این باب آنکه خداوند بوده خالق خلق و ملک خود و از آنکه ملک او در نزد غیر
 موحد نباشد اذن داده برای یک کل بجای که والی ایشان است در نصرت دین ایشان
 هرگاه یک حول گذشت و مقدار آن از پانصد و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد
 نشد برید مؤمنی که نوزده قسمت رسیده باشد برای یک از هر مثال ذهب که نوزده
 نخود میباشد پانصد دینار و از هر مثال فشره که نوزده نخود است پنجاه دینار
 بلکه بیان داده شود لعل در یوم ظهور من لطیفه الله از مجرد او مستغنی گشته و
 بر او حزنی وارد نیارد اگر چه بنی اقرب کل بخود او باشد و این از حقوق الهیه
 از برای من لطیفه الله که در آن ترقاف نزد او لو الالباب شهود است ولی
 از برای نظیرین ظهور خود اذن داده لعل در آنوقت حزنی بر او وارد نیاید و
 مضطر نگردد که از حد و او الله تجاوز نماید و نفسی از اذن محزون گردد چه آنکه در
 بیان بیچ عبادتی نزد خداوند محبوب تر نبوده از نفع نفسی نبیند اگر چه با دخال
 سروری در قلب او باشد و هیچ علی البعد تر نبوده بضر نفسی را اگر چه با دخال
 حزنی در قلب او باشد نه این است که باسم او کنند آنچه میکنند و یوم ظهور او پیش
 را احتیاط گذاشته و در تصدیق او تأمل کنند مثل آنکه امروز آنچه ما علی الارض
 است باسم همان مشیت اولیه که در هر ظهوری باسم نبی آن ظهور ظاهر گشته
 میکنند آنچه میکنند ولی ظاهراست در این ظهور که کل ظهورات نزد او شیخ است
 چه واقع شد بلکه آنچه ضرا از مومنین بطهور قبل او ظاهر گشت از مومنین بطهور قبل او

حکمت اگر آنها تصدیق نکرده ضری هم بر شیعیان او وارد دنیا آورده ولی از مدعیان
 آفتاب ظهور قبل او ظاهر است و اگر کل عدالت او را مشاهده نمایند شه نسبت
 که در اطاعت مبعود خود مومنین بحق ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگر چه در این
 ظهور بر خیطار ضاء الله حرکت کند از قبح ماعلی الارض مستغنی میگردد که بر ستایش در
 ملک خود منت گذارد و از حقوق الله برایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای
 خداوند ماعلی الارض بوده دست که اگر کل در نصرت او قدم گذارند کل مستغنی
 شوند و اذن داده شده که مقدار هر شقال ذهب نوزده نخود گردد و همچنین فضة
 و بھاء هر دو با نچه ظاهر است امروز و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوزده
 صرف شود که برای مومنین بیان غیر فضة و ذهب متقلب بخردد تا آنکه کل در رسد
 فضل حق شاگرد گردند و در این حکم اسرار حکمت نزد اولوالافئده مخزون گشته
 که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار توحید را بعین یقین مشاهده میکند و
 در صحنی که هیچ اخذ نشده حد ما را در مقام خود در جانی که بیان قاف شده در
 نقل ماستحق داخل آورده اگر چه از برای تجتار در این حکم در بهاء ذهب و فضة
 امر در نصی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع میگردد و اگر بر ذمه کسی بوده بیک
 قران بر او است که بیت و شت نخود دهد نه بھاء آنرا و همچنین در ذهب
 بیت نخود دهد نه بھاء آنرا الا آنکه بعین بیج و شری شود کل اینها از برای این
 است که نفسی در سبیل حق مخزون بخردد در یوم ظهور آن لعل در صحن ظهور امری واقع
 نشود که خلق نار گردد در نفسی که در بیان حکم ایمان بر آنها میشده و الله میدی
 من یشاء الی صراط حق یقین هیچ جنتی از نفس لعل با و امر الله علی تر بنوده نرود

موصدین و بیج ناری اشد از تجاوز از حد و الله و تقدیمی نفسی بر نفسی نبوده اگر چه بقدر
خرد ولی باشد در نزد عالین باشد آیات او و الله فیصل یوم العینین اللیل یبئح و انما کل

من فضاء لیلون الباب الاول من الواحد السادس

فی نظم البیان لایزید علی تعدد عشر حبله اکتین فی ثلاثه الاولی الآیات و الاربعه
المناجات و التسه القاسیر و سته صور العلیه و انما الابواب فی کل ذلک
من الواحد الی المتعاش و ان یكون مع کل نفس صحیفه لو لم یکن من اقل عدد الالف
خیر له من الآیات لیتلون بکف یشاء و انما البیت ثلاثین حرفاً و انما الاعراب عشره
یحسب لمختص این باب انکه بیج شیشی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی
انکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نهی
باشد که صاحب اسطرلابی بمنتحمای وقت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیشی اول
آن را از آخر زیاده نبیند جانی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است
در مواعقی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر
اینکه از نوزده جلد زیاده گردد و در کل بمنتحمای اعتدال نظم و ترتیب ثبت
گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نبیند نه این است
که این قسم امر شده ولی این در منتحمای مقام اعتدال است که ذکر میشود بلکه اعتدال
از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد صروفیه شود که این قسم در حق خلق
ممکن نیست بکل آنچه نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر شده و اسم بیانی
بحقیقت اولیه اطلاق بر آیات و حده میگردد زیرا که او است حجت عظمی و بینة کبری
که دلالت نمیکند الا علی الله و حده و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث

بتفاسیر و در رابع بکلمات علیّه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد ولی کلّی در ظلّ آیات ذکر میگردد و اگر چه این
فصاحتی که در اوّل ظاهر است و آخر هم مستور است ولی چون کلّی خوانند در آن نمود
ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کلّی کنونیّه
مشابهت با جبروف واحد گشته باشد و در بحر وحدانیت ساز باشد لعل یوم ظهور
حقّ تواند بضیاء شمس حقیقت مستضیّی گردند و بقرب افنده خود نزد آن نیرا عظم
حاضر شوند بدون شئون دینیّه و دنیویّه که ظاهر است و در هر یک اگر از کلّی مرتب
حسّ ذکر شود بر غنهای اعتدال محبوب است نزد حقّ اگر چه در ثلاث اوّل ماء
غیر آسن جاری است و در رابع بعد لبّ لم تغییر طعمه و در ستمه بعد خمر توحید و
در ستمه بعد مایه کرفی الکرکن البکیر جاری ولی در هر یک کلّی ظاهر و باطن بوده است
بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است
در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد
غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد و عشرین میگردد نه اشین شرّ آن اینکه در این
واحد دیده نمیشود الاّ امثال واحد بلا عدد از این جهت است که بقرب فوآد خود
نزد و احد اوّل تواند حاضر شد در اوّل ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه امر
شده که مجله شود ولی کلّی از مبدأ ظهور یک ماء بوده که در کلّی این حروف واحد
همان حیوان است نه این است که خالصی غیر الله یا رازقی دون آن یا معینی یا
محیی سوامی او باشد بلکه این واحد اوّل خلق او است که دلالت میکند در صفت
امکان بوحدانیتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود و الاّ آن وحدانیت
ذات لایعرف بوده است و مقترن بذکری نمیگردد و او را داخل غده نبود

نیست و معروف نمیگردد و بندگان و شمه این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کل مومنین
 بیان هدایت حروف واحد متمدی کردند ولی مغز و نگاشته بجهت نقطه و حروف
 حی که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت
 و هدایت آنها متمدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته
 و الا نظر کن چقدر نقطه و آن حروف حی آن را مدعی دوستی و طاعتند و حال آنکه
 از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگاشته در آن ظهور بهم مثل این ظهور
 فرض کن و مراقب باش که بشی در آن روز محبوب نگردی که کل بیان و ارواح
 آن در نزد من مظهره الله مثل حقیقه است در کف او چنانچه امروز کل قرآن و
 ارواح آن اگر از نقطه بیان ملی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده هستند و
 و اگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن بین که از حقیقه هم خفیف تراست یا نه این
 است حکم واقع عند الله اگر چه در ظل هر حرفی هزاران هزار نفوس مستظند که
 هر یک با مرئی از او استر آن مفتخر و معززند ولی کل بهان یک خط قائم است
 که او نبرید منزل تر آن بوده نبرید غیر آن تصور کن اگر رسول خداوند یک
 آینه نازل نموده بود که کل مومنین باخیل داخل در رحمت کسی میتوانست حکم
 دون رحمت در حق آنها کند و حال آنکه احسانتوان کرد بعضی از آنها را چگونه
 رسد بکل و همینقدر بهم که نفرمود و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حد خود
 مانند این است جوهر کل علم که بیک ملی کل زنده میگردند و بیک لای اول
 فانی میگردند بجهت نشنونی که تصور کنند بقهر یا بغلبه یا شون و بیکر که مقصود است
 بلکه این حکم حکم حق است که فوق آن تصور نه که بر صرف کلماتی کشیده جاری

مگر در تمامی جده خود را فرموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج نکرده
 که کل بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر آنچه نازل فرموده از کل خلق
 زیرا که روح کل در قبضه او است و در نزد کل نیست الا شیئی اگر بر حق مشرف باشند و
 آن دلایق ذکر نیست چنانچه اگر امر و کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق
 کند حق را آیا ثمری خواهد بخشید او را علم او سبحان الله عن ذلک بلکه از برای او علم نبوده
 و علم او آن است که علم بخدا و رسول و نظایر او و مظاهر حکم آن باشد و مادون آنرا
 اطلاق علم اولوالافئده ننمایند چنانچه در زمان عیسی ع ظاهر بر این اسم، همبصدر که
 اقرار نبوت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام نکرد ثمری بخشید در حق او و همچنین
 تصور کن نزد ظهور من ع مطلقاً که اگر کل اهل بیان در جوهر علم مشمل او کردند ثمر
 نمی بخشد الا بصدیق باو فلتعتبرن ان یا اولوالعلم ثم آیه تقون و در نظم آیات تر
 آن سوره بوره از یک آیه گرفته تا با اسم مستغاث منتهی گردد و منزه و راست که در
 نزد هر نفسی یک صیغه که اقل هزار بیت باشد از شئون بیان هر کس با آنچه مسئله مذ
 است و هر کس حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب میگردد و مثل کل
 بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من ع مطلقاً الله
 اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه بایشان داده قدرش صبر ننمایند نه اینکه یکی بمسئله
 فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی بشئون عز بلکه کل
 از او است و راجع باو میگردد و او را شناخته آیات او و احتیاط در عرفان او
 نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در مابین خود و خدا تامل میکنید
 همان آیتی که مابین خود و خدا بان توجه میکنید مثال او است که در آفته شما

تاوازاو محبت نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید و مراتب
 یوده که اگر او نشناسد خود را با اسم خود ولی بشنون دیگر با آیات خود میشناسند کل را که
 بر هیچ کس بقدر شیئی حجت نباشد گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است
 که رسول او بر او وارد میگردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمیکند
 و فی الجمله داخل ناریگردد و حال آنکه بسیاری که باو عمل میکروه از نفس او بوده و
 کتابی که بر او نازل فرموده با آیات خود اعظم از آن است نزاد و زیرا که آن خود
 خداوندی است در آخرت باو که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او
 نازل فرموده از کمن بود و غیب خود مثل امر و زنگشته که در نزد پسر نفسی قرآنی هست
 که باون مستدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه محبت است چه
 با بهاء قرآن آن هزار مثقال ذهب است ولی بشی از منزل و منزل علیه
 محبت میگردد که اگر بدان رضی میشود که کاش خلق نشده بود که از مژه وجود
 بی نصیب گردد کمال وقت را نموده که صراط اوق از بر شیئی است ولی بعلم بان
 اوسع از هر شیئی است و التذیب و کلشی ثم یعیده قل انتم بانزل الله فی
 البیان لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن
 زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنی است و بعد مقادیر بیانی
 در آن ظاهر گشته نه این است که باول از آخر محبت گردند یا باخراظر شده و
 نظر در اول نموده بلکه هر حرفی در مقام خود از مار و نور در صفت خود مذکور بوده و هست ولی
 هر چه بدیع تر میگردد مراد آنگهی در آن ظاهر تر است و کل بیان قول نقطه
 حقیقت است چنانچه کل دین عرفان او است و علم باو امر او و التذیب

مردی شاء الی صراط الباب الثانی من الوحد لاسدس

حق یقین

فی ان حکم البشر حکم الکر و قدر ترفع حکم الکر و امر الکل بماء طاهر و ان الماء
 طهر ظاهر مظهر فی نفسه لفضله و لغيره بنفسه اذ الم یغیره الثالث وان حکم بعضه حکم کلّه و بالعکس
 لمختص این باب آنکه خداوند عالم بجد و فضل خود حکم ماء کاس را مثل ماء کثیر فرموده تا
 آنکه کل در سو فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بئر بمایع فیہ عمل می نمودند مرتفع فرموده
 ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عباد می ساکن باشند
 مگر آنکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر حاصل باشد و هیچ شیئی نیست که در آن حوض بنا نشود
 مگر آنکه ملائکه در آن عبور نمیکنند اگر امر از قبل الله شود بکره عبور مینمایند کل اهل بیان
 در این فضل دقت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و سایر بیان حکم طهارت در این ماء
 ظاهر نشده الا بحکم ماء بحر توحید که همین قسم که یک قطره آن تدل علی الله است
 کل بهم تدل علی الله است و ماء بنفسه طهر و طاهر و مطهر بوده است و در حین تطهیر استیلاء
 ماء بر آن شیئی بهتر است از وقوع آن شیئی در آن زیرا که در آن کره ظاهر است و
 در اقل مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماء طاهر میگردد
 و اگر در یوم طور حق حکم نماید بطهارت شیئی متعجب ندانسته که قول او مطهر است
 نه نفس شیئی اگر چه ظهور او نغشود الا با مراد گوید دیده میشود که کل اهل بیان بطهارت
 حکم قبل او در ماء با متحصصی اجتهاد عمل مینمایند ولی در یوم ظهور آن بهمان شیون
 محتجب میگردند مثل آنکه امروز ظاهر است ای اهل بیان بکرده آنچه اهل
 قرآن کردند که در طهارت جسد خود بماء جسدی نهضتای جدّه و اجتهاد میکنند و در
 طهارت جسد ذاتی بماء توحید محتجب میگردند که طاهر کنند خود را بدان که در هر فردی

که حب غیر الله در آن باشد ظاهر نیست عند الله و همچنین هر روح و نفس و جسدی که حب
 دون عرف واحد و من یحکم در او باشد ظاهر نیست عند الله زیرا که حکم طهارت
 جسد بر طهارت جسد ذاتی تسبیح و دو که او با بیان ظاهر مگر دو نه غیر آن که اگر غیر
 این بود امروز هیچ شیئی از ملت نصاری در ظاهر جسد لطیف زیاده نمی نمایند و حال
 آنکه حکم آنحضرت ظاهر است و همین قسم صین ظهور من ظنفسه الله ظاهر نموده کل خود را
 بایان باد که اگر بومی هزار مرتبه در بدر داخل شود و خارج شود حکم طهارت جسدی
 نمیشود چگونه ذاتی گردد باین تقدسات از حق محبوب نگشته چنانچه امروز
 محبوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه هزار
 بیت در او تصنیف ینماید ولی در جانی که تأمل در آن طهارت کینونیت او را مبطل
 میکند از حکم طهارت پروا نمیکند بلکه فتوی میدهد بر آنچه قلم حیا میکند که بر آن
 جاری کرده و منتحای دقت را نموده که نه از ظاهر محبت گردید و نه از باطن بلکه هر دو
 را با نتهامی کمال داشته باشید لعل در یوم ظهور حق توانید بنسیاء شمس مستضی گردید
 و اگر آن شمس حقیقت در آنی با آنچه مستورا است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم
 شود بر کل حق است که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امروز میکیند از امر
 قبل او است و در نزد او در هر حال مبدا امر و است و حکم بعض از ما حکم
 کل او است و بجاری نمودن آن بر شیئی که عینیت بر آن باقی نمانده باشد دو
 مرتبه ظاهر میکند آنرا ولی در وقوع آن در ما یک مرتبه کافی است اگر مانی باشد
 که نفس بر آن کرمی نداشته باشد در قلت و الا بچنین مانی محبوب نیست تطهیر و
 اگر مانی شینے دون طاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت

از نفس ماء مرتفع نمیکردد الا آنکه حکم ماء در اون نشود و ازیشی طاهر اگر چه متغیر گردد
 طهارت و اگر مخلوط براب گردد حکم مضاف باو میشود و با ماء مضاف تطهیر
 جائز نیست تا آنکه اغناء بر فقرا اظهار تفاض نمایند و الا نزد خداوند امر
 اقرب از لاج بصیر است ولی بیچ شیئی محبوب تر نزد خداوند نیست از آنکه ماء
 را با تمامی طهارت حفظ نمایند که اگر علمی احاطه کند که این ماء کفاس بر ارض غیر
 طاهری گذشته بر قلب مؤمن لطیف گوارانماید و اینکه بعد از تغییر حکم بطهارت
 شده جهت سعه کل است الا کدام نفس است که میل کند بقریب بان تا آنکه تطهیر رسد
 و نزد خداوند محبوب نیست وقت در طهارت را که مورت امر می میگردد که آخر
 ضرر بان نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است از اینکه شیئی او را متغیر سازد
 بلکه او امر طهارت کلاً از برای این که نفوس تربیت شوند بر شان لطافت و لطافت
 بشائی که بیچ نفسی از نفس خود بشئی مکروه نگردد چگونه رسد بدگیری لعل در یوم
 ظهور الله واقع شود و گرهی از او مشاها شود که دون رضای او دون رضا
 خداست و رضای او رضای خداست و در هر حال سزاوار است که عبد
 مومن بعواطفه مشامه خود را حفظ نماید که رایحه دون حسی است تمام نماید و همچنین
 در شر خود رواج دون مومنین را است تمام نماید که از رضای محبوب خود بازماند
 و ملتفت نشود قل انما الماء يطهرکم باذن ربکم ان یاعبدوا الله فاشکرون

الباب الثالث من الواحد السادس

فی ان الله قد حکم بان میبوا عبادہ کل قریة من بیت حر

ملخص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کل از برکت

حکم رسول الله که باین نعمت متلطف بوده اند و در حق مبدء حکم راضی شدند آنچه
 ظاهراست از این جهت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگرددند الا آنکه در
 آن عمل تلطیفی بنا کنند بخوی که اگر یومی مؤمنی مثلا گردد تواند بختهای خدا
 تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدر می که امر شده در تلطیف در
 او امر دیگر نشده و غنی شده که کسی شیئی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر
 کمال او نباشد داشته باشد مثلا اگر کسی بنامی عمارتی گذارد و آنرا با کمال آنچه در
 آن ممکن است فرساند هیچ آنی بر آن شیئی نمیگذرد مگر آنکه طایفه طلب نعمت
 میکنند از خداوند بر او بلکه ذرات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیئی در حد خود
 وصول الی مایستی در حد خود را تمتا دارد و همچنین کسی مقتدر شد و در حق
 او ن ظاهراست از او سوال میشود لعل که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت
 برگردد بارضی مشاهده طاعت خود را از مؤمنین بخود نماید و امر شده در این
 دین ابوابی که مایعلق هر مقامی است بخوی ظاهرا سازند که انسان طویل
 تواند با خفض رأس خود داخل گردد و در هر یوم هر شامی که با او مرتفع میگردد
 مقاعد لایقی است که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور حق شیئی که سبب حزن گردد
 در ملک او مشاهده نشود زیرا که کل ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از
 زمین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من تلمیذیه الله خداوند
 عالم است که در چه حد از حسن ظاهرا فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا بعد
 واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بجزئی ظاهرا گردد از کل خلق
 که بعد از او ن دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الا بطور بعد چنانچه

در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دوست و هشتاد
سال را نگذارند که از حد باب تجاوز نماید و اگر موفق گشت باظهار ثمره وجود خود
خود بنفشه محبت ماند و لکن در ظهور حق منتحای سرعت نموده که امر آنه اسرع است
از هر شیئی و در حین استماع ظهور کل علی مایکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر
قدر لحو فضل بهبسم رساند محو میگردد کل آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود
الا انکه در ثمره بعد ظاهر شود بفضیل الله ما یشاء و بحکم ما یرید

الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر صرف البیان و ان طال علیه الزمان
مخص این باب انکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ میفرماید کذا کت
در ظهور حرف با جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هفتاد و سه اراده یرا
که اشراق این کلمه بر این حدود و حمله اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این
قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت انفس
شدند همین قسم هم در اراضی امر الله نزد او و اعلم ظاهر است و در پنج مراتب
توحید افنده اهل آن متعارج الی الله مستند در ارض فاء مظاہر توحید ان
لا اله الا هو در مرایای افنده مسجین مشرق میگردد و در عین مظاہر توحید ان
لا اله الا انا در افنده مقدسین و در الف مظاہر توحید ان لا اله الا الله در افنده
موصدین و در خاء مظاہر افنده ان لا اله الا انت در افنده کبرین و در سیم
مظاہر افنده مظمین در مرایای لا اله الا الذی خلق کاشیئنه بامر مستضنی اگر
چید در بر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذره ولی حکم بر ظهور است و

ایصال مدد از مبدء تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیه صعود نمایند و بجایات حمد
اسماء حسه و سجده و هیکل انسانی تغییر میگرد که اگر کسی نظر کند در کل ارض
خطوطها را در این محس لایحه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور منظره الهی
آنوقت از محل اشراق مبدء میگرد زیرا که در ظهور فرقان که مبدء اشراق
اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت
از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر
فتره مالا یحیبه الله نماید که اگر قدرت مشاهده می شد هر آینه امر میشد که از فوق ماه
الی حدود مرتفعه بر آن از الیاس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شنی محبوب محیط
نمگرد ولی حال که در قوه این خلق متع است الا ان یشاء الله و ثواب یک نفس
بر این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان بجای
مستقر باشد و الا در ظل اخذ ظل کن و هر گاه ممکن بود که سور کل از آیات امر گردد
هر آینه امر الهی جاری میگشت که هیکل هاء در اراضی میسز باشد از کل ارض
و قطعی که محل اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع
نمیگردد الا آنکه قبول سجده از برای قطع من نظیره الله نموده و الا خلق
نمی شد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار
قبول ایمان باور نمی کردند خلق نمیشدند در هر شان سائل از فضل او بوده
که آنچه سزاوار بجز وجود او است بر کل ملکات اشراق فسر باید که مدد کل از
او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع میشود کل در
ظن ایتوا الصلوة حشر میگردد و از او حمد میگردد و اگر کل با علی الارض هم

متصل می شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور برپا شده بود الی
 مالاتهایه مدو میداد مصلین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این است
 علو امراته و جو حکم او که کل بان متمدی میگردد و آن کلمه در مقام خود
 مثل شمس در نقطه زوال مستقر است و بیچینی را خداوند خلق نفرموده اعزاز
 جوهر علمی که مقدرن با عمل گردد و هیچ علمی نیست الا علم بمبدء امر و احاطه
 شئون ما تیفرج بر او الی یوم رجوع کل بسوی او زیرا که نسرق مؤمن با غیر او
 نفس علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم آنکه او ن کتاب الله است مؤمن
 شده اند و مادون آنها از کل ماعلی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند
 همین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او
 بحق و یکی بر او گرد آنچه کرد بغیر حق این نیست الا محض علم و الا در صورت
 انسانی هر دو بظاہر هستند مثل حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل
 مرآت هیفتد که مقابل شد حکایت میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل
 حجر نسرخ کن که هر چه شمس بر او اشراق کند امکان انعکس در او نیست این
 است که آن جان فدا میدهد و آن بر او میکند آنچه میکند ولی اگر خدا نخواست
 آن سنگ را هم مرآت کند مقدر است ولی خود بنفصه راضی شده که اگر
 میخواست بلور شود هر آینه خداوند او را خلق میفرمود بر صورت بلوریت چنانچه
 در آن روز آنچه سبب ایمان مومنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود
 ولیکن چون محجب بود بهمان سبب محجب شد چنانچه امروز ظاهر است که
 مقبلین بحق ببیان مقبلند و محبتین بهمان محجب و همین قسم در یوم ظهور

من بطیره الله فرض کن که آنچه شیت در امکان هست یا بعد متکون میشود باو است
 اگر چه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از صدور خاصه در گوازه
 از برای شیر گریه کند که همان وقت مدکل از او بوده است آنچه که بوده از ظهور
 قبل او است و آنچه میشود از ظهورات بعد او است و آن شیئی واحدی است که
 مثل آن مثل شمس است اگر بمالعه طالع گردد و احد بذات است در صقع ابداع
 و اگر غایب گردد و احد نہیں است در علو اختراع و کل بضیاء او مستد از عالم
 افنده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حد جاو که نخی الیه طور فیض است
 منتفی گردد و الله لیکن فی عرف الرضوان من بیاء من عباده انه کان ذانصل عظیما

الباب الخامس من الوجود الساکس

فی حکم التلیم بان لیکن الرجال بالله اکبر و بحین بالله اعظم و النساء لیکن بالله اتمی و یحین
 اجل مختص این باب آنکه جوهر کل قرآن در مظنر کبریت ظاهر و خداوند عالم از
 نازل بفساء بیان نموده و آن اول شجره است که بکبر گفت خدا را در ملکوت
 سماوات و ارض و ما بینها و خداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم تر
 است کبریا بی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و از این سرحد محسوسی امر شد
 در بیان سلام بتکبیر بر خدا و جواب بذكر تنظیم او گردد و همچنین در اولو الله و ائمه
 بالله اتمی و در جواب بالله اجل کل ملاقات کنند یکدیگر را و شمره آن آنکه لعل
 در یوم ظهور من بطیره الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند او است لایت
 تمص اکبریت و اعظیئت و ابجائیت و احلیئت در ابداع از اینکه وصف کرده
 نشود و نعت کرده نشود و شفاء کرده نشود و تجید کرده نشود لعل قائلین

بقول خود تواند که اقبال بان شمس حقیقت نمود و همچنین در کل اسماء و امثال و این
 حقیقت واحد در حول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می بینی که
 کل ظهور اسلام از او بوده همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کل را در حرف آخر
 مشاهده میکنی که دیده نشود در آن عود الالف بدو اگر چه ظهور رکن بختی ظاهر بود
 ولی مدل بر تسبیح بود فوآد او و همان یومی که افکار صلوم خود مینمود مد آن از همان نقطه
 قرآن بود زیرا که آنچه تعلق میکرد راجع بان میشد اگر چه آن روز آن منظر در بین
 دیدی الله بود ولی او کل مد از او بودند بطور قبل او و همچنین در ظهور بیان
 تصور کن که کل آنچه هست از او است و وقت کرده که بر او وارد نیاید بلکه
 از برای او شود نه بر او و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای
 آن نفس است و الا سایر را چه حد که نقطه حقیقت در حق آنخصا این امر نماید
 ولی چون دلیل الیل چشمها نبیند او را لعل کل برکت او ن محزون نشوند و کل
 بواسطه آن در بحر وجود ساثر شوند تا یومی که خود را بشناسند بخلق خود و بفرماید که منم
 همان صاحب بیانی که امروز کل با حکام آن عمل میکنند و اینکه کل در یوم قیامت
 در ظلال نار الله نمی توانند داخل شوند الا من شاء الله از این جهت است که می بیند
 پر شده سموات و ارض و با بینما از او امر قبل او و چون او را در آن هیکل بغیر عین
 او نظر میکنند محجب میشوند و اگر بده همان هیکل نظر کنند محجب نمی شوند همین معلوم
 که امروز می بینی که احصا نمی توان نمود مستظلمین در ظل او را در مبدء امر نظر کن
 در کتب که چه کردند که قسم حیا میکند از ذکر آن و همین قسم در بیان سپین و همین قسم در
 ظهور من نظمیده الله مشاهده کن تا آنکه محجب از شمس حقیقت نگردد می و در بر کثرت

محبوب از سر وحدت گردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند با اسم دین
 رسول الله می کنند و در شصت که مبدء اسلام از قول او است قدری
 تفکر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم محبتی باشد
 بلکه اهل حق آن زمان منحصر بود بمؤمنین باخیل و کل موعود بودند با اسم آن حضرت
 و وصف آن در خدا و انا است که چقدر ما با اسم عیسی اظهار دین اورا می کردند
 و اون شصت بر روایتی هفت سال و بر روایتی نه سال اظهار قرآن را کما
 نتوانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور من بطین سره الله که وقتی که اون ظاهر
 میگردد کل مؤمنین بمیان در ذروه ایمان خود و انتظار خود ثابت و قاطع و
 بجز ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان با و محبت نشد صدق ایشان ظاهر و الا اقرب
 از لح بصیر کل هبء نورا میگردد زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل
 او است نهتای وقت را نموده که در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از مبدء
 ظهور محبوب میگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و الله تعالی

علی الذین هم آمنوا بالله و آیاته وهم بلبقاء یوم القيمة موقنون

الباب السادس من الواحد السادس

فی حکم کمال الکتب کما آلا انشئت او شی فی ذلک الامر

ملخص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینویات افئده و ارواح و نفس
 و اجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم اثماری که از این اشجار محبت ظاهر میگردد
 جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا نفس یا اجساد ذاتی
 یا نفسا مستزق نشوند فی الحین موت ایشان را درک میکند کدام موت غیر محبت

که از حکم دون ایمان عظیم تر باشد نظر کن بین بشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه
 هفتمین شکادتین در زمان عیسی ۴ بود و امروزهست و چگونه حکم اسلام بر آنها
 نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من بطیفسره الله جانی که در مبدء
 امری که اسلام بان منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است
 در شئون مایض علیہ آن از این جهت است که امر شده بر موحل کتب آلاکه
 در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله
 در کتب سماویہ اگر چه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل
 مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین باهکاف در فرقان نازل شد و همچنین در نزد
 هر ظهوری نظر کن در جانی که کتب منسوب الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتقا
 آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مرات
 بالنسبه بش گو یا دیده میشود من بطیفسره الله می نویسد کل کلمه شهادتین را باسم
 خود واداست جو هر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن با و نگردد
 آنچه در بیان مالک شده موه میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور
 من بطیفسره الله آثار نقطه و آنچه در ظل او متدل بر او شود اثمار این جنس
 و حدایت است و آنچه در حدیث رسیده که شیخان ما در یوم ظهور حق متحل
 میشوند آنچه متحل می شوند این است مراد حق چنانچه حسین ظهور رسول الله ص
 در غیر مؤمنین با همین حکم بود اگر چه آنها مسترزق بوده اند با آنچه من عند الله بر
 عیسی ۴ نازل شده بود قسم بذات مقدسی که شریک از برای او نبوده و نیست
 که در یوم من بطیفسره الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است

از گل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود
 اگر چه نفس آید واحد باشد و بر غیر او نمیشود اگر چه با علی درجه علو بیان رسیده
 باشد الا آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محجّب مانده از رزق بدیع خود در
 ظهور من مطینه الله و محجّب مانده مثل آنچه اهل فرقان مانند زیرا که باز راق قبل
 او سترزق استند و باز راق بدیع او محجّب که این است جوهر کل علم و عمل اگر
 توانید درک نمود و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب السابع من الواحد الواحد

فی النکاح و عدم جواز المهر ازید لاهل المدائن علی اکثر من خمس و تعین مثقالاً
 من الذهب و لاهل القرى خمس و تعین مثقالاً من الفضة و لا اقل من ثلثه عشر
 فی کتبتیها و لا ینبغی الصعود و لا النزول الا واحداً واحداً بالعدو و لا ینبغی الواحد
 و یرفع الانقطاع و مثبت الاقران بعد الرضاء بکلمة یدکر فیها کلمة لله
 لخص این باب آنکه خداوند عالم از وجود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود
 انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذئی در رضای خدا از برای او وارد نیساید و برضا
 مرء و مرثه و کلمه که دلالت کند که او بوده از برای خداست و راضی است بحکم
 او بطوری که در مواقع خود مفصل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این
 آیه را انبئی انما لله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ما یرى و ما لا یرى و
 العالمین با آنچه مفصل در شده از حدود هر دو همین قسم از آن طرف و هر دو مقرر کنند
 بر لوجی و شاید باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیره او اگر از برای او باشد
 حکم اقران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای اهل مدائن که مراد اهل

شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد لکه فوق آن و اقل آن بر نوزده
 مثقال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحد واحد از هم میزد شود یا نقص شود که این پنج صد
 تجاوز نمیکند که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و
 رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قرمی بهمین قسم در فتنه مقدر شده من
 عذابه که بفق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد و بکثر از آن اگر قدر عشر
 عشر قیراطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا آنکه کل تکلیف در فضل و سه
 رحمت حق باشند و اموال خود را از سبیل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر انوش
 عارف بخشند بر یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقران عزیمی نیست بر
 آن این نوع حکم شده که کل در سه فضل و رحمت حق باشد و نظر کنند با آنچه که حکمت
 اقران بر آن منعقد می شود که کلمه لله باشد لعل در یوم ظهور من تطیبه الله
 از مرآت این کلمه که مدل علی الله هست تجاوز نمایند که اگر کسی در همین ظهور او ایمان
 با و نیارد اگر چه لله گوید باطل میگردد حکم او الا آنکه آرزو با مر او ثابت شود آنچه
 می شود از مواقع دین چنانچه کل لعل چنان میکان که لله میکنند آنچه میکنند
 ولی از برای خدا اگر بود چه امر و دمیست و همین قسم در اسلام اگر کل در ظهور الله
 از برای خدا میکردند چگونه باطل می گشتند و همچنین در نزد ظهورش حقیقت اگر
 کسی لله عامل بود منحرف از مرآت او نمیشد کل که می بینی که میگویند لله میکنیم یا
 آنکه آیه وان صلواتی و نسکی و محیای و مانی لله رب العالمین میخوانند عذابه
 کاذبند و الا حکم دون لله در حق ایشان نمیشد بلکه بزعم خود از برای او میکنند
 بر او میکنند آنچه می کنند این است که کل اعمال بفرمان همین قبول نمیکرد و باطل

می‌گردد و اگر در بیان الی صین ظهور کلّی عمل کند لکن عالمند لکن زیرا که در ظلّ
 مرآت او مستقرند عند الله مقبول میگردد و عمل ایشان ولی در نزد ظهور سن نظاره
 اگر از برای او کردند لکن کرده اولاً ما جعل الله بین الحق و الباطل ثامناً هر کس از برای
 او کند در ظلّ آلا الله محشور میگردد و هر کس از برای غیر او کند در ظلّ نفی محشور
 میگردد ولی در هر حال کلّی طائفند حول این مرآت مثلاً آنچه که امت عیسی ۴
 میکنند بگمان خود از برای خداوند میکنند بواسطه عیسی ۴ که آن زمان مرآت مدّ
 علی الله بوده ولی صین ظهور رسول الله ۴ اگر از نصاری کسی ایمان بآن حضرت
 آورد آن بوده که از برای خدا غافل بوده و الا کذب کلّی عند الله ظاهر گشت
 بچیزی که نزد رسول الله ۴ ظاهر گشت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال از
 برای او تغییر می‌نموده و نیست و شهادت بر شئی نشان قبل از شهادت در او
 ذکر شود و موصوف باین وصف نظر او میگردد که شئی اولیه باشد که در
 هر ظهور ماسخد او ماسخد خداوند است و ماسخد ذات غیر او کسی عالم باو
 نیست و اولم یزل و لا یزال شاهد بر کلّ شئی بوده قبل از وجود او و شهادت
 او بر کلّ شئی قبل از وجود او مثل شهادت او بر کلّ شئی است بعد از وجود او لا
 یعلم احد کیف هو الا هو سبحان الله عما یتهمون و هیچ شئی سبب نجات
 نمیکردد الا آنکه کسی در الله صادق باشد و همین قسم سبب اجتناب نمیکردد مگر
 آنکه در نزد نفس خود بگمان آنکه از برای خدا است محجب گردد و الا هیچ نفسی
 نیست که باین خود و خدا بخوابد که عصیان او را کند بلکه گمان میکند که لکن است
 و حال آنکه بدون الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نظر

در نزد ظهور من بطینه الهه که کل عاقلین از برای خداوند در بیان بحیث آیات
 الهه عامل شده اند و آن روز هم که همان حجت است چگونه میشود که از برای او
 عامل نشوند چنانچه در حین ظهور بیان بکل اهل فرقان همین تم گفته شد ولی آنکه از
 برای خدا نبود نتوانست تصدیق کند و آنکه بود فی الفور تصدیق کرد این است
 که در نزد هر ظهوری خداوند عالم استخوان میفرماید عباد و خود را که بشناسند خود
 ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد
 ظهور رسول الهه شناسانید هر نفسی که در انجیل مدعی بود که از برای خدا بدین عیسی
 عمل می کند و همانقدر که داخل اسلام شدند از آنها همانقدر لایق عامل بوده اند و
 متدین بدین عیسی ۴ و مسوای آنها از برای خدا عامل بوده اند و متدین بشریعت
 عیسی ۴ روح الهه بدین بوده و الا خداوند عالم اعز و اجل از آن است که کسی از برای او
 عمل کند و داخل نارسود و همچنین نزد ظهور بیان مشاهده کن آنچه از اهل قرآن داخل
 در آن شد لله بوده و الا لدون الهه که در هوای خود گمان میکرد که لله میکند
 ولی عند الله از برای دون او می کرده و مراتب دون و اسماء آن نزد مؤمنین
 بیجان ظاهر است که اطلاق هر دون خیری در آنجا شده و از آنجائی که عمل
 از برای خدا کردن منوط است بعل از برای ظاهر امر او در آن اگر کسی عمل
 کرده است از برای مظاہر امر حق که محمد ص و آل محمد ص و ابواب هدی باشند
 از برای خدا کرده و الا الی الله راجع نمیکرد و مراتب لله در قبل رسول الله ص
 بوده که مرایای ثمانیه و عشرت تجلی شمس جو داد و آنها مراتب لله گشته اند از
 برای خداوند و کل عاقلین از برای خداوند چون در ظل مظاہر امر او متظل گشته اند

مقبول گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحیدان بلا اقران
 بزرگ نظر امر مقبول میشود برآینه عمل آن هم از برای الله بدون عل از برای مظهر
 قبول می گردد مثل میزغم در انجیل و فرقان تا در بیان و من عظیمه اله بر توحید
 گردد مثلاً شهادت توحید در انجیل مقبول نمی شد الا بشهادت عیسی ۴ روح الله
 و همچنین شهادت عیسی ۴ مقبول نمی شد الا بشهادت بر حروف حی آن در آن
 زمان اختصاص حقی از برای این است که کل مدل بر این واحد شوند تا آنکه ایشان
 نبینی و الا کل آنچه در انجیل می بینی کثر همان واحد اول است اگر چه یک نفسی
 باشد که در مشرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود
 از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع بان میشد راجع الی الله
 میشد حال کل از برای آن حروف واحد قسم عمل کردند که ما یرج بسوی ایشان
 ما یرج الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله ۳ با و ایمان نیاورده کل آنچه از
 برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد
 که آن واقع از برای الله و حروف واحد آن ظهور کرده و الا عند الله صادق
 نبوده که اگر صادق بود موافق بر ایمان بر رسول الله ۳ و ایمان بحروف حی او میشد
 و حال آنکه می بینی که در هر کور از برای خدا بحروف واحد در انجیل عمل میکنند
 حال آنکه در نازند و از برای غیر خدا میکنند و همچنین در قرآن نظر کن از اول
 ظهور آن تا سینه هزار و دو سیت و هشتاد هر کس از برای خدا عامل بود جادما
 بودند که از برای محمد و آل محمد و ابواب هدی بودند که اگر کسی در حقیقت او را
 از برای محمد بود و در حقیقت ثانویه از برای امیر المومنین نبود صادق نبود در این که

آوست از برای خدا و همچنین الی ما ینتی الی آخر الالباب ولی ازین ظهور بیان
 اگر کسی از برای خدا بوده محبت و مظاهر امر او است که از برای خدا بوده
 بنقط بیان و مظاهر امر آن و همچنین در یوم من عظیمه الله خواهی دید که کل میگویند
 که ما از برای خدا عالم و بحروف واحد مؤمن ولی اگر حسین ظهور باد از برای خدا عمل
 کردند هر آینه صادقند و آانی ایمن باطل میگردد آنچه مابین خود و خدا از برای
 خدا میکنند چگونه و آنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین بیان که
 بسبب نسبت بسوی او حکم الله در آنجا جاری می شود زیرا که آن آیتی که عبد
 مابین خود و خدا توجه بان میکند و مشاهده جمال الله در فواید خود میکند و قصد
 الله میکند در هر عمل آن آیتی است که از من لطیفه الله بوده در افنده کل قبل از
 ظهور او و ادن آیت نزد او مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که
 شجره حقیقت ظاهراً بر آن بر جهت عبودیت بر افنده کل تجلی میکند ولی کیفیت آن
 بر آیات افنده تجلی میگردد که در آنها دیده نمیشود الا الله و صده و صده که اگر
 این نباشد چگونه میشود که عبد مابین خود و خدا الله میکند و مظهر حقیقت از او قبول
 نمی کند زیرا که آنچه مابین خود و خدای کند شبه آیه حقیقت است که از آن شمس
 حقیقت در او شرف شده مثلاً اگر رسول خدا متعلق نفرموده بود که عمل کنید الله
 هر آینه کسی عارف بود که عمل کند الله اگر گویی بعبارت دیگری گفتند در همان
 نظر کن که آنهم بان رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا آنکه نستی شود بید
 که بدنی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف فتنی شود ظهورات بعد که نهایتی از
 برای او نیست مثلاً حسنی که نفسی مابین خود و خدا بنقطه بیان حزن و از دست آورد

آن آیتی که ما بین خود و خدا بان عمل میکند و قصد الله میکند ایست که از شمس جود او در او
 متجلی شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محتجب می گردد ولی در ظهور قبل اگر کج
 این آیه بواسطه رسول الله ص است تصدیق میکند زیرا که غیر از این نشنیده و ندیده و
 در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در همین اقران دو نفس که لله عمل میکردند
 مثلا سید الشهداء چون که از برای رسول خدا می کرد از برای خدا بود ولی آنکه بر آن
 حضرت وارد آورد پیش خود الله میکرد و حال آنکه لدون الله بود و آن آیتی که او
 ما بین خود و خدا در او ندیده الا الله را در انوقت آنحضرت آیه تکوین ان ایست بود در
 خامس که اگر کشف غطای شد میدید که آنچه خود الله میکند با میکند و از برای او اگر
 چه محتجب بود و بر او کرد کل این تطویل از برای این است که لعل یوم ظهور من نظمیده الله
 پیش خود نوشته که ما لله میکنیم آنچه میکنیم که این آیه که شما توجه با میکنید الی الله شجی است
 از شمس جود او در آیه کینویات شما که از ظهور قبل او تجلی شده و در ظهور بعد او
 تقابل بسم رسانید از برای او خواهد بود چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده اید و
 الا ما بین خود و خدا از برای خدا نگرده اید زیرا که خداوند امر نموده که آنچه از برای
 میکنید راجع بمن نمیکرد الا آنکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نمود ذات
 ازل را بلکه اگر درک کنید منظر او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر در این
 منظر را مثلا وقتی که نفسی که امر با ما این جل شد ما بین خود و خدا نظر نمود امری را و
 حکم نمود ولی همان ما بین خود و خدای او که او بان صعود نموده ایست که بظهور
 قبل بمن کینویت در او است که چون آن را شناخته این نوع نموده که اگر
 میدانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور اخراجی او که آیه که در کل میل است

که یاد توجه الی الله میکنند از او بوده هر آینه راضی نمیشد که بر قلب او خلور کند و
 چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز ما بین خود و خدا بر رسول الله مقرب الی الله
 هست در یوم من بطیفسره الله هم همین قسم کل مؤمنین بیسان جلی میشوند که پیش
 خود گمان میکنند که لله میکنند ولی بر آنکه میکنند شش گویان آن آباتی است که قبل ما
 مقرب سجده شده اند و در انفس متجلی شده و نمیدانند که اگر بدانند بیچ ناری
 از او داشته ترغیت که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال
 آنکه از اول عشر تا آخر عمر بان آتی که در او است از محبوب کند آنچه میکند اگر از
 برای خدا کند بین چند امر عظیم است که اشخاصی که واقعا لله میکنند در آفات
 که از برای محمد و مظاهرا او باشد و در انفس که با آتی که از عرف واحد
 فرقان در آنها متجلی است میکنند ولی چون از عشر امر مجتنب این است که لدون
 الله دافع میشود در این ظهور که اگر لله بود فی الواقع تخلف در ظهور بدیع از شمس
 حقیقت نمیورزید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدیع حکم لله در حق
 آنخاص میشود الا آنکه داخل این ظهور کردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و
 قبل از آن راهم و بعد راهم مثل آن بین بیچ تع عشر عشر آتی بر خلق نگذشته
 مگر آنکه کتابی من عند الله بوده که باو سدهین بدین او بوده اند و در آن ظهور عاقلین
 باو لله عامل بوده اند اگر ثل با آنچه در او بوده طبق ما نزل فیه میکرده اند حال نظر کن
 تا ظهور فرقان که کل آنچه لله میکرده اند بان کتب چگونه لدون الله شد که اگر لله
 بود لابد در ایمان بفرقان داخل میشدند و همین قسم در ظهور من بطیفسره الله با لب
 بطیفسره بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان لله باشد ظاهر میشود لله بودن او

مگر آنکه از برای صرف واحد باشد حکم مایکثر در شیخ شیخ در صقع خود حکم واحد و احد
 او جاری میگردد که در یوم ظهور من لطیفه الله کل بیان یک واحد معنی عدد است
 که آن واحد راجع میشود به واحد بلا عدد که همان نفس من لطیفه الله باشد و بعد از
 حی با و تجلی میگردد و بعد واحد اول تکثر میگردد تا یوم ظهور اخرای من لطیفه الله
 که در حین ظهور اول باید یک واحد باشند که در او دیدن شود الا واحد بلا عدد که
 نفس او باشد چنانچه امروز کل مؤمنین بقرآن اشباح آن واحد اول است
 که منتی میشود بحروف حی و از او منتی میگردد بر رسول خدا ص نظر کن در سر وجود و
 حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت گیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلا
 فاصله گیر از این جهت است که کل در نزد ظهور حی بشمس حقیقت نماند ممتدی
 شد همین قسمی که فیض وجود با ایشان رسیده مرایای که تقدم بر آنها جسته همین
 قسم هم در هدایت مثلاً نظر کن ادنی نفس برستی را که اگر خود بنفش بشمس حقیقت بر خورد
 نتواند به هدایت او ممتدی شد چونکه در رتبه دنی و واقع گشته اگر چه در آن رتبه هم
 اگر ناظر شود بمبدء امر فی الفور میتواند ولی چون آن نظر در او نیست ظهور او
 از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود بعالم تسریه خود و آن عالم بعالم ترقی
 خود تا کم کم منتی شود بجسی که میتواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم کم از آن منتی شود
 تا آنکه بجسی رسد که تواند کلام ائمه را بفهمد و از آن کم کم ترقی کند تا آنکه بجسی رسد که
 کلام رسول را میفهمد و آنوقت بر عالم افصده وارد گردد که بتواند کلام الله را
 فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد میشود فی الجبین خاضع میگردد و علوی
 رسالت او در نزد او نالشیئی میگردد ولی بر آن برمی آید اگر یومی یک کتابی

شود که خاضع از برای شمس حقیقت نمیگردد زیرا که این همه موجب واسطه فواید بوده
 که تاخرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل ماکو که در هر شان
 آیات الله نازل میگردد ولی بر مکان اثری مترتب نمیگردد که اگر کشف غطا بجز موجب
 که نفوس واسطه باشند شود فی الجمله در صقع خود مومن باشد و آیات او میگردد
 چنانچه جوهر کل وجود در حین استماع مومن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در
 کینونیت او بود که مقترن با کل نتوان ذکر کرد چگونه بشود دیگر رسد این است معنی مایضه
 علی قلب النبی افضل من عبادة العتین زیرا که آن نفس با آن جوهر تجرد حین
 نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار بوجدانیت خدا میکند ولی آن نفسی که بیتر
 واسطه نفس با و همندی شده حین استماع مذک نمیگردد بلکه تعقل نمیتواند نمود چگونه که
 ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود با او ای شهادی بیان محجب نگشته در
 نزد ظهور که مثل شما با همین قسم است که ذکر شد بواسطه مالاخصایه عرفان کلام حقیقت
 را نموده اید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوق آن مستبعد نگاشته اگر مترتب
 نمیگردید که کل کینونیات و اعمال اهل بیان نزد او مثل صدیقه است در کشف او
 یقبله کیف یشاء بما یشاء کسی که مرایای کینونیات شما را از نظر الله بیرون میبرد
 و لدون الله میکند بجزیی که محجب میشود از او چگونه است حال اعمال شما نزد
 فلتمتکن فی خلق افندکم ثم علیه تستدلون کل این بیانات از برای این بود که اقرار
 بالله شود نه لدون الله که اگر اثری در ملک مترتب شود بالله باشد گو یا دیده میشود
 که حین ظهور من لطیفه الله که کل ما بین خود و خدا الله میکند و حال آنکه اول لدون الله
 در حق ایشان حکم میکند الا کسی که از برای او کند که او الله عند الله کرده و همچنین در بیان

کسی از برای حروف واحد کند که کرده تائیدی شود بکلمه اوئی ذکر که اگر از برای ارتقا
 بیان است لله میگردد چنانچه در فرقان تائیدی که نص خاص منقطع نشد از
 مظاهر آنچه بان او امر شده لله شده ولی از زمین انقطاع آنچه طبق او امر آنها شده
 لله شده مثل علامی فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و انمه هدی و ابواب
 هدی عمل نموده در این ظهور هم تائیدی منقطع نگشته آنچه شود با لله است ولی بعد از
 انقطاع آنچه طبق او شود لله است از حروف واحد تجزیه و ترکیب لعل در یوم ظهور
 قیامت تواند بهدایت آنها تمیزی گشت همین قسم که لله ثابت نمیگردد الا آنکه آن
 شئی و رسول الله باشد و همین قسم از آن بسد گرفته تا آنچه او امر آن نمیشود کردد لله
 صدق میکند الا آنکه از برای مظاهر امر او کردد و بر کس مطابق آنچه در بیان است
 عمل کند شئی از حروف بیان میگردد تائیدی شود با وجود و کمال تراتب راداشته
 که در نزد ظهور من بطینسه الله آنچه لله کرده اید لدون الله نشود که اگر از برای او
 شد لله و لفظ بوده و الا باطل میگردد بذا ما وصیکم الله رحیم ان اتم به تعلمون

الباب الثامن من الواحد السادس

فی ان من استدل بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الكل عن الاثبات مثلها
 فلا دلیل له و من یروی معجزة بغیر ما فلا حجة له و من ادعی الآیات فلا یترضه احد
 لا بدان یقرن ذلك الباب فی کل نعة عشر یا مرة واحدة و یتفکر فیما نزل فیہ باللیل والنهار
 مختص این باب آنکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده
 از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگر چه در هر ظهور کل شئون شجره حقیقت منقطع غیراوست
 از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی بیند علو انرا

و در آیات بنحوی است که اگر کُلّ خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجت را واحد قرار
 داده لعل بوم ظهور من لطیفه الهی در حق اولم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل
 شده دون احتجاج بان نبوده که اگر کُلّ بر آن واقف شده بودند امروز امرایشان
 محصل تر بود از اقرار بحق انشؤنانی که خود روایت میکنند و حجتی در کتاب الله
 از برای آنحضرت نیست بلکه اگر تعارض کند علی با آنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده است
 و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنید لعل در ظهور من نظیره الله
 محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براین بوده و هست نه اینکه
 در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید
 مثل آنکه هر روز صبح دعای عهد نامه را میخوانید و از بسکه العجل العجل گفتید بر خود
 مشتبه گردید دون حجب خود را بر انفس خود و گمان کردید که حجب او را دارید
 و حال قریب بده سال تجاوز است و امر الله ظاهر شده تا آنکه امروز محمل مقصود
 خود را در جبل قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجتی که دین کلّ مسلمین بر او برپاست
 ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی ما ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که ایستادن
 بآیه نماید و اینصدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیر الله نمیتواند آیه نازل فرماید همین قدر
 که دیدید این نوع حجت ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اولیه است که
 در صدر اسلام خداوند بر اد قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل
 فرماید اگر در حجت دین خود موقن بودید این امر را تعقل میکردید زیرا که امر از دوش
 بیرون نیست خداوند عجز کلّ را در قرآن نازل فرموده چون نظر میکنید این انفس
 را هم در کُلّ می بینید امتناع بر خود راه میدهند این است که محتجب میکردید با آنکه

بمان قسم که خداوند نازل فرموده در بدین قسم هم نازل می فرماید در عود اگر باین
 نظر نظر کنید اقراب از لح بصیرت صدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگوئید امتناع دارد
 بلی از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد بقدرت
 کلام خود جاری می نماید و ظاهراست که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند
 مثل آیات او ایان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هشتاد سال گذشت
 کل یقین نمودند بر عجز کل حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه
 ظاهر شود بر هیچ قدرت و قدرت بدون تعسک و شونی که در نزد اهل علم متصور است
 با وجود این امتناع که غیر از من بطیحه الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده
 در بیان که اگر نفسی او عاقد آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را لعل
 بر آن شمس حقیقت حزنی دارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال
 کل یک دفعه باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نگردد و بسیکن بر
 او هم نگردد حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الا بنفس او حال
 اگر شنوید چنین امری دیقین نکنید کتب امری نموده که سبب عزن او باشد اگر
 چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصویری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او
 گردد بر صاحبان حب او بعید است که او را مخزون کنند احتراماً لایمه
 زیرا که امر از دوشن بیدون نیت یا اداست و حال آنکه غیر از او ممکن نیت
 که آیات بر هیچ فطرت نازل فرماید که چرا نفسی کتذیت حق کرده باشد و حال
 آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را
 نسبت داد و آنکه دارند حکم او را با خدا بر خلق نیت که حکم بر او نماند اجل الله

و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن مجید
 در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفصه دلیل است بر ضیاءش وجود او و عمر
 کل دلیل است بر ضرر و احتیاج بسوی او سبب این امر این است لعل در یوم
 ظهور حق قدمهای ایشان بر صراط نلغزد و بآیه شحی که در آفنده ایشان است
 بر کمون وجود خود بآن آیه حکمی نکنند که یک دفعه کل کینونیت و اعمال آنها باطل گرد
 و خود خیر نشوند اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان
 ظاهر فرماید و انقاسی حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید باو که ظاهره که از قبل
 او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین تواند در حق او اظهار یقین نمود و دون آنها نمانند
 اظهار و قوف نمود که وقوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را
 اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است
 که کل ماعلی الارض بآیات مشرق در آفنده ایشان انشخص حقیقت انا لله عالمون
 میگویند ولی صادقین جاد می هستند که نظر بکمون آن آیات باشد عزوجل نموده که
 آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء اوست فاصل است مابین کل شی

تکلم حجج الله قدمت علیکم ان باعباد الله فالقول

الباب التاسع من الواحد السادس

فی ان استعمال لباس المحریر حل فی کل احوال و کذا حکم فی استعمال الذهب و
 الفضة
 مختص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده بلبس حریر هر نفسی را در هر شان همچون
 در استعمال ذهب و فضه تا آنکه کل در این جهت آنچه سبب سکون قلوب عباد است
 رسیده و فتهای سکرالکسی را در یوم ظهور با یمان بن بطین سره الله ظاهر سازند زیرا که

اگر گل ماعلی الارض را انفاق می نمودند سبیل از برای این حکم نداشتند و لیکن خداوند
 عالم عزوجل از سبیل خود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آنرا و صغری از برای نفسی
 نباشد در عدم وصول آن بان که بجهت حب خداوند اجرو شب آزمانه اعف میفرماید
 و در آخرت باو کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی نبی از این ظهورات خواهد افتخار کند
 یا ارتضاع و رزق محجب می گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شأن که خداوند
 منت گذارد بر عبد بظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار خصم و خشوع بخلق زیاد
 نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزتی بر این ظهورات
 نیست الا با ایمان بمن مطهره الله که اگر شرف باین اسباب میبود امروز در رزق
 نصاری زیاد تر از بهر ملتی است و حال آنکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود
 دلی اگر اقران با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حق عبد و هرگاه نفسی
 مالک شود اسبابی از ذمب یا فضله و باون نفسی رازنده کند بهتر است از برای
 آون از آنچه مالک شده و باون مستلذذ است در رضای محبوب خود زیرا که
 قلوب عمومین است محل رضای حق و شبه نیست که خوشنودی ایشان نزد خدا
 اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن نبی را و مستلذذ باو است
 و لیکن این در وقتی است که نظر سجد و خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی گیتی
 نیست که رضای عالی اعظم است عند الله از رضای سلسله تحت مثلاً اگر نبی که
 من مطهره الله باو فرخاک شود نفس او باو نزد خداوند اعظم تر است از اینکه
 کل وجود فرخاک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب من کل الاسماء والامثال الی
 ان ینتی الی ذوالوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی دلیل نتوان

تمیز داد زیرا که کل معنی علو و قرب بحق هستند و کسی نمیداند مقام کسی را الا شجره حقیقت
 که آنهم اظهار میفرماید مقام خلق را این است که سزاوار است که بحکم اول کل عمل کنند
 تا آنکه بر هیچ نفسی صرنی وارد نیاید در فوق ارض از نفوس کسی که بودند بآنکه و آیات او
 که لکن یرفع الله عنکم نطفکم و یاذن لکم فی الکتاب انتم تشکرون

الباب العاشر من الواحد السادس

فی ان کل نفس فرض بان نقش علی عقیق الاحمر هذه الآیه قل الله حق وان دون الله خلق کل عابد
 بمختص این باب اکیهچ شکاری در بیان از این محبوب تر نیست نزد خداوند که در یابد
 انگشتری باشد از حقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله حق وان ما
 دون الله خلق کل عابدون شمه آن اینکه شهادتی است از قبل نقطه حقیقت
 بر اینکه خداوند لم یزل ولا یزال حق بوده و هست و مادون آن خلق او بوده و هست لعل
 در یوم ظهور حق بان حق که محقق بر حق است اقرار کنند بر اینکه مادون خداوند خلق او است
 نه اینکه این خاتم برید او باشد و حق ظاهر شود و شمه این آیه را نزد آن حق ظاهر نماید
 و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقیقت آن نکرد همین خاتم شاید بگیرد و بر او باطل بگیرد
 آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در بیان
 تصدیق بحق شده بواسطه حقیقت او بوده ولی چون ظهور حق از برای اهل حق حجت
 و دون آن ناراست این است که کل متحن میگردند در آرزو و او است مرآت
 الهمیت و شمس ربوبیت که مدال بوده علی الله و حده و حده و اگر نفسی خواهد خود را
 در حرز حق داخل نماید بر عقیق مدوری امر نماید که نقش شود به شکل دایره معروفه که
 پنج واحد است و در اول آیه لکن کسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث خروف سبیل

و در رابع اسماء است و در خاص آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف
 متجاوز نباشد و اگر در دائره اول و ثانی هم حروف تته و عشر را نویسد محبوب است
 نزد حق ولی کل ایضا در صورتی است که در ظهور من طیفیره الله درک نماید که چه
 نقش نموده زیرا که اول همان حروف واحد اول است که در حئی منکثر میگردد تا آنکه در مرتبه
 خمس بعد لله ظاهر میگردد و اگر ایمان بحدوف حئی من طیفیره الله آوردی بحدوف
 که در واحد اول داخل شدی بحول دقوه خداوند الی ما لا تخصایه بهم که کثرت شود داخل
 خواهی شد اگر در ظهور نقطه بسیار بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده نمودی
 که کل بهدایت همان حروف اولی متمدی شدند و متمدی نیست الّا مثال متمدی
 این است که الی ما لا تخصایه که کثرت بهم رساند نیست مگر همان واحد اول این است
 خلق کتوین کل ذرات و همچنین شئونات دیگر را بر خلق کتونیات مشاهده کن و محجب
 مگردار شمس ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شبهه او را دوست دار که اسمی است
 که مدل بر او است و هر شیئی را که دیدی که مدل بر او نیست اگر ذره طینی باشد که
 در ملک غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای
 من طیفیره الله است لله است و آنچه از برای دون او است لدون الله
 و همچنین در نقطه بسیار مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطه فرقان همین قسم بود
 و قبل از آن در نقطه آنجیل الی آنکه نتهی گردد و بیدیع فطرت اول و همین قسم که از
 من طیفیره الله ترقی نماید الی ما لا نهایه نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت
 مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من آله الا الله انما کل له مخلصون

فی ان لا یجوز ضرب المعلم الطفل از یدین خمسہ خفیفة و قبل ان یبلغ خمسین فلا
 یجوز الضرب مطلقاً و بعد فلا یجوز از یدین خمسہ لا علی اللحم بل یضرب علی اللبانی
 و ان یریدن علی العنته اویضرب علی اللحم یحرم علیه التقرب الی زوجته تعد عشرتاً
 حتی و ان نسی و ان لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربته تعد عشرتاً لامن ذمیب
 و قد اذن الله للصبيان التلاعيب فی ایام البعید بما فی ایحیم و ان یتقرن
 کل نفس علی کرسی فان حین الذی یتقر علی الکرسی او سریر او عرش لا یحب من عمره
 بلخص این باب انکه در هیچ حال خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی مخزون گردد
 چگونه انکه ضری باورسد و نخی شده کل را که طفل قبل از آنکه بخش منین برسد
 او را تا ذیب بلسان نمایند و بر او عزنی واقع سازند و بعد از بلوغ آن زباده از پنج ضرب
 خفیف تجاوز نکند آنهم نه بر لحم بلکه بستری حائل کنند و بر شتون دون و فرج او
 سازند چنانچه داب این زمان است و اگر تجاوز از خمس نماید نوزده یوم بر او
 حلال میگردد اقران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده شمال ذمیب
 دیه تجاوز از حدود الله را دهد بر آن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند که
 در هر حال اهل بیان بر فوق سر بر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محبوب
 نمیکردد مگر این او امر این است لعل بر آن نفس که کل از بحر وجود او منوجد
 میگردد حزنی دارد نباید زیرا که معلم نمی شناسد معلم خود و کل را چنانچه در ظهور
 عرفان تا محصل سال گذشت کسی نشاخت شمس حقیقت را و در نقطه بیان بیت
 و پنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدر فرموده باشد از عمر لا یعرف
 که همان ایام خوشی او است اگر چه کل نظر او بیند ولی چرخ با او ناظر نیستند لابد

بر او حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا ص قبل از نزول فرقان همه حسن کمال و
 دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که گفتمند
 که قلم جیا میکند که ذکر کند همین قسم نظر کن در نقطه بیان شئون قبل از ظهور او و در نزد
 اشخاصی که می شناختند او را ظاهراً است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز ناصد
 هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی میگویند که قلم جیا میکند از ذکر
 او و لیکن اگر کل با آنچه خدا فرموده عمل کنند حزن بر آن شجره وارد نخواهد آمد زیرا
 که اگر نباشد کسی را محزون نسا زد آنهم نفسی است در میان خلق اگر با آنچه کل بر او
 خلق شده اند اقدام نوزند بر دون آنهم فریب نکرند که هیچ فضلی اعظم تراز
 این نبوده و نیست اگر چه دیده میشود که ایام سرور و آیام قبل از ظهور او است اگر
 چه ظهور او در بجهت خلق خواهد بود که بحسب او تمیم بوده و هستند و لیکن مثل امروز
 بیمن کل با سم او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه میشوند یا عباد الله متقون
 الباب الثانی والعشرون الواحد السادس

فی ان الطلاق لا یجوز الا وان یصبر المرء مع المرء سنه واحده لعل یصلح بینهما
 وان لم یصلح حل علیهما وکلما اراد ان یرجع حل له الی تعد عشره ولا یشرط فیہ
 الصبر بعد الرجوع الا تنصراً

ملخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس بکلمه تله وصل فرمود شئون
 دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجره محبت نبود
 نیست تا نفس مضطرب نگردد بر او حلال نمیکرد و بعد از اضطراب و اظهار آن بان
 حق است بر آنکه یک نوبت که نوزده بخش بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت

نیا برگشت که مرتفع شده و الا آنوقت جایز است بکلمه که دلالت بر آن کند و بعد از
 آن تا عدد واحد حمل است بر آن رجحان و از همین افتراق تا همین رجحان است
 بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئونات ابواب نار و بعد از آنکه عدد
 نوزده ختم شده حمل است بر آن اقران و همین قسم تا عدد واحد رسیده اذن
 است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثبنت میگردد و
 در جنت حکم اثبنت نبوده و نیست زیرا که کل انفس واحد خلق شده و هیفقد که
 رتبه واحد کامل شد باید بعد واحد دیگر شود نه اشین که اگر الی ما لانهایه واحد شود
 همان واحد است ولی اگر کسی مزید شد بر عدد واحد عشرین میگردد و بر نفس واحد
 اشین این است سر حرکت آن اگر کسی خواهد تعقل نماید و ثمره این باب آنکه
 ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم ظهور بمبدء حکم باشی بهین حکم او از اد محجب بود
 مثل آنکه امروز می بینی که در ظل هر حکمی از احکام قرآن الی ما لانهایه نفوس برکت
 او حاکم ولی یوم ظهور کل در نزد قول او لاشیئ میگردند اگر راجع بخردند بقول
 او و الا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چند امر صعب است
 نزد کسی که از بمبدء محجب گردد و چند ریحل است بر کسی که بمبدء راجع گردد

طوبی للیقین من حسن یوم عظیم

الباب الثالث والعشرون الواحد السادس

فی آن پست القطة لایجوز ان یزید ابوابه علی خمس و تسعین و بیوت بحروف منته
 ملخص این باب آنکه از آنجایی که در لیل مردم از صبح یوم قیامت بخود آمده
 دوست میدارند که طلب تقرب نمایند بسوی خداوند بواحد اول اگر چه هزار روز

بدء که در کل لاشی می‌شوند ولی چون در میان نیست استخوان ظاهر اکل مدعی وصل بجز
 و رضای او نمی‌شوند از این جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر توفند
 داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در صحت اعلا می از آن نیست و اذن داده
 شده که بابت نقطه از نود و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مراتب
 از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و می‌گردد و اذن داده شده از برای حروف
 حقی تجا و از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامع بر ملک او و این مراد است
 از آنچه خداوند نسبت بخود داده بدین شئون دنیوی که کل بآن مشخند و هر کس
 تشابهسم رساند با آنها در حد خود لایق میگردد که در حقیقت ثانویه اطلاق بر آنها شود
 تا آنکه منتی گردد با خسر وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل میشوند
 اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعثت این حروف و سایر ادلاء از درجهت
 نبیین و صدیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز بهم صدق آن
 عند الله و عند اسما ظاهر میگردد مثل نظر کن در ظهور رسول الله ص تا مدت‌ها که کسی ایمان
 نیاورد که زیارت رود و حال می‌بینی که سالی به شاد هزار نفس می‌رود ولی امروز که
 امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بدء است کسی نمی‌رود که آنچه نمی‌بینی چون مایه عزت
 افتخار شده می‌روند این است که علمای کل یک دفعه بهاء نشورا میگردد چون که از
 روی بصیرت نیست زیرا که جهان جفتی که بان در صدر اسلام ثابت شد رسالت او
 امروز که همان حجت من عند الله است چگونه است که کل محجب مانده و همچنین در
 قرآن نظر کن که در حین نزول در بجزوه فصاحت کلامها که گشتند و بعد کل مؤمنین که
 با آنها شنیده تعجب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید

وظل اظهار ایمان نموده و قرآنهای مطرز بهاء الف تمام نموده ولی امتحان شد
 همانکه اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات^{هم}
 تا امروز اگر کسی خواهد شرد تواند احصا نمود مؤمن خالص را و حال آنکه همین نفوس
 اگر آن روز بودند می گفشتند آنچه گفشتند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز بیعت می بینند
 که آیات الله مثل بجزا بمبدء وجود ظاهر میگردد و باز ذکر جنون میکنند و حال آنکه خود بدرجات
 بالا نغضیه اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کل میکنند این است حد مردم مثل
 بنقطه و آثار آن زدم تا آنکه حروف حی را توانی فهمید می بینی امروز که گروگرورد
 تعزیه داری حرف خاص میکنند و سبب آن که قبل حرف خاص بود غیر از کلام رسول^{الله}
 هست و حال آنکه در قرآن هم پنج آیات نازل شده و اگر شدیم امروز برید مردم
 نیت چگونه است که یک نفر نمیتواند از صراط بگذرد و حال آنکه گروگرورد باسم او
 میکند آنچه میکنند این است که کل هبائ^ه فثورا میگردد که هر روز مثل همان روز شهادت
 بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه گوررتی نموده همین قسم که در جات حجت
 مرتفع گشته در آنچه تم نزل نموده این است که دلیل امتحان نیت که همه منم منهای
 ایشان برش میرسد ولی روز قیامت که میشود همانها بصعق اول میروند که بصعق ثانی
 نمیرسد و صعق یک امر موهومی نیت مثلاً همان حروف که از مبدء رسالت اخذ
 نموده در بدء امر بهر کس رسانده و فی الحین تصدیق کرده و صعق رفته زیرا که آنها
 همان حجی که دین آنها بر پا بوده با آنها خواستند برسانند حجیت نظر آیات را و باز
 باین همه فضل و رحمت که از مقام نقطه نیت خود را در مقام آحزاب اب ذکر کرد لعل
 از صعق نجات یابند و توانستند تحمل شد اگر چه آخر همان ظهور اول است نزل

حقیقت ولی ثم تجسد خلق را این است صد زائرین که امروز هزار دو بیت و هفتاد
 سال از بخت گذشته و زیارت لقاء الله که کل از برای آن خلق شده اند چنانچه
 صریح آیه ثانیه اول سوره رعد است کسی گاهای مکرزه زیرا که در امکان لقاء ذات
 ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجره حقیقت است
 که در کلام او دیده نشود الا آیات قرآنیه و این در حقیقت اولیه از برای او است
 زیرا که غیر او نمی تواند باین نحو آیات الله را از مبدا امر اظهار نماید حتی حروف
 سخی و کل اسماء و امثال و آنچه در حد خلق است از مؤمنین امری که در قرآن انقدر
 اتم ذکر شده که سبب خلق گشته شده بین که یک نفر ملقت نیست ولی مقابر موتی
 که بدرجات بسیار رفتی میشود بکلام مبدا شب و روزی که روزی که روز بر او داخل خارج
 میشوند این است که کل لایسر حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده
 نیزت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل او بقول رسول الله ص ثابت است و بنوت
 او محبتی که برید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدا که
 کل معنی با وی میگردد و از او نشر میکنند محجب گردد اگر تا آخرین ظهور ثبت کنی آنچه
 بر حروف واحد وارد شود از خلق میدانی که همین بحب آن حروف و زائران
 آن صادقین از دون آن چندند که کل در هوای نفس خود حرکت میکنند نه لایق
 اگر چه بزعم خود لایق میکنند ولی عند الله لدون الله صدق میشود امر نشده باین بقاع
 با موربها لعل در بزعم بخت آنها که اطلاق رجح میشود اگر صادق بوده و فاکنی
 چند صرف میکنی بآنکه زیارت جدا ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است
 موی توانی بقاء آنها فائز گردی نمیکنی که اگر هم بخواهی بکنی در نزد خودت مثل

کوه اخذ میگرد و میخواهی منت گذاشت بر مزور خود و حال آنکه خود توبه میکنی و بزبان
 برت آن مشرف میشدی و مراجعت میکردی و بان افتخار بر کل مینمودی که اگر درین
 صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی. لیکن در لیل ایل بکن آنچه توانی
 ولی اخذ نموده کن که در یوم قیامت آنچه کرده باطل نگردانی و اگر در بسیار کسی زیارت
 کند این قبور واحد را و در یوم قیامت زیارت نفس ایشان فائز نگردد باطل شود
 آنچه کرده و همچنین در قرآن بسین و اخذ حکم کن و محبت شواربند و بوجود امثال
 و اقربان عامل مباشی بلکه بنفعل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو نباشد
 مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین کسی مؤمن بر رسول الله
 نشد واقعا خالصا و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله صبح گشت
 که سه نفر زیاده نماز از اصحاب همیشه نظر کن بجهت بر امر که دین بان دین میگردد چه
 آن اشخاص آن روز در مدینه بکل احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای جهان
 نداشت ماند که نظر بامیثبت به آلدین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند باحکام
 قرآنیه مثل آنکه در آن زمان کل بودند ولی حکم دون ایمان میشد و ثمری نمی بخشید
 این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حقی در قیامت بعد اگر توانی
 درک نمود و خواهی کرد در لیل ولی در یوم مژ خود را عالمی میدانی که صد نفر در
 مجلس درست نشسته و حروف حقی را وحده می بینی بلکه لایعرف این است که نمیتوانی
 کل آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کرده و لطفت نمی شومی که دینت بخت او
 از قبل بر پا بوده و امروز بشنون مایتنع علی الاصل محتجب میگردد و اگر نظر کنی در
 آن روز هیچ حجت از برای تو نیست عند الله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف و حروف

واحد کرد همان دلیل امروزست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از
 روی بصیرت عمل نکرده محو میگردد و لغت نمیشود و قبض روح میشود و داخل در
 نار میشود و بر قلبت خطور نکرده که قیامت برپا شد و حروف واحد رجوع کردند و قضایا
 الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجائی که مغرور بمقام خود بودی از
 کل محجب ماندی این است که توکل برخدا نموده که از بسبب امر محجب نگردی
 که اگر آن ثابت گردد کل نشون ثابت میگردد و الا کل باطل میگردد و شبه نیست که
 فرق انسان با حیوان در جهل علم است و آن ظاهر نمیشود الا بکلام یا نوشتن
 و اگر در آن نظر کنی درجات بالاخصایه در همان علم می بینی که کل شرمیدهد الا علم بخدا
 مثل آنکه امروز در غیر شیعه چند عالم از بهر فن هست و تو که یکی از مسلمین بحق هستی حکم
 ایمان بر آنکس نمی کنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم باشد با همه مومنین که آن
 علم بظهور ظهور است در هر ظهور که حجت برید او باشد و الا کسی نیست که مؤمن بخدا نباشد
 بلکه از یوم آدم تا امروز کل مل دون حقه که هستند کل مؤمن بخدا هستند و بر رسول خود در
 آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود
 هر آینه از ظهور الله محجب نیمانند و این است مراد از آیه شریفه رب لم تحشرنی اعمی قلب
 حکمت بصیراً که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است
 نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده که لکث انکث
 آیاتاً نفیساتاً فکذکث الیوم تنسی یعنی همان حروف واحد که با آن مؤمن بودی در
 قبل با سحائی که در نزد خود داری با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا
 نکردی و محجب ماندی این است که اعمی گشته و مراد از اعمای ظاهر است کل

می بینی که باین عین می چسند بلکه کل باجوان در ظاهرا این عین شریکند بلکه مراد
 عین قلب است که بآن محبوب خود را بنزد و شناسند امروز بر تو صعب است
 عرفان بنقط بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبه نیست که امت عیسی کل نظر احمد
 موعود صلی الله علیه و آله بودند همچنین که تو نظر ظهور آجزائمه عظیم اسلام بودی
 اگر گنجی کل نبودند در فرقه مسلمان هم کل بریقین نیستند اگر چه در آنجا کل بودند نظر
 و در اینجا کل بستند که بعد از ظهور کسی شناخت او را این است که چشم قلوب ایشان
 نمی دید که بشناسند محبوب خود را و الا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی منحرف
 نمی شدند بلکه هزار و دویست و هشتاد سال هم از بعثت احمد موعود گذشت و هنوز
 چشم قلوب ایشان کور است و نمی بیند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه پسیرا می بیند
 بلکه از حدت بصرد در دورین بلادی که در فوق ارض است در قمری بیند و احصا کن
 و اگر بدقت نظر کنی شاه میثوی در سنه هزار و دویست و هشتاد سال از بعثت که اول ظهور
 حق بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افنده گرفته تا آنکه منتهی شود
 باین ارض ظاهر جسد و اول ظهور جوهر ایمان در آن نفوس سی بود که از برای طلب
 حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناختند چه در آن
 ارض حق را احدی شناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بوده
 و نمی توان که حقیقت را درک کرد الا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناخت
 و آیات آن بعین نموده بر حقیقت او اگر چه نمیدانستند که این بعین موعود است
 زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظاهر
 اگر چه در باطن بود این است که یکی مقبل می شود می بیند و یکی امت منحرف میشود

و نمی بیند و همچنین تصور کن از ظهور نقطه فرقان تا نهمی الیه درجه ایمان چگونه می شود
 در صحرا می که بلایکی جان میسده و یکی کند آنچه شنیده این است یکی می بیند و یکی
 نمی بیند و بجان خود لگنه میکند ولی علی الله وارد می آید که اگر بدان بر حق میکند
 راضی است که موت او را در ک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه
 مراتب ظهور سیر نموده تا نهمی شوی با فر ظهور شبحه چنانچه دیدی که اصحاب سید ۳
 چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان سر وحدت قبل
 است که نهمی شد با فر ظهور که غیر مقبلین در نفعی منفی و مقبلین چون چشم افنده ایشان
 باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کل ایشان هم چشم افنده ایشان باز بود که اگر
 چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کل را تربیت نمی نمود مگر از برای
 طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاء الله در یوم قیامت ولی باز برگشت آن فرجه
 که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین همان واحد اول و حال آنکه کل
 ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان میکردند که حق با ایشان است و حال آنکه
 از این اعداد و امانت های بر فطرت اصلیه و اقیقه بر طلب حق بر نیاید الا همان خروج
 واحد و حال آنکه کل از غایت اجتهاد و ورع با علی درجه یفین رسیده بودند و هزار
 و دویست و هشتاد سال فلک بر حول ایشان گذشت کل این ظورات از برای
 این است که در کور بیان با بصیرت باشی لعل در یوم ظهور حق که نمره بیان است
 توانی بعین الله او را شناخت و بعین واحد هدایت ایشان همدی گشت و
 بیون بدله علی الله مظاهر اسماء و امثال را در ک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبه
 پلیل مثل غرس شجره است که در یوم قیامت وقت اخذ نمره آن است که قبل از نمره

آن هنوز ببلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسیٰ عرس شجره انجیل که شد کمال
رسید الا اول بعثت رسول الله ص که اگر رسیده بود یک روز زودتر همان روز
یوم بعثت میشد که بیت و ششم رجب باشد نه بیت و هشتم و آنچه اشجار در انجیل ذکر کرد
در بیت و رسال ظهور بود که وحی در میان و حکم الله بشد و حکم واقع که من قبل الله
هست نازل می گشت و بعد از عرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دویست و
هشتاد رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاول می بود پنج
دقیقه بعد تر ظاهر میشد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علو عرش خود ناظر است و
نظر میکنند بر شجره که عرس فرموده در افنده و ارواح و انفس و اجساد خلق همیشه
که دید از شجره توان حقیقت توحید می چسبید اول ظهور میگردد و از وای حجب
گنت کنز انجینا حب احببت ان اعرف را نازل تا آنکه بان خلق خلق شود تا
شهره آن که عرفان با او است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اول دین معرفت
است و از آنجائی که معرفت الله ظاهر نمیشود الا با وصف الله به نفس من
لسان رسوله این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و همچنین ما بختی
وجود نمی گردد و آنچه انما شجره قرآن است تا عروج شجره بسیار باید ظاهر
شود که اگر نشود معلوم است که در آن نثر نبوده و الا ظاهر میشد زیرا که گل چنیا
این جنبت بلکه مسجین اند نظر میکنند بر کل خلق اگر بنیذ بر شجره حدیقه حب
محبوب ایشان است همچنین و آن هدایت او است بفرقان مقصود غیر این
و همچنین در یوم ظهور من بطینسه الله آنچه که از بیان با و ایمان آورد و بر و
حی او همان آثار بیان است و حال آنکه راضی نمیشود بر آنکه ذکر شود در این

شجره بلا شری که اگر در علم خدا گذشته لایق است بر آنچه او را لایق اگر چه پناه داد
 شده کل را بشس حقیقت که پناه بآن نفع می بخشد ایشان را که آن عین پناه بخداوند است
 والا چقدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلاء او انشأ الله که یا پناه بخدا
 برده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل میگویند حتی در حق همان هم که نازل شده چنانچه
 در صدر اسلام خود میخواند ولی چون پناه با میر المؤمنین علی السلام نبرد که عین پناه بخدا
 است پناه داده نشد از دود نار عرفان و آلهامتی که می بینی این کلمه را بمنت
 خود میگویند و حال آنکه خدا ایشان ظاهرات و نزد هر ظهوری پناه بخدا پناه با او
 و نزد هر بطونی پناه با دامن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور
 قبل و او دامن پناه نمیدهد او را الا بطور بعد و او امر او همیشه مراقب اول
 ظهور باش که اگر بقدرت حق عشر عشر تا سه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور میگردد
 چنانچه امروز خود میگویند بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام میشوند این بود
 نمره زیارت معروف واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود در این قیامت
 از قبل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود و الله بخیر بر حمت من بشاء

والله ذو الفضل العظیم

الباب الرابع والتشر من الواحد السادس

حکم الله فی عین تحویل الشمس

ملخص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را جنوب بخود فرموده و آن
 را یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه
 خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و یک مثال ذهاب صرف

در آن مثل سید و شمت و یک مثال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد
 و همین قسم در کل اعمال و شئونات خیر جاری نموده امر آنرا و آن یومی است که
 شمس نقل میگردد از برج حوت بجل در همین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار
 است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستغاث و در این جن هر کس هر چه
 تواند اذن الله از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داد نشده
 تلهذ با آلاء و نعماء متعدده در همین واحد تا آنکه حق آن ششی کامل گردد نزدان نفس
 و همچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعلامی آن و همچنین
 در عادت لیل و نهار بر یک نعمت تلهذ شوند در مجلس واحد و تعدد آلاء و نعمات را
 بعد و مجالس قرار دهند که این اقرب است بتقوی عند الله و اذن داده شده
 که در لیل بعد و کل حول این ایه را تلاوت نمایند شهادت الله لا اله الا هو الیهم القیوم
 و در نهار ایه شهادت الله لا اله الا هو العزیز الجبوب یا آنکه ایه شهادت الله که در آن
 ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عند الله و آن یوم یوم نقطه است
 و بعبده روز بعد از آن ایام حروف حی است که اشرف است از ایام عبیده
 شهر که هر یومی خوب یکی از احکام کلیه است که کینونیات کل ادلاء بر
 توحید حقت و در ظواهر چونکه ذکر نبی و وصی در این کور نمیکردد بمومنین اطلاق میشود
 الا یوم قیامت که هر کس را شجره حقیقت به اسم که خواهد ذکر میکند و غیر از آن کسی
 نمی شناسد تا آنکه حکم کند و در واحد اول صوم جایز نیست بلکه با بواب واحد
 دخول در جنت واجب و کل این نهمورات از برای آنیکه در یوم من نطیقه الهیه
 که یوم اول یوم اوست و مثل او مثل شمس است در نهار با و بدایت یافته نه آنکه

مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشته و کسی که این یوم از برای او خلق شده در عزرن بود و حال آنکه این یوم نسبت با وعزیز گشته و هر شبی در یوم قیامت ظاهر میشود بر هیکل انسان حتی در قایق و ساعات و لیل و نهار و ایام و شهر و سنین و فوق آن تا آنکه بطالع آیات ازلیه و ظهورات قدیمه منتهی گردد که انوقت اجل از اینست که ذکر حد و حلقه شود لم یزل الله کان عالماً و قدیماً و لم یزل الله کان جاکراً

الباب الخامس والعشرون الواحد والستون

فی ان الله قد امر بان تقیموا من متاعکم اذا ستمتم اسم من لطیفه الله من بعد بلقب القائم و احکم علی اعدام من یخترنه من نواق الارض بما یمکن

مخلص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع ذکر من لطیفه الله باین اسم هر نفسی بر خیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجلاً لاله من کتاب الله و اعطاه من نقطه الاولی لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او کند که کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید بر خیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بسنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او باو برسد که او منم یا آنکه خود او بر او دارد شود و بگوید منم و حجت اقامه کند با یاقی که دین او باو بر پا است و فی الجحین خاضع نکرد از برای قرآن و ساجد نکرد از برای منزل بیان کل اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده و اگر بر عکس باشد میبخشد او را و اگر خواهد عفو میکند او را اگر دون حب در ایام غیب خود بر او شایه شده اگر چه هرگز محبت نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد و کمال دقت در این نموده که لابد ملاقات خواهد مید کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید و

از برای شمای این اسم نیکند آنچه از برای اسم او میگردد اگر چه اگر بد آیند خواهید کرد
ولی بر خود اشتباه وارد میآورد چنانچه در ظهور رسول الله ص کل نظر او بودند ولی در
حین ظهور شنیدی که با او چه کردند و حال آنکه اگر او در خواب میدیدند بان خواب
افتخار با میگردد و همچنین در ظهور نقطه پان که کل از برای اسم او قائم میشدند و از برای
ظهور شب در روز قنصر و ابتهال می نمودند و اگر در خواب میدیدند او را بان خواب
افتخار با می نمودند ولی حال که با عظم حجتی که دین ایشان باون بریاست ظاهر شده و مطهرین
ظهور او لایحی است کل بعد از استماع آیات او در خانه های خود مسترح نشسته داد
الآن در این جبل ما کو است و صده قدری مرافب خود شده ای اهل پان که اینطور
واقع نگردد که از برای او شب در روز گریه کنید و از برای اسم او قائم کردید و حال
یوم اخذ نموده است که از قیام با اسم سبیل بوی مسمی بهم رسانید این قسم محتجب مانید
در خاطر او رسید سلوک فطرت رسول الله ص را و آنچه بر او وارد شد از نظیرین باو و گو
که در دین نبودند امروز میگوئی که در دین نبودند و الا آن روز در میان خود
بگمان خود در اعلی درجه فضل و دین خود باطل بودند و گمان دون حق بر خود منسب کردند
مثل آنکه امروز می بینی که کل با اعلی درجه فضل و دین خود عاملند و ظهور دون حق از
برای خود میکنند و خواهی شنید آنچه که بر نقطه بیان وارد آمده زیرا که قضایای قیامت
فرض شده که کل بنویسند و ثبت کنند لعل در قیامت بعد بان متمد می شوند و
خواهی درک نمود من نظیر سوره انرا و اگر فرار گذارید ای اهل پان کلاً که بر بیچ نمنی
پسندید آنچه بر نفس خود نمی پسندید و حق را باطل جلوه ندهید یا بر عکس که آن حق
محض است و اگر در ظل او مستظل نگردید در دین باطل میگردد لعل بر آن حزنی

وارد نیاید و کل اعمالی که از یوم ظهور نقطه بیان کرده ایم تا آن روز باطل نگردد
 توکل بر خداوند نموده که از این خط بیرون زود لعل بر مقصود خود چون که نمی شناسد
 حزنی وارد نیاید در ایام بطون او و در ایام ظهور که او می شناسد لعل را نفس خود
 را با آیات و کلمات خود ولی کل آن یقین نیکند که بشناسید او را از این جهت
 می ماند و هیچ حجتی نیست از برای کسی که یقین نکند با و بعد از استماع آیات این
 است صراطی که کل آن داخل در جنت می شوند و همچنین آن داخل در نار می گردند
 که هیچ حجتی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اجل است از اینکه جنت و وصف جنت
 وصف شود زیرا که خلق جنت با مراد می شود و اگر می خواهی در بدو جنت نظر کنی نظر کن
 در بدو دین اسلام که هر کس داخل می شود داخل در جنت بود و الا در نار و در بدو بدو
 جنت مفصل گشته تا آنکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او
 اصحاب رضوان و جنت بودند و در نار تا آنکه منتی شد با خرا ابواب که نص خانگ
 منتلع گشت هر کس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنت بود و هر کس قدر جوی
 منحرف بود در نار تا اینکه بطور اسم باطن باطن خلق جنت را بین و حکم دون جنت
 بر کسی که شناخت او را و عارف گشت بحق او ذکر کن و بعد بعد جنت را بیان بین
 و نا ظهور من لطیفه الله متعین را از منحرفین شناس و حکم جنت و نار را بعین شود
 ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنت و نار
 و پناه بر در هر حال از نار دون ایمان که همین سبب در نار آحضرت می گردد و همچنین
 در ایمان که همین سبب رضوان اکبر می گردد که در آن خلق شده آنچه عجب محبوب
 دارد او را و در آن خلق نشده حزنی و آنچه که عجب محبوب مذکور علم آن را

يخلق الله ما يشاء بامر الله كان على كل شيء قديرا
 الباب السادس عشر من الواحد اوس

في ان لا يخل السفر لاصدا الا اذا اراد بيت الله او بيت النقطة بعد استطاعته
 او اراد ان يخرج او يريد ان يزور حروف الحج اذا استطاع على الروح والريحان
 او اراد ان ينصر احد في سبيل الله ومن يخرج احد على احد في سفره ويدخل بيته بخير
 اذنه او يريد ان يخرج من بيته بخير اذنه حرم عليه زوجته ثمة عشر شمرا وان
 يتعد احد عن ذلك الحكم ولم يعل به فاعلى شهداء البيان ان ياخذوا عنه خمس
 وتسعين مثقالا من ذهب حيث لامرء واذا اراد ان يخرج احد على احد فرض
 على من علم او يطلع ان يخبر ويمنع وان علم ولم يخبر فحرم عليه زوجته ثمة عشر
 يوما ولم يخل له بعد انقضاء التعة والعشر الا وان يأتي ثمة عشر مثقالا من ذهب
 ان استطاع والا من فضة وان لم يقدر على الفضة فليتقرا الله ثمة عشر مرة
 الى ان يقدر وينفق الى شهداء البيان لينفقوا على من يؤذن باعلى صوته
 ثم على الفقراء والمساكين من اهل الدين والكتاب كل على حسب شأنه ولا
 يافراد دون سفر الواجب من الحج او الحضور بين يدي النقطة الا اذا اراد
 ان يزور او يخرج فلا ينبغي له ان يطولن ايام سفره وان اراد ان يطول فعليه
 ان يرضن ما يتعلق به من كينونية خلقت من ذاته او لا يطولن اكثر من ثمانية
 وعشرين شهرا الا لمن يخرج في البحر فان له اذن على قد خمس وتسعين شمرا ولا يخل
 عليه فوق ذلك ومن تجاوز من ذلك الحدين ان يقدر عليه ان ينفق اثني و
 مائتين من مثقال من ذهب والا اثني ومائتين مثقالا من الفضة

مختص این باب آنکه اذن داده شده سفر بسوی بیت و مقصد نقطه اگر استطاعت از برای
 او باشد و زیارت مقاعد حج و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن
 داده نشده و در تجارت هرگاه ماحلق عن نرد او باشد باسی نیست از برای او و اگر
 بوده زیاده از دوجول در بر اذن داده شده الا آنکه سبیل آن قدر همین باشد که آنوقت
 از برای او اذن الله است زیاده از آن و در سبب زیاده از پنج جول اذن داده نشد
 و بعد حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقصد
 است دویت و دو مثقال ذهب و الا از فضه بر آن طوری که حکم شده داده باشد
 که از حد و الله است و ثمره این حکم آنکه در یوم ظهور من طغیسه راتنه در صحن استماع
 سفر کند بسوی او و مقدم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کل بیان از برای
 او است و اینکه بانی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر موجود
 نشود حکم ایمان نمیگردد و سفر جایز نیست الا بعد از استطاعت بر روح و ریحان الا
 در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب میگردد اگر چه بر بغلین باشد زیرا که از
 برای او خلق شد چگونه میتوان از ثمره وجود منکاست شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود
 خود و امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا آنکه یک قدم او
 را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر اینکه
 نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدی کند از این حکم بر شهاده بیان
 است که جزای تعدی او نود و پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمائید و هر نفسی که
 عالم شود بر نفسی نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال
 نمیکرد بر او اقتران و بعد از انقضاء او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد

والا از نضت و اگر نه نوزده مرتبه استغفار کند که آن وقت حلال میگردد بر او اقرآن د
 بعد از استطاعت احدی بر او است انفاق بسوی شهادت بیان که ایشان بر لال اصباح
 انفاق کنند بر نفوس خود اگر مکلف دانند و آلا بر مؤذنین و اهل احتیاج از مؤذنین در هر
 موقف که هست محمود است و ثمره این آنکه لعل در بیان بر نفسی غیر حقی وارد نیاید
 لعل که عادت کل گردد و بر مقصود یوم ظهور او حسرتی وارد نیاید که اگر نه از برای او
 بود حکمی بر هیچ نفسی نمی شد با شتقاق بلکه کل از مجرب بود است که در زمره تکلیف
 بیرون میآیند و آلا اکثر احدی اهمال است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امر الله
 نمی نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد
 که کل با منتهای حب در جنات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نفسی عزتی
 وارد نیاید که کل در مهادن و امان او باشند الی یوم القيمة که آن اول یوم ظهور
 من بطیفة الله است و خداوند عالم هیچ نبی را بعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل
 نفرموده مگر از کل اخذ نمک از ایمان بطور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای نفس او
 تعطیل و جدی نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و هست و هر قدر که منازل قرب
 و اخف گردد عند الله محبوب تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت دور زود
 بر خدا است که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقت شود طلب
 نعمت میکند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید ملاحظه نمود حد هر حیوانی را که بعد از
 ورود مالک امور بیان غیر از اخف از تحمل او بر او وارد نسازد که نفسی که از آن بر میسد
 از برای او ثمری نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود در هر حال و آنچه
 مترتب کلفت و مشقت است ممنوع بوده و هست الا سبل روح و ریجان بر مفادیری که

من قبل الله مقدر شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده است و اگر نفسی
 نفسی را در سبیل رضای حق یک قدم سوار کند ثواب یک حج در نامه عمل او نوشته
 میشود و کدام فضل است از این عظیم تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند هرگاه سفر
 را کل مبدل کند بر روح و ریجان قطعه میگردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بواسطه
 احتیاج کل بوده که بلاخطه های نفع جزئیة تعب بنفس خود و دیگران وارد میآوردند و
 الا اگر بر روح و ریجان میبود آن نوع حکم نمیشد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن
 حکمی که قبل شده چنین کور درجه بدرجه ترقی کند که کل نتواند زیاده از یک فرسخ سفر کرد
 والله حیظ من شیء فی السبل باذن الله کان علی کل شیء حیظاً

الباب السابع والعشرون الواحد السادس

فی حکم طهارة ما یرتج من الفاره وعدم فرض التحرز عنه وکذاک الحکم فی حیوان
 الذی یطیر باللیل والذی یسوی بابایل. لمخص این باب آنکه آنچه صعب شده
 بود بر کل مؤمنین از ما یرتج من الفاره او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک بر اینند باسی
 نیست ولی از جهت لطافت و نظافت تحرز محبوب بوده است مانع از طهارت نمیکرد
 و در هر حال نظر بر مظهر مظهر کرده که محتجب از مبدء نمائی که در یوم ظهور من طمیسره الله
 ذکر کردن طهارتی نمائی که او اجل از این است بلکه قول او مطهر است و در هر شان
 در مکام من طاهره و مطهره بوده است و از یومی که اول از برای آن نبوده الی آخری
 که آخر از برای او نیست در سماه طهارت و ارض لطافت بوده است و هیچ شیئی او را
 متغیر نگرداند و اباء او الی آدم و همچنین اممات او صفوة خلق بوده و مکن طر طهارت
 طوبی لمن یدر که یوم القیمة علی طهارة من عنده فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثامن والعشرون الواحد والسادس

فی عدم جواز النظر لاحد الی کتاب احد آل اللہ تجرین اذا اذنوا بعضهم لبعض وعلیوا برضاهم
لمختص این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته
و چه سرباز چه کتب علیک و چه حسابیه و چه کتب مکتوبه بعضی بوسی بعضی الا بروقت که
داند رضای او را یا اذن دهد او را که آنوقت حلال میگردد بر او و این نمی شده الا آنکه
کل تقصّ قیصّ جیا پوشیده که اگر درک کنند یوم قیامت را با شجره متصود سلوک نگردد که
دون سبیل جیا باشد والله یعصم من یشاء من عباده عما لا یحبه انه کان علی کل شیء وکیلاً

الباب التاسع والعشرون الواحد والسادس

فی ان لكل نفس فرض ان یحییب اذا یتب ایه و یحییب اذا سئل عنه و ما یتفرع علیه
لمختص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بوسی کسی ختمی نویسد بر اینکه او را
جواب دهد و فصل محبوب نبوده بخط خود یا بختی که امر کند و همین قسم اگر کسی سؤال کند
برستع واجب است جواب با آنچه دلالت کند لعل در یوم ظهور الله کسی از آن بزرگ عالم
محتجب نگردد در حسنی که نازل میفرماید من قول الله الست برکم کل کجوندلی زیرا که فرض
جواب از برای اینجاشده ولی سرایت میکند تا بختی ایه در وجود و همچنین کتب شبه
نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کل کسی بواسطه احتجاب خود محتجب
نگردد از رد جواب محبوب خود که با حاجت کیونیت او خلق میگردد در ذراته
با قرار بوجدانیت و در ذرات روح اقرار بنبوت و در ذرات نفس اقرار بولایت و در ذرات
اجساد اقرار بابیت و نزد هر ظهوری جمیعین از صامین ممتاز میگرددن والا در ظهور
قبل که کل مجیبند مثل آنکه امروز میشود که در اسلام کسی کلمتین را نگوید و آنچه ما یتفرع بر او است

از ولایت و احکام قرآنی بلکه تصور نشود ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین
 با اجابت ممتاز میگردند و بعد بصیر آن است که در کل عوالم و مراتب اجابت حق را نماید
 اگر چه با اجابت بکتاب باشد یا بلسان یا بقل که این اقوی است و از برکت اجابت ان
 نفس کل نامور شده اند بر اجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او
 پاسخ شود و همچنین اگر کسی سان حاشش ناطق باشد بر تفرسین لازم است اجابت او
 و همچنین اگر متقاعد آن محل اجابت باشد یا ظهورات دیگر که نفس بصیر خود او را که میکند واجب
 است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده ننماید لعل در یوم قیامت
 که ابصار قلوب نمی شناسد محبوب و مقصود خود را الا من شاء الله بر او من حیث لا یعلم
 حزنی وارد نیارند که یک دفعه بایست به الدین مرتفع شود و او بشون ما یفزع علی الدین
 محتجب مانده باشد چنانچه در هر نظوری هر که محتجب میماند همین سبب میگردد او را و لکن
 اللدیحی من یشاء بفضل الله کان کل شیء محیطاً

الباب الأول من الواضد السبع

فی تجرید الکتب اذا انقضی علیها اشی و نایم حوالاً و محو کتب من قبل او انفاذ الی احد
 مختص این باب آنکه در هر ظهور خداوند دوست میدارد که کلماتی جدید شود از این
 جهت امر فرموده که در هر دویت و دو سال یک دفعه بر نفسی بایست خورد از
 کتب مجدد کند یا نیکه در ما عذب یرزد یا آنکه نفسی عطا کند لعل عین عبس بر حزنی نیت
 که کره از نظر باون داشته باشد لعل در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر حزنی انبند بر
 صورت غیر محبوب لعل روح آن هم در ظل آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که بر حزنی که کشته
 میشود هفتاد هزار ملک بر او موکلفند و همچنین جن محو که خطا میکنند او را و اگر امروز نظر کنی

در ارض می بیی که یک حرف از قرآن را چند از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود
 و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که نظر بر او کنند بل در
 هر شیشی چنین مشاهده کن و همچنین بر عکس و در بیان هیچ شئی را ناخبر کن الا بر علوصح و کمال
 لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون جی شاهد نگردد بر خلق خود که نظر
 کل ملائکه در ظل نظر او است و کم شئی میخواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجره حقیقت گردد
 بی اگر شئی که فوق ارض مثل آن نباشد آن شئی است که لایق شده از برای آیس کشتی
 و کل خواهند کرد بیانه های خود را مجدد ولی مراقب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از هر ارض
 که مشرق گردد که بان در یوم ظهور مسترزق و مستذذ شوند که ماقبل ذریعه بوده از برای الظهور
 و آیتی بوده از برای وصول بان مقصود و هیچ نفسی نیست که یک کلمه از کلمات بیان را بود
 با ایمان با وجه خط الا آنکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب او است عند الله و
 مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اول خط ابھی و آخر اعلی و ما بینهما درجات ذکر و گویا ثانی
 میشود در ظهور که صاحبان ادراک بهم میرسد که نوزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال در یکی
 بهتر از افزان است و استکمال در کل علو کمال است اگر مقرون گردد بر ضایع بود
 ازل و مقصود لم یزل و الا امروز دیده میشود که کتب مالانهایه در اسلام با حسن خط نوشته شده
 ولی آثار می که ثبت حق و نافی دون میگردد که کل کتب قبل اگر در نزد یک حرف اول
 اون اقرار با ایمان کنند قبول نمیکرد و از ایشان کینونت ایشان و چگونه حسن کتبات
 آنها رسد و حال آنکه آن آثار مثل بئر معطل و قصر شید مانده و جمال او نزد اهل افذه
 احسن از جمال مذکور با اسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیوم اسماء بعد
 نفس قیوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و

و حال آنکه از بدء ظهور تا امروز چند کتبها نوشته شده که دون ایمان باو نمیبخشد و در وقت ظهور من بطنپسره الله همین قسم گل محبت خواهند بود الا من شاء الله کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم تر است از نوشتن بیان و آنچه دطل آن نوشته شده نظر کن در مبدء قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله کسی یک حرف از این نوشت حکم ایمان بر او میداد اگر مؤمن باو بود ولی اگر کفر انجیل و آنچه در دین عیسی ۴۱ انشا شده دطل انجیل شری منی بخشد از برای او این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود بصیر شو که محبت نمانی که هیچ شی در آن ظهور محبوت تر از آن نیست که آثار او را با حسن خط نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده برگل که آنچه از آن مبدء وجود مشرق میگردد کل مومنین بیان داشته باشند زیرا که او است بیان آنروز و بر اعلی بنحی که در بیان متصور است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن شمس حقیقت حاضر نماید که کل مشول عنه از این بوده هستند چه خوب ضعیفی است چپا از برای ارتفاع کلمات او و کثر آثار او اگر تواند در یوم ظهور نصرت کرد و دین خدا را و اگر مثل امروز هستند که بر کس در بیت خود صحبت لایکف الله نفساً الا بعد ان

یقدر ولتوکلن علی اللہ ثم یوم الیمه بایات الله توقون

الباب الثانی من الواحد الساب

فی الیه حیث منعی ان لا یعل احد من عل الا ویقولن بلسانه انی لا قومن او اعدن
 سد رب السموات و رب الارض رب کل شی رب مایری و مالایری رب العالمین
 و ان یقره بقلبه یحیی عنه مختص این باب آنکه هیچ علی عمل نمیگردد الا آنکه الله واقع
 شود و از این جهت امر شده که هر عالمی حین عمل گوید انی لاعلمن هذا رب السموات

رب الارض رب باری و مالایری رب العالمین و اگر در طلب تلاوت کند مجزی است
 از او ولی الله واقع نمیکردد عمل مگر آنکه معرفت بهم رسانند بشجره حقیقت که این آیه استی
 است از آیات او و بآیه او در نفس خود از او محبت نکرده در یوم قیامت چنانچه در
 قرآن هر کس عالی از برای رسول الله ص و حرف حق او بود عال از برای خدا بود و
 محبوب نیست که کسی عملی کند از برای کسی الا آنکه لله کند و الله غیثود الا آنکه از برای آن
 ظهور کند امروز عبادی که در انجیل عالند کل از برای خدا میکنند بامر عیسی ۴ اگر چه
 تا قبل از روز رسول الله ص بود ولی حین ظهور لدون الله میشود بلکه در آن ظهور باید
 از برای رسول الله ص کند که آن وقت لله ثابت میگردد و همچنین عبادی که در میان
 عالند از برای خدا و این آیه را میخوانند اگر در یوم ظهور من بطین سره الله از برای او
 عمل کردند لله کرده اند و الا باطل میگردد و گویا هیچ عمل نکرده اند این در صورت
 اصل دین است دیگر فرع آنرا خود اخذ کن و شئون دنیائی که باید لله شود خود
 ادراک نما مثلاً غذا تناول بینائی و قصد میکنی که از برای خدا میکنی و حال آنکه از شجره
 که مدل علی الله است محبت هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره شرف گشته
 و راجع باون میگردد در ظهور اخزای آن و گاه هست که خود از اوان منع میکنی آنچه از برای
 او در نفس خود میکنی و همین قسم کل شئونت را مشاهده کن در دنیا که میگوئی از برای او است
 و از او محبت هستی و همچنین شئون دین را ملاحظه کن تا بجز هر کلمه توحید منتفی گردد اگر در
 یوم ظهور من بطین سره الله از برای او عمل کردی لله کرده چشش لا اله الا الله باشد و
 چه آب خوردن و الا اگر از برای او کنی اگر لا اله الا الله بگوئی در نار میسروی و اگر
 آب بیاشامی شراب دون جنت آشامیده از این علم جوهر سبط است که حین ظهور

رسول الله ص‌حکم شد که کل مل لدون الله عالمه اگر چه کل کجآب خدا و رسول او در زمان
 خود مؤمن بوده و الآن هم هستند که ظاهراًست قرآن این است که همان مطاع از
 یوم آدم همان رسول الله است. و کل کتب منزله قرآنی است که بر او نازل شده که
 در حقیقت از ظهور قبل محبوب مانده و از کتاب او چونکه شناخته که این همان است
 که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج بخردانی از حروف
 واحد و کل را قائم بحروف اول بینی بلکه در آنجا غیر از ظهور او ظاهر بینی در لیل الیل
 لله عال بوده ولی صین ظهور من بطینسه الله اگر کل اعالت از برای نقطه کنی که درین
 الله میشود زیرا که نقطه بیان آرزو همان من بطینسه الله است نه دون آن و همچنین
 حروف حی همان حروف حی او است که تو از برای آنجا عال بوده چگونه میشود
 وقتی که ظاهر میشوند عال نیستی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر بجان آنکه الله
 میکنند غرق میشوند و لدون الله میشوند و خود ملتفت نمیشوند الا من شاء الله ان یمید
 که اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک
 شود و همچنین از برای همتی بهتر است از کل با علی الارض زیرا که هدایت بعد از
 موت داخل صبت میگردد ولی با علی الارض بعد از موت آنچه مستحق است بر او
 نازل میساید این است که خداوند دوست میدارد که کل را هدایت کند بکلمات من بطیره الله
 ولی نفوس متکبره خود همتی نمیشوند بعضی با سم علم و بعضی بعز و بر نفسی شیئی محتجب
 میگردد که در نزد موت هیچ نفع نمی بخشد او را کمال دقت نموده که از صراط احد من لیسف
 و ادق من الشمر هدایت مادی کل همتی گشته لعل آنجا ز اول عمر تا آخر الله میشود یک
 دفعه لدون الله نشود و خبر نشوی و الله بصدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثالث من الواحد السابع

فی ان اداء الدین واجب فوری لمحض این باب آنکه قرض دادن بنور عند الله
محبوب بوده است و همچنین ادای قرض که واجب است واجب است نزد خداوند
از هر چیزی اگر تواند نمود و فصل در آن جایز نیست و ثمره این حکم آنکه همین قسم آیات
تبیح و تحمید و تهدیس و توجید و بختیر و کل شئون دین منطابری است که حقیقت عطا
فرموده بخلی خود در حین ظهور او ردا و واجب از کلمه توحید گرفته تا منتهی الیه شئون
تحمید که اگر کسی فوراً در حین ظهور رکن قرض خورا چیزی از آن منقوص نگردد الا و
آنکه بهتر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چقدر بعبید است نفسی که حق نفسی را رد
نماید چگونه است حق الله که عبودیت آن مؤمن شود ولی در حین ردا اظهار ایمان خود کند
از دین دین و معطی آن بان محجب ماند این است حد خلق اگر بعین یقین نظر کنی
والله حکیم باحق و انه هو خیر الفاضلین

الباب الرابع من الواحد السابع

فی التخلیص لمحض این باب آنکه اذن داده شده در هر حولی که عبودیت تخلیص نماید
نفس خود را که بدو آن از اول لیل و احد است تا غروب یوم واحد حتم شود و
تفویض و تضاعف در او نبوده و نیست و مراد از آن آنکه بیک اسم از اسماء الله
مثل ذی شود در حین القات اسم دیگر اذن داده نشده و حین نیسان باسی نیست
لعل یوم قیامت برکت این عمل تواند با اسم واحد تصدیق نمود و از هدایت او محجب
مشت و گویا دیده میشود که شجره حقیقت ظاهر که مبداء کل اسماء و امثال است و
مکان بحر تخلیص تخلیص خود محبت زیرا که این از برای وصول باوست و آن همین محبت است

مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الهیست تا منتهی شود باخرسائل
 فردیعه وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است درصحن طلوع آن ولی بین که بر نفسی
 یکی محتجب شده چنانچه امروز می بینی و از مقصود که مژده کل اسب از مانده و ماتت نیستند
 و درصحن عدم التفات حجت التدرک بالغه بوده و مست زیرا که اگر تدبر نمایند بهمان
 حجتی که مرین بدین اسلام شده بهمان توان تصدیق حق نمود اینک می بینی از اول عمر تا
 آخر بدین خود عمل میکنند و ظهور دون حق در حق خود نمیکند بجهت آن است که متعین نگردد
 و حجت در میان ظاهر نیست و الا همان کلماتی که صدر اسلام در ظهورش حقیقت گفته میشد
 میگوید همان نفس چنانچه در بلوغ تکمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود بهمان کلماتی که
 خود تعجب می نمودند که چگونه میشود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید گفشد این است که
 غالب از روی بصیرت در بهر شان کم بوده و اکثر چون در این دین تربیت میشوند در آن اظهار
 ایمان میکنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس دانسته
 یخلص الذین آمنوا بالله و آیات عن ذکر دونه انه قوی^۱ منع

الباب النخاس من الواحد السابع

یوم ظهور البشره لمن یحل لاحد ان یدین بدین الذی قدوان به قبل ظهور ما و اذ اسمع
 قلبی حضرت حتی یامر به ماشاء و ان قبل ان یخیر فلیعل بما عل من قبل و لکن حین ما حضر
 لیتقطع عنه کل الدین الا ما یأمر به هض این باب آنکه آنچه سبب نجات میگردد عرفان
 ظهور است و همچنین برعکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری او امر است که از قبل
 او نفس آن ظهور ظاهر میگردد نظر کن از آدم الی خاتم که مؤمنین بطور قبل اگر بطور بعد
 مؤمن میگشتند حکم ایمان بر آنهامی شد و الا فانی میشد آنچه از برای ایشان بود قبل و

همچنین در نزد ظهور من لطیف و الهی کل دین اتباع او امر است زیرا که رضای خداوند
 عزوجل ظاهر نیگردد الا برضای او و بعد از ظهور و قوف بر آنچه از قبل بوده نمیخشد دین
 شود امر دین خود لعل در یوم قیامت توانی نجات یافت از فرغ آنروز که آن روزی است
 که حجت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتسرعن فی حین الظهور لاقبل ذلک و لا بعد هذا ان اتم
 تجون ان تفنون الباب السادس من الواحد السابع

فی عدم جواز اخذ اسباب الحرب والآتها الا فی حین الضروره او وقت النجاء
 الا الذین هم یصنعون لمخص این باب آنکه اسباب که نفسی از نفسی خائف گردد و محبوب
 نیست عند الله الا در یوم اذن یا از برای عبادی که بصنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی
 که سبب خوف نفسی شود داخل جنت میگردد سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امر
 که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت کل برهیکل انسانیت و
 شئون لایق بآن باشند لعل عین شمس حقیقت بر شئی شایده نگردد و در رضای خود را
 زیرا که نیت دانی تو از جوهر وجود خود محجب میشوی و چه باراضی میشوی که باشد با غیرت
 خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم تر نبود، و نیت نظر کن نفسی که غیر از راسخ در
 علم کلام او را نتواند فهمید که ائمه هدی باشند در جلی ساکن گشته که یک کلمه لغت
 جنت که لسان عربی است نمیتواند اهل آن کلمه نماید چگونه که بفرماند پسین که در حق جوهر
 وجود چه میشود قسم بذات مقدس الهی که اگر کسی تلفت شود فی الحین منظر میگردد و علم
 کل باین اشیا خدای است من الله ایشان را که با کسی که در سه شان با او مؤمنند و
 با او متوجه و بدو کل از او بوده با مراد و عود کل بوی او است با مراد این نوع وارد شود
 ولی نفس مؤمنه احصاء میکنند اخذ حق را که از برای لغاتی که کل از برای او خلق شده

حال این نوع وارد آید که در جانی ساکن گردد که یک اهل فوآد نباشد که او را بعین او بیند الا
 من شاء الله و از این جهت است که حرام شده در پیمان اقران نفسی با غیر سخ خود و بر عرفی که کل بر
 او ظاهرند بر کل است ملاحظه ان علماء در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کس
 در حد سلسله خود تا آنکه هیچ نفسی نه بیند غیر جنس خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را درک
 نماید الا عیونی که غیر الله را نمی بیند چگونه کل خلق توانست درک نمود کمال تر اقب را داشته
 که یوم قیامت را درک خواهید نمود و بر هر چه وجود واقع نشود چیزی که در ساحت
 او مذکور نیست کسی که از لسان کینونیات ^{فلسفیه} کلمه سبحان الله میشود که با وسیع و نقید
 خداوند کرده میشود بلکه ما دون آن نزو ساحت ندس او نفسی میشود چگونه لایق که غیر کل
 حجب شود یا آنکه غیر مقعد عزم مشاهده نماید نه این است که در آن روز نشومی و عالم گردد
 بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمیدانستی و لکن ظاهرا
 شنیدی که عبادیکه ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت بازوه از فضل او بعرفان او
 و اصل گشته بر آینه چنین نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این برنج ظاهر است
 و الا اگر نظر بدات کنی که شب در روز غیر او مذکور نیست نزد تو در عکوفوآد تو و آنچه میکنی
 با میکنی و از برای او و حال این قسم محجب بشومی فلتقن الله ربکم الرحمن عن کل ما یحزن

به النفس ان یا عباد الله کلمه اجمعون

الباب السابع من الواحد السابع

فبعضی لمن یدرک من طغیسه الله ان یزل من فضله ان شاء من علیه فلیشرف من مقعد برآب
 فعلیه لمخص این باب آنکه همین قسم که کینونیات کل وجود بالنبه نبش وجود مثل شیخ
 در مرات است که ذلک مشاهده کن حد کل شی را و بدانکه هیچ نفسی عند الله و عند ولی العلم

عزاز شجره حقیقت نبوده و نیست و از آنجائی که ظاهر میشود بر صرف ربوبیت وکل
 نموانند چونکه نمی بینند واقع را از برای او ساجد شد امر شده در یوم قیامت که یوم
 ظهور او است کل افضل او طلب نمایند آنچه سبب عزایشان گردد لعل از ثمره وجود که
 نقاد او است کل محروم بخردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کل نیست و نه این است
 که نظر باقران کنی زیرا که اگر کل ماسوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان
 دارد باین نوع عزمه وجود خود را اخذ نمائی هر آینه معادل نباشد با تسع عشر عشرانی
 از او زیرا که شینت کل از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را بگذردون
 او همچنین در کل شون این سر حقیقت را جاری کن تا آنکه از مبسده کل خیر محتجب بخردی
 اگر چه این امر اعزاز است از هر شیشی ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک
 نمود چنانچه عبادی که با سم تقمض متبص عزت را پوشیده بتوانید چگونه میشود حق او توان
 درک نمود این از برای این است که اگر بر غیر آن ظهور ظاهر گردد لعل هیچ نفسی از ثمره
 وجود خود محتجب نگردد والله بمن علی من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیماً

الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی کل ان یحسب من مطلع شهرالی شهر آخر واحدانی واحد مما یحسب من اسماء
 الله کالله اکبر او اعظم او اظهر و نحوه و قد اذن ان یحسب من اول العمرالی آخره ثم
 یکتب ما فات عنه وان مات فعلی وراثه ان یکتبوا له مما قضی علیه من العسر
 لمحض این باب آنکه بر هر نفسی ارشده در هر ششم یک واحد در واحد پر کند و حساب
 آن از حین النقاد لطفه او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر او
 او است و ثمره آن آنکه لعل در یوم ظهور شجره حقیقت بکنز کند نمونین باور زیرا که کینونیت

افنده ممد است من الله باین اسماء همین قسم که ذکر کرده شد شیئی را بسبب شیء که کم برتر باشد
و بسبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کورتر آن اینکه لعل واحد اول کثر گردد
تا آنکه پر شود سواست و ارض و ما بینها از آنکه در یوم ظهور کل زمینند در آن واحد الا این دهد
را بنحو اشرف که قدم کی بر صراط نلغزد که اگر همین واحد را درین ظهور واحد قرآن میدیند
احدی از مسلمین از صراط منحرف نمشد و کل این واحد بدرجته نفعی میشود بوحد اول کل عالم را
واحد واحد کن و مد در درجه تحتی را از درجه فوق تدرارده تا آنکه رسد بیک واحد همان
واحد اولی است که کل تکلفند بمعرفت آنها و در آن واحدین الا واحد واحد که حرف
اول باشد تا آنکه نبینی در مایا الا طلعت شمس و صده را این است جوهر توحید و سر تجرید
گویا دیده میشود که شعر واحد جبران هم میرساند تا آنکه در کل شیئی جاری میگردد حتی عدد قلم
در قلم دان عدد واحد میشود که مظفر نقطه درین اقلام بجهاء کل را دارد و اگر کسی جاری کند
و در بجهاء واحد اول بجهاء کل را قرارند بنشانه است واحد اول را در حق او را در صقع او
عطا کرده مثلاً اگر بجهاء یک قلم نوزده مثال ضنه باشد باید بجهاء هجده قلم همچو مثال باشد
و بجهاء آرا بجهاء کل واحد قرار دهد که کل ممد از او هستند این است که در بعثت آن بعث
کل ذکر میشود و در حشر آن حشر کل و در عرض آن عرض کل و در جزای آن جزای کل مثل
انکه امروز می بینی در اسلام آنچه هست مددین با اسم محمد ص و مظاہر او و ابواب هدی
است و همچنین در دنیا کل بایشان مستند این است که کل اعداد کثرت باین واحد قائمند
و آن واحد بوحد اول که بلا عدد است قائم و اول بنفنه بالله عزوجل قائم و بعد از رتبه واحد
اول مراتب بالا آنهاست از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نتواند نمود و الله
سخیلقن ما یشاء و کثیرن واحد اول کیف یشاء بامر از کان علی کل شیئی قدیر

الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کل ملک یبعث فی ذلک الدین ان میبئی بیتا لفته علی ابواب ختمه قبل التین
 وبتا علی ابواب التین مختص این باب آنکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد
 سزاوار است دو بیت بنا کند با اسم من لطیفه الله و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب
 اول از نو و پنج متجاوز نشود و ثانی از نو تا آنکه تحقیقت در رتبه جهاد قسم سرایت کرد
 باشد که سان کینونیت او که گاهی ظاهر است ناطق گردد که الله است ملک السموات
 والارض و ما بینهما لعل در یوم ظهور از شهادت طین کتر شهادت نهد در حق او و از ارض نیاید
 آنچه از برای او است که شبه نیست که موت کل را در کن میکند و اگر بر ایمان و نصرت آورد
 اسم خیر او میماند الی یوم الفیته و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقی چنین صاحب ملکی برین
 خود عامل بوده باشد و الا مثل بان زده میشد و الا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب
 ملک بوده در هر ملک با اسم ظاهر در آن ملت من الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور
 من لطیفه الله بایه افتخار را سگان عصر او بردارند که اسماء ایشان الی یوم جهاد غیر ذکر
 شود عند الله و الا خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته و هنوز یکی در یوم قیامت
 پیداننده که ضرب المثل شود و الا کل در ملتی که هستند علی ما هوفیه الله عال بوده اند ولی چه
 مگر که در یوم ظهور شجره حقیقت که آیات الله اوراقی است از شجره محبت او محتجب اند چنانچه
 در عصر ظهور بیان انقطاع او بجائی رسیده که بجان اینکه حق نزدیک است تفویض نموده
 و کسی که ما علی الارض و نفس او با اسم او میکنند آنچه میکنند ظاهر است که در جیل ما کوساکن
 نموده مگر این حکم آنکه لعل یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیت مستتر شده باشد لعل ملت
 و واقع شود نه این است که در بدء ظهور محبت او باغ نباشد بلکه محبتی که خداوند بنقطه بیان

عطا فرموده تا امروز برید احدی از اولین ظاهر شده که کسی در کتاب خود آیات الهی
نویسد و فرستد که بیک آیه آن حجت بر منزل علیه بالغ گردد و جواب بر نفسی را که خواهد
بلسان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور سه قان که جوهر ظهورات قبل بوده
مخاطب غیر رسول الله شده و بر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه بخو کتابت بلکه اگر نازل
فرموده بلسان اعراب مصطلحه آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجت و تمامیت
نعمت پس چه واقع شده و حال آنکه این همان کلامی است که بیک آیه آن کل مؤمنین عمل
میکنند و اگر ما علی الارض عامل شوند لایق بلکه اگر قیامت برپا نشود و کل عامل باشند
متحمل ولی نازل میشود بر قلبی که ناظر بسر وجود و جوهر دلیل در بده شهود نیستند و تقنت
نمیکردند و فی الحین لله ساجد نمیکردند و حال آنکه این همان است که لوانزلنا هذا
القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله قبل در حجت او نازل شده و بعد نفوسی
که میشوند و سجده نمیکند نازل شده چنانچه نفس آیه شریفه است و اذا سمعوا آیات الله
لا یسجدون و با وجود این خطور دون ایمان در حجت خود نمیکند و حال آنکه بقدر حکم جبل در
حین خشوع عند الله بان نمیشود و حال آنکه شبه نیست که آیات بقدر اعظم تراست از آیات
قبل بما لا تخفیه لهما بهما المنحأ ایها اگر کل مؤمنین بیان در حین استماع یک آیه ساجد شوند
و گویند بلی و خطور لا بر قلب ایشان نگیرد لایق است که گویند از مؤمنین بان هستند زیرا
که همان آیه است که است بر کتب بر کل میخواند و کل اعمال از برای رضای او بوده و
آن وقت اخذ نموده و امتحان صادقین است قسم بخداوندی که وحده و حده لا شریک له
بوده هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کل بیان را در لوح حفظ او بین عینی خود بیند و
با آنچه که در امکان ممکن است با علی در فضل و تقوی رسیده باشد و کتاب آن کش

حقیقت بر او نازل شود هیچ آیات که عجز او را بنمایاند نزد خود اگر بقدر طرف عینی صبر کند
در پیش خود و نگوید قلب خود و لسان خود هر اسن عند الله لاریب فیہ انا کل باله و آیات
موقنون قدر خود لی عند الله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده
سر جوی با و نفع بخشد و فطرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را شناخته که اگر قلب
اون جبل میبود باید از خشیت الله متصدع گردد و حال آنکه این حکم در درجه قبل اوست
که در سمر آن باشد چگونه است و آیات اون که نزد منزل آن چنین نفسی ابعدا تر از جبل
میشود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد
و حال آنکه تصور نمیشود که چنین نفسی بھسم رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود یا کل عامل بود
این بر صورت امتناع مثل ذکر شد که کل خلق صد خود را در نزد آن ظهور دانند و از جبل خود
را سخت تر گیرند و بجان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند مثل بجز وقت میکنند
ولی جانی که باید خاضع شود که اجابت کینونیت او خلق میکرد گانه لم یسمع میشود ای
اهل بیان مراقب خود بوده که مغز نیست کل را در یوم قیامت و طالع میشود بقیته و
حکم میکند بر آنچه خواهد اودامی وجود را اگر خواهد اعلی میکند و اعلای وجود را ادنی میکند چنانچه
در بیان کرد اگر ملقت شوی و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان شود
ز این است که نشود چنانچه هینقدر که رسول خدا ص خواست امیر المؤمنین علیه السلام را
ولی خود گرداند اگر چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند لایق
ثابت میگردد زیرا که همان امری است که دین قبل با و ثابت شده و بعد هم با و ثابت
میشود و غیر الله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل با مراد عاقلند اگر طبق امر او عامل شوند
والا که محل حکم نمیکردد و الله یرفع من یشاء من عباده انه کان علی کل شیء قدیر

الباب العاشر من الواحد السابع

قلقرآن کل نفس بھیکل اسم المتعاش فی صین تولدہ و لاینبی لاحد ان یتسکہ
 بلخص این باب انکہ در اسماء اللہ ہر اسمی تعادل نمیکند عدد آن با اسم متعاش و
 آن اعلیٰ ثمرہ اسماء است کہ بمتھی ایہ طور رسیدہ و در آن ظاہریت الٰہ واحد اول و
 در واحد اول نیست الٰہ واحد اول کہ در سر آن رسول اللہ صحت و در بیان ذات عزوجل
 و قبل از قرآن عیسیٰ ۶ بود و بعد از بیان من لطیفہ اللہ اعراض در ظہورات مختلف ظاہر شود
 و الٰہ مستوی براعراش کہ معنی از حد حدود است همان شیت اولیہ است کہ اعراش
 اورا متغیر نمیکند و ہر اسمی اعلیٰ عدد از اسم متعاش نیست در تہ اسماء و بر عدد اللہم کہ اعداد
 طرح کنی واحد بعد واحد عدد اسم احد ناقص شود و اگر بالف و لام حساب کنی اسم متعاش
 را عدد اسم حتی زائد میآید و در یوم قیامت نظر آن ظاہر شدہ کہ مدل بوده علی اللہ از این حجت
 امر شدہ کہ کل از زمین انعقاد نطفہ محرز کنند آن ہیکل را ہیکلی کہ عدد اسم متعاش در آن باشد زیرا
 کہ از بہت در ظہور تا ظہور آخر خدا نانا است کہ چقدر شود و لیکن زیادہ از عدد متعاش اگر
 خدا خواهد نخواہد شد و در کور سر آن بدو و عود آن در اسم اغفر شد بنقص عدد اسم ہو در بیان
 خدا عالم است کہ تا چہ قدر زد زیرا کہ در این معیاری نیست زیرا کہ فاصلہ بین تجلیل و
 فوفان بالف ہم برسید زیرا کہ شجرہ حقیقت در ہر حال ناظر است بخلق خود ہر وقت کہ بیند
 استعداد ظہور را در مایای افندہ سبحین میسازد خود را بکل باذن اللہ عزوجل زیرا کہ از
 برای او حرکتی و سکونی نبودہ و نیست الٰہ باللہ عزوجل ثمرہ آن اینکہ کل اسم چون
 مطائفہ در حول اسم اللہ و کمال کل اسماء بلوغ این اسم است لعل کل نفوس در بیان
 بیبلاغ مایکن برسند کہ در صین ظہور حقیقت تواند شمس حقیقت را در کن نمود و وظائف حول او

و مراقب باشد که از آن عدد تجاوز نکند که اگر بآن عدد رسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده
 شجره حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگر چه یقین نماید لعل از نار نجات یابد باین فضل و بیح
 فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست اگر قدر بدانند و خود را از نار من لطیفه الهه
 نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او بمبدء خلق کینونیات است در ذرات
 بعد از تمامیت ذرات اجساد قبل از ظهور او و همین قسم که در حکمی دو هزار و یک اسم نوشته شود
 کافی است در تحریر لعل باین سبب از ظاهر در اسماء محجب نماید و عنبر الله نه بیند و شاهد
 نشود الا برضای محبوب خود فلتحرزن انفسکم لئلا یکنتم ثم باسماء الحسنی کلها فان له الخلق
 و الامر فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب

الباب السجادی و العشر من الواحد السابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر و الامر باجلوس علی الکرسی
 ملخص این باب آنکه نهی شده از صعود بر منابر و امر شده است باعراسش یا سرریاگری تا
 آنکه کل ارشاد و قرپرون زنده و اگر محلی اجتماع است بر تختی گری گذارده که کل تواند استماع نمود
 کلمات حق را و نمزه آن اینکه لعل یوم ظهور حق کسی بافتخار تعلم نزد آن مبدء علم متعلم گردد و چه
 بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و را سخون در علم که آمده بدی هستند
 غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه تواند کل که تعلم اختیار نمود بلکه هر علمی که
 بایق علیه اسم شیئی است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الا جوهر
 وجود و این کلامی هم کمی پنی ابداع آن میشود در صقع آن نفس آن و الا مقام ذات او
 اجل است از ذکر اقران بحروف و بیسیج لذتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی
 استماع نماید آیات آنرا و بصد هاد آنرا و لم و بم در حق کلمات آن گوید و مقایسه با کلام

غیر او خند همین قسم که کینونت او نظر الوهیت و ربوبیت است بر کلشنی همین قسم کلام او نظر
الوهیت و ربوبیت است بر کل کلامها که اگر آن انسانی می بود تکلم بر آینه میگفت انجی
انا لله لا اله الا انا و ان مادونی خلقی ان یا کل الحروف ایامی فاتقون و حال آنکه میگوید
بلسان کینونت خود آنچه گفت و می شود آن را کل شنی که اگر این نبود چگونه در نزد بزرگوار
کل کتب سماویه قبل باید با و مؤمن کردند چنانچه نفوس مؤمنه بان کتب باید بان مظهر بودن
کردند و از این است که بیگ آیه واحده حجت او بر کل ماعلی الارض بالغ است بر هر
ذاتانی بلسان او که اگر امر و زکی از امت آدم باشد بان عرض کرده میشود یک آیه و
بمثل آنکه عرض کرده میشود بر اول من آمن بالبعیان و بان گفته میشود که کل ماعلی الارض عاجز
از اتیان با و اگر فی الجحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست در
قول و اگر العیسا زبانه نازل نمود و یقین نمود بکلام خداوند بر او است که بر ماعلی الارض
عرض کند هینقدر که عجز کل را دید و حال آنکه می بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را بر
قول او و از همین استماع تا آنکه بدرجه یقین نرسیده در نار حجاب بوده و اینکه کل میگویند
یا اصدق الصادقین درصین ظهور اگر تصدیق شجره حقیقت را نمودند و درصین تلاوت آیات
آن تامل در تصدیق او بخوردند یا اصدق الصادقین گشته اند و الاعل ایشان مکذب قول
ایشان است زیرا که این اسم اسمی است از اسماء او و نوری است از انوار او که دل
بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف باین وصف نمود زیرا که اگر کسی در
امکان متصور است بصدق او است و حال آنکه با علی صوت خود را میفرماید کل خلق را که کل
میگویند یا اصدق الصادقین چرا تامل در تصدیق آنچه نازل میشود و در این است که کینه
قلم بر دور عالم میگیرد الا من شاء الله و کل لطف نیشوند اگر بگویند که شنیدیم آیات را

که شنیده اند و اگر بگویند عبادی که صادقند غیر از اتباع قرآن صادق گشته که چنین نیست
 و اگر بگویند که این آیه آیه الله نیست و کل عاقل نیستند گوئی که اتیان نموده بر فطرت و
 حال آنکه مثل حسد از آن بجز وجود نازل میگردد این است که کل بایمان با و صادق و تصدیق
 کلام او ولی اسمی را که عطا فرموده است یکی از نظایر امر خود که اثبات صدق او نمیکند
 از اوضاع بینمایند که اگر مرغ نمینوند هیچ ظهوری تخریب کرده نمیشد در حین ظهور این است
 که کل با اسم او صادق ولی منع آن را از مستی میکنند و ملتفت نیستند مثل آنکه اگر کسی بگوید
 شمس در مرات صادق است بضماء خود در حد خود ولی در شمس سماه بگویند چقدر محتجب
 است مثل رهبان هم در زمان رسول الله ص هین قسم است که با اتباع دین عیسی م او بخارا
 صادق میگشند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حول خاتم او طائف است نگشند و بخارا
 که از صدق شبح در مرات اگر حق میبود تصدیق کنند شمس سماه را و حال آنکه حین ظهور درون
 تصدیق رسول الله ص بشیخت شمس از آنها مرتفع شد و همچنین در ظهور بیان بسین و همچنین در
 ظهور من بطنیصره الله ص دقیق شو که تصدیق اهل بیان تصدیق او کنی که مثل مثل آنست که
 ذکر شد بلکه او را بجز او تصدیق کنی این است معنی اعرفوا الله بالله و بر این اصل کل فرج
 از جاری کن و صدقوا الله بالله و حبوا الله بالله و اطعوا الله بالله و اتبعوا الله بالله
 و همچنین کل اسماء و امثال را در آن روز شایده کن و بسین امر چقدر دقیق است که اگر حین
 ظهور شجره بیان کل با علی الارض مؤمن بودند بقرآن و در حین آیه اولی کل تصدیق میکردند
 او را هر آینه کل عند الله کاذب میشدند و همان صادق بود بسین امر چقدر لطیف است
 امروز میخواهی باشخاصی که مبدء علم او هم کلمات عبادی است که با و ایمان آورده تصدیق
 کنی او را این است که نشاخته محبوب خود را در لیل سیر کرده و الا اگر شناسی کل عالم را

اگر لاگوید لامیگوئی و اگر بلی گوید بلی میگوئی زیرا که آنچه قبل صدق فهمیده با اتباع قول او شده این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور بعلماء آن ظهور محجب میشوند و حال آنکه از و رای امر مخالفند که بیک قول لای او کل اینها غیر صادق مگردند مراقب باش ظهور حق را که در یوم ظهور تصدیق اهل بیان تصدیق ادعئی که کل تصدیقهای ایشان در نزد او بیک بلی تصدیق صرف میشود و بیکت لا دون آن نظر کن در شان آن که اگر رسول خدا ص^ع یکت کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه بر آینه امروز کل تصدیق میکردند آن طایفه را بصدیق رسول الله^ص و اگر بیکس بر عکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که سناط شهادت حق است نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کل موعودین باجماع^ص که تصدیق نکردند رسول الله را بقول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین داشتند که از دین عیسی^ع منحرف بودند ولی عند الله صادق بودند که اگر صادق می بودند ایمان بر رسول الله^ص می آوردند و همچنین در نزد ظهور منطخیره الله من که کل کاذبند الابعاد می که تصدیق کنند او را چه اعلائی من علی الارض باشد و چه دون آن زیرا که تصدیق حق بقول او است و کل صادق میکردند با اتباع بان و شبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید خلق خود را با آنچه که دین ایشان بان بر پا بوده و سبب تقرب اون بسوی خداوند بوده و الله یبصیر من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثانی والعشرون الواحد السابع

فلا یمنعی من عمل الله ان یشرك به شیئا ملخص این باب آنکه در هر ظهور حقیقی هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و هر کس از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است و صرف حق او و کل مؤمنین با او

اذن داده نشده اگر کسی عملی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه واجب او نبوده از زره گرفته
 تا زره فسخی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه مایضغ بر وجود آن اگر چه او قبل
 از این بوده هست چنانچه داب ظهور حقیقت در سرفاقان و بیان نبوده ولی این همه عبادت
 و ثمره وجود ایشان در یوم معاد و الا شبه نیست که شجر حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی
 او را نمی شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف میگردد بشرافی که باز میسر می شود
 اطاعت این امر الا از برای مدبرین مگر در ظهور او که ترقی نمایند که اختلاف واقع نشود در بیان
 او و دون آن که آن وقت ثمره بیان از برای ایشان ثابت میگردد آنوقت هم در شئون معده
 چقدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحد عمل کردن این نیست الا محض عرفان کل حد
 خود را و الا آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران هزار منظر غنا و استغناء است از برای
 آن ولی چون رایحه دون توحید در این اعمال میوزد از این جهت نهنی شده و الله یوت
 الفضل من یشاء من عباده انه کان و ساعاً علیماً

الباب الثالث والعشرون الواحد السابع

فمیا فرض الله علی کل عبیده ان ینکون عندهم تسعة عشر آیه من نظیره الله فی ایام طهوره بخطه
 لمخص این باب آنکه بسبب چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقرر
 گردد بخط شجره حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل آنکه آیات الله میگوئی در آن هم شان الله
 میگوئی آنوقت اعزاز هر شیئی عزیزیت عند الله و عند اولی العلم و یک صفی که نوزده آیه
 باشد بخط آن بر کل اهل بیان فرض شده کما ت آنرا که هیچ جزائی در یوم قیامت معادل با
 آن نمیکند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد و بدهد و اخذ چنین لومی کند بجا آن زیاد
 است عند الله و عند اولی العلم زیرا که آن برات نجاتی است من عند الله از برای ان نفس

و اگر ایضا باشد دون نقل باشد برات نارا و است تا قیامت دیگر مثل اینکه هر چه در این
 ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلیٰ نمره وجود ایشان شد و بان در جنت منتظرند و بهر چیز بر غیر
 مؤمنین نازل شد همان محبتی است من الله از برای او که بان در نار محسوسه میگردد الا اذا
 شاء الله چه بخط آن باشد و چه با آثار آن و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هر آینه
 ما فظ کل آثار اومی بود با حسن خطی که در اسکان فوق آن تصور نباشد ولی چون متع است
 دیگران اخذ این فیض را خوبند نمود و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از
 اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند تا ظهور
 دیگر در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان با و ثواب آن عظیم تر است
 از آنکه کل آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظل او انشاء شده نویسد و همچنین عروج کن از ظهوری
 تا ظهوری که باغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدئی از برای او نبوده و
 گویا دیده میشود که کتب آن شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین با و استقبال میکنند حال
 آنرا اعزاز استقبال عزیز خود را و قائم میشوند از برای آن ایشانند ارکان دین
 و شهداء یقین نه مثل آنکه از مؤمنین بقران در این ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم
 میشوند و از شجره حقیقت که منزل او است محبت مانده اند چنانچه داب غیر اثنی عشریه چنین
 بلای این عل لاهل اعزاز است که اعزاز منزل او مرتفع شود و چشمه علم نزد اهل آن
 ظاهر است که اگر کسی در کتبه ظهور را اینها متون با مریغ بر او است و درک خواهد نمود
 کل خیر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود از
 اینکه آنجیل و کل کتبی که در ظل او انشاء شده بود نویسد و همچنین صین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت
 را سریان ده لعل از منقوشه و محبت نگرودی ظلمت مکن غیر شمس و خلقه الله اذا اذن الله

بگم ثم آياه سگرون و بدان که این حکم ارتفاع فضل او است و الا کسی قابل نیست باستحقاق
عطا او را و بر کل سوال از فضل او است و بر او نیست الا آنچه شایسته الله تعلق گرفته یوتی
من یشاء و من عمن یشاء و لکن الله یوتی اناس کثما جمون اذ هم بائس و با آیه یوقنون
الباب الرابع والعشرون الواحد السابع

فی عدم جواز التوبه الا عند الله فی مظرف نفسه فی ظهوره و الا فاستغفر و الله ثم اعند انفسکم
ملخص این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزدی در لیل و در یوم قیامت عند
من بطرفه الله او ما اذن جایز است و الا استغفار باید کرد خدا را در هر حال مابین خود
و او که اگر بعدی باشد در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز تبتی است باستحقاق
کیسوفت خود چگونه که بر شون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار میکنی از
او محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت نمیشود الا با استغفار از مظرف امر که شجره حقیقت
باشد و همچنین صرف حتی او در یوم ظهور او و الا بعدد کلشی اگر استغفار کنی ثمر نمی بخشد از
برای تو چنانچه در لیل و نصف رسانی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد
خدا نداشت زیرا که در امکان بیسی نیست از برای خلق بوی خدا الا با ابواب واحد که
فنتی میگردد بواحد بلا عدد که او ن باشد که کون کل اعداد لانه سایه قبل و بعد است و همچنین در
حرف واحد حرف سین را سزاوار نیست الا استغفار نزد باء و همچنین میم را الا استغفار نزد
سین و همچنین حرف فاء بحرف تا واحد اول تمام شود که آنوقت کثران را نتوان احصا نمود از
آنجهت امر با استغفار منقطع میگردد و الا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که مابین خود و خدا کند و
از صد و در بیان تجا و زنگند خداوند قبول می فرماید استغفار آن را تا حسین ظهور و آن وقت
قبول میشود الا نزد ظالم بطهور و همچنین کل اعمال و اطوار را تصور کن و قدر دان یوم ظهور را

که کل حول آن طائف میگردد و استقرانه فی کل صین و قبل صین و بعد صین

الباب الخامس والخمسين في الاحوال

فی وجوب السجده عند باب مدینه تطلعن فیما نقطه الالهیه اعطانا من الله له انه هو العزيز المحبوب
 لخص این باب آنکه از آنجا نیکه کل نفوس از ظل آیات الوهیت در بویست خلق شده همیشه در علو و سمو
 سائرند و چونکه چشم حقیقت پنی ندارند که محبوب خود را بشناسند محجب میمانند از خضوع از برای ان و
 حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر با او مقبل او در دین خود ساجد بوده خدا را دعا بدیده او را و خاضع
 بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کینونیت ولی در صین ظهور ان که میشود کل
 نظر خود میکنند و از او محجب میمانند زیرا که او را هیچکلی مثل خود می بینند و حال آنکه سبحان الله
 عن الاقران مثل آن بیکل مثل شمس سماء است و آیات آن ضیاء اوست و مثل کل نمونین
 اگر مومن باشند مثل مراتی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر بهمان است
 این است که امر شده مدینه که آن از آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب ان و همچنین ارضی که
 محل ظهور ان گردد مثل آنکه محل طلوع مدینه ناء میگردد و محل ظهور حصن معروف واجب است
 کل نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و صین ظهور امر قبل نقطه
 میگردد و باذن ظاهر در ان ظهور از روز حکم میشود اگر چه هیچ شیئی نیست مگر آنکه ماله و علیه او از
 شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه صین ظهور مثلا
 یوم ظهور من نظمیده الله خضوع خلق آنرا در نقطه بیان ظاهر میشود چه مبدی ظهور مقام نقطه ظهور است
 اگر چه نقطه ظهور بعد اوقومی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نتوانند احصا نمود این است
 که این نوع بیان میشود و الا نظر که کنی هیچ نفس نیست که بسبب طاعت کتبه خالق خود را
 و همان خضوع اوست از برای شجره حقیقت اگر چه محجب مانده و طاعت او عین عصیان

میگردد در ظهور بعد مثل آنچه که در انجیل حاصل بودند خاضع بودند بقول عیسی از برای رسول
 و ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مستول نمیشود و همچنین آنچه امروز در دستش آن عمل میکنند
 از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطه بیان آنچه میکنند ولی چون نمی شناسند شمس حقیقت را
 از این است که از ایمان باون محبت مانده نه آن است که او خواهد که کل مؤمن با او شوند
 ولی نجات کل در ایمان با او است و او بنفشه غنی است از ایمان به او ای خود مثل انگه
 اگر کل بر رسول الله مؤمن می شدند خود ایشان نجات می یافتند و آلا آن شجر بنفشه همیشه در حیات
 بوده هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید بن پطیسره الله خود مؤمن میگردد و آلا او غنی
 بوده از کل و هست مثلاً اگر در مقابل شمس الی مالا نهضایه مرآت واقع شود انعکس بر میدارد و
 حکایت میکند از او و حال آنکه او بنفشه غنی است از وجود مرایا و شمس که در آنجا منطبع
 است این است حد امکان نزد ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کنونیات و ذاتیات
 و نفسانیات خود را در حجب واحد مرآت نموده لعل در یوم ظهور حقیقت بواحد اول منطبع کرده
 و حجاب واقع نشود واحد ثانی یا الی مالا نهضایه که این است فضل عظیم و فوز بکبر اگر قدر دانی و
 الاثرات وجود خود را باطل نموده باید می خود امروز کافران هفتاد هزار نفس بزیرت بیت آ
 می رود که با مر رسول الله شده ولی آمر آن که خود حضرت بوده تا هفت سال در جبل که بود و
 حال آنکه آمر قومی انرفس امرات این است که این همه خلق که آآن میروند از روی بصیرت
 نیستند که اگر می بودند در ظهور رجوع او که قومی از ظهور قبل او است موفق میشوند با مر او
 و حال آنکه می بینی که چگونه واقع شده که با مر قبل او مدین بدین هستند و شب و روز سجده
 میکنند خدا را با و حال در جبل محل سکون آن شده و حال آنکه افتخار کل با ایمان با او است
 چنانچه می بینی که امروز کل مفتخرند با ایمان با و در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل از او الله

بر آن حکم میشود باو محبت مانده چنانچه ایمان مومنین باخیل حين ظهور رسول الله دون ایمان حکم
 شد و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سنن ظهورات قبل
 او بمالانهایه قبل از آن ظاهر میگردد حتی آنکه آن زمانیکه آن ظهور بخیاطی در آن ظهور ظاهر بوده
 در این ظهور مجسم میگردد اگر چه بیک مرتبه باشد و همچنین کل مواقع را مشاهده کن و محبت همان
 تا آنکه فائز گردی بثمره وجود خود و لم یزل باقی باشی در حجت جود او و از من فضل الله علیکم لعلمکم بین
 یدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز دو فرسخی نجیب سجده کنید یا در جگر که بفراخ متعدد ممکن است
 احتراماً لقبه المظهره و حال آنکه امر نبود در دین اسلام ولی همین ظهور کسی یک دفعه از برای
 او سجده کنند در بین یدی او و اگر از این گذشته و بر او هم ظلمی وارد نیاید راضی میگردد
 این است که در یوم ظهور کل متحن میشوند و اگر نقل کنند و بهر فان نفس خود ظهور الله را
 تصدیق کنند کل نجات می یابند ولی چون نمیکند حجت بر ایشان بالغ میگردد و خود در اجتناب
 میمانند
 والله یدی من یناء الی صراط حق یقین

الباب السادس و العشر من الواحد السابع

فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یحل احد علی ارضه ممن لم
 یدن بذلک الدین و کذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون الا من ینسج تجارة کلمة ینتفع بها
 کحروف الابجیل مختص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عذشته
 بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن بیان را و در نزد ظهور من لطیفه الله غیر مؤمن با او را
 و ثمره آن آنکه در یوم قیامت سبزه حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون مومنین
 بخود را و در ارض حبت نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از حد و حجت غیر رضای
 خدا بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من لطیفه الله در مومنین با آن نشود چنانچه در این

ظهور در حق حروف صحیح که کل با ثابریل ایشان کل اظهار علم خود را نمودند و اصل دین ایشان
 سبب ایشان ثابت بود راضی نشده با آنچه از برای دیگران راضی شده بین چقدر کل محبت
 محسوس نشوند و حروف صحیح چقدر بنیاد و مراتب باشد که مثل این نوع در حق هیچ نفسی نشود که
 هیچ شیئی مثل آن نمی شده لعل در یوم قیامت بابتاع این حکم نجات یابی و بر حروف واحدی
 که اصل دین خود را با آنها ثابت کردی عزنی وارد دنیا و سی زیرا که نیشناسی و در عزنی که
 نیشناسی امارت حقه در نزد ایشان هست که تعیین کنی که ایشان حقه و اگر از اهل فواید باشی
 که با استماع آیات انزاد ایشان میدانی که اذل حشر قیامت است و حروف اسم واحد یا
 دون آنها که اراشد را کل میرساند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر دو وجود
 که مثل وجود اینها نفع مشرب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آنوقت اذن او
 شده و الا نهی شده باشد یعنی لعل در یوم قیامت بشوهر حقیقت نمیند در ارض ایمان دون مؤمنین
 بخود را و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس بقدر همان در نارات الا همان که اذن داده شده
 اگر تجارت کلیه داشته باشد و الا ممنوع بوده و هست خصوص اگر بر شان غیر عز باشد که
 مطلق اذن داده شده *فَلْيَتَّقِنَ اللَّهَ فِي ذَلِكَ أَكْثَرُكُمْ ثُمَّ تَتَّقُونَ* و اگر نفسی نزد نفسی باشد
 حلال نبوده و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او میشود و شرط تجالس طهارت وین است
 نه دون آن *وَلْيَتَّقِنَ اللَّهَ فِي ذَلِكَ أَكْثَرُكُمْ ثُمَّ تَتَّقُونَ*

الباب السابع والنشر من الواحد السابع

فی قرآنه یوم الجمعة هذه الآية فی لقاء الشمس *إِنَّمَا الْبَهَاءُ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ عَلَى طَلْعَتِهَا يَا أَيُّهَا
 الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ فَاشْهَدِي عَلَى مَا قَدْ شَهِدَتْ عَلَى نَفْسِهِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْمَجُوبُ*
 بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عباد را آنچه

در ایام سه شنبه متحمل بوده و هر عملی که در شب در روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام همیشه باو داده میشود
 و از آنجائی که هر شیئی روح آن تعلق با انسان است و شهادت هر شیئی شهادت انسان است از
 این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شش آن را شاکر گیرند بر آیه که مدلل است بر توحید
 آن خدا را و ایمان آن بنقطه بیان و آنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در پهن بدی
 شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او و بر حقیقت
 هر کس که قبح او است که این است ثمره این امر اگر کسی تواند درک نمود و الا شبه نیست که
 بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو میگردد اگر بخوید بین بدی^{الله}
 و فرض است بر کل ادای بعین کلمه در یوم ظهور بین بدی من ظلمت سوره الله در هر یوم جمعه هر کس که
 در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور فی فعل مایشاء و

یکم ما یرید لایسل عما یفعل وکل عن کل شیء یسلون

الباب الثامن و العشر من الواحد السابع

فی ان من یحزن نفاعا عاده فله ان یاتی تسعة عشر شقلا من الذهب ان استطاع و الا
 من الفضة و الا فلیتغفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فاذن له فلا شیء علیه و
 من یحسب نفا یحرم علیه ما یکل علیه من قبل الی حین ما یحسب ویسطر کل عمله و ما کان من المؤمنین
 و ان یرجع الی ما یحرم علیه فی کل شهر تسعة عشر شقلا من الذهب ان ما یفعل کم کن فی البیان
 مختص این باب آنکه خداوند عالم از سه فضل وجود بر بندگان بخی فرموده که هیچ نفسی را
 محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی
 نمی شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود آئینه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز
 نماید حکم ایمان بر او جاری نمیکرد و اذن داده شده در مقام اذن و از اذن حد مرتفع گشته

و بر ذهاب و فضا بعدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حد الهی و اگر مقدر نباشد بعدد
 واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب بن
 محل ظهور آینه است اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر صورت حی وارد آمده و اگر بر صورت
 حی حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است
 که بر خداوند عزوجل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از او حال صحبت
 در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین بعد از عزن بر آنضا نبوده و بر اولاد و امر حکم مضاعف میگردد
 چه در صحبت و چه در عزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر با بهنجار نیاید و نفسی
 را محزون هم نگردد اند نفسی را و اگر نفسی نفسی را قدر ذکر شی حاصل شود بر آن حدود الهیه وارد آید
 زیرا که هیچ علی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری
 نشده و نمیشود و اگر کسی نزدیک گردد محال اقرار او بر او درون حلال میگردد و مادامی
 که حاصل است از او نفس حکم حلیت بر محل اقرار او جاری نمیکردد و کل عمل او بیبط
 میگردد اگر چه با علی درجه و رع و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر ملائحت علیه بر او از حد
 الهیه در هر شخص عدد واحد از ذهاب وارد میآید و اگر منقطع شود منظر حیاتی حکم دون انشاء
 در بیان بر او میشود در کل حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و
 حاصل شوید نفسی را که کل اعمال بیبط گردد و لطف نشوید و لتیقن الله حق التقی لعلکم تفلحون و
 نمره آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد
 نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه داب ایشان است چه عید از اول عمر تا آخر عمر در دین
 او مدین است و از برای نقای او عامل میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون
 کند یا در حق او حکم حاکمیت کند و حال آنکه بظواهر از همه اعلی تر باشد و اسباب هدایت

از برای اوج جمع تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور را و حال آنکه شب و روز از برای اشتیاق
 بان محزون بوده و متضرع بوده و اگر اولواکلم قبل دأب خود را بعد از استماع واقعه
 موسی بن جعفر علیهما السلام تیر داده بودند لعل بر شجره حقیقت هم به ظهور چون دأب بوده وارد
 نیساید و حال آنکه چقدر بناها گذارده هر سلطانی حین سلطنت خود که هیچ شمر بر او بنخند یوم
 قیامت و اگر مثل این بیع را بر داشته بود لعل سبب جریان عزن نفسی نشده بود همین
 چیز نائی که بنهایت نظر خفیف میآید اعظم تر میگردد و در مقام خود از ما علی الارض و انفاق
 مثل او اگر چه شبه نیست که اولواکلم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از عزن
 مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق مثل این موارد در رجوع او واقع نشود اگر چه بشود
 از نفس ظهور که کل بشجیت کینونیت خود مغرور ولی اگر تدارک گذاری که نفسی را محزون کنی
 لعل بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان بخداوند محجّب نموده باشی ولیکن
 اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت عزنی وارد آید اعظم تر است از عزن کلیشی که در امکان ممکن
 باشد ذکر آن و همچنین شئون دیگر از دره گرفته تا زره طعی شود زیرا که کل شی باوشی میگردد
 و او اجل از اقران بشی است و بعد حروف حی الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اول
 واحد ثانی تا اینکه الی ما لانفصایه منتهی شود چه یکی از اعداد واحد مؤخر میاید و مقدم میشود بر
 واحد ثانی مثلاً اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلی میگردد از اعلامی که ایمان
 نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل میشود و سافل عالی میگردد و بر عکس عالی عالی تر
 میگردد و سافل سافل تر اگر تصدیق حق نگیرد و الله یؤید بامر من شیاء من عباده ان کان یستطیع علیها

الباب التاسع والعشرون الواحد السابع

فی الصلوة لمنقص این باب آنکه اول صلواتی که وضع شد صلوة طهر بود و کل آن سه بود

واحد وضع شد تا آنکه هر کس با بجنبتی باشد در اطاعت حق که در آن نبیند الا تا هر در آن
 حرف را و در کل نبیند الا واحد بلا عدد را تا آنکه بر اعناق کل آیه ضوعی و ضوعی باشد از برای
 من نظیره الله که اگر کسی بظا هر تنگف شود از اطاعت او ولی بجنونیت عابد بوده خدا
 را با و وسیع علی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیت و صلوة هر نفس در صد وجود
 او است. مثلاً صلوة نقطه بالنبه بصلوة حی مثل نقطه است بالنبه بحروف حی و همچنین صلوة
 بالنبه بحروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنبه بحروف ثالث الی آنکه با آخر وجود منتهی
 شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز میگردد و آخر وجود جسم بر این حدود ظاهر
 نماز میگردد ولی صلوة کل نفوس نزدیک رکعت از صلوة حروف حی او لایستی است
 و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من نظیره الله
 گوید مقرر نمیشود با توحید کلشی چه قبلاً چه بعداً چه پسرماً چه پسرماً زیرا که او است
 ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید میکنند از حروف حی و کل اعداد متکثره از اول
 اول با و توحید میکنند اگر در اینجا نیت الی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة
 غیر رسول الله از اشرف خلق که امیر المؤمنین بود تا منتهی شود با خمس وجود با او
 خلق شده چگونه میتوان مقرر نمود با صلوة او این است که هر شیئی حول نفس خود
 حرکت مینماید از حول مبداء خود نمیتواند تجاوز نماید و در صلوة مخلوقه با ما و صلوة کلشی
 مقرر نمیشود با یک رکعت صلوة امیر المؤمنین و همچنین الاقرب فالاقرب الی ان
 منتهی الی واحد الا اول و بجهاء کل در نزد صلوة او هست مثل آنکه اگر جناء اشیا
 متکثره اجرد کنی تا آنکه رسد بیک دانه جواهر کل را دارد بهائیت نه بذائیت و همچنین صلوة
 امیر المؤمنین کل صلوة را دارد بهائیت نه بجنونیت و همچنین در کل شئون نظر کن و

همان صلواتی که در بدء درصین نزول آن اعراب دستک میزدند امروز پس که در سر محل
 افتاد آن درین علماء چند کلام واقع میشود تا آنکه در یک سأل فرعی متعلقه بان هزار بیت کتب
 علماء دانشانموده ولی از این شئون محجّب مان از بدء مثل آنکه امروز کل مؤمنین بقرآن
 شب و روز هفتاد رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب
 میکنند ولی از ندوت آن محجّب و بر آن وارد میآورد آنچه وارد میآورد و حال آنکه
 یومی که رسول خدا ص وضع نمود آنرا نبود الا جمل ضوعی و خوعی که در اعناق مردم باشد از
 برای یوم حج خود و از آنجائی که عبادت مقبول نیست الا بتوحید در مقام عبادت بشنو
 که بر آن چه وارد شد کل در مقام عبادت با و الی الله متوجه و انفس او حدود ظاهریه
 صلوة را منع نموده و حال آنکه آنحضرتی که شب و روز در صلواتند چون که مقبل الی الله نشد
 حکم دون حقیقت درباره ایشان نازل شده چگونه و صلوة که یک شان از شئون
 دین ایشان است بدانکه در نزد هر مخلوق شهادتین که آن بدء دین است بدیع میگردد
 مثل آنکه در ظهور رسول الله ص لا اله الا الله چه عهده روح الله اگر کسی میبخت حکم اسلام بر او
 نمیشد الا آنکه لا اله الا الله گوید که مقترن است بمحمد رسول الله ص همچنین در ظهور منظره
 لا اله الا الله مقبول میشود که مقترن باشد بشهادت در حق او که او نبی همان لا اله الا الله
 و شهادت در حق نقطه بیان است ولی آنروز بغیر آن ظهور مقبول نمیکرد مثل آنکه در ظهور
 فرقان مقبول گشت الا آنکه بدل شد بلسان عربی و اقرار نبوت محمدی م جائی که در جوهرین
 این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق بان و امر زمی بنی که هر نفسی یکی از اعمال از ندوت
 آن محجّب مانده که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل و بعد وجود هر آینه اقرب از لمح
 بصر از صراط تجاوز می نمودند و در این شئون محجّب نیمانند ولی از این شئون هم در عرق

شمس مجتبه همان که اگر قدر جوی منحرف شوی شمس اء بیان حکم دون علوایمان خواهند نمود
 ولی نظر را هم همیشه بمسبده انداز که کل اینها نزد او ن مثل خاتمی است که برید تو است حرکت
 میدهی آنرا بطور که میخواهی بی کسی راضی میگویی که بحروف واحد موقن شود و عزار در آمد
 بیند نه در نفس شیئی و مجتبه نشود بنظر کردن در آن شستی که اگر قابل نبود محل امر میشد و درین
 صلوة قصد کند ضارا و حده صحن بملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد
 از برای حرفی از حروف واحد اول آنوقت مصلی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان بر آید
 و صادق شد در یوم قیامت و الادریل مقبول میشود از آن همینقدر که باین نظسه ناظر باشد
 و باید عابد در مقام صلوة نبیند الامجدورا و نظر نکند الالبوسی خداوند و حده و حده لا
 شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد و مجتبه میگردد و مقبول نمیشود عبادت
 او ن باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد ولم یولد بوده هست و کشتی دون او
 خلق او است و او شناخته نمیشود بکنه ذات او و موصوف میگردد بجز قدس کیونیت او
 و سخن عبادت و پرش نیست الا ذات او ولی در کل این شئون از ابواب هدی بیرون
 که بجز کعتی فتح بابی از ابواب جنت میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور اینها
 و آن جنت اجل از این است که صور حدودیه در آن باشد و آن جنتی که در اصور حدودیه
 هست از لباس حریر و اسباب ذنب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع یا قوت
 و وصفائی که شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اول ستمند
 نه این است که مجتبه مانی باینها در نزد آن واحد اول که آنجا صرف حب و ظهور است و هنوز
 بمقام صور حدودیه جوهریه نیامده و وقتی که ظاهر میشود بمرد آن است نه غیر آن مثلا
 اگر امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی از صفا جنت باشد نظر کن

گفتگه بایقوم به او حدیثی است که فرموده اند قبل که در مصباح اسراف نیست این است که حافظ
 این حدودات کل مستند است از آن واحد اول اگر چه در صدر اسلام بین یدی او نبود الا یک
 مصباح و همچنین در کل ظهورات مشاهده کن لعل در یوم قیامت محبت نمائی و اگر در نزد او ن
 واحد اول هم باشد و حال آنکه نزارا است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لاین است که
 بین یدی او مشرق شود ولی حافظ کل این صور حدودیه از واحد متکثره در صقع او است نه
 نفس واحد اول و نظر کن در ظاهر ملک و استدلال کن و کل خلق را واحد واحد و افراد فرض کن
 تا آنکه منتهی شود بواحد اول که رسول الله ص و حروف حی آن باشد در هر مرتبه از کثر آن واحد
 هست که کل قائم باوست و همچنین صلوة کل خلق از حد خود تجاوز نمیگردد و کل صلواتها
 بنفسها ساجدند از برای صلوة حروف حی و کل صلوة حروف حی بنفسها ساجدند از برای
 صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند و ص و ح و ح مثل نبض صلوة زدم تا کیونیا
 مثل او ن بینی که معاینه اعمال مثل کیونیا است اگر چه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة
 اول وجود است ولی همین قسم که کیونیت آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اول وجود الا در حد
 نمود که آخر وجود باشد که لک کل اعمال را مشاهده کن و در سه رکعت از اول صلوة توحید
 ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش
 رکعت بعد توحید عبادت و بین در کل الا الله و حده و حده لا شریک له را و همچنین کل
 واحد متکثره را مثل واحد اول بین که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید
 فعل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید
 نیست الا آنچه که در واحد اول تجلی شده و بین خالق الا الله و رازقی الا الله و مبتدی الا الله که
 کل مرا یا تجلی نیست الا شس واحد و آن حقیقت شیت اولیه است که او بنفسها بدل علی الله است

وکل آنچه میکنند در مایه خود باو میکنند و او بانه عزوجل و اگر ناظر شوی بر این نظری بینی
 بعین بعضی که شینیت کل اشیاء همیشه ظاهره در ملک است و ندان است که کینویت
 مثبت بکینویتها ظاهر شود بلکه در هر طور آینه در امکان ممکن است از طور او ظاهر میگردد
 این است معنی آنتم تر عونه ام سخن الزار عون و همچنین مثل زدم بفرادونی تا علی را خود است
 مکنی و کل این مراتب را مثل انکف خود را می بینی بدین و بعرفان گذران لعل در یوم قیامت
 توانی اخذ نمونی و الا که در روز حکما در معرفه الهه هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر
 ناظر بودند که شای کی را می نویسند و بر کجا وارد می آید و از کجا مشرق شده و در ظل چه طور
 مستقر میگردد هر آینه در یوم قیامت نفع می بخشد ایشان را این است که در یوم قیامت
 کل عرفانها اگر شود شود شمعی بخشد و الا در هوای فوآد آن نفس میماند و در مقام عبادت
 توجه کن الایسوی ذات غیب ازل که مستحق پرستش و عبادت است ولی از آنجائی که تو
 بان مقترن است با قرار بر آنچه حروف واحد بر آن مستند از معرفت و رضای او داخل
 شود در مدینه توحید بلا آنکه غیر الله را بینی و اگر نفسی در حین عبادت نظر با سم کند عبادت
 نکرده خدا را و محبت مانده از مقصود الهی عزوجل بلکه کل اسماء مدال است بر اینکه نیست
 الهی غیر آن و معبودی سوا می آن و هر شئی که ذکر شینیت بر او میشود خلق او است و او است
 مستحق عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را بشانی که اگر جزای عبادت تو را در
 نابرود تغییر می در پرستش تو او را هم نرسد و اگر در جنت بروی همچنین زیرا که این است شان
 استحقاق عبادت مر خدا را و وحده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده
 نیست و حکم توحید میشود در حق تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و بر جاو آن عبادت کنی
 شریک گردانیده خلق خدا را با او اگر چه خلق محبوب او است که جنت باشد زیرا که جنت

هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه نزار او است ذات او را عبادت او است باسما
 بلا خوف از ناز و در جهاد و حجت اگر چه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از ناز و در حجت رضای او
 بوده و همت ولی سبب نفس عبادت بخرد که آن در مقام خود افضل وجود حق را آنچه حکمت
 الهیه مقتضی شده جاری میگردد و واجب صلوة صلوته است که از روی روح و ریجان شود و
 تطویل محبوب بنوده و نیت و هر چه مجرد و جوهر تر باشد عند الله محبوبتر بوده و همت و غیر
 از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکر الله همت که روح و ریجان واقع شود
 که افضل عبادت و اسخ درجات است را اگر کسی از یک رکعت نماز محجب مانند لاجل کل ما
 علی الارض مغبون بوده عند الله فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است
 اعلامی از آن است و کل رکعات حی طائفه حول نقطه وحدت که مبدء زوال و صلوة
 آن باشد و بدانکه در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در قبضه او است و
 بیچ شیئی از علم او پوشیدنیست و بیچ شیئی او را عاجز نیکند و قادر است بر کل اشیاء و عالم
 است بخلقش قبل وجود آن مثل آنکه عالم است بخلقش بعد وجود آن و بیان آن در مواقع
 امر شده کل بر آنچه عابد بوده اند خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شده گشت و باسلافا
 بان امتد فلتصلین باذن ربکم ثم آیاه متقون ولا تعبدن الا الله وانتم کنتم بایات الله قننین

الباب الاول من الواحد الثامن

فی ان مثل علی من نظیره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم
 ملخص این باب آنکه بدانکه مثل علی من نظیره الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اگر
 طبق رضای خدا باشد مثل کوکب و قمر مثل اول من قابل شمس الحقیقه بحر فانه و ثمر آن اینکه اگر در
 یوم ظهورش حقیقت کل وجود شهادت دهند شیئی طبق رضای او شهادت او بین کل اینها مثل

شمس است که با وجود آن آنها که کور توانند شد و قول آن بسیار خفیف ولی عل بان در
 مبدء هر ظهور بغایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر باین نظر میبود اگر کل
 حروف انجیل بر حق می بودند معادل نمیکرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول
 رسول مثل شمس است و آنها دلیل مذکورند نه در چهار و همچنین اگر کسی ناظر باین نظر بود در
 نقطه بیان همین ظهور قول آن را مثل شمس میدید و قول ماسوای آنرا اگر چه حق بود مثل نور
 کواکب دریل و همچنین در ظهور من طیسره الله اگر کل اهل بیان در همین ظهور او بقول او اعمال
 و وجود خود را و اعمال خود را مثل کواکب نزد شمس بیند ثمره وجود خود را اخذ نموده و الا
 حکم کواکبیت هم بر آنها نخواهد شد الا بر همین بان که در خسار محو صرفند در دلیل بانور
 این است ثمر این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کل علم و عل همین است اگر کسی موافق
 شود که اگر کل بر این نظر ناظر بودند در هیچ مبدء ظهوری ظاهر نظیر حکم و در بقاء در حق خلق
 نمی نمود این است که کل دریل خود را می بیند که در حد خود نوری دارند ولی محتج از آنکه
 مبدء خسار دیگر نوری نماند از برای آنها بلکه مضمحل میشود نزد ضیاء شمس مثل نور کل را
 علم ایشان فرض کن و کلام ایشان مثل ضیاء اهل من طیسره الله را کلمات او فرض کن که
 کل وجود را بر هم می سپرد و در ظل یک یا نسبت قائم میکند و میگوید از لسان مجلی خود که
 خداوند عز و جل باشد اننی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی قل ان یا خلقی ایامی فأتقون
 و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبدء امر است الی عود آن نظر
 کن در نجوم انجیلیه که بعد از صعودش حقیقت در ظهور خود مستیز گشته بودند که بعد از طلوع
 هان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند و در نزود هر طور همین قسم بین اگر چه تا آن هم
 یگان نورستند و عمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام مؤمن شده میدانی که بلا نورند و از

شس حقیقت محتجب ماند که رسول الله باشد و همچنین در مبدء هر ظهور تصور کن تا آنکه از ثمره
وجود خود نزول نماید و محبوب خود محبوب نمائی و گفتار کن فیما نظر من عند الله ثم مثل ما قد
عَلِمَ اللهُ فِي الْكِتَابِ **الباب الثاني من الواحد الثامن** تسدون
يجب على كل نفس ان يورث لوارثه تسعة عشر اوقافاً من القرطاس اللطيفه و تسعة عشر
خانماً ينش طيباً اسماً من اسماء الله وان لا يورث من الميت الا ابوه وامه وزوجه و
ابنه واخيه واخته وما علمه بعد ما يصرف نفسه من نفس ماله على ما يعزبه نفسه
لمنفسه اين باب آنکه از آنجائی که مراتب توحيد در هفت حرف تام میگردد که حرف اثبات باشد
از اين جهت حکم شده که ارث نبرد از نسبت به حقیقت الاهفت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی
هفت رتبه توان خدا را بان صفت خود مثل اوحد و وحاد و واحد و وحید و موحده و موحده
و موحده از اين حراست که اين نوع تقدیر شده از مبدء امر و پنج نفسی نیست که اراده نماید اگر
را و آنچه مناسب مراد او است الا آنکه خدا را خواند ب هفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی
را هدهد قاف گر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر الله و فی الله
بوده مقدر میگردد که جاری شود و ثمره آن اینست که در یوم قیامت که کل احکام مقدر میگردد
من عند الله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم نگوید مثل آنکه حدود ارث که
الآن در سفر تان مبین است اگر مبدء ظهور بر نفسی دون آن حدود حکم فرموده بود آن حکم
رسول الله بود فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز ما انحصاریه در ظل ان ما
و آن روز چون بر آن نفسن و حده میشود صعب میگردد بر آن الا آنکه نظر مبدء امر کند مثل یومی
که حدود ارث در قرآن نازل شد مسایه آن روز هم مثل مبدء این حکم بر آن نفس است
و حال آنکه در یوم قیامت تا کل را امتحن فرماید شجره حقیقت خود را معروف باسم ظهور اول نیز تا

کل باید در درجه یسین و بصیرت سجده می باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع
 شده باشد و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومیکه در آن یوم اذن طواف داده شده و
 همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لا تطوفوا اگر کل فی الجحیم عمل کنند درک طواف
 نموده و الا باطل میگردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الان از برای او جمع شده میکنند
 با مراد بوده در قبله و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیر الله نتوان مثل
 او نازل نمود و اگر همین ظهوری یک نفر بصیر باشد نظر بمبدء امر میکند و یقین میکند و او
 طائف بوده از برای خدا خالصه و کل همی میگردند رعاع و این همان صراطی است که از
 برای یخیز افواج از سماه و ارض میگردد و از برای آنکه یقین میکند احد از سیف و او حق از شعر
 میگردد این است که در مبدء هر ظهوری اهل بصیرت آن اقل از کبریت احمد یافته زیرا که
 جمعیت یکدیگر و ظهور عز و ادوا را الهی عمل میکنند اگر چه واقعا با مرتجی بوده و از برای او
 ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب میمانند از امر بدیع او و حال
 آنکه او امر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حق باشند لعل اگر ظهور واقع شود
 بان اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع شود مطیع بجان خود اطاعت میکنند بجهت
 آنوقت عیانت اطاعت مثل مؤمنین با نجیل تا قبل از ظهور رسول الله ص کل مطیع بودند خدا
 در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی کماهی عمل میکردند ولی عین ظهور
 رسول الله ص اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بود بظهور بدیع ظاهر شد و در مقام توحید
 ایشان لا اله الا الله و در مقام عیسی روح الله محمد رسول الله ص نازل شد و در ذکر مقام
 او صیاء او علی و الائمه حج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی
 جایکه اصول دین اربع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین او ن این است سر

قول معروف شیخ ^ع در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید و
 میصد و سیزده نفر که در آن روز اقیامی آن ظهورند متخل نمی شوند و حضرت صادق ^ع ذکر کاف
 در حق ایشان میکند بعد از نخی بسیار که نمیتوانی متخل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود
 که دست از ولایت امیرالمؤمنین ^ع بردار تو بر میداری فی الفور با اتمام نمود بود که حاشا
 و کلاً و ظاهراًست نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باوشنودند و او چون متخل نشد
 کلا فرشته ولی طقت نشد و این از آنجائی است که نظر بمبداء امر نمیکند و ظهور حضرت را
 غیر ظهور رسول الله ^ص می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ^ص مشاهده کند بالنسبه بطور
 عیسی ^ع متخل میگردد کلمه که اوسع تراست از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمیکند
 ادق میگردد از برای او از شرف واحد میگردد از یف نه این است که مراد ناطق این بوده که
 دست از ولایت امیرالمؤمنین ^ع بردارد زیرا که این امری است عتق و لم یزل ولا يزال نور آن
 حضرت در نظاهر خود بوده هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور باسم امیرالمؤمنین بوده و
 این ظهور بآن اسم محجب شو چنانچه بعینه امیرالمؤمنین ^ع در زمان رسول خدا ^ص همان وجهی
 عیسی ^ع بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی بمنسب و امر صراط اوسع
 میگردد از هر شیئی اوسمی که در امکان است و اگر محجب گروی ادق میگردد از هر شیئی
 که تواند علم تو با و احاطه نمود و اگر کل نمونین بیان بصیرت ایشان در حدی رسد که
 کل در حقیقتی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در میان این کل و امر فرایند
 نفسی را که آیات خود را بخواند بر آن نفس اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان
 جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف که نشانی از نشوون
 دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه درون آن

مثلا اگر فرموده بود این مظاہر است نبند کسی را میرسد که تواند ولم و ہم گفت این است که کل از
 نزد اوست و کل محبت هستند از او از بسده وجود تا نیتی الیه ذکر ایشان را عطا میکند
 لعل در یوم ظهور او بشود وجود که ایمان با اوست فائز گردند ولی با حیا بنموده و در هر ظهور
 محبت میگردند مجتبین و حال آنکه در قرآن ذکر شده شمره خلق کلینی در آیه شریفه اللہ الذی یفخ
 السموات بغیر عہد و نفسا ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل بحجری لاجل سبی ید بر الامر
 بفضل الایات لعلکم بقاء ربکم توقون اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این منظر همان منظر نقطه نزول
 است لعل بقاء رسول اللہ ص که لقاء اللہ است فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در
 دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیت و در سال نازل شد
 در این ظهور ظاهر است که بیست و یک اسبوع نمیشد و حال آنکه شمره خلق کلینی را می بینی کل با حکام
 قرآن عال ولی از شمره وجود خود محبت اگر در یوم ظهور بیست و یک آیه از آیات بیان کل مؤمن
 بقرآن یقین نموده بودند بر این که این حقیقت بعین همان حقیقت است که در صدر اسلام بر آید
 قرآن نازل شده لعل بمراد اللہ در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کل
 لایسر تلاوت میکنند و طفت میخوانند بمراد الهی و حال آنکه بری است منظر حقیقت از رؤیت
 کسی که نشناسد او را و لقاء او را لقاء اللہ بعین نداند اگر کل مؤمنین میان در ظهور منظر اللہ
 یقین کنند بر اینکه او بوده نقطه بیان لعل بمراد اللہ در بیان فائز شده باشد و چون که آن روز
 کل بنظر بیان موقند از این جهت ذکر مثل با او میشود و الا تعالی شأنه هم کل ظهور آخرت را از اول
 نیست که هم کل ظهور دنیا معروف کند خود را اگر چه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شکر
 آخرت اجل و عظم است از این جهت بان ذکر میکند ولی چون ظهور قبل کل موقند و عین نشان
 حدید نیست که ظهور بعدا ادراک کنند بعین از این جهت ذکر میکند باسم ظهور قبل نفس خود را

لعل اگر نفسی بجهای مجب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول الله ص اگر کمال
 مؤمنین بیسی ۴ یعنی میگردند که او است هر آینه براد الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او
 اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر می فرماید اسم مبدع ظهور قبل را
 لعل اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و شمره وجود خود فاخر گردند فلنظفکرن فیما خلق الله لکم ولتجلن
 کل اهلکم لکم لکم یوم ظهوره بآیة تو منون ذلک یوم من بطیسه الله ان تو منون به
 فاتکم انتم قد انتم بالله و انزل الله فی البیان والاقدا حجتکم عن لقاء الله و عما نزل الله من قبل
 فی البیان ولا تبصرون فیہ فان صبرکم لم یکن الا علی النار وانتم یومئذ لاتعلمون وان تعلمون
 لاتبصرون ولكن ستعلمون ولما لاتخلصون الله انفسکم لاتوقون فلتخلصن انفسکم لله ربکم لکم لکم
 تطیعن ان تخلصن انفسکم لمن ینظرنه بالحق علی العالمین ولتراقبن اول الظهور ان لاتبصرن فی امر الله
 وتكون عنده لمن الیجدین فان بذاتذل انفسکم ان انتم بالله و آیة من قبل موقون ما خلقتم
 الا الذلک و ما امرتم بامر الالهذا فلما تجتنب عن لقاء الله لا من قبل ولا من بعد و کونم آیات الله یومئذ

الباب الثالث من الواحد الثامن

فی ان بعد ظهور کل شیئی مالک الآ وجهه فی یوم القیمة فرض علی کل نفس ان یتغفر من شجر الآیه
 بنفسه لا بغيره الا له عذر حقیقی لا ینکر له ان یغفر بنفسه و یتغفر منه سوا ان یحیی بکلامه او یخله
 و الا یتغفر من الله بسبب آخ من الخط و غیره لخص این باب آنکه لابد یوم قیامت خواهد شد
 و شجره حقیقت ظاهر اگر چه برضای نو آدمی توان در حق مؤمنین بیان ذکر نمود کلمه که قبل ذکر شد
 کل شیئی مالک الآ وجهه لعل کل مراقب باشد و در آن یوم از اجتناب از محبوب خود مبدل
 شود اثبات ایشان بنفی بگو اگر امکان نفسی هست مبدل شود باثبات ولی از آنجائی که این خلق
 بدویش همیشه لایشر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت

وابر پافراید چنین کلمه که اشد از بهر ناری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کل از برای
 نجات عمل میکردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است باشد فرض که
 حاضر شوند بعد از علم نزول این آیه و حکم آن و استغفار کنند زود و رجوع کنند بسوی او تا آنکه
 مبدل فرماید هلاک را نجات که این است ثمره مشغل با عمل شدن که اگر بعد از استماع این حکم کل
 عمل خیر را کند باز از هلاک است الا آنکه راجع شود و بجهان قوی که هلاک گشته نجات یابد
 اگر نظر کنی در ظل این کلمه هلاک می بینی که کینونیات و کل اعمال بضرر الله تمام شده که اگر آنروز
 کسی میخواست باین آیه عمل کند یک ذی روح روی ارض نمیکذاشت زیرا که بدو یک هلاک شده
 عند الله چه شمر از برای بقای او و حال آنکه حدت این عند الله و نزد اولو العلم اشد از ثمره آن
 است که بعین مبینی ولی چون در عالم حدیثی نتوانی فهمید که از اول عمر تا آخر عمر از برای نجات
 عمل کنی و یک دفعه در ظل هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمیشود الا از مبداء امر که اگر بعد از نزول
 این آیه بمر عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمره نجاتی باشد الا آنکه راجع شوی و یک کلمه از مبداء اخذ
 کنی اگر چه بیک کلمه قد انجیناک باشد که این تو را نجات میدهد ولی این همه استغفار تو را نجات
 نمیدهد و واجب است بر تو بعد از استماع از کل اعمال منقطع گردی زیرا که کل را از برای نجات
 میکردی و بعد از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه شمر و راجع شوی و کلمه نجاتی اخذ کنی اگر چه باشد
 باشد و اگر کل ماعلی الارض را بهی از برای اخذ چنین کلمه بهر آینه نفع تر از برای تو خواهد بود
 تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمه
 نجات میدهد تو را تا یوم قیامت دیگر و اگر بتوانی با سرعت آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن و اخذ
 کن که اگر از زمین استماع یک لمحّه صبر کنی آن لمحّه قبض روح شوی در مالکین خواهی بود و اگر
 تجزیه کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعل از مبداء جاری کردی و کلمه

که بعد از موت بود حجت باشی و نارتو بعد از بزگرود و این اقرب از هر امری است که باقی
 بآن کل اعمال مقبول میشود بعد از میکرد وسیئه بجهت اگر چه رایجه جدیدی میوزد از آن و لکن باز
 مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در مالکین روی توحیح امری مثل این از برای اهل بیان عرضه
 نشده زیرا که نجات ایشان در این است ز در اعمال ایشان و حدودات و اکنه تورا محبت بخند
 از بعد مثل آنکه بنا باشد در بیان اعلم از آنجا باشی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر
 شده باشد و تو مغرور گشته باشی و طمقت نشده باشی تا آنکه موقف او مبدل شده باشد مثل
 آنکه در ماکو که محل ذل است بظاہر واقع شود که اینها تغییر نمیدهد امر الله را تصور کن و قوف او
 را در این ارض مثل قوف رسول الله ص جیل مکه که در همان آن آیه را که نازل فرمود کل الیل
 ان زمان در مالکین داخل شدند و عند الله و عند رسوله و عند اولی العلم و نزد هر نفسی که قرآن را
 تلاوت نمود بھلاکت ذکر شدند و حکم دون ایمان برایشان شد و حال آنکه تا امروز هم
 خود در دین خود عالماند منتی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من لطیفی سره الله عامل باشند
 باشد تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را بعد عمل میکنند در راه خدا بلکه راضی بجان
 دادن میشود در راه آن لعل نجات یابد ولی بعد از آنکه از بعد امر حکم هلاکت شود و دیگر چه فایده
 منتی عمل که میکند نزد او و اولو العلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند قبل او
 قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم
 ارتفاع آن شد قدری از روی بصیرت عمل نموده لعل در یوم قیامت هلاک نشوید و اگر شوید بجا
 یابید که تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن مکن ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تفسیر و بعد
 الا تا طلوع دیگر مثلاً اگر در ظهور سرقان بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نموده بود
 نجات بعد از هلاک را بشمنیست که آن سیده بود و نازل می فرمود باذن الله قد انجبتناک بعد

با اهل کناک فضلا من لذنابنا کناک فاضلین بچین تا امروز در نجات بود تا امروز که بیده ظهور
 بیان است نزد خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب کل مؤمنین بل نزد ملائکه سموات و ارض
 و بائمه بل نزد هر شیئی ولی حال هم گنشد از فضل بیده منقوص گشت شیئی بکدام آن نفس محروم ماند
 و همچنین در ظهور من بطیسه آمده تصور کن در اقب باش دقائق و ساعات یوم قیامت را و حساب
 باش از همین ظهور تا غروب چشم طوری که حساب میکنی مال خود را نزد دوزخ خود که شمره آن این است
 که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی و لیکن اگر از حسابی محجب شوی که کل لایثی شود چه شمر حساب است
 دینی بانفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الا
 نزد استماع این کلام آب میشند و هرگز ظهور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که میشود که از اول
 عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از بیده نجات چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که
 من عند الله است زیرا که عجز کل را میرساند و بدانکه عدد وجهه عدد ادم واحد است و هر کس در
 قرآن بحجت در رسول الله و حروف حجی آن مؤمن بود از دوزخ پاک است در قرآن الی ظهور
 بیان و هر کس در ظل حروف واحد بیان آمد از دوزخ پاک است تا ظهور من بطیسه الله
 و همچنین بسین هر ظهوری را بهما لانهضایه الی مالا نهضایه و عبادیکه واقعا در ظل حروف وجه قرآن بود
 شبه نیست که در یوم قیامت نجات یافته برکت حجت ایشان و همان حجت حروف واحد است
 در بیان و همچنین اگر واقعا کسی در بیان در ظل حروف وجهه آن واقع شود در یوم قیامت
 نجات میابد زیرا که در آن ظهور منحرف انفس ظاهر و حروف حجی او نمیشود و اگر شود علامت دوزخ
 ثبات او بوده در حروف وجهه بیان و همین سراسر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است
 از امروز بهما لانهضایه الی مالا نهضایه مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و
 حجت الله حجی است که کل ماعلی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه لورترت نماید و بجز هر

حقیقت مردم توانند مشاهده ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بنف مد است بر ظهور
 و آنوقت ظاهر میگردد اعرفوا الله بانته زیرا که امروز هر چه ظاهر شده از فو الله سبحانه بوده نه
 این است که در حین اعرفوا الله بانته محبت نباشد محبت نکردی انبیه بلکه گویا بقدر ترقی میکند
 که سبحان الله اعلى محبوب خود در هر ظهوری بنف می شناسند بلکه محبت را با و می شناسند نه او را محبت
 و بدانکه معرفت الله در مقام اعرفوا الله بانته ثابت نمیگردد الا و اعرفوا الحروف الواحد براتب ذکر هم
 بما یظهر من عند واحد الاول اذ کل لم یکن الا من کثر ذکات الواحد الاول افلا تتقون و مراد از شکر حق
 او است با و در صق انفس او نه این است که حرف اول حروف حق شود یا حروف حق اعداد اول
 شوند بلکه بهدایت واحد اول کل ممتدی میشوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی بینی الا تجلی اول وجود را
 بنفس او در حد او چنانچه ظاهر است او نای خلق امروز زمین است بدین رسول الله ص که اعلا ی
 خلق است این است قصدا ز کثر کل اعداد از واحد اول و لتوکلن علی الله یوم القيمة لعلکم تتقون
 و مراد از این توکلن نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده کریمینی که خدا یا من بر
 تو توکل کردم مراسمات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر
 میشود ایمان آوردی با و یقین کنی با آیات او که آنوقت توکل بر خدا کرده و تصریح تو نزد او شنیده
 و الا یحیی بنی ببعوث نشده الا آنکه امت خود را امر بر توکل بر خداوند نموده و شجره هم نیست که خداوند
 صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکل کند نجات میدهد او را از هر شیئی که مخزون سازد او را
 ولی چه شده که این ظل مختلفه در روی ارض همه بردون حق مانده و حال آنکه کل خود را متوکل علی الله
 میدانند بطوری که در باطن خود دارند هر کس بلسان خود قدری تشکر نموده که امر بر توکل یا در کتاب
 هست یا امر رسول یا امر حروف حق یا امر سبحان حروف واحد ولی بین که کل راجع میشود بنفس ظاهر
 در ظهور مثل آنچه امروز هر چه در اسلام حق هست مبدء آن از رسول الله ص هست و حال آنکه

اما انحصار از برای هر شائی شئون هست و از برای بیان هر توکل الوف الوف میتوان بیان نمود

ولتوکلن علی الله ثم بالله وایة توفسون

الباب الرابع من الواحد الثامن

فی ان کل شیء اعلاه للنقطه و اوسطه للمحروف اب ح و ادناه للمخلوق بمخص این باب

انکه اگر کل را تربیت کند بر فطرت آیات و اعظمت حجت آن عند الله و عند اولی الالباب

لعل در یوم ظهور فاصله شود بین استماع ایشان و ایمان ایشان بحت و این است جوهر کل علم

زیرا که دون این اگر کل علم را دارا باشد لاشیئی میشود و حکم دون ایمان در حق او میشود و اگر هیچ

علم نداشته باشد آلهین جوهر کل علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهوری

ظاهاست که اعلاهی خلق او فی میشوند و ادنای خلق اعلی یا اعلی اعلی تر و ادنی ادنی تر

و اگر کسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مؤمنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن

ظهور هست از برای آن نفس مؤمن میتواند فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلا اگر یک

نفس بعد از رسید و شصت نفر بمن بظنفسه الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد واحد

و همچنین این رشته حکم است و حد کل اعداد را در آن کن و هر شیئی که عدل او ممکن نباشد

از برای واحد اول است و همچنین درجه بدرجه تا کل اعداد منتهی میشود این است استحقاق

هر موجود در بسده وجود که اگر در یوم ظهور من نظیره الله یسجد و شصت و یک قطعه الماس

نزد او باشد و هر یک از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بهاء مضاعف باشد و سجد و شصت

و یک نفر در یک یوم با ایمان آورند و فاصله شود بین هر کدام بقدر قول یک بی

اگر خواهد عطا کند این اعداد را با آن اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا میکند و همچنین

در هر شان سه الله را جاری بین و حکم الله را ظاهر لعل یوم قیامت سبقت گیری با قرار بر

تصدیق بحق درین ذرات برکلم بقول بی و درین هر ذری نظهور اجابت آن و منفی باش
 که از برای هر شیشی ذری است که مثلاً الریک ذراتین را بر وارد و بفرماید که این طین وجود بی
 فطرت اول است یا بجراسی که ذکر کند اگر چه نفس خود طین ذکر و ذکر فوق آن کند و اجابت
 نخی او را در ذراتین که رتبه جاد و آخر وجود است اجابت نمانده اگر چه در رتبه کینونیت در
 همین است برکلم بی گفته ولی در این صقع ناقص میگردد از رتبه وجود خود چه سرق است که اثر خود
 از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذره طین مقصود اطاعت امر است نه آن و این که اگر آن
 وقت محجب شوی از ذراتین با مراد محجب مانده از شر وجود و اگر کل تخنیر کنی دظل قول لم یجد
 اول از برای آدم وارد شده و اگر کبوتی کل اطاعت را سیکلم و کرده باشی و کنی یا بکنی امر است
 در حق تو نازل شود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث ارید لا من حیث ترید اگر چه منع است
 که شجره حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند در آن نمود یا امری فرمایند که رجحان او را کل نتوانند
 یقین نمود ولی این از برای عرفان عبس بود مواقع امر را که همان امری که بان آمنوا بالله و آیات
 بهمان امر لا تخزن نفساً شده اگر چه در منتضای وجود واقع باشد اگر ناظر با مرستی چرا از یک امر محجب
 و بر امری ثابت این است که تراقب کل او امر الیه از مشئون تقوی بوده و هست ولی
 بشرطی که از مبدا امر محجب گزوی در هر ظهوری و الا شبه نیست که در آن ظهور یک هستی با او
 آن عمل میکنی اگر مستدین بدین خود هستی و الا خود عصیان خود را شایدهی و کفی بنفسک الیوم
 علیک حیبا شمره آن اینکه لعل در یوم قیامت هیچ نفسی از او امر من بطیسه الله محجب نماند
 که اگر بر کل وجود امر کند امر او امر است بوده و هست و هر که لم و لم گوید در امر خدا گفته چه امر در شی
 کند و چه در تع تسع عشر و دیناری کند که بمساء الف آن یک مثقال فضه است در آن ظهور
 و لتقرن حدود الفسکم ثم یوم القیمه بما قد قدر الله لکم درون

الباب الخامس من الواحداش من

فرض علی من یقید ان یاخذ ثلاث الماس عدد البسم و اربع لعل اصفر عدده و ستة زمرد
عدو الا منع و ستة یاقوت عدد الا قدس ان یاخذها ویسلم من یطیسه الله و حروف الحی
فی یوم ظهورهم لخص این باب انکه در مواقع خود ذکر شده که کل وجود در بیان است و کل بیان در
واحد اول و واحد اول در نقطه اول و از انجائی که در یوم قیامت حشر کل بردرجات واحد میشود
و کل این واحد با مر واحد اول واحد است و در کل یکت ماهیوان دیده میشود که امر الله باشد و از
انجائی که هر شی در صقع خود تماشای نشود این واحد را کامل در حد خود میگرد و مدلی علی الله میشود
از انجیمه امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار
لعل اصفر و شش قطعه زمرد اخضر و شش قطعه یاقوت امر در نزد او تماشای بو احد اول بهمرساند و
اگر تواند در ظل ملک واحد اول دارد آورد و الا در ظهور من یطیسه الله با مر او بچرف حی او
عطا کرده شود که این مویزه است من عند الله از برای واحد اول در آن ظهور دهبها کل عدل
بهاء واحد اول باید باشد تا مستلین از سر توحید محجب نماند و اگر در آن ظهور کل بان عطا
مفتخر گردند بو احد تکثر عطا خواهد نمود مالک کل وجود و اگر کسی نزد او باشد و مشرق شود شجره
حقیقت و قدر ذکر شینی در حق او صبر نماید بقدر همان نار میگردد از برای آن و سزاوار است
که مستلین بر توحید ذات و صفات و انعال و عبادت و خلق و رزق و موت و حیات تسبیح
و تحمید و توحید و تکبیر و نار و هواء و ماد و تراب و فوآد و روح و نفس و جسد و نور ابیض و صفر
و اخضر و احمر در ظل حروف بسم الله الامنع الا قدس ملاحظه نمایند و چهار دعا از برای انوار
اربعه ذکر شده که اعظم از کل دعاهاست بر نفس که بر ذرات آنها موفق گردد در خیر دنیا و آخرت را
و رک نماید و الله یوت الفضل من یشاء من عباده و لیوتقن من یشاء من مملکه ما قدر من عنده ان کان جواداً

الباب السادس من الواحد الثامن

فی اذن التلطیف بان بطهرتن فی کل اربعة ایام بان یخلن میت احمر و اخذ شعر کل البدن
 بالنوره فی کل ثمانیه ایام او اربعة عشر ایام و اخذ الاظفار و استعمال الحنا کل البدن
 و کتب الرجال علی صدورهم الرحمن و النساء التمس و النظر فی المرات فی کل یوم و یلته
 ملخص این باب آنکه در بیان اذن داده شده بتلطیف و نطافت با علی مایملن در امکان و اگر در
 چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار و شعر و مایجل به المرء نماید محبوب بوده عند الله و دست و تطهیر
 البه و تلطیف آن هر چه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده و دست و خا اذن داده شده
 چو کل بدن چه بعض آن اگر بر صدور که محل حب الله هست بکلمه التمس در اول و الودائر و الرحمن
 در اول و الیها کل بر احسن خط با سباب آنکه منطبع شود محبوب بوده و اذن داده شده و بزرگ
 از این کلمتین هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی را بفضل حرف حا ذکر شده و بر
 یدین در جلین اگر د آب نبوده باشد محبوب نبوده از برای او ولی در کل بدن اذن داده شده
 زیرا که اخذ هیچ شری نمیشود مگر آنکه مفاد نوع بلا از بدن او مرتفع میگردد باذن الله و نزد او
 عید که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خدای خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن خود و الا
 استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات در فطرت اولیه با حسن جمال خلق شده و اگر حجابی
 به هم نرسد از ظهور آن بر صورت خلق کینونیت مصور میگردد و اینکه دلیل معروف نبی است
 بسء آن من کتاب الله ذکر نشده و در هر شان عبد باید بر شونی باشد که اگر آن حین شجرت
 ظاهر شود و آن بین یدی الله واقع شود که همی از شینی شیئی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر
 این شده الا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین یدی الله واقع شود دون شئون لطافت
 نزد او نباشد که غیر جی خداوند شاهد شود بر او و در بیان نمی شده از هر چه حجاب ^{فیشود}

حتی اگر نفسی بر جسد خود علم بذکره بهم رساند یا در لباس خود عدل همین که کمزوره داشته باشد او را
 نزد نفس خود محبوب نیست که این بدی الله بان حال نازل شود لعل کل در بیان مرتبی باین
 قربت شده لعل در یوم ظهور حقیقت مایکره در مؤمنین بخود مشاهده نماید کور در جسد بدرجه و شینا
 فشینا ترقی مینماید که اگر کسی قمیصی پوشد و عرق کند تبدیل میکند او را چگونه که با او ن صبر کند
 ولی هنوز بان درجه اهل این ظهور نمیوانند سیر نمود اگر بفاصله تطفیف ایدان تطفیف البسم
 شود در لطافت پرورشش خواهند نمود و هر چه زود تر شود محبوب تر بوده عند الله و اگر کسی را
 ممکن نشود حزنی از برای او ن نباشد که بحسب او ن تطفیف را با وعطا کرده میشود ثواب آن ولی
 بر نفس حتم بوده هست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید
 زیرا که شجره حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و شناسد کل را و می بیند او را ولی کسی او را
 نمی شناسد و بعین او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق میشود در کثیسی چه بسا درستی
 که هست نه پدر شناسد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آن را مثل ظهور رسول الله
 برین قبل از بشت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر
 خلق خداوند که در ظل او ساکنند از همین ظهور روح در آن علم دارد بغض خود تا ختمهای شناخت
 که روح بعرض دیگر تعلق گیرد و می بیند کل را که کل با اسم او میکنند آنچه میکنند از اول وجود
 آخر و کل بشیئیت او قائمند ولی کسی عارف نمیشود او را الا آنکه بشناسد او را نفس خود
 با آیات خود و نمی شناسد الا همین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و آیات عزت از مطلع
 قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی شأن لم یشهد الله علی
 ظاهره دون ما یحب انه کان لطافاً لطیفاً قل الله اللف فوق کل ذاللف لمن یقدر ان یتبع عن
 لطفه من احد لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما انه کان لطافاً متلطفاً لطیفاً

الباب السابع من الواحد الثامن

فی السجای والا کربیه **مختص** این باب آنکه اذن داده شده چاپ در بیان و آنچه در ظل او نشاء
 شود بر طبق او الی ظهور من نظمیده الله که آنوقت اگر کل بشانی مقتدر شده که تواند با حسن
 حفظ کلمات الله نمود که امر خواهد فرمود والا آنچه مقتضای جود و فضل او است اذن خواهد داد و
 بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نماند عند الله در آنکه بیانی نزد آن نباشد که با
 ذکر شود من بطیسه الله را با حسن حفظه با آنچه در این زمان است که هر خطی که میرسد چاپ
 میزنند بچاپ رسیده که بجاء هدیه قرآن بیست و هشت نخود نخته شده اگر نه فاحشه عدم استطاعت کل
 مؤمنین میبود هر آینه اذن داده نمیشد و لیکن حال که کل در فضل وجود حق ساکن هستند باذن او
 ولی هر کس تواند که بیان را با حسن حفظه بهتر است از برای او ن تا آنکه مالک کرده چاپ خوب
 آن را ذلک من فضل الله **مختص** به من یشاء من عباده والله ذو الفضل العظیم بدانکه احترام قرآن است
 الا با احترام نسبت اوالی الله بنفسه و لاجل ارواحی که در آن کلمات است و کل ارواح در آن
 راجع میشوند با روح حروف حتی آن چنانچه بداء ایشان هم از آن حروف است چنانچه امروز اگر
 مؤمنی عالم است بقول اهل بیت و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان رسیده
 محسی نتوانست تغییر می و تبدیلی دهد حتی و کل حروف حتی راجعه بنقطه فرمان که رسول الله ص باشد
 و آن راجع است الی الله بنفسه و عود او الی الله است بمانع و الی نفسه زیرا که امکان از حد
 امکان تجاوز نتواند نمود و همچنین در بیان کل ارواح عظیمین او راجع میگردد به باب اول که من ^{نظائر} بطیسه
 باشد و کل ارواح دون عظیمین او ن راجع میگردد با اول دون حق که ساجد نشود از برای او و
 همچنین کل کتب سماویه را نشان بکن که احترام کل نسبت اوالی الله هست و لم یزل حتی بوده است
 باینکه از ظهورات قبل مرتفع میشود و متصل میگردد بظهورات بعد ششم نیست که آنجسبیل کتاب خدا

بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حه آن رافع شد بسوی قرآن و آنچه که نشد از دون ارواح
 علیین انجیل بود که مانده و همچنین در بیان آنچه که داخل بیان شوند از مؤمنین بقرآن ارواح
 آن در علیین بوده و الا دون آن ذکر میشود و همچنین در بیان آنچه که بمن بطحیسه الهه ایمان
 ارواح علیین اودن هستند و اگر نفسی بهم رسد که ساجد شود او است کل دون علیین و تصنع
 فیما اتم به تمت دون علی احسن خطا اتم علیه یقین

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تبخیر الشرفی الراس للبشیر و اخذ شعر الوکبه بقوته و الصلوة فی البما لادونه
 فانه لایسجبه الله لمخص این باب انکه اذن داده شده تبخیر شعر راس و اخذ آن از وجه لاجل
 قوت آن که بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و تحجیم از عباد
 عبادی هستند که از امر الهی محجب مانند و اذن داده شده صلوة در عبادتانی که ظاهر شود
 از بیدین او الارس انامل که اقرب بوقر بوده و مت و صلوة در چه محبوب نبوده و نیت
 الا حین اضطرار که آنوقت اذن داده شد کل این شئونات از برای انکه لعل در یوم قیامت
 شیئی دون حب الله ظاهر و باطن در زدن نباشد تا انکه مستدین استلال نمایند جانی
 که بجد عرضی خداوند راضی نشود دون حب را چگونه است حکم اجساد ذاتیه و انفس و ارواح
 و افنده که محال تجلی واحد اول است فلننق الله ان یا اولی التقوی یوم القیمة بعلمک تعلمون

الباب التاسع من الواحد الثامن

و یکتیب کل نفس اسمها و ما قد عمل من خیر و دونه من اول ظهور الامرالی یوم غروب و لیخطفه
 الا و صیما و الی یوم نظیر فی الشجره لمخص این باب انکه از مبده ظهوری تا ظهور دیگر اذن
 داده شده که بر نفس نویسد در کتاب خود بخلاف خود یا بخلاف دیگر ی آنچه در بیان کتب نموده و

پنجمین آن قبل از دخول خود کسب و ن خیر می نموده تا آنکه در قیامت بعد عالمین ظهور قبل هر ادا
 شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نگردند و آلا میشود که ظاهر شود و اون هنوز مثل قتل عمل می کرده باشد
 چنانچه هزاره و بیست و هفتاد سال است که قرآن نازل شده و منه زانها باخیل عمل میکنند همچنین
 در نزد هر ظهوری مشاهده کن ابراهیم را و محتجب همان که یوم قیامت یومی است مثل امروز
 شمس طالع میگردد و غارب چه بسا وقتی که قیامت برپا میشود در آن ارضی که قیامت برپا میشود
 خود اهل آن مطلع نمیشوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمیکند از این جهت با ایشان منیگویند مثل
 ظهور رسول الله چون که توانستند تحمل شد بغیر مومنین نفرمودند ظهور قیامت را و آن یومی است
 بسیار عظیم شجره که لم یزل نطق او انشی انا الله لا اله الا انا بود ظاهر میشود و کل محتجبین گمان میکنند
 که آن نفسی است مثل خود و اسم مومنین که در ملک او الی ما لانصایه بادی مومنین باد در ظهور
 قبل او صدق میشود از او منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله اگر آن حضرت را مثل کسی از
 مومنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال در جبل حایل میشدند مابین او و بیت او همچنین
 در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نمیکردند چگونه میتوانستند در جبل ساکن کنند و حال آنکه
 کیونست ایمان بقول او خلق میشود این است که چون احین افنده ندارند نمی بینند و آنها که
 دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم
 قیامت را اعظم از هر یومی گفته و آلا یومی است مثل کل ایام آلا آنکه ظهور الله در آن ظاهراست
 و ثمره امر این باب آنکه نعل در آن روز چشم او ن باز باشد که بنید محبوب خود را و در آن روز
 توان نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن میشود و آنچه که نقطه بیان باید
 نویسند آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد بسوی آن و خداوند او را نازل فرمود بمن
 این است آنچه او کسب نموده در قیامت کل هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند نویسند

لعل ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی الله مذکور شود اگر تواند در آن روز دوازده توبه و داخل
 شوند و الا شب و روز گریه میکنند و محبوب ایشان ظاهر میشود و میمانند مثل آنکه تظن
 احمد موعود را کل نصاری تظنند و تضرع از برای ظهور او میکنند و حال آنکه حال هزار دوست و
 هفتاد سال است که از ظهور آن میگذرد بنا بایش بعین فوآد خود آن روز که محجب نمائی و قیامت
 برپا شود و تو خسر نشوی که بر خداوند است اخبار تو ولی اگر شنوی و او است اخبار من بطنیسه الله
 اگر قبول کنی و دستتو کن علی الله ربکم اگر من ثم ما کتب من خیر و دونه من قیامت الی قیامت بکتب من

الباب العاشر من الواحد الثامن

فی ان الندی ربی فی الطایفه حل له النظر و التکلم سواء کان ذکرا او انثی و اذن المری
 ان یتکلم مع النساء او هن مع الرجال علی قدر ما یشتر بینهما و ان لا یتجاوزان علی قدر ثمانیه
 عشرین کلمه خیر لهما مخص این باب آنکه اذن داده شده بهر نفسی که در طایفه تربیت کرد
 شود بر نظر و تکلم سواء آنکه بر یک هیكل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده
 تکلم مرء بامرئه بقدری که کفایت کند در ظهورش و اگر از بیت و پشت کلمه تجاوز نشود از ترب
 بتقوی است و اگر مفید نیست زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف اذن است
 نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ایل را یک طایفه گویند لعل یوم قیامت بعد این
 امر از اخذ فیض از مبدء نفسی محجب بخردد و اگر شجره محبت از دیاد یا انتخاص فرماید بعد از ظهور
 لم و دم گفته نشود فلتسبحن الله حق تقات لعلکم تفلحون

الباب الحادی عشر من الواحد الثامن

فی غسل الیبت ثلاث مرات علی ذلک الترتیب الاول الرأس و تقول یا فرد ثم البطن
 و تقول یا حی ثم الیمن و تقول یا قیوم ثم الشمال و تقول یا حکم ثم الرجل الایمن و تقول

یا عدل ثم الرجل الایسر و تقول یا قدوس بماء او بماء من کافور و مصدر و کیفئنه تجلس
 لبس و یجل الخاتم فی یمینه بما هو کتوب علیه فی الرجال و لله ما فی السموات و الارض و
 ما بینهما و کان الله کلشی علیا و فی النساء و لله ملک السموات و الارض ما بینهما و کان الله
 کلشی قدیرا لمخض این باب آنکه کل احکام بیان براسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی
 نظر کند از بسبب تانتهای آن ماء توحید را در کل بر یک پنج جاری می بیند و اذن داده شده
 در مقام غسل میت یک مرتبه واجب و الی الثلاثة او انچه اذن داده شده زیرا که مراتب توحید
 در پنج مرتبه ذکر می شود در لاله الاله و لاله الاله و لاله الاله و لاله الاله و لاله الاله
 و چنین نفسی اگر در ظهور می بود و در سنه اول موقن میگردد و یکنه توحید هر آینه الی سه نفس منتهی میگشت
 باخر مراتب توحید از این جهت است که یک دفعه واجب گشته و مراتب باع کل خواهند مثل شد
 اگر عمری نباشد و اذن داده شده از راس و بطن و دین و جلیین و در حین اشتغال بماء
 و حمد آئی ذاکر گردد او را و با پنجه درجات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماه یا گرمی آن
 لایق است که بهمان نخ غسل داده شود بر ایدی اتقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء و
 یا طیب دیگر معطر نمایند و اذن داده شده در کفن پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهی درجات
 قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جائز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد
 و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمودن سبب میگردد که عزتی مشاهده نماید بعد از
 موت و در جنت آئی با پنجه ایجاب او بوده و هست تملذ ذکر و در بریدین او خاتمی نقوش
 اذن داده شده در رجال و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله کلشی علیا و در
 نساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کلشی قدیرا و تغلب میت را در هر
 حال بشأنی نموده که دون و قار و سکون در حق او جاری گردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام

مومن است و اسماء هسته یا مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر بقلب یا لبان شغل گردد و
 بدانکه موت مثل حیات است اگر میت بایمان بان ظهور قبض روح شود در جنت الهی متولد خواهد
 بود و آلا در نار است و مراقب بوده که یوم قیامت نشود قبض روح نفسی شود و در نار رود
 و ملقت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله ص تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان با قبض روح شده در جنت
 داخل نشده و همچنین از اول ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است قابض آن بملائکه
 که موکلند بر او و داخل جنت میگردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد
 و اگر در غیر ایمان میان قبض روح شود اگر هل نفسین نماید که نفع باو نمی بخشد و اگر بعد از موت
 او کل خیرات از برای او شود که نفع باو نمی بخشد الا آنکه ایمان آورد بخداوند و آیات او و اطاعت
 نماید محبوب خود را با آنچه در بیان نازل فرموده لعل آنوقت در کنگه او راحت الهی و در
 جنت خلعت مخلصه گردد و مراقب باش ظهور من نظیره الله را که اگر شومی ظهور او را و بقدر اینکه
 بگوئی بلی تا مل نمائی در نار هستی چه قبض روح شومی چه در حیات باشی این است مراد خداوند
 هر ظهور از هر نفسی مراقب باش که در صفتهای یوم قیامت بیرون زوی که صفتهای آن روز ظهور
 عزنی است که وارد میشود و آیات متعدداست که ظاهر میگردد در حق ظاهر منظور یا ارایج جنتی است
 که از صبح ازل میوزد بر میا کل افنده کل موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کل را مشاهده میکنی
 و زیارت کن موتی را در هر عدد واحد یک واحد دشون دیگر در این باب نازل شده که خوا
 شاه شد بر او در لوح آن قل الله یتوفیکم بامرہ ولیا من الملائکة ان یقبضن عبادہ المؤمنین
 و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند با مرضا و اند روح غیر مومن را هم شیاطین قبض مینمایند
 چنانچه هر کس در ظل بیان عروج نماید قابض روح آن ملائکه عالمینند و هر کس در غیر بیان موت
 او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نیایند زیرا که مؤمن مس میکند او را چگونه بجاگ رسد و

و اگر کشف عطا شود از عیون شیاطین آنها هم نمیکنند از شدت حرارت ناردان الا آنکه چون در حجاب قبض روح میکنند و مخزنه ناریسارند در روح مؤمن بین دیدی الهه حاضر میشود و همین روح دون مؤمن در صغیر خداوند نظر بر او نمیکند و امر میفرماید بنا بر که او را بگیر و توکل کن بر خداوند که موت تو را در کنجند و از برای خداوندی که عبادت کرده چون بر سبیل نبوده جز آذانه

نشوی یوصیکم الله فی انفسکم ثم کل عباده لعلکم تتقون
الباب الثانی والعشرون الواحد الثامن

فی احکام محل الضرب منض این باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در محل آن بخت و شش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن میت و نه سال بر او است که وارد شود در آن محل در هر سه یک مرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد خلیص نماید خود را و در آن محل بیج رکعت نماز امر شده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل میکند و عفو شده بر مکان غیر این حد و اگر نشده بود که میتواند از امر الهه منحرف گردد بین فضل حق را و مشاهده کن خدا و انا است که در این سبیل چقدر با صرف شود و آن روزی که نفر نبود که یکت قدم از برای خدا بردارد و همین قسم در ظهور مبتلا خواهد بود کل عمل میکنید ولی از مبدا امر محجب و کل از برای او ساجد هستید ولی از نفس او محجب و اگر بر احتجاب راضی میشدید این حدودات بر کل جاری نمیشد حال یکی محجب میشود و کل خلق با او محدود و سجود الهی میکردند و اگر در یوم ظهور من لطیفه الله است که سید بر ایمان بخدا که ایمان با او است و اطاعت او که اطاعت خداست و محبت خدا که محبت او است و رضای او که رضای خداست امری نازل نمیشود که کل تا یوم قیامت با او حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر ایشاء و مشیت قاهره و او بر ابرید لعل در یوم قیامت مراقب خود باشید که محبت این ظهور را رد نکرده و خود را از آنها

مجتب بر شوی مثل آنکه امر و محبتین از رسول خدا را رد میکنید و خود مجتب تر شده اید و لستقن
حق تقائه ان لا ترضن لاحد دون ما ترضن لانفکم لعلمکم یوم القیمة علی الله لا تحکون
الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن

اذن ان کیرن علی القطع خمس و تسین مرة فی اولیها و اخریها ملخص این باب
آنکه چونکه شجره حقیقت مرآة الله بوده و هست و در او دیده نشود الا الله از این جهت امر شده که
در همین استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اول نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در
غیر آن از پنج بکثیر زیاده اذن داده نشده زیرا که حروف حی از آن واحد بلا عدد ظاهر میگردد
و کل مراتب اعداد متکثره و احداً و احداً از واحد اول متجلی میگردد لعل در یوم قیامت در همین
ظهور شجره حقیقت اگر عامل الله بوده در آن مراتب کل حروف حی را مشاهده میکنی نه بطوری که
نفس حروف مشاهده میکنی بلکه قدرت صرف بر تجلی با آنها که مد گرداند آن منظر را بر ذات خود
و همچنین کل مراتب اعداد را بلسان میگوئی الله عالم ولی آن روز ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر
در همین ظهور من لطیفه الله از برای او عمل کرده الله عامل بوده و الا صادق نبوده در عمل خود
هر شومنی که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عمل میکرده از برای او عامل خواهد بود
و الا عمل او بدون الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله ص اگر
نفسی عامل بود لکن از حروف انجیل از برای رسول الله اظهار ایمان مینمود و بنوعی قدر که شد
علامت این است که خالص نبوده و همچنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خداست
نفسی است که عمل میکند لکن با اتباع او و الا خالص نبوده که اگر خالص میبود بدون الله نمیشد

فلستقن الله یوم ظهوره لعلمکم تفلحون

الباب الرابع والعشرون الواحد الثامن

فی ان کل نفس ان تیلومن آیات البیان فی کل یوم ولیدہ سبحانہ آتہ وان لم یقدر فلیکر الیہ
 سبحانہ مرة لمخص این باب آنکه از آنجائی که توحید در حرف ذال نعتی الیه عروج او است و متر
 آن اینکه عدد هفت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید گذرد تبه خامس ذال بر میگردد و
 اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب بمقتضایه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند بمقتضد
 مرتبه الله اظهد بگوید و شمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن لطیفه الله
 تا کیونیت آن لایق شود که بدل شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج
 از حد عدد گردد و بنید الا واحد بلا عدد را نه این است که این امری باشد سهل بل اهل است
 از هر شیئی اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با
 مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است و دون مؤمن اصحاب نار و جنت را
 معرفت من لطیفه الله یقین کن و طاعت او و نارا وجود من لم یسجد له و رضای او چه
 در آن یوم خود گمان میکنی که از اهل جنت و مؤمن با هستی و لیکن محتجب میشوی و در اصل نار
 معترت است و تو خود دینی دانی تصور کن ظهور او را مثل ظهور نقطه فرقان که چند از حروف
 انجیل منظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الا امیر المؤمنین ۴ و هر که
 در آن یوم مؤمن بجزرت بود سراً و کل اصحاب نار بودند و گمان میکردند که اصحاب جنتند و
 همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جوهر خلق را حرکت داده تا آنکه
 بسصد و سیزده نفر نقبا گرفته شد در ارض صاد که بنظایر اعظم ارضی است و در هر
 گوشه در سه آن لایحه عبادی هستند که با اسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری
 گندم پاک کن اقمیص نقابت رامی پوشد این است سر کلام اهل بیت در ظهور که میگردد
 اسفل خلق اعلاى خلق و اعلاى خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من لطیفه الله من

اشخاصی که خلطور نمیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را وکل تمیخت ایشان میکنند در
 وبع چه با اصل ناریگردند اگر ایمان با و نیاورند و عبادی که کسی خلطورشان در حق ایشان
 نمیکند چه با بشرف ایمان تمیص ولایت از مبدء وجودی میپوشند زیرا که بقول او خلق میشود آنچه
 در دین خلق میشود از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتهای آن مثل آنکه در ظهور رسول الله ص او هیاء
 بقول آن دمی گشتند بین کسی که تمیص جود ولایت عطا میکند خلق او در حق او اسم مؤمن که
 در ادنی خلق او است بر او منع میکنند قسم بذات مقدس لم یزل که اگر کل اهل بیان مؤمن شوند
 بان شس حقیقت مثل آنکه اهل من آن با و با مؤمن شود هر آینه میپوشاند او را تمیص اسم خود که
 در کیفیت او دیده نشود الا او و اگر اسم او عظیم است اعظم میکند و منسوب بخود میگردد و در
 کتاب نازل میفرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم بین کسی که این است بجز جود او که لاشیئ
 محض را از ساحت قبا ساحت قدس بقائی میرساند که در کیفیت نواد او دیده نشود الا
 اسم او اگر در ظاهر مشیت او دیده نشود الا مشیت منظر او این است جود فیاض لم یزل
 و نشان لایزال که هر کس را خواهر تمیص فنا پوشد چون بینه غایب است او را ولی از او محجب
 چون از منظر ظهور او محجب چنانچه دید رسول خدا ص که کل مؤمنین با نبیل خدا را میپرستند و مؤمن
 با آنچه او نازل فرموده ولی چون دید مجتهد از نفس او که احتجاب از او احتجاب از خداوند است
 از این جهت حکم لدون الله کرد در حق ایشان همچنین در نقطه بیان مین و همچنین در ظهور
 من نظیره الله که اگر کل در آن روز نظر بمبدء دلیل وجودی بر بیضا کنند یک نفر از اهل بیان
 نمی ماند که تصدیق نکند او را مثل آنکه اگر در ظهور نقطه فرقان کل موقن بودند بقرآن ازل
 هر آینه یک نفر نمینماید الا آنکه صین استماع آیات الله اقرب از لحن بصرا صراط میگفت
 نه این است که منقش باشد شمارا ای اهل بیان با ایمان با و بلکه اگر ایمان نیاورد خود

لدون الله میشود بلکه همت کرده ایمان آورده که لکنه شوید و از نار نور مبدل شوید و آلا او
 غنی است از کل ماسوی مثل آنکه اگر امروز کل ماعلی الارض ایمان آورند بپایان خود از نار نجات
 میابند و داخل در جنت میشوند و از ذکر لدون الله که است از هزار است نجات میابند
 و داخل در جنت الله میشوند که اعظم از هر جنت است و از ذکر کاف نجات میابند و در ظل ایمان
 داخل میشوند و الا نقطه حقیقت لم یزل و لایزال غنی بوده است از کثیری و کل مفتقر بوده اند بگو
 او بوجو و کینویت خود که اگر کل ماعلی الارض در یوم ظهور رسول الله ایمان آورده بودند خود
 از نار نجات یافته بودند و حال هم که نیاورده خود در نار نخلد مانده در هر ظهور خود همت
 نموده که خود را نجات دهد از نار ظهور قبل و آلا ظاهر ظهور مستغنی است بی حاجتی نیست
 آلا آنکه و بکینویت از برای او ساجد است لله عزوجل اگر چه خود محتجب باشد و در یوم
 ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه بطور قبل او مؤمن
 امی اهل بیان نکرده آنچه اهل قسره آن کردند از بهر خدا سجده بر نظر آن آنچه نباید کردند
 این است که یک دفعه کل اعمال لدون الله میشود و عال ملقت نمیشود چنانچه کل لان مجتجب
 محتجب مانده و در نزد هر ظهوری لایق است که کل بان ظهور مؤمن شوند زیرا که کل بان قائمند
 و استقون البیان علی سخن حزن فی آناء اللیل و اطراف النهار لعلمکم باسم الله تجذون ثم لا اله الا الله عزوجل

الباب الخامس والعشرون الواحد الثامن

فی ان فرض کل احد ان یتاہل لیبقی غضا من نفس یوحده الله رجسا ولا یدان یحتمد
 فی ذلک وان یظہر من احدہما یمینعہما عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه
 لان یظہر عنہ الشره و لایجز الاقران لمن لایدخل فی الدین ومن کان معتزنا بنفس یحجب
 علیہ الافتراق اذا شاہدہ دون الایمان بالبیان ولم یحل علیہ او علی شایئ

الا اذ ايرج في اليمان قبل ان يرفع امر الله في يوم من لطيفه الله ان الذين آمنوا بالمؤمنين المومنين المومنين المومنين المومنين المومنين
 مخلص اين باب آنکه در اين عالم اعظم ثمراتیکه خداوند بعد از ايمان با و در حرف واحد
 آنچه در بيان نازل فرموده داده اخذ نموده است از وجود خود که بعد از موت آن آن را
 ذکر کند بخير و امر شده در بيان باشد امر حتى آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در طرفي
 مشايخ شود اختيار اقراني باذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعل و رقی شود
 از اوراق جنت اگر ايمان آورد بدين لطيفه الله و آلا و رقی ميگردد از اوراق نار و اگر موجود
 نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است و حلال نيست اقران آلا بانفسی که ايمان
 آورده باشد در هر ظهوری بظاهرا آن ظهور و اگر احدی اختيارات ايمان نمايند اقران اذن داده
 نمیشود از برای آن و منع کرده میشود از آنکه ايمان نیاورده حقوق آن زیرا که مالک گهيشی
 خداوند است عزوجل و اذن نداده بر غير مومن تکلیف شنی و آنچه براي دي غير مومنين می پي
 بغیر حق است که اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان را از ایشان منع میکند الا آنکه
 ايمان آورند چگونه بايملک ایشان الا قبل از ارتفاع کلمه الله که بعد ظهور است
 اذن داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه ولی حين ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمياند
 ورق جنت با ورق نار قرين شود زیرا که کينونيت آن مدد از نفسی ميبرد و کينونيت آن مدد
 از انبات و آن لاشينی مخلص است و آن با شينيت صرف است بامر الله و سزاوار است
 بر کل نفوس شرفه در بيان که از برای خود شمري از وجود خود اخذ نمايند تا آنکه کفر شود و سزا
 اعداد تا آنکه در بحر انحصایه داخل شود چه در بدء هر ظهوری اعداد نهايه است که در جبر
 الی مالا انحصایه منتهی میشود هزار و دويست و هفتاد و سال قبل از نظر کن که محصره بود با امير المؤمنين
 از مؤمنين بقرآن و امر و بدين ميتوانی اصحاء خود اين قسم است که الف مالا نهايه ترقی میکند

و بلاغی از برای آن نبوده و نیست و همچنین بده ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غزاف
سین مؤمن بیا، نبود احدی و کم کم بسا کل حروف بسمله تقصص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد
اول تمام شد و بعد مشاهده کن تا امروز که چند رکعت شده این واحد قسم بذات مقدس لیزلی
که اگر بده ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی الارض غیر از مؤمن نبود زیرا که
حقیقت نارائده است که اگر کل داخل شوند در ظل او بنا حجت او صبح میگردند و محمد و محمد
و کبر بلا آنکه از ملک او شیء منقوص گردد یا بر ملک او شیء زائد شود زیرا که از برای خدا بود
آنچه در سموات است و ارض و ما بینها چه ظاهر شود که منظر حقیقت بنظا هر اظهار فرماید یا آنکه
کل با اسم او اظهار نمایند و در چه بدرجه خواهی دید تا آنکه از حد بلا حد و از نهایت بلا خصایه
مشاهده کنی خلق جنت بدع را و لتوکلن علی الله ثم فی ایام الله تصبرون

الباب السادس والعشرون الواحد الثامن

فیما کتب علی کل نفس من کل ما یحکک من مائة مثقال ذهب من بجاء کل شیء تسعة عشر
و واحدة لله ان کانت الشمس طالعة فلیفوض الیه لیتقین بین حروف الواحد کل
واحد مثقال اذا شاء و الا لا امر بیده لایسل عما یفعل و هم یسلون و ان کانت الشمس
محتجبة و یکون للحروف الواحد ذریة یوصلن الیهم و الا یصرف فیما یقترنان بین نفسین
و ان کان یصرف العبد لولده او بنته و مثقال النار یحفظ لمن یطبخ به الله او یصیر
فی البیان و یتلون بینه و یحفظه کفینه لیردن الی صاحبه مختص این باب آنکه بده
از آنکه شیء بجاء صد مثقال ذهب رسید بر مالک او است که نوزده مثقال مجرد
واحد و یک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید
اگر لیل طالع شد بذریات آن حروف میرسانند کل و اگر نباشد بان مقرر می سازند

بن دو نفس را و مشال نار را خط بنماید تا بمن لطیفه الله رد شو و در نزد ظهور او منقطع
 میگردد و حکم اقران و عطاء بذریات الالبان اون شمره این آنکه اگر در آن روز یکی فریاد
 بمل اینکه آنروز اطاعت میکنند بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت
 رسول خدا ص می نمایند در کل احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری در
 یوم ظهور اوقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین با و زیرا که آن یوم لقاء الله هست دیگر
 کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که بعد بعد از هر صلوة طلب رحمت و
 مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که نداء میرسد من قبل الله که از برای تو است
 دو هزار یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یدکر ابویه بذکرته

اِنَّ لَآلِهَ الْاَهْوَالِ سَبِيْرَ الْمَجْزُوبِ

الباب السابع والعشرون الواحد الثامن

في ان الفضة والذهب اذا بلغا ما اتمم توزنون ستم الف و خمس مشال فاذا خسر
 تسعين مشالا للقط و لياخذن الله عنكم و كل عنة ليكون و لتردنه الي من نظيره الله و تحفظنه
 كعينيكم لمنخص اين باب آنکه از آنجائی که هیچ عزمی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در
 هر ظهوری بن مومنین آن ظهور افتخار بعضی بر بعضی باطاعت خداوند بوده نه بشؤون دیگر
 زیرا که شئون دیگر در زواجل هر ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او نمیشود بوده دست و
 اگر بخواهی این معنی را شاهد کنی آخر هر ظهوری نظر کن که گاه هست از اول عمر تا آخر بلا
 وضوء که مستحب است بنماید باینکه افتخار کند که من نظر باسمان نکردم الا با وضوء بلی این
 عزاست اگر مقترن با ما یثبت به الدین باشد که معرفت الله و معرفت ظاهر بامرا و انزود
 او باشد و الا کینویات مبدل میشود از نوریت بناریت چگونه و اعمال رسد و بدانکه بعد

از آنکه عدد ذی‌ب و فصد بعد کل حروف رسد با عشر غیبی شش هزار پنج میشود که اگر شش را
 منزل دهمی بشش میرسد و آنوقت اول حرف اشاره میشود که باء باشد از این جهت امر شده
 بعد از بلاغ این دو باین حد نود و پنج شمالی از هر یک الله برداشته شود و در ظهور نقطه
 چه در اولی و چه در آخری باذن او عمل شود و در مابینها بنورده نفرزا اولو الطاعه که اذن دهد
 به هر یک عدد باقیمت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت
 میماند و مؤمنین بآن عمل میکنند و از هر تحبارتی اعظم تر بوده و هست زیرا که در آن تغییری و تبدیلی
 نخواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن بود نقطه بیان را بمن اگر بعد از بلاغ عدل آنرا حکم کرده
 بود میتوانستی لم و بم گوئی اگر مالک میبودی و از اهل جنت که اطاعت خدا را می نمودی آن
 وقت مشاهده می نمودی که بیک حکم چقدر وجود در حق تو و کل خلق شده زیرا که اگر کل من علی الارض
 مؤمن شوند و خواهند داخل جنت شوند باطاعت او امر الهی هر آینه بر کل زمین چقدر حکم
 دارد بسیار و حال همین چقدر وجود شده این است که هر چه هست از بیدار است و کل
 غافل مثلاً اگر رسول خدا ﷺ امر فرموده بود که در هر سنی یک مرتبه حج کن با استطاعت آیا
 میطیع مؤمن میتواند منحرف شود بلکه تقرب سببیت نزد خداوند باطاعت و نزد خلق افتخار
 میکرد و ظهور طاعت و همچنین کل احکام را مشاهده کن که کل در قبضه او هستند اگر کسی را خواهد
 غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت حج نهد و حج و همچنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان
 میکند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن
 اینکه اگر رسول خدا ﷺ فرموده بود ذریه فلان نفس مؤمن بر کل است که او را غنی کنند کیکی از حد
 دین است امروز بسین که چقدر با داده بودند که صدق غنا شود و اگر فرموده بود که باید
 سلطان از قبل من ذریه فلان باشد مؤمنین میتوانند منحرف شد تا یوم قیامت از برای

او باقی میماند و اگر میفرمود در این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز سبب که عزت او
 چه قسم بود و حال آنکه می بینی که فرموده و لله على الناس حج البيت سالی هشا و هزار نفس
 میروند و حول طین میگردند این است علو امر خدا و استقلال آن بر مساوی خود و همچنین اگر
 بر عکس خواهد که خوله کسی را فقیر کند فقیر میشود الی یوم القيمة بین یک ذکر ابی لهی را بدون
 حب نازل کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب بین که اسم اونیت که بقدر یک ام
 ذکر ندارد اگر چه در سلسله دون حج باشد هیچ فقری از این بالاتر میشود که بقدر ذکر اسمی
 هم نماند و همچنین ششون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامت مطابقت
 که بجان یک ماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون میاورند و حال آنکه اگر نظر کنی در مطاع
 آنها با اسم حج بر پا است که میگویند از اسلام است این مطاع و حال آنکه واقع است
 و عند اولی العلم لدون الله حکم میشود بین بعد خلق را که از بسبب امری که از قیامت است
 تا قیامت محجب و بجان یک روز لذت اگر چه لدون الله باشد چگونه جان میدهد
 این نیست الا عدم بصیرت آن و ادراک آن و الانفس بصیر و مومن دینی چگونه از قیامت تا
 قیامت میگذرد که در جنت باشد و یک روز را بگیرد که در نار باشد بقدر همان یک روز
 در بعد و تا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نار در حج او شود بدانکه نجات
 خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را میخواند بسوی خود اگر قبل شدند نجات میابند
 و الا در نار میمانند و از آنجائی که دعوت خدا ظاهر میشود الا بدعوت ظاهر نبلور او و
 همچنین اجابت خداوند ظاهر نمیگردد الا با اجابت آن از این جهت است که در هر ظهوری
 اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمیکند خدا را بظاهر در ظهور بعد و مظاهری که میخوانند کل را بسوی
 او و مل بر او هستند از حرف حق و هر واحدی که دلالت کند بر واحد اول از نار نجات

نمی یابند مثلاً اگر در صحن ظهور رسول الله ص کل ماعلی الارض اجابت کرده بودند او را و او امر آنرا
 کل از نارنجات یافته داخل جنت میشدند زیرا که آنچه در آخرت حکم میشود از نار و جنت بر
 حکم این عالم طائف میگردد و از این جهت در دین اسلام امر شیخ بقره لعل ایا نار را بقره
 داخل جنت کنند و امر شد بدت حبت در بامین خود لعل تقصص قیص اهل جنت را پوشند و
 اگر نفسی در بیان بقره کل ماعلی الارض را داخل در بیان کند کل را از نارنجات داده داخل جنت
 نموده و این است فضل در حق ایشان قسم بذات مقدس الهی که اگر در ظهور من بطنیسره الله
 کل اطاعت نمایند او را یک نفر دوزار نماید الا آنکه کل داخل در جنت شوند و کل ماعلی الارض
 قطعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در لیل ایل
 تضرع و ابتهال و باسم او اظهار دین و دنیا نمایند و شب و روز از برای بقای او گریزند
 و در تضرع ولی وقتی که خود را می شناساند بخلق خود که اعظم جنتی است که فوق آن جنتی
 متصور نیست زیرا که اول دین معرفه الله هست و معرفه الله متصور نیست الا بمعرفت او
 عبادیکه باید متوجه در نفوس ایشان از ظهور قبل او الله عمل میکردند بر میخیزند و آنچه لایق
 نیست متعل میبوند اگر خطور کند بر قلوب ایشان دون حقیقت او اعظم است از هر عصیانی نزد
 خدا و کل اعمال را یک دفعه میبکند گانه کم یکن شیئا چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنیدیم
 کل مؤمنین باخیل متظر بودند و موعود را شنیدیم که بر آن شش حقیقت در بیت و سه سال
 ظهور خود چه گذشت حتی آنکه فرمود ما اودمی نبی مثل ما اودیت با آنکه کل از برای
 ظهور او تضرع و ابتهال میبوند که بقول عیسی در حق او عمل کنند ولی حمد خدا را که در آن روز بود
 ولی در ظهور نقطه پیمان بودی که کل مؤمنین بر رسول الله ص متظرند ظهور موعود را زیرا که این
 حدیث از رسول الله ص هست و عامه و خاصه بر آن متفقند و شبه نیست که جوهر ایمان منجبر

با شش عشریه و قطع اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را شش عشریه میگویند و بظن
 ارض فارس را دارالعلم میگویند با وجود آنکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل آن نشاخته
 را و بعد از شناختن ظاهر است بعد از ایشان که همان کافی است در ذل ایشان و حال
 آنکه شب در روز الجبل الجبل میگویند در بیان هم همین قسم همین و مغرور شو که کل میگویند نمون
 بان هستیم که این همان کفی است که در بدنه نقطه بیان بود و بعینه در بدنه نقطه فرقان و
 حال آنکه نقطه بیان بشانی ظاهر شد که هیچ طفلی نمیتواند انکار کند و حال آنکه کل میگفتند و
 یقین داشتند که قرآن کتاب خداست و نبوت بنی و ولایت ولی و حجیت ابواب
 و کل احکام دین اسلام بان برپا بود و کل آنرا اعظم معجزه رسول الله ص ذکر نموده بودند و
 یقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیر الله نمیتواند مثل آن ظاهر کند و در عرض کجی را و
 دویت و بهشتا سال یکت آیه کسی مثل او نیاورد و همینقدر که ظاهر شد مثل آن حجیت
 و مثل بحر با تعطیل از بجز خود نازل نمود کل از آنجائی که باید یقین کنند که من عند الله
 هست و امکان ندارد من عند غیر الله نبض قرآن و ایمان خود ایشان رفتند بر اینکه
 من دون الله هست و کردند آنچه کردند امی اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که
 کل با اسم او کفید آنچه میکنند و از او محتجب مانید و اگر محتجب مانید بر نفس خود نظم وارد
 آورده آید اگر بر او حزنی وارد نیاورید و اگر الیسا ذبانه بر او دون حتی وارد شود بر
 خدا دارد آورده آید و حال آنکه شب و روز از برای او سجده نمیکند و از اول عمر تا آخر
 میخواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نمیتوانید متحمل شد نه از
 صغرا و که یکدفعه می بینید یک نفسی که او را پاشخته آید و چه بسا که پدر و مادر و اولی القراء
 او بوده آید ظاهر میگردد و ماطق بکلام انبی انا الله لا اله الا انا این است که کل کفید

منظور و تخریب شود از علو امتاع او ان شمس حقیقت و سمارتاع آن طلعت ربوبیت و اگر نظر از جوهر دلیل
 که آیات الله است بر نذاریه و آنچه قبل در آن گفته گنویید و آنچه بعد در بیان گفته گنویید
 لعل اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید و الا حکم آن بانفوس خودتان اگر کسی حکم بر
 خدا کند چه حد دارد که قسم بذات مقدس الهی که عبادی که بر او حکم میکنند اشهد ان نفوسی که
 در این ظهور بر او حکم کردند الان چند ربعیدند اشخاصی که در مقابل رسول الله ص ذکر وجود خود
 کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشی نزد اشخاصی که بعد می آیند و امر دارند
 اشخاصی از روی بصیرت و همچنین در ظهور سن بطیره الله مؤمنین با و از روی بصیرت می بینند
 حکم مجتبین را بعد تر از مجتبین در این ظهور هر آینه تو امروز ذکر می از معدومین که و مدینه
 میکنی یا میدانی اسماء ایشان را، همین قسم اشخاصی که بعد می آیند بالنسبه باین ظهور همچنین در
 ظهور سن بطیره الله که اگر ذکر باطلی هم بماند لاجل ذکر حق است آنرا نه اون بنفسه لایق
 ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری نقل نموده و از جوهر دلیل نظر بر نداشت
 لعل در آن روز نجات یابی و الا حالین بر ظهوری حل اعمال خود را میکنند لاشعرا بجان آنکه از
 برای خدا میکنند و لتقن الله حق تقاته ثم بامر الله تو مقنون

الباب الثامن والعشرون الواحد الثامن

فی الصوم و لتذکر و الله فی تسعة عشر یوما من کل حول احسره و انتم صائمون
 ملخص این باب آنکه اول مراد خدا را بدان از صوم که ثمره آن چه چیز است و آن اینکه در
 ظهور قرآن اگر میبودی و از رسول خدامه سؤال میبودی سبب فرض او را هر آینه جواب میفرمود
 با آنچه ذکر میشود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لدون الله هست
 مثلاً در زمان رسول خدامه اگر دوست نمیداشتی هر کس که او را دوست ندارد و نبود

از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم میشدی ثواب صوم از برای تو عطا میشد همچنین
 صرفاً بحرف در حرف واحد قرآن بیا و جاری کن تا فتمتی شود بحرف آخر که جامع ظهور است
 کل واحد است که اگر صائم از دون آن میبودی هر آینه در آن روز صائم از برای خدا بودی
 و همچنین نظر کن در نقطه بیان اگر شنیدی ظهور را و بر قلبت خطور کرد درون حقیقت آن اصل
 دین تو مرتفع میشود چگونگی بصوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در حین استماع حجت
 بر تو بالغ بود زیرا که آن کسی که بتو گفت بایات احتجاج تو نمود و هیئت که محبت ماندی
 احتجاج از اجابۀ الله بوده در ذریعۀ زیر که ظاهر آن ظهور بود و خود را بنظری که از ابواب
 ذکر نموده بود این است که در ذریعۀ ذوالظاهر بوده زیرا که در همان ذکر کلمه انشی انا الله
 لا اله الا انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند سیر نمود و یقین نمود باینکه
 آخر عین اول است و ظاهر عین باطن در رتبه اول نه در رتبه ثانی زیرا که اسما هر رتبه
 در رتبه او است بنجاء از خدا و نمیکند مثلاً نظر کن در ملک اول از اول وجود ذکر میشود
 تا آخر وجود ولی آن اولی که در آنجا ذکر میشود نتوان مقایسه نمود با اولی که در آخر وجود ذکر
 میشود و همچنین کل مراتب اسما و اشال را مشاهده کن و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شد
 از حجت دون حرف اول شو که در کل حروف دیده نمیشود الا همان یک حرف و چون که حکم
 بر واحد اول میشود نه بر اعداد متکثره هر کس از برای ایشان است صائم بدان و هر کس
 از برای دون ایشان است دون صائم و در وجه ایشان ابواب جنت را مشاهده کن
 و در عدد واحد و ظل ابواب نار که حقیقت صوم صوم از ایشان است مثلاً در یوم ظهور
 امیر المؤمنین علیه السلام کل صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی میشد که در حجت او بودند
 و از دون حجت او صائم و در هر ظهوری کل اهل آن ظهور با حکام آن ظهور عالمند ولی در دیده

ظهور بعد مرتفع میشود حکم اصل آن چگونه بشنون اذن رسد اینک ذکر میشود مرتفع میشود و در اول
 بدیع بان ظهور ظاهر میشود و الاذن این است که مرتفع شود و اگر کسی در این ظهور در حجب آفرود
 شمراند برصائم و الاکل در آن حدود یک استند مطیعند ولی چه ثمر اگر کل مؤمنین بر آن صائم
 نشده بودند و بر آن آنچه واقع شده بودند بود نزد خداوند احب بود از آنچه صائم شده اند
 و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت او بر ما بقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نمیشد
 و حال اگر چه بشنون دین عامل بوده اند حکم ارتفاع میشود و در صین صوم حق است بر صائم
 که مراقب شود رضاء الله را که از آن محجب بخرد که اگر در صین صوم شجره حقیقت طالع شود و
 حکم نماید بدون آن فی ایمین اطاعت کند چه این صومی که الا آن میگیرد و با مراد بوده در ظهور
 قبل و همچنین کل اعمال را شاهدشو و از شرب و اکل و اقتران و مجامد اگر چه علما باشد و ظلم
 اگر چه قدر قیراط باشد و حکم بر خدا عاصم شرفس خود را و در حکم ثلاثه آخر دقیق شو که از بدیه
 ظهور تا اول ظهور دیگر هر کس حکم بر نخط نموده همان حکم علی الله هست که مبطل بوده و همچنین صین
 ظهور من نظیمره الله شبه نیست که کل اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل میگردد
 مبدء دین ایشان چگونه رسد بحکم ثانی از شنون آن و از طلوع تا غروب مراقب باش و
 در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ بعد اسم هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه نبوده الا الی الزوال که اگر
 تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سنبل و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر
 جزئی از اجزاء او امراند که اگر کل اعلی الارض صیغ میشود بنیو استند تع عشره شرانی بحق دون
 آن حکم کنند و حال بین بحسب وجود الهی را که چگونه تسلط نمیشد در حق عباد خود بلا استحقاق
 ایشان که اگر بعض استحقاق بود هر آینه در آن حجبی که بودند بودند و مبدء عرفان فضل او بوده
 که اگر خود را نشناسانیده تا قیامت دیگر کل عامل بودند و لقوم من الله ربکم لعلمکم یوم القیمة

عن لم یؤمن من تطیبه الله بعد

الباب التاسع والعشرون الواحد الثامن

اذا ذکر اسم الشجرة فصلوا علیها واذا ذکر حروف الحی فسلموا علیهم واذا ذکر والله محمد
و نظایر امره فی کل لیلۃ جمعه و یومہ اشنی و ثامن مرة ثم اذکر والله فیها اربعة الف
مرة یا الله ملخص این باب آنکه هر وقت ذکر شود من تطیبه الله صلوات فرستید بر او
و هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر بجا کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه
ظاهر میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب در روزی است
که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من تطیبه الله و حروف حی آن را دو دست
دو مرتبه بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهارغین نه این است که سجده کنید و
بخوانید کسی که ذکر او ذکر الله است و ذکر الله ذکر او است و معرفت او معرفت خداست
و معرفت خداوند معرفت او است محبت مانند نظر کن در ظهور رسول الله ص که چند ریاضت
و ایام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت و مؤمنین باخیل کل خدا را میخوانند بمان خود ایام
بخشید ایشان را همچنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح بزرگ
خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب بار تفاع گشته در سما ظهور و هنوز آنها از سر سجاده خود
حرکت ننموده و اگر آیات بدیعه بر آن خوانده شود میگوید مرا از ذکر خدا باز مدارای محبت
تو ذکر خدا را میکنی و کسی که این ذکر را تجلی در تو نمود چرا محتجی اگر قبل نازل نفرموده بود
فا ذکر و الله کجا تو میدانی که ذکر کنی و کجا میکردی بدانکه اگر ذکر کنی من تطیبه الله
را آنوقت ذکر کرده خدا را و همچنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی آنوقت
آیات خدا ترا نفع میدهد و الا چه ثم در حق تو از اول عمر تا آخر عمر یک سجده کن و بعد

بد که الله بگذران ولی مؤمن مباش بمظہر آن ظہور بین نفع میبخشد ترا ولی اگر شناسی او را و
 عارف شوی حجت او و بگوید قبول کردم کل عمر تو را در ذکر خود هر آینه ذکر بوده اورا بمنتهای
 ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خدا، اندک نظر نمیگردد الا بقبولی
 ظاهر و ظہور مثلاً اگر امری را رسول خدا قبول نمود خدا قبول فرموده و الا در ہوای نفس این
 عامل مانده و الی الله راجع گشته و همچنین اگر علی را نقطہ بیان قبول نمود خدا قبول فرموده
 زیرا کہ سبب از برای امکان بسوی ذات ازل نیست الا آنکه آنچه نازل میشود از نظر ظہور
 شود و آنچه صاعد میگردد الی منظر ظہور شود و حمد خدا را کہ یک نفر متعلق دیدہ نشدہ کہ ذکر تقبل
 کند و حال آنکہ از اوکل عمر تا آخر آن عمل میکند با منتهای جد و جہاد و اگر از او پرسی از برای چه
 میکنی میگوید از برای اینکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمیشود الا بقبولی
 حجت آن آیا کلمہ داری از حجت او کہ فرمودہ باشد قبول کردم این است کہ کل لاشیر
 عمل میکنند ولی از شرہ آن محجب ہلی کسی در بیان عامل است کہ در یوم ظہور من بطیمہ الله
 از او نفس داشته باشد بر قبول او اورا لایق کہ بگویند عمل از برای خدا کردہ و خدا قبول کرد
 و الا چه شکر کل ما علی الارض عمل میکنند با آنچه بر او هستند از دین خود ولی نظر کن بان مبدئی کہ
 قبول خداوند ظاہر میگردد کہ گویا در ظہور رسول الله کیت متفرس نبود کہ از او طلب کند
 غیر عارفین باو تقبل عمل خود را کہ اگر شدہ بود در قرآن نازل میشد بلسان وحی زیرا کہ تقبل
 خداوندی میشود کہ بلسان بشر باشد کہ اگر بلسان خود رسول الله ص باشد تقبل او است
 تقبل خداوند مبدئی کہ آیات الله مثل بحر از آن مشرق میگردد در جبل مستور نمودہ و شب
 از برای خدا عمل میکنند بین رایجہ از رایجہ شعور برایشان وزیدہ و حال آنکہ شرہ کل اعمال
 ایشان این است کہ خدا قبول کند و قبول خدا ظاہر نمیگردد الا بلسان آیات کہ عجز کل

ماسوی را برساند چنانچه امروز قرآن مجزک وجود را میرساند حال هر چه بنواهی عمل کن بین اگر
 یکت پرگاه ذکر قبول در حق اوست این قسم است که در ظلم لیل حرکت میکنید و ثمر نمی بینید از ازل
 عمر تا آخر عمر از برای خدا عمل میکنی و یکت دفعه از برای آن نظم صری که عمل راجع با دیگرود میکنید که
 اگر میکردید در یوم قیامت اینطور بتلا نمیشدید بین امر چند عظیم است و کل چند محتجب
 قسم بذات مقدس الهی که کل ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من بظنیده الله و عمل از برای او است
 فریب نفس خود مدهید که از برای خدا عمل میکنیم که لدون الله میکنید که اگر لکنه کنید از برای
 من بظنیده الله خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود و آلا سنگان این جبل هم که هیچ نمیدانند شب
 روز لا اله الا الله میگویند چه ثمر دارد در حق ایشان قدری تغفل نموده که از مبدء امر محتجب نگردد
 که کل اعمال دنیای شما نزد خود شماراج بدین شما میشود و کل اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند
 میشود و قبول خداوند ظاهر نمیشود الا بقبول من ظمرا و من ظنیده الله که لسان آیات را وظاهر
 گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق است
 و ادن اشین نمیشود و اینکه میگوئی قبول ابواب قبول الله است و قبول الله قبول رسول الله
 است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده و همچنین که حزن نفس مؤمنی را حزن نفس
 خود شمرده و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده
 که اگر آن بنود ثمر مرتب نبود همیشه نظر بر مبدء امر نموده که کل شئون در ظل او ظاهر میگردد
 و آن اشین نیست بلکه واحد است و واحد آن با عدد نیست بلکه بلا عدد است و آن واحد با عدد
 با مراد واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمیشد و لتوحده الله بحکم الرحمن خالصا ثم بالله باحق
 تعلقون

الباب الاول من الواحد التاسع

فی ان عز کل الارض لله و سر کل ماثن لله و ان بیوت التي یومض تنب الی

الملوك من يصلح فيها من اولى البيان فليصدق بمشال من فضة الاوان كيلن فيه ما ينسب
 الى حروف الواحد او شهدهاء البيان وفي كل متاعه النزة فلتحلون عنصا على عدد الواحد
 مقام نفس اذا كان الارض واسعة والا الواحد بلا عدد كيلن العالمين ولا بدان يلحق
 محل ما قبض من النقط في احد الحرمين ويني على ذلك المعقديتا من المرات ليذكرن احد الصلن
 المنص اين باب انك غير مرضى لله بوده وراج ميگردد يوم ظهور من بطيفه الله او بما اذن
 بهن قسم غزديان وكنهه كه از سلاطين قبل بوده اگر كسى از اهل بيان در آن نماز كند براوست
 كه يك اشغال فضه انفاق كند تا انكه ساكن نشود در آنها الا شهدهاء بيان و مظاهر واحد و هر
 مجلس غزدي كه منعقد گردد بلا عدل سزاوار است كه مكان عدد واحد را خالى گذارده كه اگر ان
 من بطيفه الله با حروف حى ظاهر گردند كسى مقترن نكردد بجا هر كى كه از بيان اخذ ميشود در آن
 ظهور و اگر مجلسي وسيع نباشد محل يك اشغال فضه از ان زياده داده نشده و همچنين هر مقصدى
 محل يك اشغال فضه سزاوار است كه خالى گذارند زير كه ديده ميشود كه در بيت خود من بطيفه الله
 هم اين قسم ظاهر است كه از مقعد آن مخ نمانند او را چون كه نيشناسند او را لاحترام او با
 او ولى او ميشاسد كل را و ميخندد بر عباد كه از براى اسم او اين نوع اعظام واحترام ملاحظه
 نمانند ولى يوم ظهور او از او محتجب ممانند با نيات خود و طين ما قبض من النقطه امر شده
 كه دريكى از حرمين واقع گردد و بر آن حجره از مرآت مرتفع شود كه در آن مصلبان جلوة خود را در
 نمايند تا انكه امارتى باشد در نزد خلق براينكه نقطه بيان عباد بوده مخلوق و مرزوق
 و مولود و موردش و آنچه من الله تكلم نموده از او است نازا و كسى عفو ننمايد و از حد
 عبوديت تجاوز نكند چه سائرين در بيان سير و عروج ايشان را نتوان اقتران داد بسائرين
 در شان چگونه رسد ما على الارض ولى كل اين سياران طائفه حل سياران در ظهور من بطيفه الله

زیرا که حق در آن روز با ایشان ثابت میگردد نه بدون ایشان و تشقّق آنکه فی کلّ ما نزل من عنده
فان امر الله فی الاعلیٰ مثل الادنی ان یاعباد الله فاتقون

الباب الثامن الواحد التاسع

من یکن له خط لم یکن له عدل فی آیامه فلیکتبن الف آیه لله ویوصین بان یصلنک الی
النقطه لیجزیه الله برحمته یوم القیمه انه کان بكل شیء علیما مختصا این باب آنکه
در ظهور بیان صاحب قلمی بسم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطی که هست
از ابھی گرفته تا اعلیٰ منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قسطی که آنهم
باعدل باشد نوشته شود و همچنین ششون آن باید مثل آن باشد دو صیت نماید که در یوم ظهور منظر
ترد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را آنچه نزد او است از آیات خود و مذکور گردد
باین سبب ز محبوب خود و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در حین نوشتن
بان بر شهادت بیان است که بهاء الف را با و برساند و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که
از برای خدا عمل کند بهاء قرار دهد در عمل خود و از ششون همه نقطه بیان چه آیات و چه مناجات و
چه تفاسیر و چه ششون علیه و چه کلمات فارسیه هر چه نویسد مقبول خواهد بود و شمره آن اینست که
در یوم ظهور چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نگرداند الا با نام من لطیفه الهه که حرام شده بر ایشان
قلم گردانیدن بر همه کلمه الا کلمات او لعل در آن یوم یک نفس لکه عمل کند که بهتر است از
کل آنچه در لیل نوشته میشود و هیچ خطی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر ظهور نبوده الا خطی که
حیوان نه میت زیرا که اکثر بتسلیم میروند دل میت است نه حیوان حسن آن با حیوان بودن
آن است که مثل آن بالنسبه بخلق در حیوانیت مثل جوان است با کامل هر شیئی در حده خود موجود
بوده نزد خداوند هست و تشقّق دریا که ابھی المخطوط و المنعها عندکم لعلم بذاک یوم القیمه عند

تکلم متخرون

الباب الثالث من الواحد التاسع

و گفته من کل ملک او سلطان یبعث فی ذلک الدین بیت من المرات لغنه یکت
 آیات الله وکان من عینیه تلك الآیة المذكورة فی الذیل
 مختص این باب آنکه کل وجود خلق نشده اند مگر از برای یوم ظهور الله که آن در عرف بیان
 بقیامت ذکر میشود و آن از اول ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن مثلاً در نقطه فرقان
 بیت و سه سال بود حد آن یوم که کل از برای آن روز خلق شده بودند و مثل آن ایام مثل شمس
 است بالنسبه بتارگان و همچنین مثل اهل آن ظهور بالنسبه بظاهر مثل همین است از این
 جهت است که در آن ظهور عارفین بآن تکلم را جبران نمهند و چنانکه از تصانیف و تالیف
 و انشاءات خود و ظهورات و بروزات خود زیرا که اگر در مختار بخشی طالع شود هر آینه ذکر نوی
 از برای آن میشود و همچنین است اگر اعلم علمای زمان من بطینیده الله بعد از ظهور آن کلمه انشاء کند
 معاینه مثل آن همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقت بوده آثار آن هم بالنسبه با آثار شمس
 آثار است این است که تا آفرید وجود اگر مرآت شوند تعکس در آنها ظاهر میشود از شمس آثار بلکه
 کل مستغنی هستند از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در ظل او آسپند
 توانند خروج نمود و اگر کل عالم جمیع شوند و هرج نمایند بفرقان عرفی از آن نتوانند رسید
 و ذکر شده در حق اولو القدره از سیم و سین در بیان بر اینکه متعدد متضمنی از مرآت از برای نفس
 خود ظاهر سازد در بین عینی او مکتوب شود ذکر می که بدل باشد بر اینکه اگر من نظمیسه الله
 ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلاهی از کل خلق کرده و آلا ادنی فعل در آن یوم
 مراقب خود باشد که بچیز صباغ محجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا
 آخر حال بوده و هست و شرمسید به آن را الا آنکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید در آن

اون را با آنچه رضای او است و الا خواهد رفت مثل آنچه قبل از آن رفتند و اثری از آن نخواهد ماند الا ذکر دون حق و احتجاب از مجوبی که از برای او میکرده آنچه میکرده و با اسم او در بیان معزز بوده که اگر عزنی بر من لطیفه الله وارد آید استقامی که ممکن است از گشتی از اذن گرفته میشود و اگر نصرت کند فضلی که در حق کل شیئی جاری میگردد و در حق او نازل میشود زیرا که اگر اقدام بخزن او نماید احدی را نمیرسد بر این زیرا که این زمان این قسم بوده که علماء را حکمی نبوده الا باعانت آن خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد تربیت خلق و حدود ایشان و اگر عالمی در آن ظهور مبادت نماید بدون رضای او مثل او است که بعد از وجود او منتحل شده باشد و هزاری که از برای لدون الله خلق شده از برای او میشود زیرا که انظار کل از اعلی و ادانی راجع میگردد بعلمای هر ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حق نخواهند شد و اگر بر حق عزنی وارد آید بسبب انحراف آنها میشود که کل چنین میدانند که آنها بر حقند و حال آنکه لدون الله بوده و هستند عند الله اینست که آن باری که کل میرسد اول با آنها میرسد و بعد از آنها بدیگران چنانچه اگر مقبل باشند فضل الهی اول با ایشان میرسد و بعد بدیگران نیکو درجه است درجه علم اگر علم بمن نظیم کرده الله رضای او باشد و الا بدترین درجات است عند الله و عند گشتی که اگر یک کلمه نگوید بهتر بود از برای او تا آنکه علم بگشتی داشته باشد و علم بمن نظیم کرده الله نداشته باشد که کل شیئی با ما و لباس مشیت رامی پوشند چه آن وقت که یک کلمه نگوید اگر مقبل شود که طوبی له و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته و الا هر کس که بعلم او تابع او بوده مثل نار است و همچنین اگر بعلم او تابع حق شود بواسطه او داخل جنت میگردد ولی از آنجائی که اتباع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن میشود از حق از این جهت نبوده علم از برای او

انفع تراست از بودن آلاء آنکه خالص باشد از برای خدا که بلا بعلوم خود تواند نصرت
 حق نمود در یوم ظهور آن و بسبب آن نفسی ایمان بخت آورد در حسنی که نظر میکند و عجز خود را در
 آیات الهی می بیند فی الفور سجد میکند و اعتراف میکند بر آنکه این است آت من بصره ^{نظایر}
 که کل موعود و آن بوده حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید با و که شمره وجود خود فائز
 گردیم و از تقای الهی محبت نمایم که از برای او خستق شده ایم دئل نموده ایم الا از برای همین
 ذلک من فضل الله علینا انه یوفی الفضل الکریم و بدانکه اگر یقین کنی چنین میکنی ولی چون غیواری
 یقین نمود بجهت نفس خودت این است که سیمانی دزار و لطفت نشوی اگر در یوم ظهور آن
 غیر از آنکه ایمان با و آوری کل خیر کنی نجات نمیدهد تو را از نار و اگر ایمان بخت آوری کل خیر
 از برای تو ثبت میگردد در کتاب خدا و آن تا قیامت دیگر در جنت تملذ و خواهی بود و لطفت
 باشی حق التفات که امر بسیار دقیق است در حسنی که اوسع است از سموات و ارض و ما بینها
 مثلاً اگر کل قطرین بقول عیسی ۴ یقین نموده بودند ظهور احمد رسول الله ص را یک نفر منحرف نمیشد
 از قول عیسی ۴ و همچنین در ظهور نقطه بسیار اگر کل یقین کنند بآنکه همان مهدی موعودی است
 که رسول خدا ص خبر داده یک نفر از مؤمنین بقرآن منحرف نمیشوند از قول رسول خدا ص همچنین
 در ظهور من نظیره الله همین مطلب را مشاهده کن که اگر کل یقین کنند که این همان من نظیره الله
 است که نقطه بیان خبر داده احدی منحرف نمیشود نه این است که حجتی باشد بر یقین
 بخوردن ایشان در حق او و اگر حجتی از برای رهبان نبیل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان
 هست از برای آنها هم خواهد بود بختهای دقت و دقت نموده که از دقت خود و محبت
 نشوی و بعین او او را شناخته تا آنکه بعرفان او فائز گردی ذکر این کلمات از برای
 آنکه در آن روز کل مراقب خود شوند از اعلی و ادنی لعل در ذکر فاداخل نشوند و از روز

لما محجب نماز فلترقبن الله ثم اياه تتقون

الباب الرابع من الواجد التاسع

کتاب الله علی الناس ذکر الله قل کل عندی سئلون

مفخص این باب آنکه کل علم علم اخلاق و صفات است که انسان بآن عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود عزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاید و اینک امر تقوی دورع یا شتون دیگر شده کل راجع باین میگردد مثلاً اگر نفسی بتلا بفقیر شود و قناعت کند و صبر عزاد نزد نفس او باقی میماند و محزون نمیشود و ایام فقر آن که بگذرد شئی مشاهده نمیکند ولی اگر اظہار کند نتمایش این است که سببی از دیگری بمرسد که بآن رفع کند آنچه مایه عزن او است ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمیشود باذل نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کل صفات دشون را در هر مرتبه ملاحظه کن و اینکه ارشده ذکر سر از برای آن است که مراقب بذكر الله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محجب نمائی نه اینکه بلبان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد بذروه قدس و محل انس تسل اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الجمله تکلیف بهم رساند زیرا که او است مبدء هر خیر و باور راجع میشود کل امر و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثم غیبت تو را الا آنکه بذكر او ذکر کنی او را که او است ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن ذکر می که میسکنی بواسطه امر نقطه بیان است و آن ظهور کبریت نقطه بیان است در آخرت که بمالانهای الی مالاخصایه اقوی است از ظهور اولای آن که اگر چنین ذکر کنی ترا با ایمان باو ثواب او نود و پنج مرتبه مضاعف میگردد بزرگ جبر تو دلی در یوم ظهور ذکر کنی حق را جبراً که آن روز افضل است ذکر او جبراً از نود و پنج ذکر

سرا این است جوهر ذکر نزد ذکر و مذکور اگر توانی درک نمود فلنگذکر آن سرأ بما اتم علیه
 مقتدر و مراقب باش تعلقات قلب خود را که درجات آن بلا نهایت بوده و هست و
 اگر از اهل مراقبه بوده میدانی که آنهم در شدت سر حکم آن مثل جبر میشود تا آنکه در نوم و
 یقظه ذکر قلب آن برنج واحد میشود و با وجود بلاغ باین رتبه اگر درک کنی شمس حقیقت رافع
 نمیدهد تورا و اگر درک کنی و این نباشد نفع میدهد تورا و کثرت ذکر محبوب نیست چه سرأ
 و چه جبرأ بلکه اگر کیث ذکر کنی بروح در یحسان افضل است از هزار ذکر بلا روح در یحسان و
 میار آن را هر س در نفس خود میداند غرض ذکر من بطیسه الله است و عبادی که در این
 ظهور بجم رسیده که مدعی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر اینها نبوده و نیست حدود
 الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء بلا حقیقت نگشته که همان
 عبادی که مدعی بودند در این ظهور محتجب مانند و آنخصائیکه ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم
 مراقبه را هم نشینده باقبال خود سجات یافته فلتر اقبل انفسکم و لتذکرن الله فی سرکم و
 جرمک و انتم بذكر الله تسکون و لا تدعون الا لیفتکم یوم القیمة عن درجکم الا و انتم بین یدی
 الله تسجدون ذلک بین یدی من بطیسه الله ان یا اولی الذکر تتقون

الباب الخامس من الواحد التام

والله علی کل نفس تعد عشر یوماً یسجد من النقطه فی رجبها و یحل باذنها اذا یاذن و الا
 حل علی صاحبه و کان الله ذافضل عظیماً

مخص این باب آنکه آنچه لفظ شمیمت بر او اطلاق میشود من الله هست شمیمت ولی آنچه
 که منظر شمیمت در هر یکی تسرار داده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن کثرت
 ادوات و احصا نتوان نمود از این جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آتی

که در نفس او است بین یدی الهه باشد با مراد که شمره اصل دین او عند الله ظاهر شود تا آنکه
 رسد برفع آن یوم اول از برای نقطه و ایام حجی از برای حرف حجی و از اول یوم قیامت
 تا آخر آن این حکم بر کل مؤمنین بیان است از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمیکرد
 الا آنکه اذن بر ارتفاع دهد که آنوقت مرتفع میگردد ولی منتهای آنچه ناممکن در امکان است
 در یوم هر آیه نبوده که مثلاً امروز بالنسبه بیک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محل
 تربت آن همان قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امروز بنین چقدر در عزم
 امیر المؤمنین علیه السلام زیارت میکنند ولی خود امیر المؤمنین در ظهور رسول الله ص چگونه
 بود بالنسبه با آن حضرت آنچه دارا است از او است از غر و علو حال بعین تو چگونه
 میتوانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحدی که می بینی امروز از
 اعلی و ادنای خلق در حول تربت آنها طائفند و اموال خود را صرف مینمایند بر اینکه
 نسبت تربت ایشان برایشان خوانده شود و حال آنکه کل این عظمتها در ایشان بواسطه
 امری است که از سببه بوده که قول رسول الله ص باشد حال بسین که تواند در آن محضر حاضر
 شد و حال آنکه اگر کل وجود یک نفس بود و آن نفس از اول تا اول تا یوم ظهور آن سبب
 بود از برای آن الی یوم ظهور آن و یوم ظهور آن اگر نظر باستحقاق او میکرد هر آینه
 اذن برفع رأس آن نمیداد شمس حقیقت چنان کینونیتی است که غلظت کل شیئی نزد آن
 اصغرا ذره است و با وجود این کلمات او را نظر کن بعین خلق خود را چگونه تربت میکند
 لعل کل منقطع شوند بسوی خالق او و خالق کل شیئی و رازق او رازق کل شیئی و میت آن و میت
 کل شیئی و میجی آن و میجی کل شیئی اگر علم باطن باطن را درک کنی و بان عمل کنی از روی
 یقین توانی لاین حضور سوره نور گشت بفضل او نه باستحقاق خود والا اگر نزد او حاضر
 شوی

و در مقام لا اشرك بالله شیان باشی توانی برضای واقع او یکت خلور نمود چگونه
 حل و حال آنکه کل خلق بشنونی که خود با من خود عمل میکنند آن روز عمل کنند هر آینه محبوب
 ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می بینی الف الف الف صرف میکنند در راهی
 که نسبت بخود داده ولی یوم ظهور او که بهر قول او مثل آن خلق میشود بیت اگر نفسی مقام
 گردد بسوی او ظاهر است فلحق الله ثم فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی
 بغیر استحقاق او هر آینه محجب خواهی بود از امر او و اگر عز عرفان او را خواهی لایق نبوده
 که در باطن او داخل شوی پس تو را که بر سنگره عرش میزنند صغیر بلکه از این هم اعظم تر بدان
 بلکه قول او عرش را عرش میکند و او متعالی است که موصوف شود باین وصف و مغوت
 کرد و باین ذکر در صحنی که دون موقوف غریبی که از آن بظواهر دنی مشابه کنی مثل آنکه در
 حرف آخر شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان در حق حرفی که عمل ظهور آن شده نازل
 شده سبحان من هو الاعلی و لیس فوقه کفوه و سبحان من هو الالونی و لیس دونه مثله چگونه
 لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود اینها در بل معارف و جواهر توحید است
 که ذکر میشود ولی در سبیل حدود و ظاهریه آنچه دأب آن ظهور است با علی مایمکن در امکان
 خود عمل کن که او قبول خواهد نمود اگر از حد و در ظاهر تجاوز نکنی ولی اگر بغیر از نظر توحید
 بر او نظر کنی حکم حیوانیت در حق تو خواهد کرد و اگر لم یوم العیاذ بالله گفتی مثل آنست که در
 حق خود او گفته زیرا که شبهی از برای او نیست که ضرب المثل شود اگر گویم نقطه بیان
 ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور بطن است چرا چه قدر
 که توان ذکر نمود او را و اعظم علیه و مانع سموا ذن ذکر خود او است که خلق را داده و الا
 تقدیس کرده میشد از هر ذکر می و تنزیه کرده از شنائی و آن با این علو عظمت و اتساع

وتموجلات واقناع عند الله بوده و هست فتعالی الله عا یصف الواصفون علوا عظیما

الباب السادس من الواحد التاسع

فیما ینبغی للناس ان یقرن طائفة التي ینجی نقطه الحقیقه عن بنیها اذا هم بها من
 لمخص این باب آنکه بدانکه هیچ ارضی از آن معتدل تر نیست الا آنکه محل ظهور میشود و همچنین
 هیچ اسمائی اقرب بخداوند نیست بعد از حروف واحد الا آنکه محال است شجره حقیقت میشود
 ولی اگر ابعاد خلق ایمان با آورد از قرب خلق میگردد چنانچه در حروف واحد بخوابی نظر
 کن و اگر قبل بخوابی نظر کن در اقرب در فرقان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از آن
 شود اقرب تر مثل آنکه از امیر المؤمنین در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است
 چنانچه در حروف واحد شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود و هیچ آنی که
 از آن بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید هم آنی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند از
 برای او اختیار میفرماید و همچنین گل شون دیگر را ملاحظه کن که یک وجود است و آن بجز
 بود گل همان زنده و گل بهمان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده و آلامیت چه
 اهلاهی خلق باشد چه ادنی که نسبت او بگل اشیاء سواد است ولی خداوند نازل فرموده
 بگل تحساء و ضیاء خود را بر اوین او قبل از خلق ایشان و صلواته بر ایشان نازل فرموده
 قبل خلق سموات و ارض و ما بینها و آن همان صلواتی است که از آن مولود بر ایشان
 نازل میشود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقتران و آنچه در
 ممکن ظهور مشیت اولیه است بظهور ما زیداتها و او است کیونیت مشیت که در او دیده
 نمیشود الا الله جل و عز و محبوب ازل جل و عز هر کس از برای او است از برای خدا
 و هر کس از برای او نیست لدون الله بدان و کل وجود را نزد آن بحر وجود قطره از بحر

آن دان و درک کن اورا یا بجز درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع
 نشود. و الا اگر بقدر تسع تسع عشر تا سه شوی و بی گونی خواهی بعد از موت او درک
 نمود و بدانکه طاعت انفس طاعة الله است و محبت او نفس مجتهد است و درکت و
 کلمات محتجب همان در یوم ظهور آن که کل سبب وصول باوست و اگر آن باشد کل
 نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل باشد هیچ شیئی نبوده و نخواهد
 بود و فانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او بنور انیت نظر کنی قل
 یعنی من کاشی و لایکنی عن الله ربک من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما
 انه کان علاماً کافیا قدیرا و از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت نمائی بعد اسم قدیر مگر
 آنکه مشاهده اجابت نمائی از مبدا امر زیرا که خداوند بوده اقرب تو از نفس تو بود و قادر بود
 بر هر شیئی و عالم بوده هست بر شیئی که اسم شریف بر آن تعلق گیرد بعد از آنکه ازلان کفایت
 خواندی اورا حروف این آیه در ملک او بوده هست سبب میکرد که ظاهر نمایند اسباب
 اجابت از قبل او ولی نظر کن الالی الله که کل مادون او خلق او است و الله غنی

الباب السابع من الواحد التاسع فی النبیات من بیح الانغوزه والورق الزقوم

بدانکه اصل نبیات حروف نفی اولی است و همین قسم هر چه در ظل او آید در نفی داخل شود
 و بدانکه هر کس لمن نظیره الله نباشد لدون الله است و هر کس از برای او باشد لکن است
 و همچنین در نقطه بیان مشاهیر کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهور
 اگر ظهورات قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کن و نبی شده از تنها گو و او شباه آن
 و آنچه که از سمت خراسان حل میشود که را سیم غیر طیبه دارد و امثال آن بهر نوع که منتظر گردد

و اگر خواهی حد اول دشمنی را ببینی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع میشود
 باین دو و آنچه طیب است راجع میشود محمد و علی علیهما السلام اسبابی که متعلق میگردد باینها نمی شده
 لاجل آنها و پناه بردر هر حال بخداوند واحد عزوجل و اسماء و ائمه آن که مثل دون مؤمن
 مثل همین است و بدانکه هر شیئی خیر می که در علم الله بوده دست در ظل شجره اثبات است
 که من نطیسره الله باشد و دون آن در ظل نفی و این معنی را بکون آورده بعین ظاهر شاید
 کن در ظهور او لعل محجب نمائی از طلعت او و ساجد شوی از برای خدا از برای او و اقرار
 کنی با آنچه من قبل الله نازل میفرماید و سبح کنی آثار آن را با حسن خط و اطرز صحن که آنچه از
 قبل او نازل میگردد از کلمات ظهورات حجت از لیه است که بر میا کل افنده مکلمات
 مستشرق میگردد در هر ظهوری ابار حدائق آن ظهور را اخذ کن و آنچه در امکان ممکن است
 نصرت و اطاعت لعل از نفی خارج گردی و در اثبات داخل شوی که این است حجت
 و اسد الهی که بر هر شیئی تعلق میگیرد و موهبه جامعا و که بر هر شیئی احاطه نموده قل الله
 انما کم عن النفی و ما ینب الیه و امر کم و کل شیئی بالاثبات و ما ینب الیه لعلکم یوم القیمه
 تتبعون الله ثم بامرهم تدون قل کل له ساجدون و بدانکه وجود نفی بنفسه ذکر میشود الا
 بذکر اثبات که اگر شاهن نفرماید شجره حقیقت در یوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل
 نفرماید و آنچه ذکر میشود و شده لاجل ارتفاع اثبات و فای نفی است نه دون آن
 مثلاً نهی از این دو شیئی که شده از برای حفظ نفس مؤمنه است نه نفس آن و همچنین در
 کل مراتب وجود مشاهده کن بحسب وجود را و اتحال کن بر خداوند خود در هر شأن که اوست
 بهترین حافظین ﴿ الباب الثامن من الواحد التاسع
 فی حرمة التریاق و المسکرات و الدواء مطلقاً

مخلص این باب آنکه گل نشون دون حب ازدون حق بوده دست و گل نشون حب از حق
 بوده دست و بخی شده از سکر است و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقاً تا آنکه سملر کنی خود را از بهر
 نشی که لدون الله بر او ذکر شود و بدل نمائی در مواقع ضرورت بالآ، لطیف و نغماء طیب که نشون
 شجره محبت بوده دست و حکم آن در کلی مثل جزئی است مثل آنکه احتسار از از یک نفس دون
 ثمن مثل کلی اوست ولی خداوند عالم عزوجل در هر حال نشانی تجلی فرموده که گل وجود
 ساجدند و گل سبب اورا غیب و بطاعت او صاعد و بیچ ذره نه مگر آنکه بنده کینویت عابد است
 اورا و ماطق است بلان خود ولی در این ظهور هر شیشی که از نشون شجره محبت نیست محبوب
 نبوده و نیست و هر شیشی که بوده محبوب بوده دست و در ظهور بعضی صنایع که لازم و از بدل
 آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری
 اذن داده شده اهل آنرا که با دون مظاهر حق مدرا نموده لعل ثمری از وجود ایشان اخذ شود
 بایمان سخن زیرا که امکان در هر نفسی است اگر خود نبضها محبت نشود و لتیقذن عمالا
 بحمد الله یا الله ربکم الرحمن ان تم تجتوبن ان تعلمون
 الباب التاسع من الواحد التاسع

فی حرمة صلوة الجماعة الاصلوة المیتة فان لم تجتوبن ولكن

فراوی تقصدون مخلص این باب آنکه از آنجائی که در جماعت ثابت است آنکه امام
 متفق الوقوع باشد در اینکه از ظروف اثبات است و از آنجائی که آخر هر ظهوری گل خود را
 چنین جلوه داده که مظهر اثباتند نفسی ولی بد ظهور ظاهر میگرد که از مظهر نفسی بوده از این جهت
 که نفسی شده تا آنکه گل لدون الله عبادت خداوند نموده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورد
 باشد بالله و آیات آن و شجره حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن و راء نفسی که آن الان ظاهر

ایمان نکرده نماز گذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام و آ
نقض الامریه زیرا که آن در آن روز بدون الله بوده که اگر نبود غیبت و آنکه نماز کرده باشد
بوده که اگر نبود امروز مومن غیبت این است یکی از احکام و ادویه که باطن شده در نظر
که اگر بظاهر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محل کلام است که چه البصیر
که بر نفسی مقتدی شود که بدون الله واقع شود ولی در صلوة نیست اذن داده شده زیرا
که آن از اعزاز مومن است هر قدر که کثرت زیاد شود در صلوة او محبوب تر بوده و مبت
نزد خداوند ولی کسی مقدم نیست که در صفوف خود قائما نماز گذارند بر او بقصد فراوی
ولی در صورت جماعت نظر کن از صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان که چقدر صلوة جماعت
بر باشد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدائی را که گذارد کسی را که با نظر نفس او نماز گذارد
در ظوراخرای او که بدون الله واقع شود و حال آنکه گل با سم او مصلی بوده اند و
بقول او صلی بین حد خلق را که باینهمه الجارح و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق نگردد بر
یک صلوة مثل آنکه با اذان خلق شب و روزی پنج مرتبه میکند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از آن
مراقب بوده یوم ظهور من نظیره الله را که این قسم محبت نمائی که شب و روز بتناسی فکر
او سر برید و با حکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنی و یک مرتبه بفته
طالع گردد تا آنکه بوقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل را دهد که آنوقت کل محروم مانند
داز شود وجود خود بی نصیب گردی اگر چه آن بجز وجود صابر است که اگر بایش نفسی در علم او با
که وفا میکند بعد خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا آنکه آن اقامه عهد خود را کند
ولی میشود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن ترا بیدار کند و خود محبت شوی
چنانچه رسول خدا ظاهرا شد و عبادیکه در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار شدند و تا

امروز در خواب میبندد زیرا که بر او بود که بفرماید منم احمد موعود^۳ و اقامت محبت فرماید بایاتی
 که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین میبود هیچ حجتی در هیچ ظهوری نداشت
 کرده نمیشد نظر کن در فرقان که یقین بآن داری که چقدر مذموم شد عباد با از رسول الله
 تمت نمودند آنچه نمودند حتی آنکه گفتند تا نبی بالکده و الملائکه قبیلاً که از آن اعظم تر زنی از برای
 ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند منزله بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است
 لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه تو کن بهم رساند و تا حال هنوز
 منتظرین در انتظار مانده چه با قیامت من نظیره الله برایشان شود و هنوز ایشان در انتظار باشند
 اگر خداوند مبعوث نفرماید مقدر همین را بر خلق خود از مؤمنین بپایان و الا فضل کل وجود
 را در کج خواهد نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آینه خداوند از برای رسول الله ص^۳ نازل
 فرموده بود بلکه بر خود خلق است که نظایر امر واقع شوند و در نزد مبداء غیر از امر است
 مثلاً آنچه من قبل الله بود و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً بود ولی از
 خلق ارتفاع آن ظاهر با طاعت ایشان امر خدا را و الا همان عزمی که در امر است بوده است
 نزد بصیر لطیف چه کل عمل کننده و عمل نکنند و تصلین لله ربکم الرحمن بعلم بایات الله یوم التوبه

الباب العاشر من الواحد التاسع

فی طهارة ارض النفوس المختص این باب آنکه از برای هر شیئی تطهیری است در علم
 خدا و کل بذر که الله ظاهر میگرداند اگر مؤمن شوند بمن نظیره الله و تطهیر یافته نمیشود الا بایان
 بحروف ثلاث و ارواح الابرار و انفس الابداس و اجساد ذاتی الا مثل آن و کل تطهیر
 در کلمه توحید است که ظاهر کنی این آیات و احدا از آیات در ظل آن از نار و همچنین در هر شیئی
 مشابه کنی اثبات و دون آنرا تا آنکه توانی تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال دست تو ذره^۴

سیاه شود. تطهیر آن نمیشود الا با آنچه در حد آن مقدر شده و همچنین از ذروه وجود الی غنهای
 ذکر هر شینی نظر کن تا آنکه محبت نگردی از دوی هر داه و بدانکه تطهیر در بیان اقرب
 قربات و افضل طاعات بوده دست مثلاً سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دون الله
 نشوی و عین خود را که نبینی و نواد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی
 وید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه ندی و قلب خود را که برا و مخلور ندی و همچنین
 کل شئون خود را تا آنکه در صرف جنت حب پرورش کنی لعل در کنی من نظره الله را با
 طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دودن من لم یؤمن به و من لم یکن له که آنوقت طاهر خواهی
 بود بطهارتیکه نفع بخشد تو را و بدانکه هر سحی که کلمات او را شنود با ایمان بانها داخل نامیشود
 یعنی چونکه می بیند علو کلمات او را در عرفان او اختیار میکند او را و داخل حب نفسی را تسبیح
 او نمیکند نمیشود که آنچه در آخرت است ثمره این است و هر عینی که نظر کند در کلمات او
 با ایمان بان واجب میگردد بر آن جنت و هر نوادی که شاهد شود بر کلمات آن با ایمان
 بان در جنت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر سانی که ناطق گردد بکلمات او با ایمان باشد
 خواهد در جنت بود و متبلج میشود در آن بتقدیس و تسبیح لم یزلی که زوال و نفاذ از برای
 ظهورات عزاء و نصحات قدس او نبوده و نیست و هریدی که بنویسد کلمات او را با
 ایمان با و مملو فرماید خداوند آن دیرا از آنچه محبوب او است در دنیا و آخرت و هر سانی
 که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملو فرماید او را از محبت خود اگر مؤمن با او باشد و هر سانی
 که حب کلمات او را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول الله
 اذا ذکر الله و حلت قلوبهم بر آینه محل نظر الهی بوده و دست و خواهد ذکر فرمود آنرا خداوند
 در یوم قیامت با حسن ذکر و بدانکه طهارت نفوس ز این است که کلماتی که خداوند نازل فرمود

تلاوت کبنی زیرا که اول دین تو بکلمه لا اله الا الله ثابت میگردد با ذکر منظر واحد اول و ذکر
بیان و حال آنکه دون کلمات علین در حرف اول نفی است که در زمان ظهور خود را یکی
از قطبین ارض نفوس میداند بلکه مراد از طهارت نفوس ان است که آنچه در آن است
از ان خود را ظاهر گردانی و آنچه لقمه است خود را بان فائز گردانی ولی اگر رسد ظهور پان
که دیگر ذکر لدون الله نشود آنوقت اگر دون کلمات علین تلاوت کنی اذن داده میشود
اگر خواهی که در کل عمر خود در بحر صفت و علین سیر نمائی داری زاهد سفر زیرا که اگر
کل وجود پیکت کلمه الله اعظم سیر کنند کل میرسد بمقصه که ان من نظیره الله باشد که
او است ظاهر نظیر این کلمه و بدانکه نفی هر طوری در ظهور بعد داخل میشود نه در نفس ظهور
مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان کلیه نهضتیه و همچنین نفی بیان
ظاهر نشود الا بطور من لطیفه الله که کل ان روز عی اشادت از برای او دبری
از نفی ولی خوش بود که محکم تجربه آید بمیان که آنوقت چنین کل خالص شوند که
سموات و ارض و ما بینها از عظمت ان خاضع گردد چنانچه در ظهور پان دیدی و اگر
در آن روز هستی خواهی دید که کل ما میان بحر پان بان ماء زنده ولی ازان محجب
و لظلمتن انفسکم علی حق ما انتم علیکم مقدرون

این کتاب مقدس که اینک با فضل و عطای بزرگ خداوند متعال بل و عزت فوق آن مرزوق شده
 با همه مشکلات و دسترس خوانندگان گرامی واقع شود که از شنیدن استدلالات موافق و تکذیبات ^{نفس}
 برای احترام از آن مخالفین و بسیار افراط و تفریط از باب دستور و راهنمایی بزرگ پندیر که مصلحت است
 علیه که فرموده است ^{الله} المسی ارنی الحق حقا حقى اتبعه وارنی الباطل باطلا حقى اجتنبه تشبه یا فتن حقى
 بوده و بواسطه نایاب بودن نسخه های خطی دسترس بکشف این معنی نداشته اند مسی کافی در مطابق بودن آن
 با هر آنچه از منزل آن صادر شده مبذول گشته است و همین جهت که موفق شوند گمان بخواندن و در وقت
 کردن در هر آیه آن اطمینان کامل داشته باشند تذکر میشود که این نسخه با پیش از ده جلد کتاب است
 که بعضی تحریر شده در نزد دیگر زمان نزول آن بوده است مقابله شده که این نسخ نفیس از قرار تشخیص
 مطلعین از مومنین کی که بخط نسخ خوانا و قطع کوچک بود خط آقای سید یوسف اصفهانی تحریر شده
 اخرا آن سال هزار و دویست و هشتاد و سه هجری و یکی بخط خوب شکسته نستعلیق ریز و بقطع کاغذ پستی با
 کاغذ مرغوب و مذهب بود خط آقای نور که آفرش نوشته اند (تتمت کتاب البیان بعون الله الملك الشان
 فی دار اخلافة طهران علی ید ائمة الخلیفة بل لایشی فی الحقیقة نور الله فی بعد ستم شهر محرم احرام سنه هزار
 و دویست و هشتاد و هشت من الهجرة النبویة صلی الله علیه و آله) و یکی خط آقای میرزا محمد آدی البغی باخط
 خوبی که نسبتش آن پیش از شکسته بود که این دو نفر فرزندان حضرت ثمره از لیه میرزا حاجی صاحب از
 می باشند و یکی خط آقای میرزا محمود فرزند میرزا کریم فرزند فاطمه خانم خواهر حضرت ثمره بود
 در پایان آن فراغ از نگارشش هزار و دویست و نود و دو ذکر شده و دیگر نسخه های خطوط مرفوع
 میرزا محمد تقی اصفهانی و مرفوع میرزا مصطفی کاتب و مرفوع حاجی میرزا مهدی امین که فراغ
 از تسوید را سال هزار و سیصد و پنج هجری قید نموده و نسخه خط آقای سید رحیم و غیر هم بوده و قبلاً
 مقهور هم دقت در مقابل بطل آمده است و بنا بر این مگر خط مبارک خود منزل آن یا کتابی

مخضرت دست آمده و معلوم شود کلمه یا حرفی غیر از آن است که در این نسخه باشد. و الا بطریق
 دیگر قابل تردید نیست و نیز برای آگاهی خوانندگان آنی که بدکثر آثار نازله ذات حروف السبع صد مرتبه
 پیدا نموده اند و الا آنکه خوانده اند آنچه تذکر داده میشود خود یافته و تصدیق دارند چنانکه در مقدمه باب
 اول از واحد اول اشاره شده است. در باب اول از عدد کلشی امریکه خداوند عزوجل فرض نموده کلمه
 لا اله الا الله محتاج است. و نیز در جاهای دیگر از آثار هم تصریح شده برای بیان سید و شصت و یکت
 باب بعد کلشی در نظر گرفته شده بوده است که از بیان عربی نقطه یازده واحد که هر یک نوزده
 باب است و از بیان فارسی بطوریکه در این کتاب ملاحظه میفرمایند تا باب دهم از واحد نهم از خود
 نقطه بیان سه نازل شده و حضرت ثمره از باب یازدهم از واحد نهم تا باب نوزده از واحد نهم
 بیان فارسی را که مطابق با بیان عربی شود نوشته اند که این قسمت هم در شمس است و انشاء
 در موقع امکان در دسترس طالبین گذارده خواهد شد ولی هشت واحد دیگر در روح و صیت که
 حاکی از کمال تفضل و متضمن دستوراتی است بحضرت ثمره که مراتب شمس حقیقت و مأمور بحفظ بیان

و اهل آن بوده است امر باظهار فرموده باش شرط ظهور عزت باینکه فرموده است
 اذا انقطع عن ذلك العرش تلومن آيات ربك يا ليتني اتيت الله على فؤادك ذكرا من عند الله
 الله هو الميسم اليوم تا جائیکه فرموده فان لطيفه الله في آياتك مشككت بذا ما يورث الامير
 من عند الله الواحد الوحيد فان لم ينظر فاقين ان الله ما اراد ان يرف نفسه فلقنوه من الامر الى
 ربكم و رب العالمين جميعا و ابلغ الشراء الذي نهم يتقون في دنهم و هم عن حدود الله لا يتجاوزون
 تا میفرماید و ان ابواب البيان قد قدر على عدد كذا شيء و لكننا ما انظرنا الا احدي عشر و احدا
 تا جائیکه فرموده و ان انظر الله عزاني آياتك فاطهر من ارج الثمانية باذن الله بما كنت عليه
 من الاكرمين تا میفرماید و ان لم لطيفه الله عزاني آياتك فاصبر على ما نزل

پ
که چون چنین اثری از صبح ازل در دسترس نیست گمان این است انهار فرموده و یا آنکه نشر
ان را متقنی ندانسته اند و ظاهراً آثار مندرجہ در بالا هم این است که عدم انهار را هم اجازه
فرموده است

صفحه	من الواحد الثاني في	صفحه	من الواحد الاول في	الاجزاء
١٠	پان معرفه الحجة والدليل	٤	رجح پان بجله الا الا الله صا حقا ومرت نقطه بيان است	١
٢٠	ان لا يحيط بعلم منزل الله في البيان من احوال شانه	٤	رجوع محمد و نظاير نفس او بدنيا شد	٢
٢١	پان ماني البيان بان فيه حكم كل شي	٨	علي راجع شد بدنيا با مومنين باو دود	٣
٢٢	پان ذكر صرف اليقين و دودنسا	٨	فاطر راجع شد بدنيا با مومنين باو دود	٤
٢٧	ان البراد من كل اسم خير في البيان من نظير لود من كل شعر حرف الضم	٨	حسن راجع شد بدنيا با مومنين باو دود	٥
٢٦	ان البيان ميزان من اتمد نور من يعرف عنده	٨	حسين راجع شد بدنيا با مومنين باو دود	٦
٣٠	بيان يوم القيمة	٨	علي ابن الحسين راجع شد بدنيا با مومنين باو دود	٧
٣٣	پان حقيقت الموت بانته حق	٨	محمد ابن علي راجع شد بدنيا با مومنين باو دود	٨
٤١	پان حقيقت التفسير	٩	جعفر ابن محمد راجع شد بدنيا با مومنين باو دود	٩
٤٥	پان سؤال الملاك في القبر	٩	موسى ابن جعفر راجع شد بدنيا با مومنين باو دود	١٠
٤٦	پان ان البعث حق	٩	علي ابن موسى راجع شد بدنيا با مومنين باو دود	١١
٤٨	پان القسراط رانه حق	٩	محمد ابن علي راجع شد بدنيا با مومنين باو دود	١٢
٥٠	حقيقت الميزان رانه حق	٩	علي ابن محمد راجع شد بدنيا با مومنين باو دود	١٣
٥١	پان الحساب	٩	حسن ابن علي راجع شد بدنيا با مومنين باو دود	١٤
٥٤	پان الكتاب رانه حق	٩	حضرت جعفر طاهر شه بابا ت و جنات نظير نقطه بيان	١٥
٥٧	پان ان الجنة حق	١٠	باب اول رجوع فرمودند بدنيا با مومنين باو دود	١٦
٦٥	پان ان النار حق	١٠	باب ثاني رجوع فرمود بدنيا با مومنين باو دود	١٧
٧٢	پان ان الساعة آتية لا ريب فيها	١٠	باب ثالث رجوع فرمود بدنيا با مومنين باو دود	١٨
٧٢	ماني البيان محمد من الله لمن لطيفه رانه	١٠	باب رابع رجوع فرمود بدنيا با مومنين باو دود	١٩

صفحه	من الواحد الرابع في	صفحه	من الواحد الثالث في	الابواب
١٠٤	ان السطحة متعامتان متساويتان على السطح وتعامت على طول السطح	٧٤	ان ما يذكر به اسم الشيء مكلف	١
١١٠	ان كل يرجع الى السطح يرجع الى الله	٧٥	ان بقوله خلق الله	٢
١١٢	ان البسوة لله حق	٧٧	ان البيان ورضي طائفة في قول من ينظر الله	٣
١١٤	ان كل ذكر بعد رتبه	٧٩	ان انزل العيسى الآيات اعظم على ما قد نزل الله من قبله	٤
١١٦	كل اولي الهدى والرايات له	٨٠	ان معاهد الرقعة فوق الارض اذا ما ذن يرفع	٥
١٢٠	ان لا يسل عاين داخل او يسهل عن كل شي	٨٠	ان ما يذكر به اسم شي باعلاء الله خلق	٦
١٢٦	ان الله من الله في العود الى الله	٨١	ان ما قد نزل الله من ذكر لقائه ولقائه الزمان الملائكة	٧
١٢٧	ان ما يخلق شيئا يكونه كل شي في رزق وميسر في محي	٨٢	ان ما في العالم الا كسبه في البيان	٨
١٢٩	كل من خرج من البيان من ذواته فكيف ذكر اسمه	٨٦	ما في البيان في آية البيان	٩
١٣٠	لا يجوز التدريس في كتب غير البيان	٨٧	ما في كسب الآيه في آية الاولي شهده الله	١٠
١٣٢	من تجاوزه عن البيان في الحكم لا يمان	٨٩	ما في كسب الآيه في البسوة لم يتدلس الا قدس	١١
١٣٥	في ارتفاع كل بضع كانت في الارض	٨٩	ان كل النطق كل الشئ مثل ساخر حرف كل الراء	١٢
١٣٧	ارتفاع بضع الواحد	٩٣	ان لا يجوز السؤال عن غيره الله في الكتاب	١٣
١٣٨	ان من يتخير بكتبت البضع باسمه يعني	٩٧	حكم خط البيان ما غير ما يمكن عند كل نفس	١٤
١٤١	لا يجوز الاخذ من احد الا اراد ان يتخير بكتبت البضع	٩٨	من آمن بظن الله كما ناس الله وامن الله في كل العوالم	١٥
١٤١	ذكر بيت احرام	١٠٠	لا يجوز العمل بالآثار النطق	١٦
١٤٥	حول البيت لا يجوز فيه	١٠١	لا يجوز كتابة آثار النطق ككتابها من الخط	١٧
١٤٦	لا يجوز لتعاجل الى ذلك البيت بانفسه الذي يرى بالعين من	١٠٢	من ينسب شيئا من آثار النطق يجوز ان ياتي الى حدان الاستسح	١٨
١٤٩	التعمار بالليل يدخل المسجد بمحضن التعمرار	١٠٤	اذن لمن اراد ان يصرف كذا في آثار النطق كيف يشاء	١٩

صفحة	من الواحد الخامس في	صفحة	من الواحد السادس في	الاول
١٨٤	في تقسيم البيان	١٥١	بيان المسجد	١
١٨٩	ان حكم البئر حكم الكدر	١٥١	ذكر المساجد الثمانية قبل البشر	٢
١٩١	حكم بان يبوا عباده في كل قرية من ميت حر	١٥٢	بيان عرفان النبي في الشهور	٣
١٩٣	ما اذن ابنة ان تسكن على قطع الخبز من حره والبيان	١٥٢	حكم تسمية الامساء باسم الله وابيهم محمد واطى اوهنا	٤
١٩٦	حكم التسليم	١٥٧	حكم اخذ اموال الذين يريدون بالبيان	٥
١٩٨	حكم تحول الكتب	١٥٩	حكم غنائم لم يكن له عدل	٦
٢٠٠	النكاح	١٦١	يقطع النبي من ان البرزين لطيفي مبيع وديتري	٧
٢١٠	من استد البيرة في الاستد ببيت من اهل بيت من اهل البيت دليل له	١٦٢	كل نفس ان تهره ايا البيان عدم ارفقها عن الواجد	٨
٢١٣	ان لباس الحرير حل في كل حال	١٦٤	ان يدكر في كل شيء اذا اراد ان يستطلم من اسرا وجمرا	٩
٢١٥	في النفس على عقيق الاحمر	١٦٥	ان الله قد قدر اليك كل الرجال والده والزنساء	١٠
٢١٧	ان لا يجوز ضرب العلم ازيد من خمسة خنيفة	١٦٨	صلوة المولود والميت	١١
٢١٨	في الطلاق	١٦٠	وفن الاموات في الاحجار	١٢
٢١٩	في ابواب بيت النطة	١٦١	بيان كتاب الوصية للاموال	١٣
٢٢٨	في حكم الله حين تحول الشمس	١٦٣	المطهرات	١٤
٢٣٠	بان يتبوا من علم اذا استتم اسم من تطهيره الله	١٦٤	ان الماء الذي استمر يتفقون فلهه الله في الكتاب	١٥
٢٣٣	ان لا ياكل السفر الا اذا اراد بيت الله او بيت النطة	١٦٧	ان لم يكن له عدل وامست الشمس قد يتخير من بي الله	١٦
٢٣٤	حكم الحمار ما يخرج من الفارة	١٨٠	ذكر الواجب في كل شمر	١٧
٢٣٧	عدم جواز النظر لاحد الى كتاب احد	١٨١	البيع والشري	١٨
٢٣٧	ان كل نفس فرض ان يحسب اذا مثل عنه	١٨١	بيان ان المسائل ثمانية عشر حصص	١٩

الاجواب	من الواحد السابق في	صفحة	من الواحد الثامن في	صفحة
١	في تجديده الكتب	٢٣٨	ان مثل عن طريق الله التبت في غيره مثل الشمس ان النجم	٢٧٢
٢	التيه ان ثليل احدن على الله	٢٤٠	الميراث	٢٧٤
٣	ان اداء الدين واجب فوري	٢٤٣	ان بعدة مخرجي الكسب الاوجه في يوم القيمة	٢٧٨
٤	التخصيص	٢٤٣	ان كل شيء اعلوا بقطعة واحدة للمعرفه التي اودنا بالخلق	٢٨٣
٥	ان يوم الشجرة لا يحل الا بعد ان ينزل في ذلك فادام	٢٤٤	فرض على من يضره احد من المسلمين ان يرضى به من احسنه وانه	٢٨٥
٦	عدم جواز اخذ اسباب الحرب الا بها	٢٤٥	اذن المظنون بان يلحق في كل اربعة ايام	٢٨٦
٧	ينبغي لمن يركب من طمغنه اسد ان مثل من فضله	٢٤٦	في الحجاب الامر	٢٨٨
٨	فرض على كل من يطلع على احد من هذه الكتب	٢٤٧	جواز شتم الشرف في الارض من اخذ شتم الويله والصلوة	٢٨٩
٩	فرض على كل ملك ان ينجي ميا نفسه	٢٤٩	ويكتب كل نفس لعمدة ما قبل من غير دونه	٢٨٩
١٠	فلتخزين كل نفس على اسم المستغاث	٢٥٢	ان الذي في في الطائفة من الظلم والظلم كان ذكرا وانثى	٢٩١
١١	عدم جواز الصود على المنابر	٢٥٣	فصل الميت	٢٩١
١٢	فلا ينبغي من يمل الله ان يشرك به شيئا	٢٥٦	في احكام حمل الضرب	٢٩٤
١٣	فرض على كل عبدين ان يحم عشرية من طمغنه الله	٢٥٧	اذن ان يكبر على النقطه خمس وعشرين مرة في ايامها وعرضا	٢٩٥
١٤	عدم جواز التوبة الا عند الله	٢٥٩	لكل نفس ان يتوب من آيات البيان في كل يوم ويليه	٢٩٥
١٥	وجوب عبادة النبي في كل وقت من كل وقت	٢٦٠	فرض لكل احد ان يات	٢٩٨
١٦	على كل ملك يبيت في الدنيا لا يحل من لم يدين الله	٢٦٢	على كل نفس من كل ملك من شانه ان يدين كل شيء من شانه	٣٠٠
١٧	قسمة يوم الجمعة	٢٤٣	ان النقطه الذهبية انما هي في النقطه فانها في النقطه	٣٠١
١٨	ان من نسي ان ياتي تسعة عشر من الايام من الذنوب	٢٦٤	القوم	٣٠٥
١٩	الصلوة	٢٦٦	اذا ذكر اسم الشجرة فصلوا عليها	٣٠٤

الارباب	من الواحد التامع في	صفحة	صفحة
١	ان عر كل ارض لله وسه وكل ما بين الله	٣١١	
٢	من يكن له عظم كمن له عدل في آيات فليكتب الله له اجره	٣١٤	
٣	ولله من كل ملك او سلطان بيت في ذلك الدين بيت	٣١٥	
٤	كتب الله على الناس ذكرا السر	٣١٨	
٥	وقد على كل نفس تسعة عشر يوما يخدم الشطة	٣١٩	
٦	لناس ان يترن طائفة التي يخرج الشطة عن مجيها	٣٢٢	
٧	النيبات من سج النوزة والورق الزقوم	٣٢٣	
٨	حرمة التراب والمكرات والادام مطلقا	٣٢٤	
٩	حرمة صلوة الجماعة الاصلوة اليه	٣٢٥	
١٠	طهارت ارض النفوس	٣٢٧	

یا توجیه باینکه شرح و تفسیر لغات و اصطلاحات بیان امر ساده و آسانی نبوده و جز منزلت آن در
 مراایمی مقدمه متجلی شده از شش جوداد حل این مشکل نتواند نمود لیکن بقدریکه خود خوانندگان گرامر
 عمم از توجیه بخود این کتاب مقدس و تصحیح در آیات منزلت آن عالم بان خواهند شد برای سهولت
 آشنائی کسانیکه بدو ابدون سابقه مراجعه نمایند با ذکر ابواب که دو عدد و جلوه هر قسمت اولی اشاره
 بپاهای دومی اشاره بواحد ما است آنچه تیسر شده بر دین ابواب که پیدا کردن اضم آسان باشد
 ذیلاته ذکر داده میشود

لغات و اصطلاحات

مقدمه توجیه

مرکز که با خود حضرت نوزده میشود	هستی - سرشت	کیفیت
مشیت اولیه اشاره باول تجلی و تکراری است که	نهاد پنجمانی	کونه
مجدد میشود و هر دور	نخواستن اشاره بظرف کلی	مشیت
هدد کلتشی سید و شصت و یک میشود که	خالص طیب	کافور
نوزده ضرب در نوزده باشد و در اینجا و جلا بجه که	ساده	سافج
بزرگ کلتشی فرموده مراد با بهای بیانست که میبایست	کسیکه اشکار یکد اورانده موجود مان	من نظیره الله
باین عده اشکار شود	کسیکه ظاهر شد - مراد آورنده بیانت	من نظر
نقطه مرکز دایره محیط که در بیان خود	یگانه	واحد
ارض اسم باسط اشاره بماه که واقع در ارض باین	بناسبت عد و سجدی حروف واحد	واحد اول
غربی باسی رضایه از حال کرده و تسانست نیز اعداد و حروف	نوزده میباشد مراد بجه نفر مؤمن اولیه متجلی شده از نقطه	نوزده

هر دو همشاد و دو می شود

نقطه اول از نامهای خود منزل بانست

باب اول از واحداول

نقطه بیان از نامهای منزل بانست

نفی اشاره بلا اله و غیر مومن میان

اثبات اشاره بالا الله و مومن میان

ذات حروف السج از نامهای خود نقطه پانست

بمناسبت اینکه علی محمد ص هفت حرف است

نقطه القرآن محمد ص

مرآت الله ائینه خدا از نامهای خود نقطه

بیان و مفاظین ائین او در هر زمان که مرآت اول

میرزا یحیی صبح اول اختر فرموده و بن نظیره الله

همس همین نام خوانده

حروف حجتی بیحجه نفر مومنین اولیه

ابواب هدی شیعیان کامل که واسطه پر ائنه

و مادون بستند

مشحج مثالی که در ائینه دیده میشود

باب الله اول مقامی است که خود

حضرت الهام فرموده تا چهار سال

باب دوم از واحداول

اسماء ابواب اربعه چهار نفر تایب نما

در غیبت صغری که عثمان ابن سعید و پیشش

محمد ابن عثمان و شیخ ابوالقاسم حسین ابن روح و

علی ابن محمد سستری بوده اند

هد و حجتی بناسبت عدد ابجد می یحجه

نفر دو و نقطه که آنها را رحمت محمد و علی و فاطمه و

یا زده امام و چهار نفر نواب اربعه در همین واحداول

ذکر و مجموع را که بیحجه نفر شود و حروف جمی خود

۳ - از - ۱

ثانی من امن بالنقطه بعد از نین چون حرف

بسم الله نوزده میباشد ظاهر اینکه باء را تفصیل

نقطه گرفته و سین را اول من امن مقام محمدی و

میم بعد از نین را مقام علوی و دوم مؤمن از ترتبه

ایمانی حساب فرموده که در باب پانزده از واحداول

اول هم اشاره فرموده نقطه بیان در اول ذکر

و نقطه فرقان در ثانی پس مقام علوی سوم حرف

میشود و براتی که تفصیل نقطه است رجوع شود بباب

هشتم از واحداول سوم بجمله چنانچه در بدء کل از نقطه

طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا

باب اول از واحد دوم

شجره حقیقت حقیقت آرزنده شریعت منظر کل

دوین علیین کنایه از ناز و نبودن در بهشت

زیرا در بیان دون بجای نفی آورده شده در بهشت

شمس حقیقت اسم نقطه و هر منظر کل

تلاذه مرحوم سید استفاده کنندگان از مخمر

سید کاظم رسی که او شیخ احمد احسانی را نقطه

پان با من المقدمین خوانده

هزاره پست هزار طرد مقدار هر سطر را

بی اعراب سی حرف و با ایکه اعراب هم جزو

حروف شمار شود چهل حرف یقین نموده رجوع

باب اول از واحد ششم

حروف علیین حروف اثبات از حقا

که کنایه از مومنین بزرگ و اهل حقیقت است

۲ - از - ۲

منظا هر تسعه عشر نوزده نفر که انما را واحد

۲ - از - ۲

حین بطون موقی که صاحب طور شهود

شهداء مرتبه بعد از مرایا است و

بجای اطلاق میشود که از عدد و بیان تجاوز نشود

۴ - از - ۲

اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس

اشاره پنج حرف نفی و خلفا است

عدد واحد ۱۱ - نوزده

مستحین و مقدمین و عملین و کبرین و مفضلین

مراتب توحید و اشاره بمومنین بزرگ است

شجره محبت

نام صاحب ظهور

حروف الف

ایل انجیل

۵ - از - ۲

حقیقه الثانویه برای اینکه هموا حقیقت

و مجاز گفته میشود بیان حقیقت دوم و سوم و

چهارم و پنجم آورده که مراتب بعد از مرات

مرتبه قبل گرفته و اینکه مراتب بعد هم حقیقت

محل را حکایت نماید در مرتبه خود رجوع باب

پنجم از واحد سوم

۶ - از - ۲

رهبان الف رهبانهای انجیل

باب هشتم از واحد دوم

یوم قیامت از وقت ظهور شجره حقیقت تا غروب آن

طول لیل مدت بین دو ظهور کلتی

۸ - از - ۲

شجره توحید نام صاحب ظهور

نهی نفی اجتناب از دون نومن

اثبات اثبات ایمان و اطاعت محلی

حقیقت رد ستورات او

مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن اول

کتاب هفت مرتبه خلقت و ایمان

که در باب دوم از واحد هشتم هم تصریح شده از

انجا نیکه مراتب توحید در بر هفت حرف نام برگزیده

اولوالافئد صاحبان فوآد اشاره

بر مرتبه اعلامی ایمان است

نسبت منقطع نسبت بریده شده که تشریح

نشان داده شده درخت است

عرش در بیان مبدن کشف میشود

رجوع شود بباب دوازده از واحد پنجم و در

مورد مراد از عرش ظهور صاحب ظهوری

و از عرش بطون کسانی که بعد از تجلی حافظ

ایشان ادبستند

کاف مستدیره اشاره بکاف کن و

اول تجلی از محلی است که در باب شانزده

از واحد دوم هم تصریح شده و او بنفسه

متلذذ نمیشود الا بجلی خود که محل نقطه باشد و

او کاف مستدیره است

۹ - از - ۲

کتاب الف انجیل

کتاب قاف قرآن

۱۱ - از - ۲

بعث بر انگیزش نفوس ظهور پیش در ظهور بعد

۱۳ - از - ۲

شجره اولی نام منظر کلتی - مجدد

۱۴ - از - ۲

صنعت حد - مرتبه

لیل الیل فاصله از غروب شمس پان

تا ظهور بعد است

دو الف

دو هزار بیت

مجموعه در بیان ذات حروف بیح است

۱۵ - از - ۲

رجوع بیاب ششم از واحد سوم

ماء غیر آسن آب تغیر نکرده و صفایا

جنت خاس اشاره بجننت حسین

لبن لم تغیر شیر که نزه اش تغیر نکرده

حرف میم اشاره بحرف آخر اسم الله

مناجات

الرحمن الرحیم و امام دوازدهم محمد بن یحیی انگری

شراب قرمز و صف تفاسیر

جنت سین اشاره بحرف آخر اسم الله اللاح

آیات

الاقدس

عمل مصفی عمل صاف شده و صف

اسم رابع کلمه اقدس که چهارم کلمه اسم الله

جوابهای باشخاص و تفاسیر مناجات

الامنع الاقدس واقع شده و امنع اسم سوم و اسم

ممتحن

آزمایش شده

اسم دوم و بسم اسم اول و کنایه از چهار مرتبه

کبریت احمر اکبر و کنایه از چریت که

ایمانست که هر مرتبه پانزده مرتبه بالا و دیگر

یافت نشود

برکن ثانی که محل حمد باشد حمد مرتبه

۱۶ - از - ۲

پس از تسبیح و دوم میشود که با دقت در همین

مقام عرش حقیقت متجلی شده در حقیقت

باب ظاهراست منظور مقام مراقبت است

و حکایت کردن از مجلی

عدد اسم الله الاغیث بحساب اجد عدد

مقام اراده که یک از مشیت جاکیست که در اسلام امیر المؤمنین

اغیث یک هزار و پانصد و یازده میشود

بولایت کلیه و در بیان صبح ازل بمقام

عدد اسم الله المتعاش بحساب اجد عدد

کلیه معرفی شده اند

مستغاث دو هزار و یکست میشود

مشیت صاحب ظهوری که در قرآن

لا تقولن لم ویم نکوئید برای چه و بچه چنه - چون

باب هفدهم از واحد دوم

ارض ضاد
محل شهادت کلمه خامس
حضرت حسین

نقطه باء در بیان
شین اولیه
کسی که از ایمان خود داده می کرد

ارض باء
عدد و غیث
یک هزار و پانصد و یازده

قیراط
از خیل کم است
یک بیت و چهارم و نینار و نینار

دایمانه
از بیان گفته شود ای بیان کجائی
بفرادرس

مقاعد المرتفعه
جایگاهها که قبه نامی افزاشته
دارد

یرغ
اگر اذن بر ارتشاع فرماید مرتفع - اگر اذن
برداشتن فرماید رودشته میشود
۷ - از - ۳

مرا یا
از مرتبه وصایت دومین رجوع یاب هشتم
از واحد سوم

ناظر بوجه خامس
حسین است
اشاره بکشد حضرت

مستحبه در نار است نه ظاهر پنهان
شده در نار است نه انگار
۱۰ - از - ۳

قول فاء
میسیم
حضرت موسی چون در بیان
بطور کلی در اشاره با سماء حروف اول آورد
شده مگر جائی که اشتباه می شده است

تکونین
ارواح کهنونیات یا آن تکون میشود ارواح
هستی داد

هستی ما بان هست میشود

مراجعه جناب بزرگ چهارشان و کتاب پنج شان

۱۲ - از - ۳

نظر دقیق را دست میدهم

ذکر حاء حیوانیت

۴ - از - ۴

۱۳ - از - ۳

کل ذکر

بهر مرد

جواد و و نام هر دو از حیث حسا

عبد ربق

غلام خرید شده

ابجدی چهارده میباشد

اولی الیساکل

صاحبان بکلی و کتاب

کتاب الف قاء و زاء انجیل تورات

اینکه بکلی را برای مردان مقرر داشته اشاره

و زبور

بر مردان است

طرازان دارند گان نیت و اسباب

سبحن

زندان

سرافازان

۵ - از - ۴

۱۴ - از - ۳

اولی الدوائر صاحبان دو اثر چون ایزد

برای زمان مقرر داشته اشاره بزنان است

مطهر زینت شده - سرافاز

طراز زینت و سرافازی

ایام کنیزان

۱۶ - از - ۲

اشی گناهی

انهار خمه آیات و مناجات و خطب

مصیبت اول و آخر مصائب لایحین

و شافیر و صور علییه یا شون علییه و اینکه در

باب الباب و لا محمد علی تدوین

جمله بعد بجای خطب و صور علییه کلمات و کلمات

۶ - از - ۴

فارسیه یا نوعی که در باب بعد است ذکر شده

اشد الم از هر ذالمی سخت تر در دایره در دایره

یا متع در بیان معلوم میشود اختلاف ندارد و

قبر آخر کیکه شون دین را امر شده

مطابق تجزیه و تحلیل و تمجید و تسبیح - چهار مرتبه
توحید است که مومنین بزرگ و منظر این
مقرر داشته

جسد ذاتی - هستی که در جسد عرضی در گیل
صوری پنهان است

جسد عرضی بدن عرضی در گیل مورد
۲ - از - ۴

بدء و عود - آغاز و برگشت بهر ظهور کلی
بدن ظهور بعد و عود ظهور قبل می باشد
اطلاق عبارت تعبیر و تفسیر ای روای
۱۱ - از - ۴

حد بیان مقررات بیان
حد و بیان - او امر و احکام مقرر در
بیان است

تدریب با طراز زینت نمودن
طرز زینت عالی کردن
و دود دیگر دو آیه نزد یک بیان آیه پستی
۱۲ - از - ۴

قبور مرتفع مرفوع میگردد - قبور افزاش بر آیه

باب نهم از واحد چهارم
بقاع الواحد - قبه های نقطه و حرف می آید
مقعد جا نگاه

۱۴ - از - ۴

افکات در و کلو
۱۶ - از - ۴

ارض فاء
حرف شین
مدنی
همسطح
فارس
شیطان
لیوی شیرین
پستی - پائین آمدن

کم شدن - نقصان
نیر غنظم خورشید و در این مورد
اشاره بمن نظره الله است
۱۸ - از - ۴

واند وارد شوند
۱۹ - از - ۴

مسرا از اربعه علیها تسعه عشر - چهار تنگی که برای
بیت مقرر شده که ۱۹ نفر هم در آنجا هستند
۱ - از - ۵

طین الله احمد مدفن احمد فرزند کوچک
حضرت که در چهل اخراک شیراز است
۲ - از - ۵

عدو - هاء
مالم سخن که عدل
پیرنمای بی مثل و
پنج

هر الفی ماه برداشته
از هر هزاری صد برداشته
که یک دهم میشود
۲ - از - ۵

افکنائی
ظلال
شعاع
دروغنائی
سایه
نور پرتو

عمیاء
حدائق
نابینا
باغها بستانها
۹ - از - ۵

۳ - از - ۵
نقطه تحویل محل
ششی
اولین خط سالهای

انیت
صاحب انیتی اظهار انیت خود نکند
انها که بخود بالیده منم منم میکنند اظهارتی خود
نکند

مستی الیه سیر او
چون دوازده ماه اول ان محل و اخراک
حوت نایده میشد

۱۰ - از - ۵

هیگل
انیت در این شکل
که ظاهرش پنج خط و باطنش شش

نار الله - هواء ازل - ماء توحید - ترا
چهار مرتبه توحید و عرفان و اعداد ذکر
پناه برای هر مرتبه بر عایت اعداد و حرف
چهار کلمه بسم الله الامنح الا قدس است
و دقت در این باب لطافت توحید و عرفان
را بیفهمند

خانه و نمایانده سرود دست و دو پای
است از آیات و ادعیه وارده نوشته شود
و دواتر لوح جنبه است که شش دارد پنج

۶ - از - ۵

باب یازدهم از واحد پنجم
عدد اسم رحمن عدد ابجدی حروف
رحمن دوست و نود و هشت میشود

۱۲ - از - ۵

خاتم عقیق و ایه منقوشه بر آن روی
نگین عقیق آنگشته آیه مذکور در باب یازدهم از
واحد ششم حکاکی شود با فرنی که برای مردان
وزنان دارد

۱۳ - از - ۵

منقحر گول خوردا
اغترار فویب خوردن بطح باطل انا
هباء نشورا غبار پرالنده
۱۴ - از - ۵

بعضه پشتر
کور قرآن اشاره بمدت جریان در آن
۱۷ - از - ۵

غلو زیاده از حد ستودن
هر چه دنو کنند کنایه از ستودن بجز
از حد آنهاست

خانه مسادمی را متضن و با خطوط کمی از محیط
دایره اولیه بقعر دایره وسط خانه یعنی دایره
را بزرگه قسمت مساوی تقسیم نماید آنچه در
باب دهم از واحد ششم ذکر شده در هر خانه
نویسند ولی خود حضرت دایره هفت خانه
بانواعی بامربهای عددی و غیره بانواعی در
وسط آن نوشته است

مطابره براء اشاره بنبات و خانهها
خطوط خمس یا ست یا سوت واحد -
اشاره به پنج خط یکل و شش خط دایره و نوزده
خانه آن است

ه پنج
و شش

پنج واحد پنج نوزده تا که نود و پنج
و بعد حروف لسه میشود

خمس محیط بر او و پنج خط یکل شش خانه
تکلیل میدهد

او او حافظ ما در لوح جنبه شش دایره پنج
خانه را تکلیل میدهد

باب دوم از واحد ششم

چاه

بئر
کمر

مقدار آبی که از حیث طول در عرض و عمق بربکث سه وجب در نیم باشد آنچه قبل در بئر مما یقع فیہ عمل منمؤذند مرتفع فرموده چون بیکدیگر چیزی از نجاسات یا حیوانی در چاه می افتد احکامی برای تکلیف آن بوده که در بعضی احوال میبایست تمام آب چاه کشیده شود و در این باب تمام آن احکام برداشته و آب را خواه کم یا زیاد پاک و پاک نشود مقرر فرموده مگر آنکه زنگت یا بوی مزه آن تغییر نماید و یا نفس لطیف از استعمال آن کراهت داشته باشد

۳- از ۶

بیت حر
مقام
حد باب
مقام بابت که حسب آثار
تا چهار سال پیش از آن اظهار فرموده و
برای اینکه در همین مقام هم مراتب بعد را در
بوده باب ششم از واحد ششم و دیگر آثار مراجعه شود

باب نوزدهم از واحد پنجم
المقال تسعة عشر حمص یک شقال

در بیان نوزده نخود است بهاء تسعة عشر حمص من الذنب عشرة الف وینار و من الفضة الف وینار - سکه نقره در آن زمان در شش میت و هشت نخود و بارش هزار وینار و سکه طلا میت نخود و بارش ده هزار دینار بوده در بیان قیمت سکه نوزده نخودی طلا ده هزار دینار و نقره هزار دینار مقرر شده که از حیث ارزش همان یک دهم طلا است و باریدن نصاب هر یک پانصد و چهل شقال کامل صدی پنج ظاهر المایات مقرر فرموده

قاف
عدد ابجدی آن صد است

۱- از ۶

واحد بلا عدد
اشاره بنسب نقطه
علم تعیین مقدار
است از حیث اندازه گیری
اندازه گیری

باب چهارم از واحد ششم
 ظهور حرف لاء
 اشاره پنج نقطه زیر است
 حدود لاء
 ارض فاء
 عین
 الف
 خاء
 میم
 عراق
 آذربایجان
 خراسان
 مازندران

۵ - از - ۶

نازل بنفاه بیان
 است کنایه از ورود در استان بیان
 منظر بختیر اشاره بقام شیعه و جناب
 باب الباب

۷ - از - ۶

انقطاع
 صیغه گزین که از دواج برای
 مدت معین بوده نمی شده

اقران
 از دواج
 مرایای ثمانیه عشر
 بجد نظر حرف حی
 چه هر گل وجود اشاره با دل کسی نمون شد

باب و هم از واحد ششم
 واژه معروفه
 خانه بردایره آن بشرحی که دستورات نوشته
 شود که دستور نوشتن هفت دائره را خود حضرت
 بمفصلاً در جای دیگر نوشته و برای اسماء
 دائره چون در لوح هفت دایره این شکل
 ☆ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ☆ در دائره سوم
 و اشکالی که ادلی آن اینست

دقیقه با تغییراتی در دائره چهارم نوشته
 شده و هر دو شکل در پنج دائره دارد
 از امیرالمؤمنین هم بوده هر دو ذکر شد

حروف بسمله
 اسماء است
 نوزده حرف بسمله
 فرد حی تیمم حکم
 عدل قدوس است که حرف آن در این نوشته

۱۳ - از - ۶

صعق یوم قیامت
 صعق - رعده شدید
 غش نمودن - مرگ - و در اینجا کنایه از نبودن
 او غشی میباشد که از بزرگی روز ظهور پیش میاید

۱۵ - از - ۶

اسم باطن باطن شاید از شیخ احمد حیات بقا
بابت خود حضرت ۱۶ - از - ۶

ما خلق عنه عیال
۱۹ - از - ۶

محبین اجابت خندگان - برین
صامتین سکوت خندگان - غیر برین

۱ - از - ۲

قیوم اسماء تفسیر سوره یوسف
قیوم ویوسف - هر دو از حیث عدد
یکصد و پنجاه شش میباشد

۶ - از - ۲

منقظ کشتن از هم پاشیده شدن
۱۰ - از - ۷

عدد مستغنا دو هزار و یک
عدد آلم - یکصد و شش شود و قتی که نوزده شود

عدد اللهم حساب شود دو هزار و چهارده میشود
که بعد از عدد ۱۳ مستغنا کمتر از آن است

والکرامتات حساب شود چون دو هزار
سی و دو و بیست و بعد که یکجده میباشد زیاد تر خواهد

بدء و عود قرآن در اسم اغفر شد منقص
عدد و اسم هو اغفر یکبار و دویست

و هشتاد و یک و با کم کردن عدد هو که یازده

است یکبار و دویست و هشتاد و بیست

که سالهای فاصله از بعثت محمد تا ظهور فقط
بیان است

۱۳ - از - ۷

حروف سین و باء و میم حروف

یسم که اشاره بجلی هر حرف بند از

حرف پیش از آن است

۱۵ - از - ۷

مدینه فاء شیراز

حسن معروف - بیت مبارک

سفن سنت پیروی از رفتار و ظاهر

امر و سنن جمع سنت است

تجاسس با هم نشستن

۱ - از - ۸

تجوم انجلیه دانشندان

حقه از اهل انجیل

فصل حرفاء هشت روز

۷- از ۸

در بیان گل ارواح علیین اوراجع میگردد
بباب اول که من سلیمه لعد باشد

در بیان ازجهت توحیدیکه منظور داشته
جمع اسماء علیین که برای خود ذکر نموده

بمن بنظر راجع نموده و حتی برای مرات خود
هم جاری فرموده چنانکه در اینجا باب اول

را هم تصریح فرموده اوست

۱۱- از ۸

قبر اول و آخر مدفن اسم الله اول

ملاحین باب الباب - قدور - نازع
ازجهت تطابق عدوی باحین که در بر

واقع شده و مدفن اسم الاخر جناب ط محمد علی

قدوس که در بار فرودش بابل نقلی
واقع شده است

۱۲- از ۸

محل ضرب تبریز خانه شیخ الاسلام

که حضرت راجوب زد

صعود بجای وفات و کنایه از

اینست که پس از مرگ بقام بالا ارتفاع حال

مینماید که همین جهت هم بجای مرحوم مرفوع

استعمال میشود

۲- از ۸

ارت نبر و از میت بر حقیقت الایهفت

نفس برای تقیین سهام در شت رجوع شود

باب سوم از واحد دهم

عدد قاف صد مرتبه

مرحوم شیخ شیخ احمد احسانی شوش

شیخیه

ذکر کاف کفر

۳- از ۸

حروف وجه قرآن اشاره چپا

نفس مقدس چون عدد وجه چهارده میباشد

حروف وجه بیان اشاره بنوزده

نفس که واحد هم خوانده شده اند چون عدد

وجه نوزده میباشد

۶- از ۸

باب چهاردهم از واحد ششم

حرف ذال عدد ایشتمد میشود

و اشاره بر تبه پنجم توحید مذکور در باب یازدهم از واحد ششم که لا اله الا الله الذی ذکر شده بهشت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد حضرت شمه جواب داده اند در شان ظهور است در این ایام تطبیق بنظایر میشود

۱۵ از ۸

تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن بیا بنبرد سین حرف دوم بسم الله و مراد جناب باب الالباب است و باء حرف اول بسم الله و مراد خود حضرت است

۱۶ از ۸

بعد از آنکه شیئی بمجاء صد مثقال طلا رسد نوزده مثقال بحروف واحد و یک مثقال لاجل نمار که صدی پست میشود که یک پنجم است ظاهراً در این باب نصاب خمس و مصارف انرا بیان فرموده

باب هفدهم از واحد ششم

عدد ذریب و فضه بعد کل حروف رسد

با عشر غیبیه ۶۰۰۵ میشود

حروف

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰
ق	ر	س	ت	ث	ج	ذ	ض	ظ
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰
خ	۱۰۰۰	عشر غیبیه ۱۰						

جمع اعداد از ۱ تا ۹ ۴۵

جمع اعداد از ۱ تا ۹۰ ۴۵۰

جمع اعداد از ۱ تا ۹۰۰ ۴۵۰۰

خ ۱۰۰۰

عشر غیبیه ۱۰

جمع کل ۶۰۰۵

ارض فارس را دارالعلم میگویند سابقاً برای شمرها و صنی ذکر نموده در رد سکه های زده شده در همان شهر هم ذکر میشد چنانکه فارس را دارالعلم و تهران را دارالخلافه و کرمان را دارالامان میگفتند

باب هجدهم از واحد هشتم

در زایع مرتبه چهارم - مقام

شید - ابیت

عدد اسم هو یازده ساگی

الی الزوال وقتی که خورشید از

بالای سر کبزد - نظر

سند بی چهل و دو ساگی

که بعد و حرف بی

۱۹ از ۸

عدد چهارمین چهار هزار

۱ از ۹

عز کل ارض لله و فرد کل مدائن لله

جا های عالی از بر زمین و عمارت بی ش

شهرها برای خداست

طین ما قبض من الشط

بمدفن عیال انحضرت است

۳ از ۹

اولی القدره از میم و سین - صابان

قدرت از طوک و سلاطین

باب نهم از واحد نهم

عدد اسم قدیر یصد و چهار

۷ از ۹

درق الزقوم متبا کوه و تون

۱۰ از ۹

بایمان بحروف ثلاث اشاره

بسه نفر نومن اول که متقابل بسم میشوند

رباع اشاره چهار نفر که از

حیث مرتبه متقابل الله میشوند

سده اس اشاره بدوشش نفر که

در مقابل دو اسم آخر بسم الله واقع میشوند

که مجموعاً واحد اولی را تشکیل میدهد